



حكرت

ملاغت

مناظری

Contact Us: maktaba.tul.ishaatofficial.com

درس نظامی

فناوي

اصلاحي

آڏيو دروس

200

217

تيليغ ودعوت

تمام فنون

بسنج الله الزعن الزحيني ﴿ مَسْنِلُوا أَحْلَ الذِّكِ إِن كُنَدُ لَا تَعَاّمُونَ ﴾

وَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الِّمَا شِفَاءُ الْعَمَّ السُّوَال (العديث،

احسن الفتاوي

جلد هفتم

وبحذف مكررات وتخريجات فرائض ومسائل غيرمهمه،

قاليف : فقيه العصر مفتى اعظم حضرت مفتى رشيد احمد صاحب

مترجم : مولانا سید داود (هاشمی)

🦠 ناشرین

مولوی محمد ظفر «حقانی» مولوی امیر الله «خیرانی» آ**در س**: مکتبه فریدیه محله جنگی، قصه خوانی، پشاور

جمله حقوق طبع بحق ناشر محفوظ است

مشخصات كتاب نام كتاب: احسسن الفتاوي ،فارسي، (جلد هفتم) تأليف : فبقيه العبصر مفتى اعظم حضرت مفتى رشيداحمدصاحب مترجم: مولانا سيد داؤد (هاشمي) سال طبع: **کمپوز : خالد کمپوز سنتر** كميوزر : خالد مولوی امیر الله (شیرانی) ناشرین: مولوی محمد ظفر (حقانی) آدرس: مکتبه فریدیه محله جنگی قصه خوانی پشاور

مسؤل مکتبه : مولوی محمد ظفر (حقانی) صاحب

بابُ الربا وَالقمار

تفصيل نساء درحصه بيع بالجنس مكيلات وموزونات

سوال : در کدام کدام صورت های بیع بالجنس مکیلات وموزونات نساء حرام است ؟ بینوا توجروا

الهواب باسم ملهم الصواب : در مكيلات ومروزنات در صورت اتعاد جنس يا اتعاد قدر نماء حرام است. البته قبض في المجلس شرط نيست تنها تعين في المجلس كافيست مغفراً في المجلس هم ضروري نيست. البته در ملكيت بودن ضروري است قبض في المجلس تنها در بيع صرف لازمي است.

در مکیل وموزون بیج الدین بالعین جواز ندارد اگر که بر دین درهمان مجلس قبل الافتراق قبضه نیز نموده شود وبیح العین بالدین به همین شرط جواز دارد که قبل الافتراق بر دین قبضه نموده شود در این صورت تعین کافی نیست. قبض علی الدین ضروری است.

دين مبعه مدوده مود در اين صورت معين تادى بيست. فيض عنى أندين صرورى است. قال أن التدوير: وعلته القدر مع أنجلس قان وجذا حرم الفضل واللساء وان عدماخلا وان وجذ اهذاما طالفضل وحرم اللساء.

ولى الفرين ولو مع التساوى حتى لوباع عبد بعيد الى اجل لعد يجولو جودانجسية مؤل الشامية تحسيرةوله واصد هما تسام العدم ان ذكر النساء للإحتراز عن التأجيل لان القبض في البجلس لا يفترط الإلى المرف وهو يبع التجان بعضها ببعض اماماعناه قائماً يفتارط فيه التعون دون التقايض كما يأولرد والبحدار ص١١٠٠ج، وايضائي العلائية: والمعتبر تعون الربوى في غير العرف ومصوغ قصب وفضة بلا فيرط تقايض عتى لوبا عبر ابدر بعينها وقد قافيل القبض جاز اعلاقاً للفاقهار جمائله تعالى في بيج الطعام ولو احدهما ديداً قان هو القين وقيضه قبل التغرق جاز والالاكتباء على المعتبد عندهم العرب عندهم العرب والمحدور العين الربوى في غير العرف الان غير العرف يتعين بالتعين ويعبكن من التعرف فيه قلا يفتر طقيضة كالقياب اى الخابع الوب يثوب بخلاف العرف لان القيض غرط فيه للتعين بالتعين ويعبكن

وايضافويها: (توله حق لوباع الخيخال في البحربيا نه كماذكرة الاسبيجاني، يقوله واطا تهايعا كيلياً بكيل اووزنها وزلى كلاهما من جنس واحداو من جنسين مخلفين فأن البحيط لا يجوز حتى يكون كلاهما عيدا اضيف اليه العقداد الزعر يهدا موصوفاق اللمة قائه ينظر ان جعل المفتر معجبا أعدا والعن ميها جار العين ميها جار اليهج (الي قوله) ويها موصوفاق المعاقد على المباقدة لل المباقدة المباقدة على المباقدة بينا المباقدة المباقدة على المباقدة ال

استقراض مكيلات وموزونات جواز دارد

این مسئله در باب القرض والدین ذکر شده است .

به قصد حفاظت ۵ر بانک باز نمودن اکاونت

سوال : آیا به قصد حفاظت، نگهداشت پول در بانک جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا الجواب باسم مفهم الصواب : جیم نسودن پول در بانک سه صورت دارد :

۱- اکاونت سودی (سیونگ اکاونت)

ا کاونت سودی (سیونگ اکاونت)

۲- اکاونت غیرسودی (کرنت اکاونت)

درکانه سودی جمع نمودن بول حرام است زیرا گناه سود گرفتن را دارد که بر آن وعید

شدید از جانب خداوند تعالی ورسول الله صلی الله علیه وسلم است. (۱) در قرآن کریم از طرف خداوند تعالی ورسول الله ریزشگرسود خواران را اعلان جنگ داده

نده است. د ۱۸ که تا مواهمها سم مرور در س

﴿ فَإِن لَمْ مَنْمَلُوا فَأَذْتُوا بِمَرْبِ مِنَ اللَّهِ وَدَسُولِو ۗ ﴾
 ٢ - عن جابر رحى فله تعالى عده قال العدد سدا المامد

 عن جابر رضى قل تعالى عنه قال: لعن دسول قله صل قله عليه وسلم آكل الربو اومو كلمو كاتبه وها هديه وقال هرسوا سروا تعسلم (مفكوة ص ٢٠٠٠).

وها هديه و قال حد سوا مدو الاصساء (دهكو 8.0 سr). ٣ - عن عملة امن منطقة عسيل البلاككة رحل لله تمال عنه قال: قال رسول لله عليه وسلم در هم زيوا يأكل الرجل وهو يعلم اختر من سنة و قلاكون زنية ــ و الااحترواللار قطه ، (ممكرة. de la transition de la company

۴ _ عن البعويو قارحى فأنه تعالى عنه قال: قال رسول فأنه صلى فأنه عليه وسلم: الريوا سبعون جوكا إيبر هاان يدكح الرجل القه- روافا حدار هنكو قارصه ۲۰۰۱ .

بهرات بند. ۵ - وعن عرون المطاب وهن فله تعالى عنه ان أخر ما نولت آية الربوا و ان رسول فله صل فله عليه. «سلم قبض ولد يفسر خالدا فندعو الربوا والزيبة رواة اين عاجة والذارج.

وسندههی رحمه لله تعالی: ای الآیه آلی لزلسال تحرید الربوا وهو قوله تعالی: (اللفون) گاون الربوا. قال الطبق رحمه لله تعالی: ای الآیه آلی لزلسال تحرید الربوا وهو قوله تعالی: (اللفون) گاون الربوا. الآیه) «للوله اس لاتطلبون لالاتطلبون) تأثبته غیر ملسوخه صریحهٔ غیر مضتیه قطلللتا می فصر ها الدی

ساده از آن تعاون علی الاثم است این پول در معاملات سودی در کار می آید. وقالبله تعالی:﴿ وَشَکَاوَوْا عَلَمْ آلِوْرَ وَالنَّعَرَىٰ ۖ وَلَا ثَمَاوَوْا عَلَىٰ ٱلْإِنْرِ وَاللَّمْدُونَ ۖ • فالبله تعالی:﴿ وَشَکَاوَوْا عَلَمْ آلِوْرَ وَالنَّعْرَىٰ ۖ وَلَا ثَمَاوَوْا عَلَىٰ ٱلْإِنْرِ وَاللَّمْدُونَ ۖ ﴾

در اکاونت کرنت هم جمع نمودن پول جواز ندارد چرا در این اکاونت اگر که گناه سود

گرفتن نیست اما کناه تعاون علی الائم در آن نیز می آید . در اکاونت لاکر هم جمع ننودن پول جواز ندارد در آن اگر که گناه سود و گباه تعاون علی الائم نیست اماگناه استعمال پول در بانک حرام است. البته در صورت احتیاج شدیده

على الاثم نيست اماكناه استعمال پول در بانك حرام است. البته در صورت احتياج شديده در بانك جيع نسودن پول جواز دارد كه نسبت بدو صورت اول در آن جرم كم واندك است باز هم استغفار كفتن در كارست. ولله جهانه وتعالى اعلم.

٢/جمادىالاولئ،سنه ٨٦هجرى

۔ ۔ گذاشتن پول سود در بانک جواز ندارد

سوال :اگرکسی دراکاونت سودی بانک پول جمع میکند وسپس اگرآنرا بگذارد مالکان بانک آن پول را در دشعنی خلاف اسلام استعمال میکنند پس اگر این پول بر مساکین وفتراء تقسیم شود.آیا گناه سود گرفتن بر این شخص عائد میشود؟ اگر گناه سود گرفتن بر

این شخص عائد میشود پس چه باید کرد و کدام صورت را اختیار کند ؟ بینوا توجروا الجوان ناسه علمه الصواف : در اکاونت سودی جمع نمودن برل جواز ندارد اگر کسی

الجواب باسم ملهم الصواب: در اکاونت سودی جمع نمودن پول جواز ندارد اگر کسی بنا بر جهالت یا غفلت در این اکاونت پول جمع نموده باشد وبعد از انتباء نادم شود باید علی الفور باتو به واستغفار پول را با سود آن از بانک بکشد وپول سود را بلا نیت ثواب بر فقراء ومساكين تقسيم كند.

سود وهر نوع - مال حرام وارباح فاسده در حكم لقطه است در صورت خوف ضياع بر داشتن لقطه واجب است تا پس به مالک داده شود ودر صورت علم نداشتن از طرف مالک بدون نیت ثواب صدقه نمودن آن بر مساکین واجب است .

قال الإمام المرغيداني رحمه فأنه تعالى: فيكون سبيله التصدق في رواية يودنا عليه في رواية لإن

العبده العقموه لذا اصح (هذا يه كتأب الكفالة ص١٢٦، ١٣٠). وقالياب القامس عضرمن كراهية الهديه: والسبيل قالبعاصي ردها وذلك ههنا يردالبأ عوذان تمكن من ردة بأن عرف صاحبه وبالتصرق به ان لم يعرفه ليصل اليه نفع مأله ان كأن لا يصل اليه عين

ماله(عاليگيريه.مه٣٠٠،١٥٠). وفي العضرين من بيوعها: والماطاب للبساكين على قياس اللقطة (عالمكوريه، ص: ٢١٢. ج: ٣).

وفي التنوير وشرحه: (عليه ديون ومظالم جهل اربأجها وايس) من عليه ذلك (من معرفتهم قعليه التصرق بقروها من ماله وان استغرقت جيع مأله (ردالمحتأر ص٢٣٠-٦٠).

وقال العلامة ابن عابدين رحمة لله تعالى: ان الذي يصرف في مصالح البسليين هو العالمة (الخراج العقور) كما مر واماً الوابع (الطوائع واللقط) فيصرفه البشهور هواللقيط الفقير والفقراء الذين لآ اولياءلهم (الى ان قال) و حاصله ان مصرفه العاجزون الفقر اء (رد المحتار، كتاب الزكواة ص١٠,٦٠).

وفي التنوير وغرحه: (ندب رفعها لصاحبها) ان امن على نفسه تعريفها والإ فالترك اولى وفي الهدائع وان اخلها لنفسه حرم لانها كالغصب (ووجب) اى فرط فتح وغيرة (عدن غوف ضياعها) كمامر لان لبال البسلم حرمة كبالنفسه فلوتر كهاحتى شاعت اثم (ردالبحدار، صـ ٢٢٨ ـ ٢٠).

درصورت گذاشتن سود در بانک این امر متیقن است که بر مصرف درست خرج نموده نميشود بلكه بالا تراز آن اعانت باسود خوران ميباشد . لذا گرفتن آن به قصد تصدق واجب است وگذاشتن آن در بانک گناه است. مانندیکه در صورت خوف ضیاع برداشتن لقطه وأجب است .

بعضي ها گفته اند كه گذاشتن سود در بانك ارتكاب كدام جرمي نيست. البته تسبيب است ودر سود ارتكاب ومباشرت اخذ ربوا است . لذا جواز ندارد. اما درجواب گفته میشود که میاشرت اخذ ربوا در صورت گرفتن سود به نیت تعلیک میباشد اما اگر به نیت تصدق وایصال الحق الی السنتحق باشد در آنصور تجواز دارد که آن اخذ ربوا نباشد مانندیکه التقاط لقطه بنیت تعلک حرام است اما به نیت ایصال الحق الی السنتحق جانز بلکه در صورت خوف ضیاح واجب است.

ملاوه از آن بعد از تعقیق بنوک فهیده شد که در هر صورت برل سود در اکاونت مالک داخل کرده میشود که ملاوه او کسی حق وصرل آنرا ندارد لذا آین بول حکماً درفیضه او داخل است که قبل از کشیدن از بانک شود را وصول نمود که صورت نجات از آن تنها

وتنها اینست که بر مساکین بلانیت ثواب تصدق نموده شود. ولله مجاله وتعالی اعلم. ۳۲ (ع)العده سنه ۱۳۲۱ هجری

ترک نمودن سود دربانک غیر مسلم

سوالی: در بنوک غیر اسلامی یا و دربنوکی که حصه داران آن غیر مسلم، شیعه، مرزانی، غالی، سبی، وعیسائی باشند اگر کسی در این بنوک پول خویش را جیع نساید وخوب میداند که این بنوک سود بانک را بر منشور کفار به مصرف می رساند بگوید که من پول اداره اسلامی خویش را در این بانک بلا سود می نهم پس آیا در این بنوک جمع نسودن پول پلا سود جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم هایم الصواب : اگر مالک بانک مسلمان باشد یا کافر بهر کیف جمع نمودن پول در بانک جواز ندارد واگر کسی جهت نادانی وغفلت در بانک پول جمع نمود پس نهادن سود پرایش جواز ندارد.زیرا که منافع وارباح فاسده هر گونه مردم در بانک است که حکم لقطه را دارد چونکه مالک آن معلوم نیست لذا گرفتن از بانک وتقسیم آن بر فقراء ومساکین واچپ است .

رس بين واجب است . وفالها أب الاقامس عضر من كراهية الهندية: والسبيل في المعاصى دها وفلت مهدا بردالها عوذان مُمكن من دقيان عرف صاحبه و بالتصدق به ان أحد يغر فعليصل البه نفع مأله ان كان لا يصل البه عين

ماله(عالبگوريه.صههه).

علاوه از آن تعاون در کارهای سودی جرم است .

قبیهه : قادیانی شیمه. وهر فرقه که باوجود کفر دعوه اسلام راکند حکم زندین را دارد که هیچ نوع معامله با آنان جواز ندارد. تفصیل بیع. شراء. اجاره واستجاره با انها در کتاب الغظ والاباحة آمد.واله سبحانه وتعالی اعلم.

نهادن مال یتیم در بانک وحکم سود آن

سوال : شخصی فوت نمود که اطفال صفیر را از پشت گذاشت اقارب او پولش را در بانک نهادند وبر آن سود را گرفته بر اطفال او تقسیم نیتردند.

بعضی اقارب آنرا سود گفته مانع شدند اما دیگران گفتند این سود نیست زیرا که آنان به رئیس بانک گفته اند اگر آمسانی الش ویاد بر بانک پرید مال ایتام ضائع شعرده شود در غیر آن بانک بانک نفع دهد پس این شراکت است وسود نیست حکم شرعی این معاملات چگونه است آیا جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: این سود است وحرام بر مرتکب آن در دنیا وآخرت عذاب نازل میشود وموجب لعنت میکردند. واله تعالی اعلم

۸/دی قمدهسته ۹۹ هجری

گرفتن سود برای نفع مساکین

سوال : (۱) یک شخص مهندم مدرسه است پول مدرسه را در بانک می نهد به این ملحوظ که نفع (سود) آنرا بر فقراء ومساکین تقسیم کند . پس آیا این مفکوره او درست است باخطا ویا اکارنت کرنت را در بانک باز کند که درآن قطعًا منافع نباشد

خلاصه اینکه آیاجهت نفع فقراء ومساکین برای نجات از سود آیا آین طریقه جواز دارد وبا در نظر گرفتن این نظریه ومصلحت در صورت عدم جواز آیا نفع سود گرفتن حرام است ویا مکروه نحریمی است؟

(۲) این چنین حکم جمع نمودن پول شخص خویش در بانک جهت نفع مساکین چیست؟ سنواتو جروا. ایجواب باسم علیم الصواب : اگر فقط برای تعفظ پرل در بانک جمع کند پس در اکارنت (لاکر) باید جمع نماید ربخاطر منفعت مساکین گرفتن سود از بانک جواز ندارد معامله سودی در هر صورت حرام است. واقه اعلم

سود گرفتنٌ از کفار در داراِلحرب

سوال : در دارالحرب گرفتن سود از کفار جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب** : سود گرفتن در دارالحرب از کفار عند الجمهور حرام است

سبوب باسم سعم استوب و سود سرس در در رسوب از معو عمد المجهور خرام است در المه ثلاله دور احتاف امام ابویرسف شخه قائل خرمت است البته از امام ابوحنینه شخه وامام محمد جواز سود دردارالحرب منقول است.

علماه مقصد قول امام ابوحنیفه هظام را چنین بیان نموده اند که او خلاف جمهور نیست پنی نزد او هم حرمت است در قرآنکریم با سود خوران خداوند تعالی ورسول او اعلان چنگ نموده اند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حصه ربوا چنین وعیدات را اعلان نموده که مسلمان جرنت ربوا را نکند در حدیث آمده سود جرم بزرگ است حصه ادنی ان زنا نمودن است با مادرش در حدیث دیگر آمده یک درهم سود بدتر است از سی وشش مرتبه زنا (مشکره)

حضرت عمر تَنْظُ مبغر مايد : "فلتحوا الريؤا والربية" ودكاز العبال الرحمون عمر تَنْظُ معقول است : تركنالسعة اعضار العلال خشية الريؤا .

لذا محققین فتوی داده اند که در هندوستان هم از کفار گرفتن سود حرام است.واله تعالی اعلم.

اداء نمودن انکم تکس از سود بانکی

سوال: آیا اگر با پرل حصول شده سود از بانک اداه نمودن انکم تکس حکومتی اداء شود بعنی آیا با این مال ناجائز آن تکس غیر شرعی اداه شود جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا ۴ الجواب باسم ملهم الصواب : سود بانکی از خزانه حکومتی نیست لذا با آن تادیه انکم تکس جواز ندارد بلکه جهت نامعلوم بودن مالک آن تفسیم نمودن آن بر مساکین واحد است. البته از محکمه های دیگر گرفتن بقدر انکمتکس جواز دارد.لذ دستور مروج انکم تکس ظلم معض است ومظلوم حق خويش رابذريعه سرقت وغصب هم حاصل تموده ميثواند.

قال ابن عابدين رحه الله تعالى فيهاب حد السرقة : فأذا ظفر عال مديونه له الإخذ عديانة بل له الإخل من صلاف الجنس على ما ذكر ناقوية الرو البعثار ص: (٢٠١). ج: (٢) والله سيما تعو تعالى اعلم.

(۲۰۷۲ جب سنه ۵۷۳)

باب الربا والقمار

معاش حارس وپهره دار بانگ حرام است

سوال: کسی که در بانک حارس است وبا معاملات سودی بانک کاری هم داشته نباشد ومال حلال بانک هم تقریبا غالب است ونسبت به پول سودی سرمایه مردم اضافه تر است آیا معاش حارس ازین بانک جواز دارد یا حرام است. بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: بول بانك بدوكرنه است: (١) اصل سرمايه (٢) منافع وعائدات.

اگر در اصل سرمایه حلال غالب باشد پس گرفتن سرمایه خویش از بانک جواز دارد واین بول حلال است.

قسم دوم : یعنی که در آن سود وارباح فاسده غالب باشد که در تمام معاملات معاش

مامورین از آن منفعت گرفته میشود همین است عرف ورواج وقاعده مصارف عوض سرمایه از عائدات وضع میشود. لذا معاش هر نوع ملازم از بانک حرام باشد اگر با معاملات سودی تعلق داشته باشد يانداشته باشد. والله سبحانه وتعالى اعلم.

٥ ا /دُىالحجاسنة ١ ١ ٣ ١ هجرى

دادن نوت بر قیمت اندی

سوال : نوت که ضعیف شود وبانک هم آنرا نمیگیرد آیا دادن آن بر قیمت اندک جواژ دارد يا نه؟ بينوا توجروا .

الجواب باسم علهم الصواب : جواز ندارد مالكان بانك مكلف اند بر كرفتن آن عوض قیمت کامل در صورت ضرورت عوض تبدیل نمودن نوت عوض نوت با آن نوت چیزی خریداری شود وبانع ومشتری که در بیعه به هرمقدار راضی شوند جواز دارد زیراکه در

11 تهدیل نمودن نقد عوض نقد زیادت سود است پس باید با آن جنس خریده شود. واله سبحانه ۲۵/دوالسنه ۸هجری و تعالى أعلم .

مثل سوال بالا

سوال : بعض مردم عوض بردن پول به بانک صد روپیه را عوض ۸۰ و ۵۰۰ روپیه _{راعو}ض ٤٠٠ روپيه تبادله ميكنند آيا درحالت اضطراری چنين بيع جواز دارد يا نه ؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اين بيع جهت ربوا بودن حرام است در حالب اضطرار بايد عوض صد روپیه چیزی مناسب خریده شود یا اینکه در اجرت داخل نمودن صد روپیه ۲۰ روپیه اجوره تعین شود. والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۲/جمادیالاولیسنه ۱ ۹هجری

معامله قرض در ظرف معین

سوال : زید یک پیاله شکر را از عمرو قرض میگیرد ایا این صورت جواز دارد ؟ در حاليكه فقهاء استقراض را در اناء متعين جهت احتمال ربوا ناجائز قرار داده اند؟ بينوا توجروا الجواب باسم علهم الصواب: بله ! جواز دارد علت استقراض در اناء متعين در اينجا مفقود است زیرا که در صورت مفقودی بعینه به همان شکل قدح بدست می آید فرضاً اگر اندك تفاوت باشد آنرا اعتبار داده نشود . لان العرف على اهدارة علاوه از اين معيار تحت

مساوی بودن داخل نمی باشد. لان اقل المعيار في الكيل نصف الصاع وفي الوزن الرطل وما لا يدخل تحت المعيار المسوى

لايتحقق فيهربوا كهافى بيع الحفدة بالحفدتين والتفاحة بالتفاحتين. والله سجانه وتعالى اعلم ۳ ا / صفر سنه ۲۰۷ ا هجری

حکم بیمه ‹‹گرونمودن نفس خویش››

سوال: رفیقی دارم که مؤطف کمپنی بیمه است پافشاری میکند که عمر خویش را بیمه کن او میگوید که کمپنی های بیمه مطلق کار سود را نمی کنند. لذا این جواز دارد شما *گوئید* که آیا این بیمه جواز دارد یا خیر ؟ علت عدم جواز آن چیست ؟ اگرکه پرسیدن دلیل از یک عالم دین بی ادبی است اما جهت قناعت رفیقم پرسیدم خداوند تعالی شمارا جزای خیر دهد.بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بيمه چند انواع دارد علت عدم جواز بيمه نفس قرار

(۱) پولی که بالاقساط اداء میشود آن بر ذمه کمپنی بیمه قرض میباشد وپول زائد که تعبير به منافع كرده ميشود سود است زيرا كه " كل قرض جرنفعا فهو ربوا " ازينجا بيمه

زندگی قطعا حواز ندارد. (٢) كار بيمه مشروط بالشرط ميباشد وقرض مشروط حرام است .

قال الإمام طاهر بن عبد الرشيد البخاري رجه الله تعالى:وفي كفالة الاصل في البأب الاخير القرض بالشرط حرام والضرط ليس بلازم . (غلاصة الفتأوى صمعجم)

(۳) بیمه مؤجل باشد ودر قرض تأجیل درست نباشد.

قال الإمام البرغيدالى رحمه لله تعالى: قان تأجيله لا يصح إلى قوله) وعلى اعتبار الإنعهاء لا يصح لانهيصوربيع الدارهم نسيئة وهوريوا . (هذاية ص٠٠٦)

(٤) مالكان كميني با اين پول كار سود كارى را ادامه ميدهند پس با بيمه نمودن تعاون است در کناه .

قال لله تعالى: ﴿ وَتَمَاوَلُوا عَلَ ٱلَّذِ وَالنَّفَوَىٰ ۖ وَلَا لَمَاوَلُوا عَلَ ٱلْإِنْدِ وَٱلمُّدُونِ ۗ ﴾

۲۲/صفرسنه۸۵هجری

استخوان بازي قمار است

سوال : کدام پول که از بجل بازی بدست می آید حلال است و یا حرام. بینوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب:** بجل بازي يك نوع قمار است لذا بول بدست آورده از آن حرام است. والله سبحانه وتعالى اعلم. ٢ ١ / رجب سنه ١ ٩ هجري

بىمە جهت علاج

سوال: در امریکا شفاخانه های حکومتی وجود ندارد همه شفاخانه ها شخصی است لذا این شفاخانه ها عوض بیمه کاری در وقت ضرورت تمام اخراجات ادویه بیمه شده رابدوش می کیرد بعد از داخله ماهانه از او یک مقدار بهل میگیرد آیا این طویقه جواز دارد یا خیر مردم جهت آنشورنش بنا بر ببسته ماهانه قیست را وصول میکنند آیا چنین بیسه نسودن جواز زدیا خیر۴ بینوا توجروا .

البيواب باسم ملهم الصواب : جواز ندارد . والله سيحانه وتعالى اعلم.

۹ ا / ڈیآمدہسته ۹ هجری

بیمه کاری موتر

سوال : در امریکا قانون حکومتی است که باید هر دارنده موتر با یک محکمه وابسته باشد که در صورت تصادم سیاده که او ملامت باشد علاج جانب مقابل را با اُجبران کمیته مذکور عِوض او متحمل شود ایا چنین نوع انشورنس جواز دارد ۶ بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب : چونکه این بیده کاری موتر به طبیب خاطر نیست بلکه چیراً از طرف حکومت مردم مکلف میباشند که در صورت ضرورت جواز دارد اما در صورت حادثه باید پول اضافه از صرف بر حادثه اتفاقیه را صدقه کند. واله سیحانه وتعالی نظم.

خریداری تکت هلال احمر

سوال: کمیته هلال احمر یک کمیته پاکستانی است که بنام پنج روییه و سه روییه قرعه اندازی میکند و درهر ماه سه صد هزار و پانزده صد هزار روییه را بطور انعام تقسیم میکند پول متباقی را بر امیولانس ها. عطیه خون، شفاخانه ها ،عکس های مریضان معاینات خون وغیره ویتیبار داری مریضان به مصرف می رساند نیز با افت زده گان ناگهانی کمک میکند آبا این لاتری جواز دارد یا خیر کبینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این مجموعه سود وقعار محسوب می شودَ لذا حرام است. ۱۹ مرحوالی اعلم .

خریداری تکت انعامی

سوال : آیا خریداری لاتری انعامی جواز دارد ؟ بینوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب** : جواز ندارد زیرا مجموعه سود وقمار است پس حرام در

حرام گردید . والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۳/شوال،نه ۲۰۰۰ اهجری

اداء نمودن پول سود در بیمه جواز ندارد

سوال : بیمه نمودن چند چیز در نظام موجود، خیلی ها ضروری است مثلاً بیمه صحت. بیمه موتر ارسال اشیای قیمتی توسط داکخانه بیمه سوال اینجاست که آیا سود بدست آمد، از باتک را در بیمه مصرف کند یا نه ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: جراز ندارد. والله سيحانه وتعالى اعلم.

۲ ا /دیالحجه ۲۰۰۰ اهجری

حکم ایل سی

سوال : (الف) سامان به قیمت صد هزار را از انگلستان وارد می کنم از کمپنی با از الف مطالبه کرد تا تضمین کند که در هر صورت قیمت مال را تادیه کند . الف بانک پاکستانی مطالبه کرد تا تضمین نزد (چ) می آید وضمانت می خواهد بانک (چ) برآمد کننده (پ) از طرف الف تضمین مطلوبه را به این شرط مهیا میکند که بر شرح مقرره الف، ج مناسب مقدار کمیشن را ادام میکند آیا برای چ چنین کمیشن را ادام

الجواب باسم ملهم الصواب : ضامن شونده را به اجرت گرفتن جواز ندارد صورت جواز سهل تر صورت مذکوره اینست که الف ج را وکیل بالاجر ادای ثمن بگیرد بکدام اندازه که (ج) ضامن پول گردیده پول وصول شده را بحیث اداء ثمن وصول کند. اما از تحقیق معلوم میشود که (ج) چدا اجرت ابلاغ ثمن را به شکل اجرت از (ب) وصول کند از پنجا در عمیق نظر جواز دو صورت دارد :

- ر بورر دو سورت دارد . (۱) (ج) در دادن ضمانت کار مثلاً حسابات الف را تحقیق نموده این عمل را عوض
- ضمانت قرار دهد. (۲) چونکه بدون ضمانت (ج) بر بیع (ب) راضی نیست لذا ضمانت (ج) سعی فی ارضاء البانم است پس آنرا باید بحکم سمسره گردانند . والله سبحانه وتعالی اعلم .

مثل سوال بالا **سهال: مایان اموال پاکستانی را به خارج صادر میکنیم خریداران در بانک ها بنام مامان**

کانه (ایل سی) باز میکنند که ایل تضمین بانکی است که آن پول عوض مال را بانک هر

آنه به مایان اداء میکند اما در صورتیکه مایان مال را بفرستیم عرض اینست بعض مشتریان على الفور بعد از ايل سي پول مي فرستند اما بعضي ها بنا بر مجبوريت ايل ايل سي را فتح کند بنا بر شرط مباشره بعد از مدت ۱۸۰ یوم بول را اداء کند این ایل سه دو صورت دارد : (١) ١٨٠ يوم انتظار كشيدن بعداً وصول يول پس اگر تا اين مدت انتظار شود يول كاملاً (۲) واگر عجله نموده شود در وصول پول بانک یک مقدار پول را وضع میکند یا با عبارت دوم در قرض که بانک علی الغور پول را اداء میکند بعداً از مشتری آنرا وضع ۲۲۱ پول را حکومت (بانگ) وضع کند آیا این صورت جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا الحواب باسم علهم الصواب : حقيقت اين معامله اينست قرضي راكه بر مشتري داريد أنرا عوض رقم اندک بر بانک بفروشد این معامله سود است لذا جواز ندارد.والله سبحانه ٣٠جماديالاولىسنه ٢٠٣١ هجري

ياب الريا والقمار

رسن الفتاوى،**خاوسى**،

وتعالى اعلم.

بنسسياته أتغزالف ﴿ وَمَا تَوْفِيقِيَ إِلَّا إِلَّهِ عَلَيْهِ تَوْكَلْتُ وَإِلَيْهِ أَيْثٍ ﴾

زيادة البِّدَلُ لاجِلُ الأَجَلُ

حكم زياد نمودن قيمت جهت قرض

زیاد نمودن ثمن بنا بر قرض

سوال : کسی یک چیز را چنین به فروش می رساند که اگر پول عاجل بدست اورسد پانزده روپیه میگیرد واگر چند یوم بعد باشد بیست روپیه میگیرد . آیا این صورت در ریا مي آيد يا خير ؟ بينوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: در اين صورت ريا نيست البته بايد فيصله درهمين مجلس نموده شود که مشتری این مال را قرض میگیرد ویا نقد تاکه ثمن یانزده یا بیست روپیه

تعين شود اگر تعين پانزده يا بيست روپيه نشود پس بنا بر جهالت ثمن بيع فاسد است. قال العلامة المرغيد الحرحه الله تعالى الاترى الهيزاد في الفين لإجل الاجل (هذاية جم)

وفي الهديية عن الفتح واماً البطلان فيما ذاقال بعتك بألف حالاً وبالفون الى سنة فلجهالة الثبر (عالبكيريه ج) فقطوالله سمانه وتعالى اعلم

ا ۲ / ڈی حجہ سنہ ا کہ

سوال مثل بالا

سوال: شمایان حکم نمودید در زیاد نمودن ثمن جهت قرض اما یک مولوی صاحب بنا بر دلائل ذيل اين نوع بيع را ممنوع مي پندارد.

در هدایه در کتاب الصلح در اوائل می آید. (الاعتیاضعن الاجل حرام) در عالمگیریه در باب العاشر می آید : (رجل، اعطی اله بالعقد، کذا او بالنسیعة، کذا او ال

هر بكذاوالى شهرىن بكذا احتمر ، كذا في القلاصة (عالبكورية ، جلن: ٣،ص: ٢٠). در قاضى خان آمده: (لايجوزييع العنطة بغين النسيعة اقل من سعر البلد فأنه فأسد واعلى فيعه

عرام ايضًا. في الإيضاح ان بيع الحفظة بعقصان حكم البلغة فأسدوان اخذا الغين بعد منص البغة حرام لان الفين متفاضل بألعكم وهو الربوا.

نيز در هدايه آمده : لان الاجللايقابلهشي من الغين.

اسيدوارم عبارات فوق را مدنظر گرفته تحقيق نمائيد لطفًا جوابات راتا حد امكان عاجل رن ستيد وممنون فرمانيد . بينوا توجروا.

الجواب باسم علهم الصواب : جواز صورت زير بحث از حديث ثابت است در حديث در اموال ربویه نسأ را حرام قرار داده معلوم میشود که در آن ظاهراً فضل حکمی است مثلا

بمثل بدأ بيد را در مقابل هر دو فرموده : (والفضل رباً) اگر اجل را در زیادت ونقص ثمن دخل نباشد پس باتقابل یداً بید تقابل والفضل درست نباشد در اموال ربویه فقط سبب حرمت نسأ اینست که در معجل از مؤجل

فضل حكمي است در تمام كتب فقه تصريح جواز زيادت ثمن للاجل موجود است. البالبرائعة والتولية من الهداية يقوم بعين حال وبعين مؤجل فيرجع بفضل مأبيعهما.

وايضًا قيها لان للاجل شبها بالبيع الاترى الهيزاد في الغين لاجل الاجل (هدايه، ص: ٢٠. ج: ٣). وكذا فى المحر والفتح وشرح التدوير والشامية وغيرها.

وزادق البحر (بعد اسطر) الإجل في نفسه ليس عال ولايقابله شيم من العبر رحقيقة اذا لم يهترط زيأدةالغين عقابلة قصدًا ويزادف الغين لإجله اذاذكر الإجل عقابلة زيأدة الغين قصدًا.

وقهم ابحة عرح الوقاية في النسيئة يواد الشبر الإجل الإجل.

وفىالعبر الفائق شرح الكنز الاترى انه يوادفى العس لاجله. وفي حواض الشلبي على عرج الوقاية يجوز ان يقدر الفين في المبيع بالمؤجل اكثر مما في المعجل بحيث

تقابل كثرة البؤجل تعجيل القليل.

وقى كتاب الحجة قال محمد رحمه لله تعالى قال ابوحنيفة رحمه لله تعالى في رجل يكون له على رجل مأثة ديدار الى اجل فاذا حلت قال له الذي عليه الدفن يعنى سلعة يكون عُمها مأثة ديدار نقرًا عاثة وعمسون الى اجل ان هذا جاوز لا مهالم يشترطاشيدًا ولع يذكا امرا يفسديه الشراء (كتأب الحجة. ص:

۳:۳:۰^{۱۷}).

وفيه ايضًا هكذا يتبايع التأس لا نهم فا غروا از داهوا ما يأس بهذا . (كتأب الحجة، ص: ٢٥٠.٣: ٢). وفي الشامية ان الاجل يقابله قسط من الغين.

وفي الفوائد السبية للعلامة الكواكي مفعي الملب لان البؤجل والاطول اجلاً انقص مالية من الحال ومن الاقصر اجلاً (الفوائد السبية بأب المرائمة، ص: ٢٠. ٥: ١).

حالاً جوابات عبارات مورده في السوال را تحرير ميدارم :

عبارت اولی ورابعه عبارت بدایه است جواب هر دو اینست که اجل بحکم صفت است مانندیکه در حاشیه عبارت اولی ست : لان\لاچل،صفةکالهودقالخ (هدایة ص ۲۵۰ ج ۳)

حکم صفت اینست که جهت آن در قیست زیادت و کمبردی می آید از دیاد باعث امن میباشد مگر بعد البیع جهت ظهور فقدان صفت (عیب) رجوع بالنقصان جائزنباشد چراکه صفت تابع است ومنفرداً در ضمان آن استقلال آن لازم میگردد.

خلاصه اینکه در قبیت موصوف با صفت زیادت می آید اما مستقلاً قیمت صفت نه می آید (الاان)بهروبالداکر کماسههمی) این چنین در اموال ربویه در وقت مبادله بالجنس صفت را اعتبار نیست. حاصل اینکه جهت صفت ازدیاد ثمن می آید اما در دو صورت عوض آن چائز نیست : (۱) رجوع بالنقصان (۲) مبادله بالجنس

در این هٔر دو صورت عوض گرفتن صفت جواز ندارد این حکم صفت معروف است معهذا بر آن چند عبارت را در این حصه تقدیم میکنیم.

والوصف لإيقابلة شخ من الغين كاطر الفائهوان (هذايه ص: ٢٠، ع: ٣) لان الأوصاف لايقابلها شخ من الغين أنجر العقد (أق قوله) وكل ما أوجب نقصان الغين أن عادة التجار فهو عيب لان التخر بنقصان البالية ـ الخر (هذاية ح: ٣، ص: ٣٠ـ ه).

لان الوصف وان كان تابعًا لكنه صار اصلاً بافر اختبلكر الفين (هذا يه. ج: ٣٠ ص: ٢٨) لانه (الوصف) صار مقصوفاً بالإتلاف فيقابلها (العون) من الفين (هذا يه. ٣٠ ص: ٢١).

وقال رسول اللهصل الله عليه وسلم في الاموال الربوية جيدها ورديها سواء.

ازمبارات فقهیه معلوم شدکه دروقت رجوع بالنقصان وصول نمودن عوض صفت جواز نمارد اگر که جهت صفت در ثمن از دیاد می آید ودر حدیث تصریح شدد که عوض صفت جودةدر ربویات جواز نمارد. در مدایه در عبارت اولی هردو مانع عدم جواز اخذ موجود است. اصل عبارت در کتاب الصلح چنین است : ولو کانتعاله الف مؤجلة قصائمه عل غیس مارة حالة لد غور لان البعجل غیر من النوجل وهو غیر مستحق بالعقد فیکون بازاء ماحطه وذلك اعتباش عن الهل وهو خرام (هنایة ج مس د)

دراینجا یک سبب حرمت این است که قرض انتهاء مبادله است واجل بحکم صفت در مقابل آن نصف قرض یعنی پنصد به مقروض میرسد پس این عوض صفت است عند مقابلة الربویات-

قال العلامة جلال الدغن الاوارزي رحمائله تمال: (قولما عنياض عن الإجلوه و حرام) وهذا لان الاجل صفة كالهودة والاعتباض عن الهودة لاكبوز لمكنا عن الاجل. الاترى ان الضرع حرمر باللسيعة وليس فيه الامقابلة البال بالاجل شبهة فلان يكون مقابلة البال بالاجل حقيقة حرامًا أولى (كفاية بها مفن تكبلة اللتح ص سعي،

سبب دوم حرمت اینست که به مقروض دین داده شود مع صفة الاجل پس در صورت فقدان این صفت اجل بر قرضخواه رجوع کند به پنصد روپیه لذا این جواز ندارد.

در عبارت ثانیه هدایه تنها سبب دوم عدم جواز موجود است که آن هم راکه بعد از مطالعه تمام عبارت کاملاً واضح میشود وآن عبارت اینست :

ومن اشترى غلاكا بالف در هد نسبته قباعه برخ مائة ولد يبدئ فعلى البشترى فان شامر دقوان شاء قبلان للإجل شبها بالبينج الايرى انه يؤاد اى الفين لإجل الإجل (الى قوله) وإن استهلكه ثير علم لزمم القدومالة لان الإجل لايقا بلغتن من الفين (هذاية أباب العراكمة والتولية جهمن ،)

أزينجا ظاهر شد كه حكم اجل بعينه حكم صفت است در آنجا در حصّ صفت بعينه اين الفاظ لا يقابله شق من الثمن گذشت البته در ربويات در صفت جودة فرق غير معتبر باشد وفرق صفت اجل معتبر باشد. در اين حكم اجل به حكم صفت نيست جراكه اين فرق منصوص است.

عبارت ثانیه که در عالمگیریه منقول است از خلاصه الفتاوی در انصورت است که درمجلس چنین طی نشده باشد بلکه مبهم گذاشته شده باشد این صورت واقعة جهت جهالت نمن ناجاز است.

قال في الفتح في او الل البيوع تحت (قوله ويجوز البيع يثين حال ومؤجل) و اما البطلان فيها ا قا قال بعدكم الفسالا وبالفين الىسنة فلجهالة الغبن (فتح القدير جمصمم)

پس اگر در این مجلس طی شود که نقد بگیرد یا قرض پس کدام علت عدم جوا ز نباشد در سوال کدام جزیه که بسوی خانیه منسوب است آنرا قبلاً حکام دارالافتاء تفتیش نمودند اما آنرا نیافتند دیگر علماء ادارات فکر را مکلف نمود ندا ماکسی هم آنرا نیافت اگر بالفرض در كدام كتاب اين جزيه بنظر رسد پس قابل قبول نباشد چراكه آن خلاف تصريح امام صاحب عظم است كه امام محمد عظم آنرا در كتاب الحجة در فوق نقل نموده كه در فوق

٩ / ربيعالاولسنه لاعتجرى ذكر شد. فقط والله سبحانه وتعالى اعلم __

بنسسياله الخزانف ﴿ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا إِلَّهِ عَلَيْهِ تَوْكُلْتُ وَإِلَّهِ أَلِيثُ ﴾

حكم سود وزكوة بريراويدنت فند

ریک فند شخصی مامورین حکومتی،

- نقش اول: مفتى اعظم حضرت مفتى محمد شفيع صاحب 📤
 - تصديق : مجلس تحقيق مسائل خاضره نظر ثاني: حضرت فقيه العصر دامت بركاتهم

مجلس تحقيق مسائل حاضر 8°

سوپرستان: ۱ - حضرت مولانا مفتی محمد شفیع صاحب مدظله ۲ - حضرت مولانا محمد پوسف بنوری صاحب مدظله

اركان :

- حضرت مولانا مغتى رشيد احمد صاحب رئيس دارالافتاء والارشاد
- ٢ حضرت مولانا مفتى ولي حسن صاحب مفتى جامعه اسلاميه بنوري تاؤن
 - حضرت مولانا عاشق الهي صاحب استاذ دارالعلوم كراچي خضرت مولانا محمد رفيع عثماني صاحب استاذ دارالعلوم كراچي
 - مضرت مولانامحمد تقى عثماني صاحب استاذ دارالعلوم كراچى

حکم زکوة وسون بر پراویدنت فند ،فندشخصی مامورین حکومتی،

بسيد المادارَ عن الرَّحِيْدِ. يشيد المعالرَّ عن الرَّحِيْدِ.

مُعَالَكَ لأعِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَيْهُ تَا إِنَّكَ آلْكَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمِ

رساله (پس انداز شخصی) مولفة حضرت مفنی محمد شفیع رحمه الله تعالی ومصدقه مجلس تحقیق مسائل حاضره که در تحقیقات بنده هم شامل بود اما بعد از نشر رساله ضرورت داشت به نظر ثانی رساله را به نظر دقیق مطالعه نمودم احکام مندرجه ذیل آنرا درست یافتم خلاصه آن اینست.

اگر آن شخص از ابتداء مالک نصاب باشد متصل تکنیل سال بر نصاب بر این مال هم زکوهٔ فرض میگردد.

واگر مالک نصاب نبود بلکه با حصول پس انداز شخصی مالک نصاب گردید پس با تکمیل یک سال بر این پس انداز شخصی زکوه واجب میگردد.

(۲) در پس انداز شخصی به مامور پول حاصل شده اضامه از معاش او حلال است که ماهانه در وضع نمودن جمع شده بود آن پول هم و آن پول هم که پنام سود گرفته میشد هر دو شرعاً سود نیستند.

(۳) اگر پول پس انداز شخصی حواله کمیته بیمه کاری شوه بر آن زکوهٔ واجب میگردد طبق تفصیل شرح شعاره (۱) وصول پس اندازی در این صورت پول حاصل شده از کمیته بیمه سود وحرام است .

در نتیجه، نظر ثانی بر رساله احکام مذکوره همانطور قایم بود اما در احکام ودلانل آن نظر است تفصیل این است : بر آن پول بنا بر مسئله زکوة ومسئله سود هر دونهاده شود.

قبل از حصول پس انداز شخصی این پول در ملکیت مامور داخل نیست نه کدام تصرف او در آن درست است.

این دعوی درست نیست زیرا که ملکیت ونفاذ تصرف مامور در این پول از تصریحات

ونصوص فقهاء معلوم ميشود.

هلاو، از آن در بعض نصوص جمله (تستحق) تحریر شد، که مراد از آن (تملک) باشد که استحقاق به معنای ملک یا ظهور است که ملک بکترت در کلام فقها، موجود است مانند استحقاق سیع وغیره.

بعد از نصوص بسیط نصوص به سهولیات از کتب فقه معلوم شود که آنرا نقل نمودم.

() قال الإمام احداد حدالله تعالى في الجامع : إن الإجرة لا تملك بالعقد (عدايه بها مص تكيلة، فتح (قديد ص: ۱۵۱ - ج: 4).

> (٢) وذكر قايضًا الحافظ العيني رحمة لله تعالى (بدايه ص: ١٢٨. ج: ٣). (٢) والعلامة قاضى ا دعرجه لله تعالى (تكملة قنح القدير .ص: ١٥٣. ج: ٤).

(۲)والعلامة فالطوري (حداثة تعالى (تـكيلة فتح القدير ,ص: ۱۵۳ . ج: ۵). (۲)والعلامة الطوري رحمه الله تعالى (تـكيلة الهجري ص: ۵, ج: ۵).

ومقهومه ان الإجرة تملك بأحدم عان اربعة كما في النصوص الآيتة.

ومقهومه ان الآجر الاملات با حدمه عندان ربعة نباق النصوص الآيت. (4) وقال ايضًا في الهامع: ومن له على آغر الف درهم فأمر الإيان يفترى بها هذا العبد فأشتر الاجاز

(هنایه، ص: ۱۸۱۱ ج: ۲۰). (۲) وفی هر س الطحای رحمه ایله تعالی: ثیم الاجر 8 تستمی با حدمعان ثلاثة اما پشر ط التعجیل او

() وقاهر ح الطعاى رحمه قد تحال: دير الأجر فاستحق باحد ممان تلاقه اما بقر ط التجهيل او بالتجهيل او باستيقاء البعقود عليه فان وجدا احداظة الاشياء الثلاثة فانه يملكها (هديه. ص: ۱۲ج: م).

(+) وقال الإمامر طاهر بن عبدالر شهدر حه لله تعالى: لعر الإجرة اتما يستحق بالتعجيل او اشتراط العجيل اوباستيفاء المعقود عليه ولايملك عجر دالعقد عندنا (خلاصة الفتاوى، ص: ۱۰۰ . ج: ۲).

باب الربا والقمار (**يواويدنت فن**و احسن الفتاوي فارسي، جلدهفتم وبنل الكتابة لان ظلت ليس علك مطلق بل هو ملك ناقص على ابيناً والله اعلم، ولا في حتيفة رحه إلى تعالىوجهان: احداها ان الدفن ليس عال بلهو فعل واجبوهو فعل قبليك البال و تسليمه الرصاحي النفن والزكوة انما تجب في المبال فاطالعد يكن صالاً لا تجب فيه الزكوة وطييل كون الذين فعلاً من وجد ذكرناما فالكفالة بالنفن عن ميسمفلس في الالاقيات كأن ينبغى ان لاتجب الزكوة في دين ما لم يقيض ويحول عليه الحول الا أن ما وجب له يدلاً عن مال التجارة اعلى له حكم البال لان بدل الفح قائم مقامه كأنه هوقصار كأن البيدل قائمر فيينة وانهمال التجارة وقدحال عليه الحول فييزة والغانى ان كأن النين مالاً مملوكا ايضًا لكنه مال لا يمتهل القبض لانه ليس عمال حقيقة بل هو مال حكيي في اللعة وما فى اللعة لايمكن قبضه فلعريكن مالاً عملوكًا رقبة وينَّا فلا تجب الزكوة فيه كبيال الضبار فقياس مذان لاتجب الزكو ق الديون كلها لعقصان الملك بقوات اليد الاان الدين الذي هو يدلى مأل التجارة التحق بالعين في احتال القيض لكونه بدل مال التجارة قابل للقيض والبدل يقام مقام البيدل والبيدل عين قائمة قابلة للقيض فكذا ما يقوم مقامه وهذا البعني لا يوجد فيما ليس ببدل رأشاولافهاهوبدل عالهس عال وكذافى بدل ماللهس للتجارة على الرواية الصحيحة الدلاتجب فيه

الوكو8ما لم يقيض قند النصاب ويحول عليه الحول بعن القبض لأن الثين بدل مال ليس للصجار8 فيقوم مقام البيدل ولوكأن البيدل قائمًا في يدة حقيقةً لاتجب الزكوة فيه فكذا في يدله بخلاف بدل مأل العجارة (بدائع. ص: ١٠٠. ج: ٢). برای حکم حرمت شبه ربا هم کافی است پس در ملک ناقص به طریق اولی حرمت ثابت ميشود بالخصوص وقتيكه عندالصاحبين عطيه در دين اجرت هم ملك تام است-(١) وقال الإمام قاضيفان رجه الله تعالى: رجل أجر دار لاسنة بعيد بعيده ثمر ان الأجر اعته العيدمن ساعته لم يجز اعتقادالا ان يكون تعجيل الاجر شرطًا في الإجارة او لم يكن غرطًا في الإجارة لكنه عجل

(عاليه بهامش الهدديه ص:٢٠٠٠ ج:٢). (١٠) وقال أيضًا : وفي الإجارة البضافة الأجرة لا يملك الاجر بالتعجيل ولا بأشتراط التعجيل (الى قوله) فيؤخل واية التي تشهد الملك في الإجارة لمكان الحاجة (خانيه بهامش الهنديه ص: ٢٠٠٠ ج: ١).

(١١) وقال ايضًا : واذا ملك البستأجر العين البستأجر 8 عير العاوهية او مح ذلك بطلب الإجار 8 ولو كأنت الإجراقتيدًا فوهيه من المستأجر قبل القيض بطلب في قول مجدر حه الله تعالى ولو كانت الاجرة

ديكا فوهجا من البستأجر قبل القبض او ابرأة جازت الهية والإبراء ولا تبطل الإجارة وقال اب يدسف

حدثان تعالى الإبراء بأطل في الوجو الكلمو الإجار الباقية (عانيه بهامض الهدديد ص: ٢٥١. ج: ٢). (١٠) وقال الإمام برهان الدون رجمه لله تعالى في البحيط: فإن كانت عليه التعمر فأن (الإبراء والهبة

الستأجر) من البؤجر بعن استيفاء البنفعة جاز بعيلا خلاف (مدييه، ص: ١٠٠٠ ج: ٣).

وقال إيضًا: واذا تصارف الأجر والبستاجر الإجراقا عنابالدر اهم دنائير قان كأن ذلك

يمداستيفاء البنفعة اوكأنا غرطا التعجيل فى الإجرة حتى وجبت الأجرة جأزت البصارقة اجاحًا (حواله گذشته)

وم)وقال ايضًا: وان كأنس الإجراق شيعًا من المكيل والموزون بغير عينه موصوف فلا بأس بأن يبيعه من البستأجر قبل ان يقبضه وهذا اذا وجستم الاستيفاء او بأشتر اط التعجيل (هنديه ص:١٨٠ ج:٩).

<u>
) وقال الإمام المل كور رحمه فله تعالى في الله في 8: ولواشترى المؤجر من المستأجر عيدًا من</u> الإعيان جاز في قولهم جميعًا ويتعلق العقد عفل الإجراة ديكًا في اللمة وتقع البقاصة بين الثبن وبئن

الإجرة(مديه،ص:٢١٠، ج:٠). (١٠) وقال الإمام البرغيدا في رحه الله تعالى في شرح قول الإمام القدوري رحه الله تعالى (الإجر 8)

لاتهب بالعقد وتستحق بأحدى معانى ثلاثة ـ الخ) وقال الشافعي رحمه لله تعالى تملك بدفس العقد (الى قوله) اذا استوفى المدفعة يثبت الملك في الإجرة لتحقق التسوية وكلها اذا اشترط التعجيل اوعجل من غيرغرط لان المسأو اقيفهت حقاله وقد ابطله (هذا يه، ص: ٢٩٠. ج: ٣).

(١٤) وقال الإمام البابرق رحه الله تعالى تحت قول الإمام القنوري رحه الله تعالى (الاجر 8 لاتجب بأنعقد - الخ قال صاحب النهاية : الإجرة لاتجب بأنعقن معناه لا يجب تسليبها واداؤها عجر د العقد وليس يواضح لان نفي وجوب التسليم لايستلزم نفى التملك كألمبيع فأنه يملكه المشترى يمجر دالعقد ولايجب تسليبه مالع يقبض الثبن والصواب ان يقال معناة لاتملك لان محبدًا رحمه الله تعالى ذكر في الجأمع ان الاجرة لاجملك وما لا يملك لا يجب ايفاؤه (وبعد اسطر) وحل هذا كأن قوله يستحق يمعلى يملك طاعلهاكله وقال الشافعي رجه الله تعالى تملك بنفس العقدو الالعريكي محل الخلاف متحدًا (عداية بهامش تكملة فتح القدير، ص:١٥٢. ج:٤).

(١٠)و كلانقل عنه العلامة قاضى زادة (تكبلة فتح القدير، ص: ١٥٢. ج: ٣).

(*)وكاناقال العلامة سعرى جاري حمالله تعالى في حاشيته حلى العداية (تكبلة فتح القديو, ص: «، ج:»). (٢) وكذا قرر الحافظ العيني رحمالله تعالى ما حرر العلامة البابر قدر حمالله تعالى (يماية ص: ١٢٠. ج: ٢). باب الربا والقمار «**براوبعثت فند**،

(١٠) وقال أيشًا : (ففيسا اعكم فها يقابله من البدل) ولهذا صح الأبر ادعن الأجرة قبل استيفاء المنفعة بالاجتاع وصح الارعهان به بالاجتاع وبه قال احدرحه الله تعالى فأن قيل الفأبت بالعرورة لايتعنى موضوعها فلايتعنى من صة العقدالى افادقا البلك فألجو اب ان المصرورى اذا ثبعت ليستتبع لوازمهوافاطالملك من لوازم الوجودعد العقد. (حواله كلشته)

(٢٠)وقال ايضًا: قدد كر علاؤ الدين قطريقة الالاف ان فائدته هي انه لا يغبس للمؤجر ولاية المطالبة بتسليمها فى الحال ولوكانت الاجرة عبدًا وهو قريبه لا يعتى عليه فى الحال وعندة له ولاية المطالبة في الحال ويعتى عليه في الحال (بعاية. ص: ١٢٨. ج:٢).

(٢٣) وقال العلامة ابن تجيم رحمه الله تعالى : الخامسة لإيملك الموجر الأجرة بنفس العقد واتماً يملكها بلاستيفاء أوبالتبكن منه أو بالتعجيل أويشرطه فلوكانت عبدًا فاعتقه البوجر قبل وجود واحدهماذكر دالم يدفدع تقملعهم البلك (الإشباتو العظائر .ص:٢٠٠٠).

(٢٠) وقال ايضًا : واشار البصنف رحمه لله تعالى الى ان البستأجر لوياً ٢ المؤجر بالأجر شيئًا وسلم جارلتضيعه اشتراط التعجيل فتقع المقاصة بينهما (البحر الراثق،ص:٢٠٠. ج:٤). (ra)وقال العلامة الطوري رحمه لله تعالى: قال رحمه لله تعالى (والاجرة الاتملك بالعقديل بالتعجيل اويضرطه اوبالاستيفاء اوبالتبكي منه)يعني الاجرة لاتملك بنفس العقدسواء كالتعاعيدًا او ديمًا والمأ تملك بالتعجيل اويشرطه او بأستيفاء المعقودعليه وهى المنفعة او بالتمكن من الاستيفاء بتسليم

العين البستأجرة في البدة _ آة - كلام الشأرح والظاهر من اطلاق الباتن والشارح ان الإجرة تملك بالتمكن من الاستيفاء في المدةسواء استعملها في المدة اولا - الخ- (تكملة المحو الراثق ص: م حم). (٣٠) وقال ايضًا وعير البؤلف بقوله لاتملك لإن لفظ عميدر حمه لله تعالى في الجامع: الاجرة لاتملك بعفس العقد قال صاحب النهاية الاجرة لاتجب بألعقد معناة لايجب تسليمها واداؤها عجرد العقد وليس بواضح لان نفى وجوب التسليم لايستلزم نفى البلك كالبييح فانه يملكه المشترى عجر دالعقد ولايجب تسليبه مالم يقبض الثبن والصواب ان يقال معناة لاتملك لان عميدًا رحه الله تعالى ذكر في الجامع الصغير ان الأجر قلاحملك ومالا يملك لا يجب ايفاؤه (تكملة المحر, ص: ه, ج: م).

(4°)وقال ايضًا : ولى البحيط لوط المه بالإجراقتيدًا وقبض جاز لتضييده تعجيل الإجراق (حواله كنشته) (٢٨) وكذا نقل عنه العلامة الطحطاوي رحمانله تعالى (ماشية الطحطاوي على العلاثية. ص: ٢. ج: م). (٢٩) وكانقل عنه العلامة ابن عابدن وجه المتعالى وقال: لوياعه بالأجواق الخ (د دالبستار.ص: ١٠٠.ج: ٢٠٠

باب الربا والقمار ، بواويدنت فند، (٢٠) وقال الامام شهره الاسلام ابويكرين على رجه الله تعالى تحت قول الامام القدوري رحمه الله تعالى (والإجر قلاتهب بأنعقد) وإذا استوفى البدفعة ثبت البلك في الأجر قالتحقق التسوية وكذا إذا فرط

التعجيل أو عجل من غير شرط (الجوهر قالدير ق.ص: ٢٢٣، ج:١). (r) وقال الإمام اللسف رحمه الله تعالى : والأجرة لاتملك بالعقد بل بالتعجيل اوبثرطه او

الاستيقاءاوبالتمكن مده (كازالدقائق. ص: ٢١٣).

(rr) وقال الإمام الزيلي رجه الله تعالى: لاتملك الإجرة بنفس العقنسواء كأنت الإجرة عيدًا او ديدًا وائما تملك بالتعجيل أويشرط التعجيل أوبأستيفاء المعقود عليه وهي المنفعة أوبألتمكن من استيفائه بتسليم العين البستأجرة في البذة وقال الشافي رحه الله تعالى تملك بنفس العقد - الخ.

(تهيون الحقائق ص: ١٠٠، ج: ٥) (rr) وقال العلامة احمد الشلبي رحمه الله تعالى في حاشيته على التبيين: (قوله وقال الشافعي تملك بنفس العقد) قال الاتقائي وفائدة هذا الخلاف ما ذكره علاؤ الدين العالم في طريقة الخلاف وهو ان

لإيفيت للبؤجر ولاية المطالبة بتسليمها في الحال ولو كأنت الإجرة عبدًا وهو قريبه لا يعتى عليه في الحال-آة (حواله كلشته). (٣٠)وقال العلامة مدلا مسكون رحمه الله تعالى: (والإجراة لاتملك بالعقد) ولا يجب تسليمه به عديداً

عيدًا كان او ديدًا (بل) تملك الرجرة (بالتعجيل) من طرف البستاجر من غير شرط (او بشرطه) اى بشرط التعجيل (اوپالاستيفاء) اي باستيفاء المعقودعليه (اوپالتمكن منه) اي من استيفاء المعقودعليه (مدلامسكين، جامض فتح المعين. ص: ٢٣٢، ج: ٣).

(٢٠) وقال العلامة ابو السعود رحمه الله تعالى: (قوله عيدًا كان او ديدًا) وقيل ان كأنت الإجرة يدًّا لاتملك بنفس العقدوان كأنت ديدًا تملك بنفس العقدويكون يمازلة النفن البؤجل وعامة البشامح رحمم الله تعالى على ان الصحيح الإوّل حوى عن الذخيرة (قوله او بشرطه) والمراد انه يستحقها بذلك ولكن لايملكها الإبالقيض كذا قيل واقول في النبر عن غرح الوهبائية للضرئبلالي انه يفعي برواية

مُلكَهَا بَشِرط التعبيل للعاجة (فتح المعين، ص: ٢٣٢. ج٢). (٢٠) وقال الامام ابن اليزاز الكروري حمالله تعالى في بعد الاجر 8 الطويلة: لوجعلت عقودا يلزم ان

لاتملك الاجرةلان الاجرة لاتملك بالنعجيل ولابشرطه في البضافة قال الصدر رحمه الله تعالى تعجل عقودًا الا في هذا الحكم للحاجة وقال غيرة تجعل عقودًا في كل الاحكام لان في ملك الاجرة بالتعجيل باب الربا والقمار بيواويعفت فنه

اوهر طعاق المشاقة روايتين فيدي برواية بملك فيها للساجة (ور الرقة بها مقى الهيدية مس: ١٠٠ ـ ٢٠٠).

(٢٠٠٥ و ال السلامة على القارير حمد المات : (ور لهولا مجب الاجرق) ولا تمكن الراسفين سواء كانس عبدًا او ديدًا كذا ذكر مصدر حمد الله تعالى في الهامة وذكر في الاجارة الن كانس عبدًا لاجملك بالمعقد وإن كانس ديدًا عملك به و تكون عدالة الدين ليوجل عامة البهاع على ما في الهامع وقال الماقي واحر، رحيما لله تعالى في المناسبة على العداد إلى الماك الإجرة الاستجهلها الإيشرطة او بأستيفاء العقع اوالمبكن

(ه) وقال الملامة الياس معافلة تمال في حافيه عن بالنقائية: (ولا يجب) لسليم (الاجرة يأسفن) أي بعقس العقد عيدًا كانسا و ديدًا وقال المافي رحمه قله تعالى يملك بدفس العقد ويجب تسليمها عندتسليم الدار والذابة الى الستأجر لا بها عقدما وجهة فعلقه يوجب ملكية البنل بدفسه كعقد البيع . قلما : عقد البعاوضة يقتضى تقابل البنايين في البلك والتسليم أي يضب البلك في البنايش مما كالميح واص البناي وهم البنايش ما مادك في البنايش مما كاميح واص البناي وهم البنايش ما مدي وجودها فكذا الإجرة . (حواله كلفته،

(٣) وقال العلامة المصكلي رحمه لله تعالى: (والاجرة الاستمع بالمقد) اي بعضى العقل فلايهب تسليمه به (بل بالتحجيل) فليس له الاسترداد (ويشرطه) في العقدا اي نومعبوا قابل مضافة لمر تملك يمرط التحجيل اجامًا وقبل تجمل عقومًا في كان الاحكام فيضي برواية تملكها يشرط التحجيل للساجة كما في ضرح الوحبانية للمرتبلال (وياستهفاء المعقود عليه) من المعقمة (أوالعمكن مِمه)، (اللد المعتلى بماض تجمع الاجورض: ٢٠٠٠ق: ١٤.

(٣) وقال العلامة شيغ زادة رجمه للله تعالى : (بل) تستمين (يقتمبيل) هو (أو يشرطه) اي يشرط التحميل لان امتداع ثيوت البلك بدفس العقدالتعاقى البساواة قامًا على او شرط التحميل ققدايطل البساواة التي هي حقه بخلاف الإجازة البضافة يشرط تجيل الإجرة قان الشرط بأطل لامتداع ثيوت البلك من التبلل للتمريخ بلاحافة أن وقعد في البستقيل البضاف الى وقعد لا يكون موجودًا قبله ويتعفيز مثا البمن (واصابتها المعرف عليها المعرف السابقيل البضاف العند عقدما وهذا إلا البلك على المعرف ال

(") وقال العلامة المُصكِّق رجه فِله تعالى: (والآجر لإيلام بلَعق فلا يُب تسليمه به يهل بتصبيله اوفرطه في الإجارة) البنجرة اما البضافة فلإخلك فيها الإجرة بشرط التحبيل احامًا. وقيل فيعل باب الربا والقمار بهراويدنت فند، احسن الفتاوى،خاوسى، جلدحفتم مقودا في كل الاحكام قيفتي برواية تملكها بشرط التعجيل للعاجة غرح وهبائية للضرئبلال (والاستيفاء)للبنفعة (اوتمكنهمنه) الافي ثلامه من كور الأي الاهباة (ردالبحتار ص:١٠٠ ج:١).

وقال العلامة الطحطأوى رجه ألله تعالى: وقول البصنف لإيلزم بالعقد معناه لإيملك قأن

هما وجهال تعالى ذكر في الجامع الصغير ان الإجر الاتملك وما لا يملك لا يجب إيفاؤه. وفالبحيط لوطالبه بالاجراقعيكا وقبض جاز لتضبده تعجيل الاجراقوا لاجارةا البضافة لاتحلك فيها

وربر فيالتحيل ولا بالشرط والفرض من هذه الإجار 8 تملك الإجر 8 قال صند الاسلام الاجل الفهيد رجه الله تعالى: الصحيح عددى انها تعدير عقودًا في حوسائر الإحكام وعقدًا واحدًا في حق ملك الإجرة

بالتعجيل اويضرط التعجيل -آق (حاشية الطحطاوي على الدورج: ١٠ج: ١٠). (m)وقال(لعلامة ابنعابنين، رحمة لله تعالى: (قوله لايلزم بالعقد) أى لايملك به كما عبر في الكاز

(ردالبعدار،ص:۱۰،ج:۲). (٣٠) وقال ايضًا وفي البحيط: لوباعه بالإجرة عيكًا وقبض جاز لتضبعه تعجيل الإجرة طورى (حاله كلشته).

(e) وقال ايضًا : وان عقومًا فلا تملك بالتعبيل ولا بأشار اطه لا مهافة فيفوس الغرض واجيب المأ اعتارة الصدر الشهيدمن امها تجعل عقدا واحدا فيحى ملك الإجرة بالتعجيل اواشتراطه وعقودا فيحق

سائر الاحكام (ردالمحتار،ص:١١.ج:١).

 (٣)وقال العلامة التير تأثثى رحمه ألله تألى: وجاز التصرف في الفين قبل قبضه تعين بألتعين اولا وكلا الحكم في كل مدين قبل قبضه كمهر واجر قوضان متلف سوى مرف وسلم (ر دالبحدار، ص: ١٥١٠ ج: ٥).

(٥٠) وقال العلامة الحصكفي رجه ولله تعالى في هرح قول التمر تأشى (وجاز التصرف في الثمين) بنبة اوييع اوغيرهما لوعيكا اى مشارًا اليه ولوديكًا فالتصرف فيه تمليك فمن عليه الدفن ولو بعوض ولايجوز من غيرة ابن ملك (وكذا الحكم في كل دين كمهر واجرة وهمان معلف) وبدل خلع وعتق عمال

ومورونفومه صي په. والحاصل: جواز التصرف في الاثمان والديون كلها قبل قبضها عيني (سوى صرف وسلم) فلايجوز

اعلىغلاف جنسهلفوات شرطه. (حواله كنشته).

(^) وقرر ة العلامة ابن عابنين رجه فله تعالى (حواله كنشته).

(٩) وكلاقال العلامة الطحطاوع رحمه لله تعالى (حاشية الطحطاوي على الدر. ص:١٠١. ج:١).

باب الربا والقمار ، واويدنت فند،

(+)و كذا قال الإمام ابو الليت السير قددي رحمة لله تعالى (فتأوى النو الله ص: ٢٠١). (١) والإمام طاهرين عبد الرشيد وحمة لله تعالى (خلاصة القعاوى، ص: ٣٠. ٣٠ :٣).

(۱۵)والامام البوغيدا لى رحمالله تعالى (هذا يدص: ۱۵، ج: ۲). (۱۵)والامام البابر تى حمالله تعالى (عنايه بهامش فتح القدير، ص: ۲۱، ج: ۵).

(مه)والامام ابن الهمامر حدالله تعالى (فتح القدير، ص: ٢٩.ج: ٥).

(هه)والحافظ العيني رحمه لله تعالى (بدأيه ص: ١٠٠٠ ج: ٢). (١٥) والإمام النسق رحمه لله تعالى (كاز الدقائق ص: ٢٠٠٢).

(مه)والامام الزيلمي حمالله تعالى (تبيين الحقائق ص: ٨٠. ج: ٣).

(44) والعلامة ابن تجيير رحمه لله تعالى (البحر الرائق ص:١١١٠ ج:١).

(٥٠) والعلامة مدلامسكين رحمه لله تعالى (مدلامسكين بهامثق قتح المعين . ص: ٥٠٥ ـ ; ٢) (١٠) والعلامة ابو السعود رحمه لله تعالى (قتح البعين ، ص: ٥٠٥ ـ ج: ٢) .

(۱۰) والعرمه، به استودر جهینه تعالی (متح ابتعون س: ۱۰۰ ع: ۱۰). (۱۱) والإمام این البزاز رحه الله تعالی (بزازیه بهامنی الهددیه، ص: ۲۰۱، ج: ۲۰،

(١٢)وصدرالشريعةالفائيرحهالله تعالى (شرح الوقاية. ص:١١. ج:١).

(١٣)وكذافي الهددية عن الذعورة (هددية، ص:١٢، ج:٦).

(۳) جواز تمليك الدفين عمن عليه الدفين ومن غير من عليه الدفين بشرط التوكيل بالقبض ولو طميًا. ابن مسئله در تمام كتب موجود است طبق تحرير گذشته اگر عبارت هر كتاب را نقل

کنیم زیات طوالت پیدا میشود . (۶۵) جریان وراثت دلیل ملک است وسیجیم ایخالفه عن الشامیة وانجواب عده این مسئله

هم در هر کتاب است اگر عبارات همه راجمع کنم پس شماره تاکدام حد برسد.

(۴۶) مهر معجل بشرط یسار زوج علی العقنی به موجب تضحیه است در حالیکه این دین ضعیف است متعلق این هم عبارات کتب به استقصاء نقل میشود که عدد نصوص فقهیه به دوصد بالغ میگردد.

ادلة عدم الملك :

(١) قال العلامة ابن نجيم رحمه لله تعالى: يعني لايملك الإجرة الابواحد من هذة الاربعة والبرادانه لايستعقها المؤجر الابذلك كما أضأر اليه القدور كرجمة لله تعالى في عنصر قلانها لو كالدعديمًا لإيقال

الهملكة البؤجر قبل قبضه (الى قوله) ليسله بيعها قبل قبضها (البحر الراثق، ص: ٢٠٠٠ ج: ٤). (٢) وقال العلامة ابن عابد فن رحمه الله تعالى في يع الاستجرار: اما يع حظ الاما فالوجه ما ذكر قصن عدم صةبيعه ولايدا في ظلك انه لومت يورث عده لإنه اجرة استحقها ولا يلزم من الاستحقاق املك كهاقالوا في الفعيمة بعداحر ازها بدار الإسلام فأعها حق تأكنها لاحراز ولا يصحل الملث فيها للفائمين الإبعدالقسمة والحق المعاكديورث كحق الوهن والردبالعيب يخلاف الضعيف كالشفعة وغيار الخرط كهافى الفتح وعن هلة بحدف في الهجر هناك بأنه ينهني التفصيل في معلوم الهستحق بأنه ان ماس بعد عروج الفلة واحراز العاظر لها قبل القسبة يورث نصيبه لتأكل الحق فيه كالغنيبة بعد الاحراز وان ماسقبل فلك لايور مدلكن قدمعاهداك ان معلوم الامام له شبه الصلة وشبه الاجر قوالار ح الغالى وعليه يتحقق الارت ولو قبل احراز العاظر، ثم لايُفَى انها لاتملك قبل قبضها فلايصح بيعها (ردالبحدار،ص: ۱۵، ج:۴).

(٢)وقال الإمام المرغيد الى رجه الله تعالى تحت قوله من له على آخر الف در هو قامر ١- الخ. او يكون امرابصرف مالايملكه الإبالقبض قبله وظلات بأطل (هدايه ص:١٨١. ج:٢). الجواب: در جزئيات مذكوره نفي الملك المطلق است نفي مطلق ملك نيست عند الامام

رحمه الله تعالى در ديون ثلاثه يک دين هم مطلق نيست بلکه در همه ملک ناقص است.ونز د صاحبين رحمهم الله تعالى درهردو ملك مطلق است كما مر تفصيله عن الامام الكاساني عظه: شبه ربا هم محرمه است لذا در ملك ناقص هم حكم حرمت است بالخصوص وقتيكه عند الصاحبين ملک مطلق است همين کافي است شبه ربا را که نزد امام شافعي ﷺ نفس عقد مثبت ملك مطلق است بلكه جنين روايت از امام صاحب رحمه الله هم آمده-

قال العلامة على القارى رجه الله (ولا تجب الإجراة) اى لا تملك (بالعقد) سواء كانسعيدًا اوديدًا كذا ذكر ممدرجه وله تعالى فالهامع وذكر فالإجارةان كانت عيدًا لاتملك بالعقدوان كانت ديدًا تملك به وتكون عنزلة الدين البوجل وعامة البشائخ على مأفى الجامع (شرح العقاية. ص:١٠٠٠ . ٢٠٠٠).

وقال الإمام أبو السعود رحمه الله تعالى: وقيل أن كانت الإجرة عينًا لإتملك بعفس العقدوان كانستيكا تملك بنفس العقد الخروس البعين ص: ٢٢٢. ج: ٢).

دلائل مراد بودن ملک مطلق در جزئیات نافیه

(۱) فهرست طویله دلائل ٹمبتهء ملک

 (۲) جزئیه اولی تحریر این نجیم رحمه الله تعالی است که او شخصاً در اشباه تطلی اجرات را تحرير فرموده

و فصه : والعامسة لإعلك البوجر الإجراقينفس العقدوا أما علكها بالاستيفاء أوبالتيكن مرر اويالتعميل اويتمرطه فلوكأنت عبدًا فاعتقه البؤجر قبل وجود واحن ثمأ ذكرناكم ينفل عتقه لعرم الملك (الإشهائوالعظائر،ص:٢٠٠).

(٢) وقال هو نفسه في البحر ايضًا : (قوله والأجر قلائملك بألعقد) لأن العقد يتعقد شيعًا فشيعًا على حسب حدوث المداقع على مأبيداً والعقد معاوضة ومن قضيتها المسأوا 8 فين عبر ور 8 التراعي في جانب المعقعة التراعي في جانب المدل الأخر (المحر الرائع ص: ٢٠٠٠ ج: ٤).

(٢) وقال ايضًا : واشأر البصنف رحه الله الن البستأجر لوباً ٢ المؤجر بالاجر شيئًا وسلع جاز لتضيئه اشتراط التعجيل فتقع المقاصة بينهما فأن تعلر ايفاء العبل رجع بألدر اهم دون البتاع. (حواله كلشته).

(۵) قائل جزئيه ثانيه علامه ابن عابدين رحمه الله تعالى است او در اين تحرير خويش مثالهائي راتقديم نموده از آن ثابت مي شودكه نفي ملك مطلق شده نفي مطلق ملك نشده است.

(۶) شخصاً ابن عابدین رحمه الله تعالی در ثمن وتمام دیون تصرفات را جائز قرار داده

است وقدمر نصه (ردالمحتار ص ١٥٣ ج٥) (+)وقال هو نفسه: (قوله لا يلزم بالعقد) اي لا يملك به كما عبر في الكنز (ردالهمتار, ص: ١٠, ح: ١٠).

(^) وقال ايضًا : وفي البحيط لوباعه بالإجرة عيثًا وقبض جاز لتضمنه تعجيل الإجرة طوري . (حاله كنشته). (+)وقال ايضًا: وان عقودا فلاتملك بالتعجيل ولا بأشاراطه لانها مضافة فيفوت الغرض واجيب المأ

اعتارة الصدر الشهيدمن اههأ تجعل عقدا واحداقي حى ملك الأجراق بالتعجيل او اشتراطه وعقو دا في حق سأثر الإحكام (ردالهمتأر،ص:١١، ج:١).

· (١٠) وقال ايضًا : (قوله اوشرطه) فله البطالية بها وحيس البستأجر عليها وحيس العين اليوجر 8 عنه وله مق الفسخ ان امر يعجل له المستأجر كذا في المعيط لكنه ليس له بيعها قبل قبضها بحر (رد

المحتار،ص:١٠.ج:١). باوجود بار بار تصریح ثبوت ملک در بحر عدم جواز بیع نقل شده وبر آن هیچ بحث

نده از آن معلوم میشود که این مبنی است بر انتفاء ملک مطلق واثبات مطلق ملک. علاه، از آن از تحریر مذکور ابن عابدین رحمه الله تعالی معلوم میشود که عبارت علامه ابن نجیم رحمه الله تعالی متعلق استحقاق وعدم ملک در امور اربعهٔ فقط متعلق (شرط تمجیل) قرار داده شده از آن هم ظاهر میشود که در امور اربعة امر اول یعنی تعجیل هر آننه موجب ملک است در حالیکه عبارت بحر آنرا هم شامل است وقتیکه چنین امر اول مستثنی شد دلائل دیگر را پیش نظر گرفته امرین آخرین راهم مستثنی قرار داده اند وجزئیه بحر را فقط با امر ثاني مختص قرار دهند كما فعله ابن عابدين رحمه الله تعالى. علامه طحاوی رحمه الله تعالی هم در جزئیه شرط تعجیل نقل شده می فرماید (طحطاوی

امام ابوالسعود رحمه الله آنرا صراحة باشرط تعجيل متعلق قرار داده وثبوت ملك را ترجيح داده است ونصه : (قوله اوبشرطه)والمراداته يستحقها بذلك ولكن لا علكها الابالقيض كذا قيل واقول في

الدرعن هر الوهبانية للفرنبلالى انه يفتى برواية تملكها بفرط التعجيل للحاجة زفتح البعين. ص: (۱۱) در جزئیه ثالثه متعلق تحریر امام مرغبنانی رحمه الله در عدم تملک درحاشیه هدایه

از كفايه همان شرح را نقل نموده كه آنراعلامه كاساني رحمه الله تحرير فرموده وقد مر نصه : اجرت مؤجله: بعض علماء تحرير نموده اند كه تملك اجرت تنها با اجرت مطلقه خاص است دراجرت مؤجله باوجود استيفاء منافع تملک موجود نميشودبراين دعوي دو

(١) بصورت تأجيل قبل الاجل حق طلب نباشد.

دلیل می آرد.

(2) دین موجل مانع اخذ زکوة نباشد مردائن را

أين نظر و دلائل او درست نيست :

دلیل اوّل بنا بر این درست نیست که باوجود ملک حق طلب میباشد کما فی الرهن وحبس المبيع لاستيفاء الثمن .

ب^{هد ا}زین جواب بنده در کتب فقه چنین صراحت رایافته که دین موجل هم دائن را ملک باشد.

قال العلامة ابو السعود رحمه الله تعالى: (قوله عيمان كأن او ديمًا) وقيل ان كأنت الأجراق عيمًا الإم إل بنفس العقدوان كانتحيدا الملت بفس العقدويكون عنزلة النفن البؤجل وعامة البشائخ رحهم لأر تعالى على ان الصعيح الإوَّل حوى عن اللغير الافتح البعين، ص: ٢٣٠. ٢: ٢).

وقال العلامة على القارى رحمه فله تعالى: (ولا تجب الإجراق) اى لاتملك (بالعقد) سواء كالنعاعيدًا إو حيثًا كذاذكر عميدر حه لله تعالى في الجامع وذكر في الإجارة ان كانت عيدًا لا تملك بالعقدان كانت ديدًا تملكتهموتكون عنزلة الدفين البؤجل وعامة البشائخ على ما في المجامع (هر العقاية، ص:١٠٠٠ ج:١).

بر دلیل ثانی جزئیه علائیه تحریر نموده :

وابن|السبيلوهوكلمن|للامعهومتهقالوامنكانمالهمؤجلا (ردالمحتار ص ٣٤٣ج ٢ باب المصارف)

بر ابطال این دلیل همین جزیه کافی است در آن تصریح است که جواز اخذ زکوة عدم ملک را مستلزم نباشد در بعض صورت ها مالک نصاب هم مصرف زکوه میگردد.

از تفصیل مذکور ثابت شد که پول جمع شده مامور در پس انداز شخصی ملک مامور میباشد مع هذا قبل از وصول آن بر او زکوة لازم نعیباشد وتمام اضافات وصول شده به او حلال است که در تعریف سود داخل نیست . مسئله زكوة

علت عدم وجوب زكوة بر دين اجرت تفصيلاً در فوق از امام كاساني رحمه الله نقل كرده شد. مسئلهء ربا

اضافات پس انداز شخصی را بنا بر این سود نگوید که آن زائد است از اصل معاش وزیادت نباشد بر بدل اجل یا بر اجرت مملوکه بلکه در ابتداء عقد جهت اصل معاش اضافه است وتمام اضافات دراصل معاش محسوب شود مجموعه همه از ابتداي عقد بدل عمل است جهت تاجيل اضافه در اجل بلا شبه جائز است كما حررت في رسالتي " زيادة البدل لاجل الاجل " شرح اين اضافات از ابتداء متعين باشد ازينجا فساد جهالت هم نيست . والله سبحانه ٢ /زييعالاشو ٩ ٩ هيبرى و تعالى اعلم .

حكم نوت كاغذى وحكم كرنسي

مقاله عربي : حضرت مولانا محمد تقي صاحب

اردو ترجمه : مولانا محمد عبدالله ميمن

عنوانات :

- ا حيثيت فقهي نوت ها
- تبديلي ها وانقلابات نظام كرنسي اقوام
 - نظر صاحب مقاله بر مسئله زیر بحث
 - ا ا نوت کرنسی وزکوا
- تبادله نوت یا نوت
- کرنسی ملکی با نوت ها بین هم تبادله نمودن
- قول راجح ومفتی به در نظر صاحب مقاله
- کرنسی ها ونوت های ممالک را باهم تبادله نم دن
 - المبدون قبض مبادله نوت باكرنسي

ببصره

- طریقه درست مبادله
- مبادله کرنسی ملکی باهم
- ا مبادله با کرنسی دیگر ممالک
- مقاله عربي :: مولانا محمد تقي عثماني رحمه الله
 - ترجمه : مولانا عبدالله ميمن

حكم نوت كاغذى وحكم كرنسى

در ماه محرم دربیح الاول بتاریخ ۶۰ کا اهجری ماهنامه ابلاغ درحصه نوت کاغذی تعقیق عزیز معترم مولانا محمد تقی عثمانی رحمه الله را به لسان عربی ترجمه آنرا شائع نمود بعد از مطالعه بر بعض مواضع النجاء نمودم نظر ثانی را اما از طرف اونها کدام جوامی نرسید پس در آخر مقاله نظر خویش را بعنوان (تیصره) تعریر نمودم تاکه اهل علم بر آن تعقیق نموده اختلاف را مدنظر کرفته نظر خویش را متعین سازند.

انحبدالله ربّ العالمين والشلاة والشلام على سيّدناً ومولاناً عبّدا عاتم القبيّين وعلى اله واحمايم القاهرين وعلى كلّ من تبعهد بأحسان النهوم الذين.

حیثیت فقهی نوت : قبل از آغاز در احکام نوت کاغذی وقبل از تفصیل جزئیات وتفصیلات دانستن حقیقت کرنسی ضروری است .

در این حصه دو نظر است : (۱) این نوت حیثیت وثیقه قرض را دارد. (۲) این نوت ثمن عرفی است گروه اول کسانیکه نوت را وثیقه یا سند می پندارند که در تضمین مال خویش آنرا می گیرند پس نزد اینها نوت مانند حواله است پس در جائیکه حواله جواز داشته باشد در آنجا گرفتن نوت هم جواز دارد که توسط آن حق خویش را وصول کند واگر این یول سند ودستاویز طلایا نقره باشد یعنی اگر بر پشت آن طلایا نقره بانک باشد در این صورت به واسطه این پول خریدن طلا ونقره جواز ندارد چراکه تبادله طلا با طلا وتبادله نقره با نقره را بیع صرف میگویند ودر بیع صرف قبضه نمودن بر مبیع وثمن در یک مجلس شرط است اگر توسطه نوت طلاً خریداری شود پس ثنها از یک طرف قبضه موجود شد از طرف دوم قبضه موجود نشده است چراکه مشتری بر طلا قبضه نمود وبانع بر سند طلا وقتیکه از هر دو طرف قبض موجود نشد پس این بیع شرعاً جواز ندارد این چنین اگر کدام دولتمند این نوت را به فقیر در زکو: بدهد تازمانیکه فقیر عوض این سند را از بانک وصول نکرده یا با آن کاغذ چیزی خریداری نکرده تا این وقت زکوهٔ آن شخص آداء نشده واگر آن نوت از فقیر ضائم شود پس آن شخص دولتمند از تادیه زکوة بری الذمه نمیگردد پس باید بار دوم زکوة را اداء کند . ن ت را اداء نمود مانندیکه مال وثمن را اداء نمود تادیه این نوت حواله دین پنداشته نشود بس با تادیه آن علی الفور زکوه اداء شود و توسط آن خریداری طلا و نقره هم جواز دارد. پس باید یکی ازین دونظریه تاثید گردد در نظر من بعد از مطالعه کتب فقه وکتب معاشیات نظر دوم راجع است که آن نوت ثمن عرفی پنداشته شود وباید حیثیت حواله را نداشته باشد.

انقلابات وتبدیلی ها در نظام کرنسی جهان

در عصر قدیم مردم تبادله اشیاء را به واسطه (Barter) مینمودند یعنی یک چیز را داده عوض آن چیز دیگر را می گرفتند اما جهت مشکلات زیاد این طریقه متروک گردید. (۱) بعداً نظام دوم بنام زر بضاعتی (CommodityMoneysystem) رائج شد در

این نظام مردم اشیاء مختلف را بشکل ثمن تبادله میکردند چیزی را که کثیر الاستعمال می بود مثلاً لباس . كندم. آهن. چرم وغيره- را ذريعه تبادله مي گردانيدند. اما در حمل ونقل اين اشیاء بالخصوص در مناطق بعیده مشکلات زیادی می بود لذا چیز آسان وموجب اعتماد مردم را در جستجوشدند بالاخره طلا ونقره راكه قيمت زيادهم داشت اختيار نمودند اگر به شکل ظرف یا طوق و با پارچه های طلا هر یکی می بود این دو چیزی در تمام ممالک اختیار نموده شد که حیثیت بیعانه را دارد وبناء (زرمعدنی) (MetalicMoneySystem) مسمی گردید بر این نظام تغیرات زیادی گذشت که اختصاراً عرض میکنیم : (۱)

(١) در ابتداء اين اشياء با اختلاف سائز وشكل تبادله مي شد احياناً به شكل ظرف واحيانا بشكل پارچه وطوق وغيره كه تنها وزن را اعتبار باشد .

(۲) تاقرن هفتم میلادی طریقه طلا ونقره ذوب شده که در وزن وخالصیت مساوی می بود با مهر شدگی تبادله میشد بر ظاهر قیمت آن سکه تحریر میشد (Face Value) قیمت آن زر ونقره (Gold or Silver content) برابر می بود این نظام را قاعده معیاری زر میگفتند که مردم در زر مهر شده زیورات وغیره در تبادله واخراج از ملک اختیار کامل

۱ مثلا نزد کسی گندم می بود و او به برنج ضرورت مبداشت پس او چنین شخص را تالاش می نعود که گندم ویرنج داشته می بود با او گندم را با برنج تبادله میکرد در عصر حاضر مردم لباس کهنه واخبارا و كاغذها ا ما ظ . ف ملاستكي وغيره تبادله ميكنند طريقه اول متروك شده (مترجم)

پاپ الرباوالقمار:حکم نوت **کافلو**

داشتند که مردم نزد حکومت پارچه های طلا رامی بردند وحکومت آنرا سکه ساخته به آنان میداد یا سکه را برای ایشان درست می ساخت .

(۳) در بعض ممالک عوض یک پارچه دوپارچه یعنی در طلا ونقره بشکل کرنسی تبادل میشد ودرتبادله هر دو یک قیمت خاصی تعین میشد طلا به شکل کرنسی بزرگ ونقره به شكل كرنسى كوچك استعمال مى شد اين نظام را نظام دوحصه ئى (Bi-Metalism) گفته میشد.

اما قیمت مقرره طلا ونقره بین هم در ممالک تغیر می کرد لذا مودم بر این طریقه هم كاملاً مطمئن نبودند.

مثلاً در امریکا قیمت یک زر سکه دار پانزده نقره سکه دار بود اما در عین وقت در يور ب قيمت يک زر سکه دار پانزده ونيم نقره سکه دار مي بود در اين صورت تجاران طلا را در امریکه خریداری نموده در یور پبه فروش می رساندند واز انجا نقره. سکه درار را آورده در امریکا به فروش می رساندند در مقابل طلا پس آن طلا را در یور پ به فروش می رساند در عوض آن نقره می گرفتند که در این سلسله طلای امریکائی کاملاً به یور پانتقال می یافت بالاخره درسنه ۱۸۳۴م امریکا این تناسب را تغیر داد که یک طلای سکه دار را باشانزده نقرهء سکه دار مساوی ساختند که معامله بر عکس صورت اول گردید که در این حالت سکه های طلا به امریکا انتقال می یافت وسکه های نقره به یور پ گویا سکه های طلا سکه های نقره را از امریکا خارج نمود . (1) سکه طلا ونقره اگر که در حمل ونقل نسبت به سامان سهل بودند اما از جانب دوم سرقت آن هم سهل بود لذا ذخیره نمودن زیاد آن ثروتمندان را مشکل بود پس مردم این

سکه ها را نزد صرافان وغیره امانت می ماندند یعنی نزد (MoneyChanger) که آنان در مقابل این امانت یک وثیقه (RECEIPTS) می دادند آهسته آهسته این وثیقه ها بعد از اعتماد کامل حیثیت دستاویز را اختیار کرد که در بیع شراء بطور ثمن استعمال می شد که مشتری عوض پول آن رسید را به بائع می داد وبائع جهت اعتماد کامل بر آن رسید را عوض ثمن قبول مي كرد. این بود حیثیت ابندائی نوت کاغذی که هنوز کدام شکل وصورت خاصی نداشت نی

کدام حیثیت قانونی داشت که مردم بر قبول نسودن آن مکلف می بودند بلکه در پذیرفتن آن مدار بود بر اندازه اعتماد بر صراف.

(و) وقنیکه در سنه ۱۷۷۰ ترویج این نوت زیاد شد ومدار اعتماد مردم گردید بنام " نوت بانک" مسمی شد که قبل از همه در مسلکت سویدن اسنام هوم بانک آنرا بشکل نوت کاندنی جاری نمود که در آنوقت صد در صد هما نقدر مالیت طلا موجود بود در مقابل نوت کاندنی وبر بانک النزام بود که او به همان مقدار نوت کاغذی راجاری کندکه به کدام مقدار نوش طلا موجود باشد وصاحب نوت کاغذی را اختیار بود هر زمانیکه می خواهد به بانک مراجعه نموده در مقابل سلاخ طلاء را بدست آرد لذا این نظام را (معبار تخلاع) (Gold)

(۶) وفتیکه در سال ۱۸۳۳م این نوت ترویج یافت حکومت آنرا فانونی (Legal) (Tender فرار داد وبر هر فرض گیرنده افزم نبود که این نوت کاغذی را مانند سکه طلا قبل کند بعداً دیگر بتوک تجارتی را از جاری نمودن آن منع نمود تنها وتنها بانک حکومتی (آزاجاری می نمود)

(۷) پس بانک های حکرمتی در ایام جنگ وامن جهت کمبودی عائدات وجهت تکمیل منصوبه های حکومتی مجار شکلات شد هماناکه حکومت مجبور شد تا نوت های کاغذی را پکترت چاری کند که از تناسب طلای موجوده اضافه است تا در تکمیل ضرور یاتش آنرا استعمال کند تا آنکه آن تناسب صد در صد نوت با طلا آهسته آهسته از بین رفت بنوک م مطمئن شدند که در جاری نمودن نوت های اضافه کدام حرج نباشد اما تجاران آنرا بنا بر اعتماد کامل بر بنوک مرکزی می پذیرفتند که در وقت ضرورت بنوک به آنان طلا میدهد اگر که طلای موجوده زنو آنان کمتر است از نوت های جاری شده چنین نوت علی خاری رز را دعباری شده چنین نوت کام کرنسی را زر اعتباری (FiduciaryMoney)

رسود رو بر می روز روزن فیمت سکه با نوت تغیریافت کدام که بر فیمت ظاهر آن (جانب دیگر جهت عدم توازن فیمت سکه با نوت تغیریافت کدام که بر فیمت ظاهر آن (Tacevalue) که بر آن درج بود در مقابل اصل سکه چند درجه (Intrinsicvalue) که آنرا : در ملائنی (TokenMoney) میگفتند جراک اصلیت معدنی آن سکه معض علامت می بود بر فیمت ظاهر آن که نمائندگی فیمت ثانی آنرا می نمود.

باب الرباوالقمار، **حكم نوت كافل**

(A) رفته رفته زر اعتباری (۱) که مقدار آن به تناسب طلا چندین درجه اضافه گردید تا آنکه حکومت در خوف شد که توسطه نوت ممکن طلا را تکمیل نتواند بلکه این چنین در بعض شهرها سرزد که بنرک مرکزی مطالبه نوت کاغذی را با طلا عوض نکرد که حکومت ما شرط نامندند انگلستان بعد از جنگ ۱۹۲۵م تبدیل نمودن آنرا مسدود ساخت اما در سنه ۱۹۲۵م پس جواز داد اما بشرطیکه کم از هفده صد پوند را کسی حتی تبدیل نمودن را ندارد

جراکه مالک این مقدار طلا در آن وقت کم مردم بودند اما آنان جهت زر قانونی گردیدند نوت این حکم حکومتی را قابل مدار نگرفته آن نوت کاغذی را در معاملات داخلی با اجناس مانند خلا عرض می نبودند. (4) در سنه ۱۹۲۱م حکومت برطانیه تبدیل نبودن این نوت را در مقابل طلا کاملاً منسوخ قرار داد وحکم نبود که تنها همین نوت ها قابل مدار است اما حکومت ها احترام

که بنا بر این شرط عُوام از تبدیل نمودن نوت به طلا محروم شدند.

منسوخ قرار داد وحکم نمود که تنها همین نوت ها قابل مدار است اما حکومت ها احترام متقابل راحفظ نموده یک حکومت نوت حکومت دوم را بازر میادله می نمود فرضآ نوت امریکائی راحکومت بر طانیه با طلای مقابل عوض می نمودکه این نظام را نظام معیار سیادله طلا (۱۰) این اصول جریان داشت اما وقتیکه در سال ۱۹۷۱م امریکا بابحران قلت طلا در

(۱۰) این اصول جریان داشت اما وقتیکه در سال ۱۹۷۱م امریکا بابحران قلت طلا در مقابل دار در مقابل طلا حتی برای مسالک دیگر هم منسوخ قرار داد بناء حیثیت نوت کاغذی در استحکام طلا از بین رفت بعد از آن در سنه ۱۹۷۵م فند بین الانواسی (International Monetary Fund) در بدل طلا نظریه اخراج از زر مبادله تقدیم شد یعنی ارکان بارلمان بین الاقوامی حق دارند که کرنسی مسالک مختلف را برای مقدار معین قرض غیر ملکی تولید میکنند ویرای تعین مقداد ۹۸، ۸۶ گرام طلا را

ا من این می از این میرسمین توجه به میرای میون معفود محمل ۱۸۸ که قرام طلا را تعین نمودند که به این مقدار طلا که بکدام کرنسی خریداری شود حق تولید آن مقدار کرنسی را آن ملک دارد که بدل پشت پنامی کامل طلا گردید که آنرا (ایس دی آر) می گفتند . بالاخره کرنسی طلا از داره خارج شد ونوت یعنی سکه های کم قیمت عوض طلا قایم

به سوح موسعی عد از داره خارج سد ونوت یغنی سخه های کم فیمت عوض طلا قایم شد اما چونکه این نظام پاتیدار ومستحکم نبود لذا تمام ممالک کوشیدند تا پس سکه طلانی مقام خویش را بگیرد بار دیگر ممالک کوشیدند در ذخیره نمودن طلا اما در عصر حاضر

ما کرنسی مروج کدام تعلق ندارد اگر به شکل نوت باشد ویا به شکل پول سیاه. (۱) پس معلوم شد که کرنسی دنیا بر یک حالت اسقرار نداشت در ابتداء نوت حیثیت سند ، دستاویز قرض را داشت که حیثیت ثمن ومال را نداشت مانندیکه علامه سید احمد مك الله در كتاب بهجة المشتاق في بيان حكم زكوة الاوراق. تحرير نموده وقتيكه در حصه حقیقت بانک نوت تعریف نمودیم دانستیم که این لغت فرانسی است که در آن لغت در تعریف بینک نوت می نویسد : (وقتیکه تحقیق نمودیم پس معلوم شد که بینک نوت یک نوت کرنسی است که حامل آنرا در وقت مطالبه قیمت حقیقی آن نوت داده میشود. این نوت کاملاً همان طور رائج بود البته این نوت مضمون می بود که در بدل آن ضمانت داده میشد تا مردم در داد ومعامله اعتماد کنند).

پس این نوت سند قرض می بود در جز دوم تعریف نوت با آن مانند دهات کرنسی معامله میشد ازین عبارت کسی بر مالیت یا ثمنیت آن وهم نکند مقصد عبارت اینست که مردم در وقت معامله عوض کرنسی این نوت ها را قبول می کردند به این فکر که در وقت مطالبه قیمت آن به حامل نوت اداء شود که حکومت ضامن تادیه آن باشد پس دلیل صریح این شد که این نوت فقط وفقط سند ودستاویز است . (۲)

ازینجا علماء هندوستان فتوی داده بودند که نوت سند ودستاویز قرض است لذا با آن قبل از استعمال فقیر در ضروریاتش زکوة اداء ننیگردد وبا این نوت خریداری طلا ونقه ه حواز ندارد. (۳)

اما درعصر حاضر جمع غفير علماء اين نوت كاغذى رابه شكل (ثمن عرفي) مال قرار

An Outline of Money , by Geofftey Growther (1) Money and mam, by Elgin Groseclose, IVth edition, University of **(**\(\psi\) \ \ \ Oklahoma press. Norman

.Modern Economic Theoty, by k.k. Dewett, New delhi (E) Encyclopaedia Britannica, Banking and Credit Money Durrency (4)

 ^(*) حكم التعامل في الذهب والفضة : للدكتور محمد هاشم عوض . ابن عبارت ازبلوغ الامانى نقل شده يعنى از شرح الفتح الربانى للساعاتى ٨ : ٢٤٨:

٢ - (٢) امداد الفتاوي حضرت مولانا اشرف على تهانوي العج ٢ ص ٥.

داده اند. مانند مرتب وشارح مسند احمد علامه احمد ساعاتی میفرماید. فالذي اراه حلًّا وادين قله عليه : ان حكم الورق المالي كمكم العقدتين في الزكوة سواء بسواء لاله يتعامل به كالنقفان تمامًا ولان مالكه يمكنه عرنه وقضاء مصالحه به فى اى وقت شاء قن ملك

النصاب من الورق البالي ومكنف عدد وحولاً كأملاً وجب عليه لكوته 1. قوجعه: نزدم سخن درست که بر آن در حضور خداوند تعالی جوابده باشم اینست که حکم نوت های کاغذی در وجوب زکوهٔ بعینه مانند طلا ونقره میباشد چراکه مردم معامله داری نوت های را مانند معامله داری طلا ونقره میکنند و توسط آن ضرورت خویش را تکمیل می کنند کسی که مالک نصاب این نوت ها بگردد بعد از گذشت یک سال بر او زکوة واجب میگردد .

همين است. نظر تلميند مولانا عبدالحي لكنوى رحمه الله مصنف عطر هدايه وخلاصه التفاسير مولانا فتح محمد لكنوى رحمه الله (سابق مفتى وصدر مدرس مدرسه تكميل العلوم کانپور) که در آخر تحریر نموده که علامه عبدالحی لکنوی رحمه الله هم با من در این مسئله متغق بود خلاصه نظر او اینست که نوت کاغذی دوحیثیت دارد :

(١) اینکه در خرید وفروخت ودر تمام معاملات حیثیت این نوت مانند سکه وثمن حقیقی باشد بلکه حکومت در قرض ها وادای حقوق مردم را بر آن مکلف میسازد که قرضخواه حق انكار را عوض ثمن خود داشته نباشد پس اين نوت كاغذي (ثمن عرفي) كرديد.

(۲) این نوت دستاویز جاری شده از طرف حکومت است که در صورت هلاک وضیاع آن یا در حالت مطالبه حامل سند آن بدل آن اداء میکردد پس در این صورت این نوت کاغذی حیثیت ثمن عرفی را ندارد چراکه بدل ثمن عرفی را درصورت هلاکت حکومت اداء نکند پس در این صورت نوت حیثیت دستاویز را دارد.

اما اگر به نظر عمیق دیده شود در این صورت هم ثمنیت این نوت کاغذی باطل نشده است چرا که مقصدحکومت ترویج نوت است به شکل ثمن عرفی ازینجا در صورت ادای قرض قبولیت آنرا حکومت اجباری قرار داده اما ثمن خلقی یعنی سکه طلا ونقره حیثیت وقیمت ذاتی هم دارند که نیاز ندارند به اعلان حکومتی در قیمتی گردیدن آنان ازینجا این که احیانا از طلارنقره تیار شده واحیانا از مس والسونیم و آمن ظاهر است که هر جیز آنان مال منقوم باشند که قیمت ذاتی آنان بر قرار باشد به خلاف نوت های کاغذی که کدام قیمت ذاتی ندارد تنها یک پارچه کاغذ باشد. البته بعد از اعلان حکومت قیمتی میگردند لذا ای حکومت نمنیت این نوت ها را باطل کند پس آنرا هیچ قیمت باقی نمیباشد.

ازینجا مردم مانند کرنسی بر نوت اهتماد کامل ندارند ازینجا از حکومت تضمین گرفته شود که در صورت هلاک آن حکومت اضامن آن باشد در ادای بدل آن تضمین جهت ثمن عرفی بودن نه بلکه جهت حصول اعتماد مردم باشد تا مردم پلاخوف معامله داری کنند.

عرفی بودن به بنه بهت معمون این نوعت ها چنین نیست رقتیکه قسیت آن باطل شود چرا لذ حیلیت دستاویز بودن این نوت ها چنین نیست رقتیکه قسیت آن باطل شود چرا حاصل آن قفط آنقدر است که حکومت وعده اعطای بدل آنرا کند اما این وعده حکومتی بر معامله داری مردم چندان اثر نیپکند اگر حکومت آنرائین عرفی نگرداند پس هیچگاه مردم را بر قبول نمودن آن مکلف نسازد وجهت قابل تبدیلی آن نوت ها اعتماد مردم بر آن نسبت به کرنسی هم اضافه تر میباشد چراکه در صورت هلاک وضیاع کرنسی اصل ثمن آن نباشد بر خلاف نوت های کاغذی که در صورت هلاکت حکومت بدل آنرا مهیا نموده. (۱)

نظر ما در حصه مسئله زير بحث

هر دو نظریه که گذشت در مورد کرنسی در نظر ماهر دو نظریه که باهم مختلف اند هردو درست اند چرا که جهت مرور زمانه برکرنسی کاغذی تغیرات مختلف آمده بود پس بدن شک در امتداء ندت کاغذی دستاویز فرض محسوب میشد.

بانک نرت دنیا قبل از ترویج چک بانکی به وجود آمده بود این نوت بانکی نزد قرض خواه به شکل سند پذیرفته میشد که قرض بر دامه آن بانک میشد واگر این نوت به شخص دیگر داده میشد پس تمام حقوق آن نوت خود به خود به سوی آن شخص انتقال می بافت بس این حامل نوت شخصا قرض خواه شعرده میشد از بانک از پنجا در ادای تمام حقوق مانند کرنسی حقیقی میباشد بین هر دو هیچ فرقی نیست و تادیه مقدار زیاد رقم بایول سیاه سک خیلی ها دشوار میباشد چرا که حساب نمودن ویر نمودن را در کار دارد ودر حمل باب الرباوالقمار،حكم نوت كلفلي

۔ ونقل آن تکلیف زیادی باشد پس کرنسی کاغذی در حساب آسان ودر حمل ونقل کم ۔ مشكل ميباشد. (أ) ليكن بعد از تغيرات فوق الذكر حالات فوقى نوت باقى نمى ماند در ابتداء نوت نزر صرافان وطلافروشان جمع میشد در آن وقت کدام شکل وصورت خاصی نداشت نه جاری کننده آن شخص واحد بود ونه کسی در حصه پذیرفتن حق خویش مکلف بود بعد از ترویج زیاد آن حکومت آن را زر قانونی (LegalTender) قرار داد وبانک های شخصی را از جاری نمودن آن باز داشت که بعد از این اعلان حیثیت نوت بادیگر دستاویزها در حیثیت مختلف بود :

(۱) این نوت مانند ثمن عرفی حیثیت زرقانونی را گرفت که مردم مکلف گردانید. شدند بر قبول نمودن آن دیگر دستاویزات مثلاً چک بانکی در حصه وصول نمودن حق کسی مكلف بر قبول نمودن آن نبود باوجوديكه ترويج اين چك هم عام بود-

(٢) این نوت حیثیت غیر محدود زر قانونی (LegalTenderUnlimited) را اختیار نمود که پول سیاه کرنسی محدود زر قانونی (LimitedleglalTendar) است. لذا قرض بزرگتر هم با این نوت تادیه میشد وقرضخواه در قبول نمودن آن انکار نمی ورزید بر خلاف پول سیاه که اگر در قرض زیاد تادیه میشد قرضخواه ابا می ورزید لذا نوت کاغذی بر پول سیاه برتری داشت در اعتماد کامل.

(٣) دستاويز قرض راهر شخص جاري مي نمود كه شرعاً وقانوناً در آن ممانعتي نيست که فرضخواه این سند را به فرض خواه دیگر بدهد در ادای دین و آن به قرضخواه دیگر بدهد اما این نوت را علاوه حکومت کسی دیگر جاری نمی نمود مانند پول سیاه.

(\$) در تمام ممالک عرفاً وقانوناً این نوت به الفاظ کیش. ثمن وکرنسی یاد میشد که این الفاظ به دستاویزات دیگر مالی استعمال نمی شد.

· (۵) مردم آن نوت را مانند پول سیاه با اعتساد کامل در لین ودین می پذیرفتند آنرا قرض نعی پنداشتند در عصر حاضر هم کسی چنین نیست که این پول را به این مفکوره می پذیرد که عوض آن طلا، نقره یا پول سیاه را حاصل کند .

۱ - انسانیکلوبیدیا ، برتانیکا ۱۹۵۰، ج ۳ ص ، ۱۴ سکنگ ، ک مدت

(ع) بعد از تذکره ارتفای این نوت کافذی بر پشت آن کدام چیز زر یا نقره موجود نبود نی تبدیل نبودن آن با زر مسکل بود حتی که امکان لین ودین در آن هم بین مسالک باقی انشان ناندیکه جیویفری گزاوتر می نویسد:

"The Promise to pay which appears on their face is now utterly meaningless. Not even in amounts of -f ', ' · · · can notes now be enverted into gold. The note is no more Than a piece of paper, of no intrinsic value whatever, and if it were presented for redemption, the Bank of England could honour its (promise to pay one pound) only by giving silver coins or another note but it is accepted as money throughout the British lales" (1)

تحریر بر کرنسی که در صورت مطالبه به حامل هذ اداء میگردد معنای این عبارت باقی نیبانده حتی اگر نیباند چرا که در مصر حاضر هیچ صورت بدیل کرنسی با زر و نقره باقی نیبانده حتی اگر متفادا این نوت ها هفده صد پرند یا زیاد تر از آن هم باشد در عصر حاضر نوت کرنسی یک کفذ است که هیچ قیمت ذاتی ندارد اما اگر این پوند را به بانک مرکزی برطانیه ببرد عرض آن پون دیگر کر با بعض اما این پوند کافذی در تمام جزائر برطانیه بشکل کیش بیشود ، از پنجا ضرورت مطالبه بدل آن نیست.

خلاصه اینکه تضمین تحریر شده بر نوت از طرف حکومت ضامن قیمت ظاهری آن است که آن اسم دوم قیمت خریدارست از پنجا بانک پایند ومکلف دادن زر، نفره یا پول سیاه نباشد مانندیکه احیاناً در صورت مطالبه بانک مساری قیمت ظاهری آن نوت دوم را تادیه میکند در حالیکه عوض نوت تادیه نوت را تادیه قرض گفته نمیشود که عوض نوت تادیه نوت را تادیه قرض گفته نمیشود که عرضی دو کرنسی تادیه گردید بانک مرکزی این عمل را جهت اعتماد مردم میکند اما چنین نیست که این نوت در تعریف کرنسی داخل است.

پس دانسته شد که فقها داین نوت را به حیثیت دستاویز قرض نمی شناسند بلکه آنرا به شکل فلوس نافقه یعنی سکه مروچه به حیث کرنسی علامتی اختیار میکنند مانندیکه قیست ظاهری فلوس نافقه چند مقدار افزود تر است از قیست ظاهری آن وبین مردم رواج این نوت ها درلین ودین مانند فلوس نافقه میباشد بلکه در عصر حاضر وجود پول سیاه هم نادر

نيفتد. والله سبحانه وتعالى اعلم .

باب الرباوالقمار،حكم نوت كاهزء

است پس حکم نمودند که توسط این نوت ها باید زکوهٔ اداء نشود بلکه مانند بیع الکالی بالکالی است یا خریداری با نوت ها زر ونقره را ناجائز قرار دادن که از قبیل بیع صرف است که در بیع صرف قبضه هر دو در مجلس لازمی است که در اینجا موجود نیست در این همه سخن ها جرح ناقابل تحمل لازم میگردد در حالیکه در چنین معاملات شریعت عرف عام مروجه را اعتبار داده است ودر چنین مباحث فلنسفیانه داخل شدن بر زندگی عمل اثری

خلاصه کلام از بحث فوق دانسته شد که نوت کاغذی در حکم کرنسی باشد احکام دوم فقهي را در اين حصه شرح كنيم والله المستعان .

نوت کرنسی و زکوة

وقتیکه نوت کرنسی معادل پنجاه ودونیم توله نقره گردد بالاتفاق بر آن زکوه واجب است چونکه حالاً این نوت حیثیت دستاویز قرض را ندارد. لذا بر این نوت ها حکم زکوهٔ قرض جاری نمیشود بلکه بر آن حکم سکه های مروجه جاری میشود در مسئله وجوب زکوهٔ سکه های مروجه در حکم سامان تجارت است. مانندیکه سکه های مروجه را بگدام مسكين بشكل زكوة بدهند بعد از قبضه مسكين بر سكه زكوة اداء ميشود بعينه همين است حکم کرنسی نوت ها هم که بعد از قبضه فقیر بر آن فی الغور زکوهٔ اداء میشود موقوف بر استعمال یا تبدیل نمودن آن بر زر ونقره نمیباشد.

تبادله نوت با نوت

تبادله نمودن نوت ها با نوت ها دو صورت دارد :

(۱) اینکه در یک کشور مقدار مختلف نوت ها را با هم تبادله کند.

(۲) صورت دوم اینکه کرنسی نوت یک ملک را با کرنسی نوت ملک دوم تبادله کند. احكام هر دو نوع جدا جدا شرح ميشود.

تبادله کرنسی نوت یک کشور دربین خود

مانندیکه سابق گفته شد که در تمام معاملات کرنسی نوت بعینه مانند سکه هاست مانندیکه سکه ها باهم مساوی یا مساوی تبادله میشوند این این چنین نوت های کرنسی یک ملک هم باهم مساوی با مساوی تبادله میشود بشرطیکه در مجلس عقد بر یکی از بد این نهضه نبوده شود لذا اگر یکی از هر دو در مجلس عقد بر نوت ما قبضه نکر د وجدا شدند این مقد نزد امام ابرحنیفه عظم امام مالک حظم فاسد است چراکه نزد اینان فلوس با تمین نمودن متعین نمیگر دد تمین انها فقط با قبض میآید. ^(۱)لذا فلوسی که عقد بر آن شده اما هنوز قبض اینده متعین نمیباشد بلکه بر ذمه هر فریق دین میباشد و آن دین بیع است که بنا بر (بیع راکلی) بردن ناجائز باشد.

این حکم در آن صورت است که تبادله نوت ها مساویانه باشد اما در صورت کمی رزیادت که عوض یک درهم دودرهم عوض یک ریال دو ریال وعوض یک دالر دو دالر داده شود در آن اختلاف فقهاء در جواز وعدم جواز مانند اختلاف آنان است در زیادت وکبیودی فلوس که نزد بعض فقهاء تبدیل نمودن یک فلس با دو فلس شرعاً جهت سود بردن حرام است همین است مسلک امام مالک، امام ابوحنیفه هی امام محمد هی و مسلک مشهور حنابله واگر از طرف هر دو فلوس غیر متعین باشد نزد امام ابوحنیفه وامام ابویرسف هیگاه این تبادله هم حرام است. (^{۱)}

نزد امام مالک عظی این تبادله حرام است بنا بر قاعده که در هر معامله در قرض کسیدی وزنادت علت حرام بودن (شنبت) بعنی کیش، نقدی و کرنسی بودن است اگر شنب حقیقی باشد مانند در زر ونقره یا عرفی واصطلاحی ثمنیت باشد مانند علاوه زر ونقره برل سیاه ونوت کافذی لذا اگر در کدام عقد از هردو طرف یک نوع لمن (کرنسی، نقد یا کیش) باشد نزد امام مالک عظی در این عقد قلت وزیادت جواز ندارد نه قرض جواز دارد

ولواث الناس اجازوا بينهم الجلودحة يكون لهاسكة وعين لكرهمها ان تباع باللعب والورق نظرة

ا یعنی اگر کدام عقد بر پول متعین شود وکدام فریق عوض آن پول آنقدر مالیت را بدیگر بدهد
 وقتیکه فریق دوم بر آن قبضه نمود فریق اول حق مطالبه را ندارد که نوت را پس مسترد کن من عوض

باب الرياوالقمار:**حكم نوت كاهد**م

لان مالك قائلا يجوز فلس بفلسين ولا تجوز الفلوس باللعب ولا بالدنانير نظر 8 10 . قوجمه : اگر بین مردم خرید وفروخت با چرم آنقدر رواج داشت که آن چرم حیشیت ئین وسکه را داشته بود نزد من در این صورت به واسطه زر ونقره قرض فروختن آن چرم جواز ندارد مانندیکه امام مالک رحمه الله تعالی میفرماید تبادله یک فلس با دو فلس جواز ندارد این چنین توسط زر نقره درهم ودینار هم به قرض فروش فلوس جواز ندارد چراکه در زر ونقره ودرهم ودينار ثمنيت اصلى وجود دارد ونزد امام مالک رحمه الله تعالى با ثمنيت اگر اجناس مختلف شود باز هم قرض جواز ندارد.

اما نزد احناف ^(۲) علت حرمت ربا عوض ثمنیت (وزن) است اگر که فلوس عددی باشد چرا که در آن علت موجود نیست اما فقهاء احناف میفرمایند که ما قیمت را طبق فلوس بازاری کاملاً مساوی وبرابر می خواهیم که در اصطلاح مردم اعتبار جودت (اعلی) وردت (ادني) بودن ختم ميباشد لذا اگر يک پله عوض دو پله فروخته شود پس آن يک پله بلا عوض آمد وبودن آن پله خالی از عوض در عقد مشروط است لذا از آن ربا لازم میگردد اما این حکم تا آن وقت باشد که در آن فلوس ثمنیت باقی باشد و آن با متعین شدن متعین نمیگردد .

١ -الهدونة الكورى للامام مالك جلد: ١٠٠٠.

۲ - (۱) نزد احناف در دوچیز همجنس در تبادله اگر در مقابل یک چیز کدام عوض نباشد پس آن سود باشد در اشیاء عام اگر از یک جانب در تعداد زیادت باشد در کمیت پس کیفیت ووصف جانب دوم در مقابل آن باشد مثلاً اگر یک ظرف عوض دو ظرف فروخته شود پس گفته شود در یک بدتن چنین کمال است که در مقابل ظرف جانب دوم باشد لذا در اینجا کدام ظرف بلا عوض نیامد در صورت حال در مقابل ظرف (۱) اصلیت ظرف (۳) در مقابل ظرف (۲) وصف جمدگی ظرف (۳) باشد اما این در أنصورت وقتيكه در كدام چيز اوصاف معتبر باشد وأنوا كدام قيمت تمين شده باشد اما در جائيكه مقدار را اعتبار باشد در آنجا اوصاف در مقابل چیزی نباشد مانند چیزیکه شرعاً یا عرفاً یا خلقاً ثمن باشد در آن اعتبار اوصاف ختم باشد مانند یک روپهه اگر هر قدر جدید باشد باز هم نقط در مقابل آن یک روپیه باشد با یک سکه وروپیه اگر هر قدر بوسیده باشد باز هم در مقابل آن یک سکه رروپیه باشد اگر که هر دو در اوصاف فرق دارند اما این فرق به اصطلاح بازار کالعدم باشد پس در قیمت هر دو فرقی نباشد لذا اگر یک روپیه عوض دو روپیه فروخته شود گفته نشود که روپیه دوم در مقابل وصف روپیه اول باشد لذا آن روپیه دوم بلا عوض باشد که اینرا سود گفته میشود (تقی)

لحظه به لحظه تغير ميكند. (١)

وقیک مختلف الاجناس اند پس در اسم و در پیسانه وجریان هم تفاوت دارند لذا یاکم ویش کنداد آن دارد پست روییه هم جواز دارد و با بست روییه هم جواز دارد و با بست روییه هم جواز دارد و با بست روییه هم وقیکه نزد امام شافعی رحمه الله تبادله سک های یک ملک هم یا کم وییش جواز دارد پس جنین تبادله بین کرنسی ممالک بطریق اولی جواز داشته باشد همین است مسلک عالمی نزد امام مالک رحمه الله تعالی با وجود بودن آن از اموال رویه جهت تبدیلی جنس بیزاد آن با کم وییش جواز دارد نزد اصحاب ابوحیفه رحمه الله تعالی تبادله یک فلس بادو نقلی با بین ناجازاد است که این سکه ها بین هم مساوی اند وهم مثل که در آن وقت یک که یک بوش میگردد اما کرنسی های ممالک مختلف الاجناس باشند پس هم مشل ومساوی نشدند با بیش و کم تبادله آن جواز داشته باشد چراکه کدام حصه آن خالی عن العوض نباشد پس مح مشل ومساوی بی جواز دارد . در اینصورت تبادله یک ریال سعودی با چند کالدار جواز دارد.

در اینجا سوال اینست اگر مخالفت می آید از قیمت تعین شده محکومتی فرضاً قیمت ریال بست رینج کالدار وقیمت دالر مشناد و پنج کالدار تعین شده آیا با کم و بیش از پن مقدار تبادله چواز دارد ؟ مثلاً یک دالر را با نود کالدار تبادله کند آیا این سود است یا خبر؟ نزد من سود نیست چراکه این مختلف الاجناس اند که کمی و بیشی در آن چواز دارد که موقوف میباشد بر رضایت جانبین که بر آن احکام (تسعیر) ^(۱) جاری شود پس کسی که دراشیاء تسعیر را جواز میدهند در کرنسی هم جواز میدهند.

یکی اینکه مخالفت مردم از بن حکم درست نیست چراکه قاعده است کاری که جرم نباشد در آن مخالفت از حکومت جواز ندارد. (*)

اه در یک عصر نسبت یک وسه بود که یک ریال سه رویه بود که بوما بعد یوم تغیر می گرفت که نسبت یک وجهار راگرفت بعداً یک رینج که در این عصر نسبت یک وبست را دارند بر یک حال بر فراد نستند(مترجم)

ا - تسمیر نرخنامه حکومتی را گوید تا مردم پایند آن باشند ا

[&]quot; بعض فقهاء بر أن تصريح نبوده اند مطالعه كنيد شرح السير الكبير للسرخسي ٩۶٨١ ردالمعتار

عرض است نه نسنیت خلفی پس تبادله در فلوس مطلقاً جواز دارد. (۱) امام ابوحنیفه رحمه الله وامام ابوبوسف رحمه الله هم میفرمایند اگر متعاقدین این سکه ها را متعین ساختند پس نسنیت آن با متعین نمودن باطل گردید، ودر حکم عروض ومتاع میکردد که در این صورت تبادله یک فلس با دو فلس جائز است.

در این مسئله قول مفتی به وراجح

اختلاف فوق الذكر با آن عصر تعلق دارد كه در آن زر ونقره معيار تعام اثمان قرار داد. شده بود وتبادله زر ونقره ترويج داشت وسكه ها نقره در معاملات تبادله ميشد ديگر سكه هاهم اندك اندك استعمال ميشد اما در عصر حاضر سكه هاى نقره ديده نميشود.

بلکه در تمام گینی عوض سکه های نقره سکه های علامتی ونوت های کرنسی استعمال میشودمانندیکه در ابتداء این مقاله تعریر نمودیم پس در نظر من در این معامله باید قول امام مالک یا امام محمدعظه اختیار نبوده شود چرا که طبق اختیار نمودن مسلک امام ابوحنیفه رحمه الله ، امام ابویرسف رحمه الله وامام شافعی رحمه الله دروازه مود کاملاً باز گردد وجر معامله سودی جانز گردانیده میشود پس اگر قرض دهنده عوض قرض خویش سود بگیرد به آسانی میگیرد که فرضدار کرنسی خویش را به قیمت اضافه بغروشد پس عوض قرض خویش سود بگیرد.

به گمان غالب فقهانیکه تبدیلی یک سکه را با دوسکه جواز میدهند اگر در عصر حاضر تبدیلی کرنسی را مشاهده می نمودند هر آننه فتوی میدادند بر حرمت آن در این معامله که تائید آن از قول بعض فقهاء میشود مانندیکه فقهاء ما وراء النهر در حصه عدالی وغطارفه با بیش وکم تبادله را حرام قرار داده اند. ^(۱)

در حصه این سکه ها فقها داحناف تبادله باکم وبیش را جائز قرار داده اند جهت اغلبیت چرک وغش هریکی عوض مخالف جنس قرار داده میشود مانندیکه تبادله غش بانقره وتبادله نقره باغش گردانیده شود اما مشائغ احناف این تبادله را هم حرام قرار داده اند و در علت آن گفته اند: }

١ - نهاية المحتاج للرملي ج ٣ ص ١٥،٥ و تحقة المحتاج لابن حجر مع حاشية الشرواني جلد ٤ ص ٢٧٩.
 ٢ - مدالي وغطارف نوع خاص سكه بود كه اندك نقره وزياد آن غش وجرك بود.

دوران مرازنه قول امام ابوحنیه و ابر پوسف فحی نبوده شود دلیل امام محمد فحی هم کمکم و راجع معلوم میشود چرا که نزد امام ابوحنیه رحمه الله وابو پوسف رحمه الله بعد از ختم نبودن تعنیت دراین سکه ها حکم جواز تبادله آن شود چراکه مقصد درست ختم نعودن نینیت در نظر نمی رحمه چراکه آن شاذ ونادر است نزد بعض امتحاص حصه های سکه ها خورش تغنیت مصالحت تودند که این جهای سکه ها مقصود میباشد تا با آن اشیاه ختم نبودن تعنیت مصالحت تعودند که این حیله کاذبانه ومصنوعی است و شریعت آنرا قبول نیکند بالخصوص در عصر حاضر تبدیلی سکه های حقیق و خلقی را با نوت ها چرا که نفرز رونتر، ناباب شده وقت در دنیا.

بات خرد بحیثیت ماده مقصره برد مانند یکه مناهده میشود که بعض اشخاص نوت های اسالک مختلف را نز دخویش نگاه میدارد که در آن بیع یا تبادله یا توسطه آن حصرل ربع مفصود نمیباشد بلکه قفط مهمت یادگار تاریخی آنرا نزد خود نگاه میدارد که اگر آننده سهرد هم شود آن نزد او به شکل یادگار باشد پس در چنین کرنسی بنا بر قول هردو انمه با زیادت واندکی تبادله آن جواز داشته باشد آن کرنسی که حصول آن باییع ومنافع تعلق دارد ذات آن مقصود نباشد در تساهل نمودن در معامله آن در سود باز شود لذا افزودی وکمبردی در معامله آن جواز دادن درست نباشد. والله سبحانه وتعالی اعلم.

پس کرنسی عصر حاضر در تبادله مساویه جائز ودر زیادت وکمبودی غیر جائز است. اما نه به امتبار حساب و تعداد نوت ها بلکه به اعتبار فیمت ظاهری که بر آن تحریر شده پس تبادله یک نوت پنجانی (۵۰) عوض پنج نوت های دهی(۱۰) جواز داشته میباشد که به ^{امتبار}ظاهر قیمت پنج نوت دهی به پنجاه روییه میرسد این نوت اگر که عددی است اما در

¹ - فتح القدير باب الصرف جلد ۵ ص ۳۸۲

باب الرباوالقمار، **حكم نوت كاغل**م

(۳) در صورت سوختن یا ضائع شدن کدام یکی با نسره آن نوت نوت دیگر راجاری نموده در صورت هلاکت یک مال هم عوض آن از طرف حکومت جاری نشود نه از طرف مال دهنده اگر که تبدیل روپیه ضائع شده را بانک تبدیل میکند اما نه به قصد دستاویز بلکه جهت اینکه حکومت این کاغذ راسکه قرار داده که بعد از چند سال استعمال زند,

میشود پس بدون تبدیلی بقای آن ممکن نیست . (٤) در صورت کساد نقود مالی قیمت آن کم میشود اما کاملاً ضائع نمی گردد بعدا آن کساد هم قیمت داشته می باشد با تفاوت قبل از کساد بر خلاف نوت که نوت صد روبیه قیمت آن معدوم نمیشود البته کالعدم میگردد که آن راعوض یک روپیه هم کسی نمیگیرد. قوله : وقتیکه نوت کاغذی به فقیر در زکوه داده شود نا زمانیکه فقیر آن را با زر ونفره

تبادله نكرده يا با آن متاعى نگرفته جنوز زكرة ان شخص اداء نشده است. (ص \$) قبصوه: یک روبیه دستاویز نیست بلکه در حکم فلوس است لهذا زکوة از آن اداء کرده میشود نوت کلان دستاویز طلا یا نقره نیست بلکه یول سیاه ونوت یک روییه دستاویز آن است. پس اگر به فقیر نوت کلان در زکوه داده شود یا عوض آن نوت یک روبیه گرفته شود باز هم زکوة أداء میشود به فقیر نوت کلان داده شد او آنرا به فقیر دوهم یا به غنی داد و او با آن متاعی را خرید یا نوت یک روپیه را گرفت باز هم زکوة آداء شده۔لانّ قبض الركيل كقيض الموكل. قوله: از این جهت در قرنهای سابق علمانی بزرگ هندوستان فتوی داد. بودند که نوت

دستاویز فرض است لذا بذریعهء آن تاوفتی زکوة اداء نمیشود که فقیر آنرا هنوز در ضروریات خود به مصرف نه رسانده باشد. وخریدن زر ونقره با این جوازندارد. (صفحه ۱۳) قبصوه : تفصیل ادای زکوة در سابق گذشت وعلت ممانعت خریدن طلا ونقره از این جهت بود که در زمان سابق پیسه از نقره بود ونوت از دستاویز های نقره بود.

قوله : کدام شخص که بقدر نصاب مالک آن پیسه شود زکو، بر آن راجب میگردد بعد از گذشت یک سال (ص ۱۳)

قبصوه : وجوب زکوة نوتها را از حکم دستاویز ها خارج نمی کند زیرا که نوت وثبیقه مؤكد هست كه حاصل نمودن مال از آن انتهائي سهل است كه هر شخص آنرا حاصل نموده امام محمد رحمه الله ميفرمايد وقتيكه اين سكه ثمن اصطلاحي گرديد رائج شد تا وقتيكه حه مردم ثمنیت آنرا باطل قرار نداده اند پس با باطل گردانیدن متعاقدین (بائع ومشتری) لسنيت أن را باطل نكردد ازينجا با متعين نمودن أن متعين نميكردد لذا تبديل نمودن يك که با دو سکه جواز ندارد اگر چه متعاقدین آنرا تعین سازند.

اما امام ابو حنيفه وامام ابويوسف رحمهما الله ميفرمايند چونكه سكه ثمن خلقي نيست لذا متعاقدین در تعین نمودن آن اختیار دارند که ثمنیت اصطلاحی آنرا ختم کنند که در این صورت این ثمن حکم عروض ومتاع را داشته باشد لذا با بیش وکم تبادله آن جواز دارد. (۱)

باقي ماند امام احمد ، پس امام احمد رحمه الله را در اين مسئله دو قول است : (۱) تبادله یک سکه با دو سکه جواز دارد نزد او علت حرمت ربوا (وزن) است ودر سکه

ها جهتت عددي بودن وزن منعدم است پس حكم حرمت هم نباشد . (٢) چنین تبادله در سکه ها بنا بر آنکه اگر چه این سکه ها عددی اند اما جهت پول سیاه نمودن وزنى ميكردند ويا تبديل نمودن بول سياه با سكه اصليت آن باطل نميشود ماننديكه نان با وجودیکه عددی است اما بنا بر آرد بودن کیلی یا وزنی است مانندیکه علامه این قدامه رحمه الله تعالى ميفرمايد : (ان\ختيارالقاض)انما كأنيقصنو زنه بعن عمله كالإسطال فقيه الزياومالافلا). (٢)

بانبدیل نمودن پول سیاه چیزی اگر که در آن اعتبار وزن باقی است باز هم بیع آن با بيش وكم جهت سود بودن حرام است مانند ظروف آهني. استسل ومس (چراكه اين اشياء در بازار باوزن به فروش میرسند) واگر وزن را اعتبار داده نشود سود نباشد پس معلوم شد که نزد امام احمد تبادله نوت ها با افزودی ونقصان جائز است چراکه نوت کاغذی دراصل وزني نيست به خلاف فلوس كه اصلاً وزني است . والله سبحانه وتعالى اعلم . نزد امام شافعي رحمه الله علت اصلى وخلقي حرمت ربا ثمنيت است كه تنها در طلا ونقره

وجود ارد پس تبادله یک سکه با دوسکه نزد او مطلقاً جواز دارد.چراکه در آنها ثمنیت

^{1 -} براي تفصيل بيشتر العنايه على هامش فتح القيدر ج ٢ ص ٢٨٧-

^{* -} المغنى لابن قدامه مع الشرح الكبير جلد ٤ ص ١٢٨.١٢٩ وفتاوى ابن تيميه جلد ٢٩ ص ٤٤٠)

دوهم اینکه یک شخص باسکونت در یک کشور قولاً ویا عملا اعتراف میکند تاکد حکومت در کدام قانون ویا حکم مرتکب جرم نشود. مخالفت آنرا نمیکنم اما چنین مخالفت را سود کفتن هم جواز ندارد.

تبادله نمودن كدأم كرنسى بدون قبضه

پس باوجودیکه بین کرنسی یک ملک بیشی وکسیودی جواز ندارد اما این بیج صرف م نیست جراکه نوت کرنسی خلقهٔ ثین نیست بلکه ثمن عرفی است واحکام بیج صرف در اثمان خلقی "ورونقرء" میباشد ازینجا در مجلس عقد قیشه نمودن بر هر دو شرط نیست. البته نزد امام برحتینه علی امام ابر پوسف رحمه انه افلاً قیشه یک جانب شرط است که بدون آن معامله درست نیست وامام انز داینان سکه با تعین متعین نمی گردد و تعین بدون قیشه نمی باشد که در صورت جدا شدن هر دو مال هر یکی بر ذمه دوهمی دین باشد و در صورت قیش نکردن بیم الدین بالدین بالاین لازم شود که جواز ندارد. (۱)

جونکه السان نزد انسه ثلاله با تعین متعین میشود پس در تعین آن ضرورت قبضه نیست که در این صورت قبض نمودن نوت ها شرط صحت عقد نیست . ⁽⁷⁾

سوال آبا قرض معامله کرنسی ها جواز دارد ویا خیر مانندیکه در عوام رواج است مثلاً کرنسی بلک کرنسی ملک کرنسی ملک کرنسی ملک در این کرنسی ملک در این کرنسی ملک در این کرنسی ملک در این کرنسی ملک دیگر میدهد که آنرا در فلان مقام تسلیم او کند مثلاً زید را عمر یک هزار ریال در سعودی داد تا عمر و برایش عوض آن ده هزار کلدار را در سعودی تسلیم کند.آیا این معامله جواز دارد یا خیر؟ نزد امام ابوحنیفه رحمه الله جوازدارد چرا که نزد اودرعقد بودن اثمان در وقت بیع شرط نیست لذا در صورت اختلاف جنسین قرض جانز است مانندیکه شمس

واطّ اشترى الرجل فلوسًا بنداهم ونقن الثين ولم تكن الفلوس عند البائع فالبيع جائز لأن الفلوس الرائجة فمن كالنقود وقديمينا أن حكم العقدق الفين وجوبنا ووجونها مقاولا يشترط قيامها

الدرالمختار مع ردالمحتار ج ٤ ص ١٨٣.١٨٤.
 المغنى لابن قدامة باب الصرف جلد ٤ ص ١٤٩٠.

أيملكم المعالصحة العقد كبالإيفترط فللتق الدراهم والدناديرا

توجعه ۱ اگر کس فلوس را عوض دراهم گوفت و ثمن را نقد نمود ونزد بائع فلوس نبود این بیع جواز دارد چراکه فلوس رانجه ثمن است مانند نقود قبلاً بیان نمودیم که حکم عقد در ثمن وجوب آن و وجود آن میباشد یکجا اما موجودیت آن در ملک بائع شرط نیستجهت میت عقد مانندیکه این شرط نیست در دراهم ودنانیر.

۵۵

لذا این بیج در این صورت با ثمن مؤجل صورت میگیرد که در صورت اختلاف جنس چراز دارد واین معامله در بیج سلم هم داخل است واکنر فقها، درفلوس هم بیج سلم را جائز نیوده اند چراکه سکه چنین عددی غیر متافات است که بابیان رزن صفت وغیره متمین میشود حتی که امام محمد رحمتهای تبادل یک فلس را با دو فلس جائز میدارد که نزد اوهم بیج سلم در سکه ها جراز دارد (⁽⁷⁾) این چنین نزد امام احمد در اشیانیکه تفاوت زیاد در آن نیاشد و مددی باشد در آن بیج سلم جواز دارد. (⁽⁷⁾

البته در صورت داخل نصودن این عقد در بیع سلم لحاظ آن شرانط که فقهاء آنرا طبق مسلک خوبیش برای جواز بیع سلم تعین نموده اند ملحوظ داشتن آن ضروری است که نفسیل آن در کتب فقه آمده است. والله سبحانه وتعالی اعلم.

سمانك رتك رب العرة عما يصفون وسلام على المرسلين والحد فدور بالعالمين.

تعقیق کننده گان استیت بانک معلومات دادند که تمام جا بشده بول سیاه ونوت یک روبیه طبق صادرات و واردات ملکی جاری شده است که بدنبال آن به تعداد روبیه نوت های بزرگ جاری میشود که نوت های دستاویز فلوس ویک روبیه در حکم فلوس شمرده میشود بر دلزل ذیل:

- (١) توضيح فوقاني استيت بانك .
- (۲) مضمون تحریری دستاویز نوت های بزرگ

١ - مبسوط السرخسي ، جلد : ١٤ ، ص : ٢٤ .

۲۲۷ فتح القدير ج۵ ص ۲۲۷

٣٢٧ - المغنى لابن قدامه ، جلد ! ٤ ، ص : ٣٢٧ .

تبادله تعداد آن مقصود نباشد بلکه قیمت ظاهری آن مقصود است که آن نوت از آر نمانندگی کند لذا مساوات در قیمت آن است . (۱)

معامله نوت ها مانندسکه ها ست که اصلا وزنی اند اما فقهاء آنرا عددی قرار داده اند پس ذات یا پول سیاه بودن آن مقصود نباشد بلکه قیمت آن مقصود باشد پس آن فلوس که قیمت آن ده روپیه باشد مساوی است به ده عدد فلس ها پس تبادله یک سکه با دو سکه جواز پیدا کرد یعنی اگر سکه ده فلس اگر که به ظاهریکی است اما حکماً ده سکه ها یک یک فلس است پس مساوی باشد باده سکه های واقعی پس همین است حکم آن کرنسی که در آن عدد ظاهر را اعتبار نباشد عدد حکمی آنرا اعتبار داده شود که از قیمت (Facevalue) آن ظاهر میشود لذا در آن مساوات ضروری است .

تبادله کرنسی ممالک مختلف در بین خود

بعد از تحقیق واضح شد که کرنسی مختلف یک ملک یک جنس است و کرنسی ممالک مختلف الاجناس ميباشند ماننديكه سابق گفتيم ذات وماده، كرنسي ها مقصود نمي باشد بلکه در عصر حاضر کرنسی جهت قوت خرید عبارت میباشد از معیار مخصوص وهر ملک معیار جداگانه مقرر نموده مثلاً در پاکستان روپیه در سعودی ریال در امریکا دالر که این معبار جهت اختلاف ممالک تبدیل میشود پس تعین کرنسی هر ملک بنا بر تعین واشارات آن ملک تعین شده میباشد کدام حیثیت مساوی نیست که تناسب پانیداری را بین آنها تعین کند بلکه بنا بر تغیر اقتصادی هر روز بلکه هر ساعت تغیر می یابد .

اما بر خلاف آن کرنسی یک ملک با سکه های آن دایم اختلاف آن با یک تناسب باشد مثلاً روپیه وپیسه که یک پیسه حصه صدم روپیه با افزودی ونقصان در این نسبت کدام فرقی نمی آید بر خلاف روپیه پاکستانی وسعودی که تناسبی بین آنها موجود نیست بلکه

۱ - ازینجاست که عوض هزار روپیه پول سیاه انسان یک نوت هزاری را دوست دارد نسبت به صد نوت یک یک روپیه اگر که اول در تعداد زیاد است لذا در وقت تبادله تساوی قیمت ظاهری اهمیت داشته باشد.

این هو دو روایت خلاف مذهب مشهور امام محمد رحمه الله تعالی است افنا جبل شود که ا، در اینجا مذهب شخین رحمهم الله رانقل نموده یا حمل شود بر اینکه از او هم یک روایت مهافق شیخین رحمه الله وارد گردیده است مع هذا در روایت الجامع بر شرط تقابض اشکال ماني است زيراكه در مذهب شيخين رحمه الله تعالى تقابض شرط نيست تعين البدلين شرط است از اینجا بعض مشائخ آنرا غیر صحیح قرارداده اند وبعضی دیگر خلاف مذهب مشهور **ترجیه نموده اند.**

علامه ابن عابدین رحمه الله میفرماید که در روایت مبسوط قبض احدالبدلین شرط است از اینجا بدون آن افتراق عن دین بدین لازم آید.

ظاهر است که روایت مبسوط طبق مذهب شیخین رحمه الله است که حاجت به تاویل ندارد که در آنجا عوض تقابض تعین البدلین شرط است طوریکه در مبسوط مذکوراست :

كبانس عليه في النامير 8في مديع فلس بفلسين بأعيام أبقوله: (هذه البسئلة) ويقوله (العقابض معالعينية).

اگر مقصد علامه ابن عابدین رحمه الله این باشد که بعد از تعیین البدلین قبض الواحد نیز شرط است پس این تعلیل خلاف افتراق عن دین بدین است واگر مقصد او این باشد که تعیین البدلین شرط نیست پس جهت خلاف بودن نص حدیث که عیناً بعین است خلاف قاعده مسلمه همه ، فقهاء مي باشد در غير نقدين در تمام ربويات در بيع، بالجنس بر اشتراط تعبين البدلين وحرمت نساء همه اتفاق دارند.

علاوه از این در مبسوط صراحت اشتراط تعبین البدلین موجود است کماقدمنا من نص الذخيرة مرتين .

لذا از تحریر ذخیره روشن میشود که اخراج بیع الفلوس بالجنس از بیع صرف مطلق نيست بلكه مقيد است باسه شرايط :

- (١) اول عندالشيخين رحمه الله
- (٢) دوهم بصورة التفاضل
- (٣) سوم تعيين البدلين في المجلس
- که در صورت این شزائط ثلاثة این مقد بیع صرف نیست ، لذا تساوی وتقانص در آن

باب الرباوالقمار،حكم نوت كاخلى

است که چیک بانک مانند نوت مؤثق نیست ووصول نمودن رقم به واسطهء آن مانند نون سهل نیست.

قوله : وقتیکه برنوت کرنسی چنین عبارت تحریر شده که دربهصورت مطالبه برای حامل هذا أداء گردد درحالت موجوده كدام معنى ومقصد اين عبارت باقى نمانده چرا كه در دور

حاضر کدام صورت تبدیل نمودن کرنسی با طلا موجود نیست (ص ۱۸) قبصوه : درست گرفتن قول وعبل هر عاقل وبالغ شرعاً وعقلاً ضروری هست پس

لغووعبث بلكه خلاف واقع قرار دادن تحرير حكومت چكونه درست ميباشد؟ طبق توضیح استیت بینک بر پشت نوتهائی کلان زر یا نقره نیست بلکه پول سیاه ونوت یک روپیه هست هر شخصی که به کدام بانک مراجعه نماید وعوض نوت کلان نوت یک

روپیه را طلب کند بانک انکار نمیکند. قوله : در این صورت این نوت حیثیت دستاویز قرض رانگرفته از اینجا بر این نوتها احکام زکوهٔ در قرض جاری نمیشود. (۱۹)

قبصوه : وجوب زکوة مستلزم ثمن عرفی بودن نوتهائی کلان نیست طبق تفصیلکه سابق گذشت.

قوله : وفتیکه نوت مروج به کدام غریب جهت زکوهٔ آداء گردد زمانیکه بفتیر سکه آن نوت را در قبض خود در آرد از آن وقت زکوة او اداء میشود یعینه همین است حکم نوتهائی کرنسی. (ص ۱۹)

قبصوه : اين تفصيل هم گذشته هست.

قوله : در تمام معاملات حکم نوت کرنسی بعینه مانند سکه ها ست مانندیکه سکه بین خود در تبادله مساوی جائز است این چنین نوت های یک ملک بین خود در تبادله مساوی بالاتفاق جائز است بشرطیکه در عقد مجلس یکی از فریقین به یکی از بدلین قبضه حاصل کند. (ص ۲۰) .

وقوله : پس بین کرنسی یک ملک در وقت تبادله اگرچه باکم وبیش جواز ندارداما این بیع صرف هم نیست زیراکه نوت کرنسی حلقهٔ ثمن نیست بلکه ثمن عرفی یا اصطلاحی است در احکام بیع تنها در اثمان خلقی یعنی زر ونقره جاری میگردد. ازاینجادر مجلس عقد فيضه، هر دو جانب شرط نيست البته نزد امام ابوحنيفه رحمه الله وامام ابويوسف اقلاً قبضه یک جانب ضروری است که بدون آن معامله درست نمیشود نزد این دو امامان سکه با منعين نمودن متعين نميشود وتعين بدون قبضه حاصل نميشود لذا اكر بلا فبضه متعاقدين حدا شدند پس بر ذمه هر فریق دین فریق دوم لازم میگردد که این را بیع الدین بالدین ميگويند كه جوازندارد (الدرالمختار مع ردالمحتار ج ۶ ص ۱۸۳،۱۸۴) (ص ۳۰).

٥٩

تبصوه : بعد از تفحص كتب فقه عدم جواز صورت مذكوره معلوم شد وچنين گفتن كه زد شیخین رحمه الله تعالی سکه با متعین نمودن متعین نمی شود درست نیست زیراکه این قاعده باجود مخالف بودن تصريحات كتب فقه از معارض تفصيل اين رساله هم به نظر

عندالشيخين تعين فلوس ميشود اما نزد امام محمد عظته درست نيست بلكه بر اين اختلاف حاصل تفصيل مذكوره احكام فقه اين است:

(١) بيع الفلوس بالفلوس بالتفاضل : نزد امام محمد رحمه الله در هر صورت ناجائز است وشيخين رحمهم الله بشرط تعيين البدلين في المجلس را جائز قرار داده اند. تقابض بدون

بدلين كافي نيست. (٢) بيع الفلوس بالفلوس بالتساوى : دراينجا بالاتقاق تقابض في المجلس شرط است

همين است يك قول مذهب شيخين كه تنها تعيين البدلين بلا تقابض هم كافي است يعني وجود یکی از تعیین و تقابضی شرط است. قال الإمام الكاسائى رجه الله تعالى: تبأيعاً فلسا بعينه بفلس بعينه فالفلسان لا يتعينان وان عيدا الاان القيض في البجلس شرط حتى يبطل بترك التقايض في البجلس لكونه افتراقًا عن دين بدين ولوقيض احداليدلين في المجلس فاقترقا قبل قبض الأخوذكر الكرعي انه لايبطل العقد لان اشتراط القبض من الجانبين من عصائص الصرف وهذا ليس بصرف فيكتفي فيه بالقبض من احد الجانبين لان به كارج عن كونه افتراقًا عن دين بدين وذكر في بعض عروح عنتصر الطحاوى رحمه الله تعالى انه يبطل لا لكونه صرقًا بل لتمكي ربا النساء فيه لوجود احدوص في علة ربا الفضل وهو الجنس (بدا تع.ص: ٢٠٠٠ ج: *). وقال الإمام الطحاوي رجه الله تعالى: ولا يدمن التعينان في بيع الفلوس عثلها لا تحاد الجنس كما

مرفهيع القلس بالقلسون (حاشية الطحطاوى على الدورص:١١٠٠ج: ١٠).

(۲) اختلاف جنس در کرنسیهای ممالک مختلف.

این هر دو چیز ثابت نیست در این هیچ امکان بیع سلم موجود نیست.

طريقهء درست مبادله ويابيع

مبادله کرنسی معالک باهم نوت یک روپیه در حکم فلوس است از اینجا باهم مبادله آن جانز است البته تفاضل ونساء حرام است البته اگر ضرورت افتند برنساء پس عوض مبادل با استفراض معامله نموده شرو.

عوض نوتهای بزرگ گرفتن نوت یک روپیه این معامله در استقراض داخل نموده شود. سبادله نوتهانی بزرگ باهم در حقیقت این سبادله مال با مال نیست بلکه مبادله رسید با رسید است .

مبادله با كرنسى مسالك ديگر مبادله يك نوت باهم متفاضلاً نيز جائز است البته به صورت تفاضل تعيين البدلين في السجلس ضروري است علت جواز اختلاف جنس نيست بلكه اين از قبيل بيج الفلوس بالفلوس است در داخل ملك جهت سد الباب الربوا تفاضل راناجانز قرار داده اند ودر كرنسي ممالك خارجي جهت فقدان اين علت وضرورت عامه بر جواز فتوه داده شده است .

از اینجا این توجیه است که جواز تفاضل موقوف است بر این که متعاقدین به ذریعه، تعیین البدلین ثمنیت فلوس را باطل کنند ونوتها را که حکومت ثمن قرارداده است متعاقدین تمنیت آنرا باطل نتواند کرد.لذا در مبادله - داخلی وخارجی تفاضل جائز نیست البته کم وبیش نمودن از نرخ متعین حکومت تفاضل است صورة نه حقیقتاً پس از اینجا جائز است .

نساء حرام است لاتحاد الجنس بوقت ضرورت معامله با استقراض نموده شود عوض نوتهانی کلان گرفتن یک نوت بوجه نساء وصادله نوتهانی کلان باهم بوجه بسع الکالی بالکالی ناجائز است بوقت ضرورت معامله با استقراض نموده شود عوض مبادله استقراض گردانیده در این سهولت آزادی است از قید تأجیل در این استقراض تقاضل جائز است زیراکه این صورتاً تفاضل است نه حقیقتاً بدلین تنها در تعدادکم وبیش میشود در قیمت مسادی از این نه مقرض ونه مستقرض آنرا انتفاع بالقرض گفتند ونه درعرف عام بالفرض

احسن الفتاوي، فلوسي، جلدهفتم میتواند. زیرا در وجوب زکوة حکم قرض را ندارد مال جمع شده در بانک هم در وجوب ز کرهٔ بحکم قرض نیست.در آنجائیکه صیک ورسید بانک بدرجه ها کم نسبت به دستاویز زيرا كه رسيد وچيك بانك به مقدار نوت معلق نيست كه توسط آن پيسه وصول كرده شود. قوله : حیثیت دوم این است که این نوت جاری شده است از جانب حکومت یک **دستاویز وحکومت التزام نموده هست که در صورت هلاک آن مطالبه کننده حامل آن در** وقت نوت کاغذی بدل آنرا أداء نماید. اما اگر به حیثیت دوم به تعمق فکر کرده شود واضح میگردد که حیثیت دوم نوت ثمنیت راباطل نمیکند زیرا که مقصد اصلی حکومت این بود که این نوت هم مانند ثمن عرفی درمیان مردم رائج گردد.چقدر اعتماد که مردم بر کرنسی داشتند به آن اندازه اعتماد بر نوتها نداشتند از اینجا حکومت وادار ومجبور بر گرفتن ضمانت شد که در صورت هلاک آن حکومت بدل آنرا اداء کند نه به این مفهوم که آن نوت در نظر حکومت حیثیت ثمن عرفی راندارد بلکه بنا بر این مفهوم تا مردم بدون خوف رخطر با آن دادوگرفت کنند. (۱٤،۱۵) **تبصوه: این تا ویلات به وجوه ذیل درست نیست:**

(۱) این تاویلات خلاف توضیحات بانک هست که در فوق ذکر شد-

(۲) تضمین خطیکه برنوتهای کلان تحریر شده همان تضمین خط بر نوت یک روپیه هم

باید تحریر میشد. (٣) طریقه، تضمین چنین بود که در صورت کساد یا ضیاع حکومت رقم این نوت را

آداء میکرد. تحریری ضمانت بر نوتهائی کلان عوض کساد وضیاع باید عندالمطالبه مشروط میشد وتحریر نه نمودن ضمانت بر نوتهائی خورد دلیل صریح است که نوتهای کلان دستاویز است و نوت یک روپیه سکه که در حکم فلوس است.

قوله : پس این نوت حیثیت زر قانونی را اخیتار نموده ومانند دیگر نمن عرفی باید مردم **مکلف شوند بر قبول عوض آن مانند دیگر دستاویز های مالی مثلاً قبول نمودن چیک بانک** و وصول نمودن قرض خود که کسی بر قبول نمودن آن مکلف شده باشد باوجودیکه ترویج چک بانک عام شده است. (۱۶) .

قبصوه : نوتهای کلان هم مانند چیک بانک دستاویز اند باوجود آن بین هر دو فرق این

باب الرباوالقمار،حكم نوت كاهلى

صووری نیست البته مانند ربویات دیگر تعیین البدلین در آن شرط است عدم صرف مقتضی عدم اشتراط تقایض است نه که مقتضی عدم اشتراط تعیین البدلین.

در شرانط ثلاثه مذکوره اگر کدام شرط معدوم شود پس این عقد بیع صوف میگردد از اینجا تقاضل حرام وتقابض لازم میگردد.

درعبارت بدائع از بعض شروح مختصر طعاوی توضیح میشود که بیع فلس بغلس بیع صرف نیست به این معنی اگر که حقیقتاً بیع صرف نیست مع هذا بر آن تمام احکامات بیع صرف جاری میشود لذا حکماً بیع صرف است البته در بیع الفلوس بالدراهم او الدنانیز جهت اختلاف جنس وقدر تقایض و تساوی شرط نیست .

یک جزئیهء تنویرالابصار

در مقاله از حواله در مختار که کدام استدلال شده است آن از این جزئیه تنویر الابصار است که : (باغ فلوشاعغلها اوبدراهر اوبدالروفان قداحدهماچاز)

در مبسوط ودیگر کتب مذهب تنها بیع الفلوس بالدراهم او الدنائیز موجود است مگر صاحب تنویر در آن مثلها را اضافه نبوده که خلاف روایت ودر ایت است طبقیکه مصنف قبل از آن در بیع بالسئل تعیین البدلین فی المجلس را شرط قرار داده بود در آن کلیه بیع الفلوس بسئلها نیز داخل است که استثنای آن نه درکدام روایت معتبر متقول است و نم آن معقول است بر عکس آن فقهای کرام این جزیه را تحت کلیه مذکوره داخل نموده اند صراحتاً تعین ابدلین را شرط قرار داده اند بلکه امام کاسانی رحمه الله تعالی در تعین البدلین تقایض فی المجلس را نیز شرط گرفته است وقد مر نصه .

همین است مذهب بعض مشانخ که بر حالت تساوی تعین درست نباشد لذا این عقد به حکم بیع صرف است که تقایض در آن شرط است ماخذ این مسئله در تنویر قول کرخی است که امام کاسانی بر آن رد نموده در بحر این مسئله بسوی محیط منسوب نشده اما اضافه (بسئلها) یغینی نشده بهرحال این قول روایتاً ودر ایهٔ باطل است.

قوله : بین کرنسی های مسالک مغتلف کدام تعلق پانیدار موجود نیست که همه راجنس واحد بگرداند پس از این جهت کرنسی های تسام مسالک بایکدیگر مغتلف الاجناس اند از اینجا است که پیمانه ها اسامی وبول سیاه آنها هم مغتلف اند باب الرباوالقمار، حكم **نوت كاغذى**،

_{پس} در آن صورت که کرنسی های ممالک که مختلف الاجناس اند بین آنها تبادله باز **مادت وکسی بالاتفاق جائز است (ص ۲۸)**

قصود واختلاف وقیمتهای اشیاء مختلف ممالک دلیل اختلاف جنس آنها نیست در یک ملک یک چیز به نامهای مختلف در علاقه های مختلف موجود میشود ودر یک شهر انواع مختلف یک جنس با قیمتهای مختلف موجود میباشد. مثلاً کاغذ در یک ملک در ولایتهای مختلف بنام مختلف ميباشد ودر يك شهر انواع مختلف أن أنقدر متفاوت مهباشد در قيمت ک عوض یک کاغذ ددو یا اضافه از دو کاغذ خریداری میشود فلوس حقیقیه ممالک مختلف نيز در اسم وقيمت مختلف اند پس آيا اينها نيز مختلفة الاجناس اند ؟

قوله : سوال این است که بانسیه معامله داری در کرنسیها جواز دارد یا خیر ؟ مانندیکه بین تجار وعوام رائج است که آنان کرنسی یک ملک را به شخص دیگر به این شرط میدهند که تو برایم در عوض آن بعد از این قدر مدت کرنسی کشور فلان را در فلان مقام نادیه نمائی مثلاً زید به عمرو در عربستان یک هزار ریال داد وگفت که تو برایم در پاکستان عوض آن چهارم هزار کلدار بدهی آیا این معامله جواز دارد یا خیر ؟

نزد امام ابوحنیفه رحمه الله این معامله جواز دارد زیرا که بیع اثمان نزد او در وقت بیم بودن ثمن در ملکیت عقد کننده شرط نباشد لذا وقتیکه جنس مختلفین شد پس قرض ونسيه جائز است طبقيكه شمس الائمه سرخسي رحمه الله تعالى فرموده است (ص ٣٠. ٣١) که در آن فسادات ذیل موجود است:

(١) اين بيع الفلوس بالفلوس الغير المعينه بدون التقابض مبنى است بر جواز ثبوت كه در

فوق نصوص فقه عدم جواز آنرا تثبيت نمود-(۲) ثبوت بر ثمنیت نوتهای کلان موقوف است که دستاویزبودن آن در فوق ثابت گردید.

(٣) کرنسی ممالک مختلف بر قیود اختلافش موقوف است که ثابت نگردد.

(٤) در بيع نسيئة تاجيل شرط است كه در اينجا موجود نيست.

قوله : این معامله را در (بیع سلم) نیز داخل شده میتواند (ص ۳۱)

قبصود: در مسئله زير بحث صحت بيع سلم بر ثبوت دوچيز موقوف است :

(۱) در حکم فلوس بودن نوتهای کلان

باب الرباوالقمار ،حكم نوت كاهلى،

طبق نصوص مذکوره مذهب ودیگر تصریحات متعدد المه رحمه الله تعالی فقه که در پیم بالجنس عدم تعين يک جانب نساء باشد که حرام است کدام نظیر حرمت تفاضل وجواز نساء بدست نیآمد.

بلکه این کاملاً خلاف نصوص فقه است در این مورد امام ابن همام رحمه الله در اینجا چنین اشکال ظاهر نموده.

ولاغطى هحف قوله لان الجنس بانفراده يمرم النساء والما يتعدلو كأن كون البميع اوالثمن بغير عيعه يستلزم النسيعة وليس كذلك الاترى ان البيع بالنقودبيع عاليس ععين ويكون مع طلاحالا فلكونه بغير عيده ليسمعنا تاسيقة (قتح.ص:١٨٨، ١٥٥).

با ادنى التفات حقائق دلائل كاملاً واضح به نظر ميرسد .

(١) امام ابن همام رحمه الله طبق عادت خودبا شكل بحث اين اشكال را تنها دليل مسئله تقديم نموده در نفس مسئله اشكال نيست عندالشخين رحمهم الله بيع الفلس بالفلسين تنها تعين لبدلين في المجلس كه بامشروط جائز است صورتهاي متباقى بالا تفاق ناجائز وممنوع

(٢) متبادله نقدين باهم يداً بيدا وبيع بالجنس ديكر ربويات شرط عينا بعين متفق عليه است تعين احدالجانبين را همه فقهاء نساء قرار داده اند-

(٣) قطع نظر تعليل فقها رحمه الله تعالى أنحضرت صلى الله عليه وسلم يدابيد وعينا بعين راشرط نموده اند که علاوه آن همه سورتها را ربوا قرار داده اند قطع نظر آن که طبق اصطلاح فقهاء نساء است یا چیزی دیگر.

از مذهب امام محمد رحمه الله تعالى ظاهر ميشود كه تعين فلوس درست نيست ومبادله أن باهم تفاضلًا جواز ندارد اما مبسوط جامع الصغير با أن خلاف دارند .

قال العلامة ابن تجييد رحمة لله تعالى في بمنت الفلس بالفلسين بأحيا مهما، وفي اللحورة ذكر عميد رحمه فله تعانى مذينا البسئلة فيميرف الاصل ولمريشترط القابض فهذا طييل على انمليس بشرط وذكر في المحامع الصغير مايدل على انه شرط ومن مشامحتا من لديصح ما في المائع الصغير لان التقابض مع العيلية الم يفترط فى العرف ولهس به ومنهم من مصعه لان لها حكم العروض مروجه وحكم الفين من وجه قيارًا التفاضل للاول واشتراط التقابض للعالى عملاً بكرالم لمان بقدر الإمكان الديمر ص: ١٠٠٠ ج: ب

بنداشته ميشود

. ملاوه از این علت عدم جواز مبادله نوتهای بزرگ تفاضل نیست بلکه بیج الدین بالدین است که مانند نوع نوتها تفاضل جائز است لذا کسیکه به طریق بیع جالی زیادت را حاصل کند او به طریقه ، فرض همان زیادت راحاصل میکند پس آنرا نتفاع به فرض گفته نمیشود.

وشد احمد دارالافتاء والارشاد سرربعالازل ۳۱ ۱۳۱ هجرعيومالجممه

﴿ زُيِّنَ لِلنَّاسِ مُثُ الشَّهَوَتِ مِنَ النِّكَةِ وَالْبَـنِينَ وَالْقَنَطِيرِ المُقَنظَرَةِ مِنَ

بسيلوالتنزان

﴿ وَمَن يَقَدُّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَتِهِكَ هُمُ الطَّلِيلُونَ ﴾ سود قالمقرة. الآية: ٢٢٠

مبادلهء نوتها ‹‹حواله››

مجموعه تحقيقات متفرقه در ادوأر مختلفه

- در این رساله مجموعه فتاوی مختلف را در حصه مبادله نوت ها که بالسان های مختلف جرابات سوالات مختلف تحریر شده
- از فتواها هر یکی از آن در مبحث مهم علم درج شده لذا عوض انتخاب بعض آنها
 همه آنها را در این رساله جاداده شد زیرا همه آن فتاوی مهم بوده.
- دربعض آنهابه خاطر تخالف به نظر می رسد که توسط تطبیق یا ترجیح رفع گردد.
 - تفصيل مدلل ومحقق بدون تحرير ترتيب تاريخ در آخر همه درج شده است .
 - ۱ در رساله م نوت کاغذی و کرنسی نیز در این موضوع اهم است فلتراجع.

(1) مبادله نوت های حکومت های مختلف

سوال ، آیا تومان ایرانی عوض کالدار پاکستانی در صورتیکه هر دو نوت هم باشند آیا تبادله انها جواز دارد ؟ مدلل تحریر فرمانید.

الجواب باسم عليم الصوابي : نوت را اكر كه بعض هما مال قرار داده اند اما درست اينست كه اضافه از يك روپيه مال نيست بلكه رسيد مال است لذا در تبادله نوت هاى حكومت واحده گفته ميشود كه اين در حقيقت مبادلة السال بالسال نيست بلكه مبادله رسيد بارسيد است اما در مبادله نوت دو حكومت اين تاريل كرده نعيشود لذا بنا بر بيع بودن الكالي بالكالي بهر كيف جوازندارد صواء كان متفاضلة او مساويًا يدا بيد اونسينة. البته بيع يك نوت جواز دارد كه در آن تفاضل جائز باشد اما نساء حرام لا تحاد الهنس.

ومبادله نوت های بزرگ بصورت استقراض است. وافه سیحانه و تعالی اعلم .

.2) مثل سوال بالا

يه إلى: ما تقول العلباء في رجل بأع عض روبيات بتسعة تومان إلى اجل معلوم والحال إن عضر ا وبياع تباع بفان تومان يدافي السوق والسعر غير معنين بل يزيد ويدقص والبراد بالروبية والعومان يله طاس البسيم في ديار بأياسكماس (توسه) هل الاسكماس دخل في حكم النحب والفضة امر لا و و ق بوولى حل التقابض غرط بين الاسكتأسين اعتى الاير الى والباكسة ألى الخاكان البيع يدًا بيدام لا وقد يفهر من حاشية هرح الوقاية ان بيع الاسكداس بالفلوس والذهب يجوز كيف مأكان وكذا لايفترط التقابض حيث قال واما (نوت) وهو القرطاس الرائج تمكيًا فيه مكتوب ثمنه اي عضرة او عضرون او الف فهومهلك في الروبية على الصحيح لانسبة له بالذهب فلايجوز بيحه بالروبية الامتساويًا لما كتب فيه لكن التقابض لايشاترط لان البساواة من حيث الثبنية والتقايض محتصة بالزهب والفضة وهو ليسمن هذا فيجوز بيعه بالفلوس واللعب كيف يشاء - الخرص: ١٠. ج:٢).

بينواالصور كلهأ بألدلا فلافأعها من اهم المسافل. الجواب الاول من نيوتاؤن كراتشي :

في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم اذا اختلف الجنسان فهيعوا كيف شئتم (الحديث) يقهم من هذا الحديث ان الجنس اذا اختلف يجوز البيع بالزيادة والنقصان لان التفاضل ممدوع عدد اتحاد انجلس والنقود الراثجة بكل بلد تختلف بأخر فيكون في حكم اختلاف الجلس فيجوز بيعه بالزيادة والعقصان وكذا لا يشترط فيه التقابض لانه محتص باللحب والفضة والعقودال الهة غيرشاملة فيديا فليس هو في معنى بهم العبر ف ويؤيده ما ذكر تحر من حاشية شرح الوقاية . والله تعالى اعلير. ۱۳۹۰هادی الاولی سنه ۱۳۹۰هـ

الجواب الثاني من دار العلوم كراتشي :

سکه ایرانی را به سکه . پاکستانی معامله . بیع وشراء کردن نسیتهٔ حرام وناجائز وربا است. ^{البته به} طریق استفراض جانز است. صورتش اینک مقدار معین از تومان بدهد وبگوید که بعد از ^{مدت} معین آن قدر سکه پاکستانی یا هندی میگیرم که باوقیمت تومان اداء شود .

۲۷ / جمادی الاولی ، سنه : ۱۳۹۱ هـ .

الجواب باسم علهم الصواب: الجواب الشائى صيح وقول المجيب الاول ((والتقود الرائجة يكل بل معتلف بأغر فيكون في اعتلاف الجنس)) قول بلادليل كيف ولوكان ذلك كذلك لجاز بيع الذهب

بالمتاثير معقاهلاً.

ويشكل عنى الجواب الفالي بأن الاستقراض ام أيصح في الوزنى والكيني والعددى البعقار بهوالاقيار

الرائمة في المعالك المعتلفة غيرمتقارية. والوراب إن هذا الشرط لرقع الجهالة وهي في مسئلتنا مرتفعة بأصطلاحهما على قدر معين تعريف احترط البقوض الاداء في بلنآعر تكون فيه كراحة السنجة كيرلانفع اسقاط الطويق بمفلاف اختراط البستقرض فانه يميوز لانه ليبس فيه نفع البقوض ونفع البستقرض غير ضأدبل هو من مقتطيلي الاستقراض والله جمانه وتعالى اعلم. ١٠/رجب سله: ١١هـ

30, تبادله نوت پاکستانی با دالر

سوال : حجاج کرام را در دوران حج حکومت عوض روپیه دالر میدهد آیا شرعاً این بیع است یا ایفاء وعده؟ زیرا حکومت بر نوتها در ایفای وعده تصریح نموده ونوت حواله است نیز بفرمائید که چنین مبادله حکومتی جواز دارد یا خیر؟ آیا در آن شبه ربا نیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: به ذمه، حكومت سكه پاكستاني قرض است واو آنرا اداء میکند دالر چونکه سکه امریکائی است این ایفاء نیست بلکه بیع است ودر این بیع ربوا از این جهت نیست که دالر رسید مالی نیست بلکه نفس مال است مانندیکه بر آن تحریر شد، است لذا در آن نساء نیست وتفاضل بدین جهت جائز است که روپیه و دالر موزون نیست. ۱۳/مفرسنه۹۸هجری فصاركييعالفلس بالقلس واندسبحانه وتعالى اعلم.

(4) حكم حواله

معاملات حواله داری چه حیثیت دارد شرعاً در فیروز اللغات آمد حواله آن ورق است که از یکجا درجای دیگر با آن پول داده میشود در اینجا مراد از حواله اینست که کسی در اینجا پول را تسلیم شود واو توسط خط به کدام قریب خود بنوسید که در خارج مثلاً در بر ما وغیره چنین عمل میکنم موجب تحریر آن رشته دار او در اینجا آن پول راکه تعین شده اداء کند در انجا وصول کننده پول رابه آن اشخاص تسلیم کند که رشته دار او هدایت نموده بود و او در آنجا آن پول را وصول کند در نظر من این معامله حواله داری غیر قانونی

است آیا غیر شرعی نیز است ؟ بینوا توجروا.

الهواب باسم علیم العواب : این کاروبار جواز ندارد در وقت ضرورت جنین تدبیر نبوده شود که به رونده بر ما پول پاکستانی به قرض داده شود وقتیکه به بر مارسید پس بر وکیل فرضفراه پول پاکستانی را عوض پول بر مائی به فروش برساند. واف سبحانه وتعالی امام. ۲۰فیلمنعسته ۱۹هجری

۵) سوال مثل بالا

سوال : کسی در سعودی چند روپیه به شکل ترت های سعودی به کسی قرض داد پس پاکستانی آمد به رفیتی با رشته دار او در پاکستان عوض نوت های سعودی دادن پرل پاکستانی جواز دارد یا خیر ؟ نیز پاکمی وبیشی در آن معامله سود است یا خیر ؟ پینوا توجروا

الهواب باسم ملهم الصواب : جائز است بشرطیکه شرط اداء نمودن در پاکستان تنها از چانب مستفرض باشد از جانب مقرض نباشد اما بشرطیکه خلاف قانون حکومتی نباشد کس وزیادت جواز دارد اما تحت نرخ حکومتی، والله سبحانه وتعالی اعلم.

27/شوال،نه ۹۳هجری

،6) سوال مثل بالا

دونن در یک کار شریک اند یکی در جمن دوهم در ابران در حواله پول پاکستانی یا ابرانی را حواله برکند مثلاً یک تاجر می خواهد که از وابران سامان خریداری کند اما او او انجا پرل ابرانی رابه این معطوظ نمی آرد که حکومت او را دستگیر میکند یا سراق او را اختاف میکند پس نزد شریک ایرانی حواله دهید که او سد هزار رویهه پاکستانی را برایم در ایران بدهد اگر پول پاکستانی نزد درین شریک نباشد پس در تبادله آن برایش تومان ایرانی بدهد وشریک پاکستانی نزد بول ایرانی بدهد در شریک پاکستانی نزد بران برانی در این برانی درین شریک ایرانی در آن موسد رویه بنام اجوره حواله را بدهد آیا این می صورت حواله جواز دارد یا آن دوصد رویهه بنام اجوره جواز دارد یا آن یک مشدار غیر میکند در ایا کاتب دهد آیا برانی جواز دارد یا گواک در کاتب دهد آیا برانی جواز دارد یا آن دوسد رویه بنام اجوره جواز دارد یا آن یک

مفت تحرير كند آياباز هم مجرم ميباشد يا خير ؟

صووت فافیه : تاجری از ایران اراده رفتن به پاکستان را دارد تومان ایرانی را به شریک خود میده عوض آن از او در پاکستان پول پاکستان میگیرد شریک حساب نموده برایش پگرید عوض انقدر تومان پول تو اینقدر پاکستانی پول شود وبنام من پارچه حواله رابدمید کدر چهن برایت انقدر پول حواله کنم آیا این حواله جواز دارد ؟ آیا کاتب این حواله ماخوذاست با خیر ؟

قنیه ، باید دانست که در صورت اولی که بر صدهزار دوصدروییه اضافه داده میشود آنرا به شریک ایرانی نمی دهد ودر صورت ثانیه صورت منافع این است اگر در بازار عرض صد تومان پننجا، کلدار گرفته میشود پس در حواله چهل روییه داده میشود در این صورت هر دو در منافع شریک باشند .

صورت قالله : در قندهار یک هنده پول افغانی را رصول نمود وبنام ما حواله کرد ما با رسیدن حواله طبق پول پاکستانی پول را دادا نمودیم- صورت دوم اینست که هندو به واسطه تلغون یا خط آدر داد. که در کریته یا کراچی چند صد هزار روییه را به فلان پدهید این هولی معرفی و این به این شخص فرستاده شود پس در آخر ماه چند صد هزار روییه بدهیم که او بی آن شخص فرستاده شود پس در آخر ماه چند صد هزار دو این پول اینچنین بدهیم که او فی صد هزار دو صد روییه به من اضافه میدهد طریقه ، وصول این پول اینچنین آنان پول پاکستانی را وصول میکنند و معرف حواله دو صد روییه اضافه از آنان میکریم که آنان بول پاکستانی را وصول میکنند آیا حواله مذکوره جواز دارد. و گرفتن آن برخروا

الجواب باسم ملهم الصواب: این هر سه صورتها ناجانز است حواله سفتچه است که در آن خطر سقوط طریق مقصود است از اینجا ربوا است وبنام اجرت گرفتن این پول شده نیز صراحتاً ربوااست واین کتابت حواله اگر با اجرت باشد یا بدون اجرت بهر کیف ناجانز است. ۲۱ امرجب ۳۰ اهجری

(٧) سوال مثل بالا

باب الرباوالقمار:م**بادله، نونها**،

آنها ازاینجا به اهل وعیال خود پول میفرستند فرستنده پول خود را از طریق بانک ارسال نیکند لذا پولش رایه کسی میدهد که در بنگلادیش تجارت داشته باشد این شخص بول پاکستانی را از قیمت اضافه بانک وصول میکند وپول اضافه را بنام فیس وصول میکند بعداً این شخص مذکور پاکستانی در پنگلادیش به کدام ذمه دار بذریعه خط یا تلفون اطلاع سدهد وحکم میکند که فلان شخص را آنقدر پول بنگلادیشی بدهید در انجام دادن این عمل مذکوره علاوه آن دو شخص شخص سوم به شکل دلال کار میکند وظیفه، او این است افرادیکه به بنگلادیش پول میفرمستند آنها را بیدا میکند وتضمین را بدوش میگیرد وبا شخص ذمه دار آنانرا واصل بسازد پس در وقت حواله نمودن یک مقدار پول فیصدی را به شکل اجرت میگیرد.

پس امور ذیل قابل استفسار است:

(۱) اول در صورت مذکوره آیا تبادله ، پول پاکستانی عوض پول بنگلادیشی باکمی وزیادت جواز دارد و یا خیر ؟

(٢) دوم آیا عوض فرستادن بنام فیس یک مقدار پول را ازان گرفتن جواز دارد یا خیر ؟ (٣) شخص سوم كه يک مقدار پول را بنام اجرت ميگرد آيا برايش جواز دارد ياخير؟

جواب کامل را تحریر نموده اجر دارین را حاصل کنید . بینوا توجروا. ۲/ ربیعالفانی۵۰۳ ا هجری

الجواب: از دارالعلوم كراچي ع ٤ ١: حامداً ومصلياً ا

در حالات موجوده نوت ثمن عرفی میگردد لذا تبادله نوت یک ملک با نوت ملک دیگر با کس وبیشی شرعاً جواز دارد این تبادله ربوا نیست البته در وقت عقد ضروری است که اقلاً یک فریق در مجلس تبادله پول را قبضه کند فریق دوم اختیار دارد در قبضه نمودن تا افتراق عن دین بدین لازم نیاید. که بعد در صورت قبضه نمودن، این شبهه باقی نمی ماند که جهت نسیه بودن بیع ربوا است. از این نوت در حکم فلوس است ودر بیع وتبادله فلوس مسئله شرعی این است که یک جانب از عاقدین بر فلوس قبضه کند وجانب دوم اختیار دارد در آدام کردن در جای دیگر یا وقت دیگر زیرا اگر مبیع ثمن باشد اگر عرفی باشد یا خلق موجودیت آن نزد بائم ضروری نیست زیرا که او از قبیل مالا یتعین بالتعبین است

باب الرباوالقمار،مبلغثه، نوان

بانع دروقت آداء کردن در جالیکه اگر بخواهد آنرا بدهد قدرت دارد طبقیکه علامه شمس الاتبه سرخسی دارمیسوط وعلامه علاؤالدین حصفکی در درمختار وعلامه شامی در ردالبحتار امكان آنرا تحرير نموده ملاحظه فرمائيد.

واظا اهتدى الرجل فلوساً بدارهم ونقد الغبن ولع تكن الفلوس عددالمأتع جأثز لان الفلوس الراقية تمن كالتقودوقان بيدا ان حكم العقدق الغين وجوبها ووجودها معا ولايشارط قيامها فيملك بالمهالصحة العقد كما لايفترط فللصال النيراهم والنجائير (المبسوط ٢٠٠٠)

بأعفلوسا عفلها بداراهم اوبدداريرفان نقداحناهما جازوان تفر قابلا قبض احداهما لعزيوز كباءة (الدوّالبغتارطيهامش وقالهمتارص ١٨٠٠ م١٠٠ ج٠)

لان مأ في الأصل لا يمكن حله على انه لا يشترط التقايض ولو من احدا نجأ تبيين لانه لا يكون افتراقاً عن دان بدنان وهو غير صيح فتعين حله على انه لا يفترط معهماً جيعاً بل من احداهماً فقط. (الشامية ص ۱۱۲۰ جم)

تاجائيكه تبادله نوتهاني يك ملك با نوتهائي ملك ديگر باكمي وبيشي تعلق قانوني دارد زیرا هر ساکن شهر با حکومت معاهده نموده که او تابع قانون حکمومتی می باشد تا زمانیکه از نصوص شرعبه خلاف نكند وچونكه حكومت در حصهء كرنسي غير ملكي توسط بانك یک سعر خاص راتمین نموده لذا خلاف نمودن از این سعرو تبادله باکمی وبیشی جرم قانونی است واز تکاب چنین جرم بکدام رعیت جواز ندارد.

باید دانست که تبادله عقد است ودر این عقد یکی از عاقدین حق گرفتن پول اضافه را به نام فيس ندارد. البته اجوره محنت دلال شرعاً جواز دارد. والله سبحانه وتعالى اعلم .

۵ ا / ربیعالفانی ۵ ۰ ۳ ۱ هجری **الجواب باسم ملهم الصواب :** اين جوابات به وجود ديل درست نيست :

(١) اول نوت یک روپیه واقعتاً مال است مگر نوت بزرگ از آن بنا بر دلالل ذیل مال

نيست بلكه رسيد مال است.

(۱) برآن مضمون رسید تحریر شده است.

(٢) وقتيكه كدام نمود تحريق شود ويا بوسيده شود با مشاهده نمودن بودن شماره آن نوت جدید را عوض کند که با هیچ گونه مال چنین معامله کرده نمیشود وقتیکه در دستور مال پوسیده شود پس تو از حکومت یا از دهنده مال مطالبه، مال جدید را یکن اگر چه نوت یک روپیه بوسیده شده راهم بانک هوض کند اما نه به این مفهوم که رسید است بلکه بناء بر این که حکومت آن کاغذ را سکه قرار داده که بعد استعمال چند سال بوسیده شود لذا

بدون تبديل اسقاط آن سكه ناممكن است. (٣) بعد از كساد نفود ماليه اگر كه قيمت آن كم شود اما كاملاً منهدم نشود بلكه بعد الكساد نيز ماليت آن بر قرار باشد مانند قبل الكساد زيات تفاوت نكند بخلاف نوت كه نت صدروپیه کاملاً قیمت آن معدوم نشود اما کالعدم میگردد که آن صد روپیه را کسی به

یک روپیه نیز نمیگرد. (٤) شخصقا من از استیت بانک تحقیق کردم ثابت شد که اضافه از یک روپیه رسید

است که قانوناً از مالیت موجوده آن جاری نشود.

(۵) حضرت مفتى محمد شفيع رحمه الله تعالى مال بودن نوت را تسليم نكرده بود در حالیکه همین بود حیثیت نوت در حیات او پس بنا بر بیع الکالی یالکالی ناجانز است.

(2) اين جهت عقد بيع مع الشرط فاسد است شرط اينست كه مشتري عوض اين مبيع در

بنگلادیش به فلان شخص بر ساند شرط خلاف مقتضای عقد باشد.

(٣) اگر اين معامله قرض قرار داده شود باز هم جائز نيست چراكه اين سفتجه است در

پاکستان با قرض دادن در بنگلادیش شرط مسترد نمودن مقرض نفع اسقاط خطر طریق را حاصل كند. والله سبحانه وتعالى اعلم . ١٣٠٥مادىالاولىسنه ١٣٠٥هجرى

تحقیق مزید این مسئله با تفصیل با جواب دارالعلوم در رساله (نوت کاغذی وکرنسی) مطالعه شود . (مرتب)

(8) مثل سوال بالا

سفتجه را علماء مکروه قرار داده اند آیا در عصر جدید (درافت ومنی آردر) در سفتجه داخل است یا خیر؟ در قرض سفتجه شرط نعی باشد آنرا فقهاء جائز گفته اند کما فی الشامية باب العوالة : اما علماء كرام گفته اند كه : المعروف كالمشروط. همين است حقيقت ^ورافت ومنی آردر که بر این شرط پول میدهد که در فلان شهر تسلیم فلان شود در هر دو انبلاء عام نیز است آیا حل آن را علماء بر آورده اند ؟ اگر در کتاب های اکابر تحقیق باشد

حواله بر آن کتاب بدهید. بینوا توجروا الجواب باسم علهم الصواب : حكم مفصل منى آردر در امداد الفتاوى جلد سوم در

كتاب الربوا موجود است خلاصه آن ابنست :

آنرا اجاره، رسانیدن پول گفته نمیشود: اولاً بنا بر اینکه در داکخانه انداخته میشود که پول بعینه را نمی رساند ودر اجاره بعینه

رسانیدن همان چیز لازمی است . ثانیاً زیرا که محکمه داکخانه ضامن این پول میباشد

ودر اجاره بر اجير تضمين نمي باشد. اگر طبق قول صاحبین رحمهم الله امکان تضمین اجیر برآید باز هم برای عدم صحت اجاره دلیل اول کافی است. بعد از آن در جواب یک استفتاء طبق تفصیل مذکور پول آردر

را در دوسیه های قرض وفیس کتابت وترسیل نموده اجرت تحریر نموده اما اشکال سفتجه را ذكر نكرده ازينجا معلوم ميشود كه بالاخره اشكال حل شده است . در نظر بنده وقتیکه در قرض اسقاط طریق مقصود نمی باشد بلکه تنها اتصال تا مقام دوم

مقصود باشد پس آن در سفتجه مکروهه داخل نیست اگر که مستلزم سقوط خطر طریق نیز میباشد اما بین مقصود ولازم فرق است طوریکه در قرض مقامی نیز نفع حفظ مال لازم است باوجود آن چنین قرض را در (کل قرض جرنفعالهوریا) داخل نموده حرام قرار نداده اند.

در کتاب القرض در موطای امام مالک رحمه الله تعالی روایت است که پسران حضرت عمر فاروق رضی الله تعالی عنه عبدالله وعبید الله رضی الله تعالی عنهما در یک لشکر شریک بودند در بازکشت با امیر بصره حضرت ابوموسی اشعری رضی الله عنه ملاقات نمودند حضرت ابوموسی رضی الله عنه به آنان گفت شما را چنین نفع میدهم که از من پول بیت المال را به قرض بگیرید با آن مال خریداری کرده و آنرا در مدینه منوره سودا کنید نفع را به خود وراس المال را پس حواله بیت المال کنید.

در أبه ظريفه هم نفع امن طريق حاصل شده اما مقصود اين نبود بلكه نفع رسانيدن مقصود بود به دو پسران حضرت عمر فاروق رضي الله عنه در تجارت لذا اين سفتچه مكروهه نبست فارم پوسته خانه را ملازم پوسته خانه تحریر نمی کند بلکه پول فرستنده شخصاً آنرا تعریر میدارد در این صورت فیس مبنی آردر در راجستر با درج نمودن آنرا اجرت رسید ياب الرياوالقيار،م**بادله، نوتها،**

وارسال فارم قرار میدهند در این نیز کدام محظور بنظر نمی رسد که آنرا اجرت انتقال منی آردر قرض قرار دهند.

در نظر بنده تائيد شرح مذكور در حاشيه شرح الوقايه در "تكمله عمده الرعاية " در كتاب الحواله از تحقيق مولانا فتح محمد رحمه الله هم معلوم ميشود كه تفصيل مني آردر

وحواله را نيز شرح نموده ودر احكام آن ميفرمايد : ويهبان يعلم ان العي في زمانها البسياة في لسانها (بهدري معي آر فر) ليس من هذا ولا له حكم السفائج لان السفائج كالتعالسقط عطر الطريق وذاللوصول. قأن قلب علة الكراهة هي النفع سواء كأن لسقوط الخطر اوللوصول قلمت بغ ولكن الخطر عما لا يجوز الكفالة به ولا اجر عليه لانه ليس في وسع

الإنسان الادفع اللصوص والحفظ انمأ بفضل الله تعالى واما الايصال تحل الاجرة عليه ويمكن العهدة عليه فلاينزم من العبى عن نفع سقوط الخطر كراهة اجرة الإيصال لكن الاشكال في تصوير تاوتقريرة اعنى فى اىعقد يحسب هى ايأخذ ،حكمه قلت انهاحو الة وانت تعلم ان الحوالة قد تكون يمعنى الوكالة وقد تكون ان يحتال للذائن وقد يحتال لغير الذائن وكك البحتال عليه قد يكون مديونا للبحيل وقد لايكون وقديعظ المال من عدد ثم يأخذ من المحيل وقدياً غذمن المحيل ثم يؤدى الى المحتال له وقديوخ في المال الذي اخذم المحيل ويكو دالريح حلالاله كما مرقى الكفالة فاذا دفع المحيل مالاً الى البعتال عليه وقال ادفعه الى فلان في البلد الفلاني ولك اجرتي في ايصاله وحسابه فاي محلور يلزم

عمل فيه عملاً فلا بأس به ان شاء الله تعالى لا سيما في هذا الزمان ان اجزم عنه تعطلت الامور و كسيت التجارات وانقلمت الإحوال من الهسر الى العسر فلايضاق على الناس ولايفتى بالفتدة عجر دالتأويل والتعيير فيجب ان لايسبع قول قائل بلا امر فاصل ونص ناطق وبعد هذا فاعلم ان الهدري الذي حصل لعاعليها الحالأن على فيسة السامر: الاولى (ملى آرغر) وهو ان يدفع الدراهم الى الحكومة ويكتب ان يدفعه في الهلد الفلائي الى الفلائي فأعوانها يأخذون الدارهم هنا وشيعا زائداً لاجرعها ثعريدفعون الى المرسل اليه وان لعر يأخذهو اولعر

ليحكم بالمنع ولارواية ان الوكيل او المحتال عليه حرام عليه الإجر قوالاخلمن الموكل والمحيل ان

يعرف مكاله يردون الى المرسل.

والغانية هو مايعاملون به الصيارقة ويأخلون النراهم ههدا معشى وزائد في اجرعهم ثمر يعطون سننأمكتوبأفيه ذلك الدواهم فيرسل الدافع السندالي من ارسل اليه الدواهم وهوينهب بالسندالي دارالو كيل الأغذ الذي في لنعوياً عزم المعدد.

والفائدة ان ينطع در هم أموجيلاً أن شهر او شهر إن ويكتب مقل ما قلنا . فلا يعمل الإبمار الإجل لا بأس بلغات لكن المسلور فيه امر ان اصدهما ان يرد شيعاً حل المحيل للأجل والأوجها ان يأكيل المحتال عليه عن المحتال له شهعا ان طلب هو قبل الإجل وكل طلك ربوا لكنه لا يحصل يالعور

باب الرباوالقعار بمبلوله، فيق

مالم يفترط. والرابعة ان يأمار جل مالامن الأعروامال به عل أعر مؤجلا ويكتب مثل ما قلعا لكن البعيل و ماها الرابعة التي المربع على المربع المربع

بدفع المالستال عليه هيقاً سوى الأغرولامدفوع عراه. والخامسة ان يكتب رجل حوالة على الأغر ويدفعه الى رجل فيطلب هو من المكتوب اليه واطا

در این دور نوت های رسید این معامله را سهل نموده در منی آدور عوض پول پارچه رسید آن فرستاده میشود که در آنجا معامله رسید آن فرستاده میشود که در آنجا معامله عوض مال معامله رسید مباشد رسید مقصود نمی باشد بلکه یک علامه وولیقه می باشد که تبدیلی رسید مضر اجاره نمی باشد زیرا این مال نیست که ارسال آن بعینه لازم میهاشد وگفته شود که منی آردر رسید است که بارسیدن به مرسل الیه عقد اجاره واقع میشود و انتضمین یقع علی قول الصاحبین رخمها الله.

خلاصه اینکه در صورت اوسال نوت رسیدی پوسته خانه مال را معامله به قرض نمی دهد بلکه از ابتداء آن برحکومت قرض میباشد که حواله نمودن آن به مرسل الیه مقصود میباشد از بنجا در اینصورت سوال سفتجه پیدا نمیشود.

اگر فرضاً آنوا سفتجه تسلیم کنیم در اینجا نزد امام احمد رحمه الله سفتجه جواز دارد س در صورت انتذاء عام وحدائه شدده مرا بروز ...

پس در صورت ابتداء عام وحوانج شدیده عمل برمذهب غیر جواز دارد. حکیم الامت قدس سره می فرماید: اگر در صورت ضرورت کدام امام بسوی سفتجه

میلان نعوده باشد بر آن عمل نعودن جائز است. میلان نعوده باشد بر آن عمل نعودن جائز است. معکن حضرت قدس سره از قول امام احمد رحمه افح مطلع شده باشد لذا در آخر تعریر



قال اين قدامة رحمه لله تعالى: وان شرط ان يعطيه اياة في لداع وكان لحيله مه نة لم يهر لانه زيادة وإن لم يكن تحيله مؤنة جاز و كالتايين معلى عن على وابن عباس والحسن بن على وابرن الرواير ، سيرين

ص العراق (ص ح المهذب ص ١٤٠) فقط و الله سما نه و تعالى اعلم.

وعيذاله خزريان الاسودوايوب السعتيالي والغورى واجدوا صآق وكرهه الحسن البعيري ومهبون اين النهبيب وعبدة اساني لمأبة ومألك والاوزاعي والفائع ولانه قديكون فيظك زيادة وقدنص احدطى

ان من شرط ان يكتب له بها سقحه لم يجز ومعناة اشتراط القضاء فيلداعر وروى عده جواز ها لكومها مصلحة لهباجيعا وقال عطاء كأن اين الويبر بأخذمن قدم يمكة دراهم ثمر يكتب لهم بها اليمصعب ين الزيد بالعراق فيأخذو مهامعه فسكل عن ذلك ابن عباس فلم يربه بأساً وروى عن على انه سكل مغل هذا فلمريريه بأسا وعمن لعريريه يأسأ اين سيرين والنغيير والاكله سعيدوذكر القاضى ان للولى قرض مأل اليتيم في بلد ليوفيه في بلد أغرى ليراح عطر الطريق والصحيح جواز لالانه مصلحة لهما من غير حرريواحدمهها والشرع لايرديصويم البصائح البي لامصرة فيهابل عمضر وعيعها ولان خلة ليس عنصوص على تحريمه ولا في معنى المنصوص فوجب المقاؤة على الإباحة (المغنى ١٠٠٠ ج٠) وق هرح البهلب: ولا يجوز ان يقرضه دراهم على ان يعطيه بدلها في بلداعر ويكتب له بها حميفة (كبييالة) فأمن خطر الطريق ومؤنة اكبل وهو مذهبنا وخالفنا احدوغير تامستنفين بأن عبنالله ين الزيغر رحى ألله تعالى عنهما كأن يقترض ويعظ إمن اقرطبه صيفة يأغل قيمتها من مصعب اغيه دالبه

باب الرباوالقمار (**مباهله، نوتها**)

۲۵/ دبیعالفانی ۲۰۰ ا هجری

﴿ فَإِن لَمْ تَفْعَلُوا مَاذَنُواْ بِحَرْبِ مِنَ اللَّهِ وَدَسُولِهِ * ﴾

ترجمه ، اكر معامله سود را نمى كذاريد پس اعلان جنگ را از جانب خداوند تعالى ورسول الله صلى الله طبه وسلم او بشنوید.

نظام بانكي بلا سود

«نتيجه» فكرمجلس تحقيق مسائل حاضره»

در باره، قیام اداره تجارتی بلا سود در بانک ها در ماه شعبان ۱۶۱۲هجری مجلس تحقیق مسائل حاضردر دارالعلوم کراچی اجلاس اتخاذ نمودند که قوانین اسلام را مد نظر گرفته بعد از بحث وتمحیص تجاویز ذیل را تحریر نمودند :

آئنه ادوار

بعد از قیام پاکستان از ابتداء ملک را از سود پاک نمودن در اهل اسلام مرکز توجه علماء بود در حصه متوجه شدن به وبال ولعنت دنیوی واخروی نظام سود به علماء مراجعه نمودند.

عاجلاً تبدیلی نظام سود ازین جهت مهم بود که کدام مسلمان این لعنت را برای یک لحظه نیز متحمل نمیشود زیرا بر ان در قران وحدیث وعیدات شدید آمده که تفصیل آن در رساله، خویش (بشارة اللظی لآکل الرّیا) شرح نموده ام در اینجا شکل مثال چند نصوص را تحرير ميدارم

(١) قَالَ الله تَعَالَى: ﴿ فَإِن لَمْ تَفْعَلُواْ قَاذَتُواْ بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ * ﴾

اگر معامله، سود را نگذاشتید پس بشنوید اعلان جنگ را از جانب خداوند ورسول او. لعنت سود از جانب خداوند تعالی ورسول (صلی الله علیه وسلم) او بر همج حـ ـ ـ

املان جنگ نشده است :

(٢) لعن رسول لله صلى الله عليه وسلم أكل الربأ وموكلهو كأتبه وها هديه وقال هم سواء (رواة

مسخمه پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم نفرین فرسته بر سود گیرنده سود دهنده وکاتب رشاهد آن وفرمود: همه یکسان آند.

(٣) قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: در هم رباً يأكله الرجل وهو يعلم اهدامن ستة و ثلاثين و تـقاره اطاحدة.

رنه(رواناحمه). یعنی یک درهم سود راکه کسی بخورد شدید تر است از سی وشش بار زنا نمودن .

(٢) قال دسول الله عليه وسلم الرياسيعون جزءً إيسرها ان يدكح الرجل أمه (روا ١٥ اين ماجة والمجهل المصب الإيمان).

قوجمه: سود هفتاد جرء دارد جزء اندک آن بدکاری نمودن است با مادر خویش.

علماء انفرادگا واجتماعاً طریقه متبادل سود را مسلسل به اداره های سودی ارایه نموده اند متطبیع آن اداره ها آنرا تشهیر نیز نموده اند اما بر آن عمل نمی کنند.

مایان نیز نظام سودی را طبق تجاویزعلماء با نظام خالص شرعی تبدیل نمودیم.

اما در آننده متاسفانه معلوم کردیم که آنها همانطور در نظام سودی شروع بودند وباپذیرفتن وتشهیر تجاویز علماء کرام عوام را همه یک جا یک دستی فریب دادند.

حلماء کرام انفراداً واجتماعاً امت را از نظام سود واز عذاب دنیا و آخرت نجات دادند که سلسل در حصه تجاویز نظام شرعی جدوجهد نمودند واوقات بیش قیمت خویش مصرف نموده آنان را آگاه ساختند متنظمین اداره های سودی صرف نمودند که این موضوع داستان طویل دارد در اینجا بر چند مثالهای آن اکتفا میکنیم :

حوین داود در اینجه پرچند شامهای آن اهنا میختیم : (۱) شخصی رئیس بانک سودی بود از آنجا استفاء داد بانک شخص بلا سودی را آغاز مهاشت از بنده در این مورد پرسید بنده برایش عوض تحربر ندون جواب با مجلس علماء مشاورت ندودم بعد از چند روز مشاورت که همان شخص هم در آن شریک بود تا اگر کمام قانون اگر قابل قبول او باشد تا در آن ترمیم واصلاح ندوده شود او تمام تجاویز را تسلیم ندو وروده بهنگاریرا طبق آن قواهد کاملاً شرعی را برایش تحربر ندودیم که او آنرا تسلیم نمود و به همان اسم یک پانک راهم آغاز کرد اما متاسفانه که پس در آن معامله سرر کاری را آغاز کرد وطیق تجاویز علماء کرام بینکاری پلا سود را اعلان نمود متاسفانه _{که آن}

پارچه نعقیق علماء را نیافتم تا آنرا در اینجا به نشر می رساندم . (۲) در سنه ۱۹۱۸ م ۱۶۶ ایریل کونسل مشاورتی اسلامی برای اصلاح بانک در جواب چنز سوالات جوابات آنرا ارایه نمود اما با وجود کوشش کونسل اسلامی بانک آن نظام اسلامی را نیذیرفت من بنا بر دو علت شانع نمودن آن جوابات را مناسب ندانستم.

اولاً بنا بر اینکه در آن سوالات جامعیت نبود لذا جوابات آن هم تفصیل نظام شرعی را در برنداشت.

. کانیاً : بنا بر اینکه در صورت تحریر این تقریر کدام ماهر نظام سودی بانک موجود نبود پس فیصله نموده نشد که آیا سربراهان نظام سودی در آن اشکالات دارند یا خیر ؟

(۳) درماه شعبان <u>۱۳۱۱ هـ برای اصلاح بان</u>ک (مجلس تحقیق مسائل حاضره) اجلاس دائر نمود که داستان آنرا در این رساله شایع نمودیم که در آن از قونصل بانک های پاکستان دو افسران شریک بودند در تجاویز رعایت آنها شده بود آنان بر بعض امور معض از ین جهت مصر بودند که بانک منافع زیاد داشت علماء بنا بر رعایت آنان بعض تجاویز نا مناسب آنان را نیز پذیرفنند باوجود آن تا الحال از بانک هیچ مقدار نظام سودی تبدیل نشد خداوند تعالی این قوم را هدایت کند فالیه المشتکی وهوولی التوقیق ولاحول ولاقوة الایه.

رشید احمد ۲۳/ڈیقمدہ ۲۳ مجری

نکات متعلقه مشارکه

(۱) از آغاز مشارکه این اصول طی شده :

در ابتداء بانک با عدیل خویش وعده نعوده که مدت مشارکه مثلاً در دوران شش ماه به شکل اجتماعی جقدر بول را مشارکه برای عمیل فراهم کند در آن عمیل حق دارد که تا مقدار رقم منظور شده وفتاً فوقتاً بنا بر بنیاد رقوم مختلف مشارکت بگیرد. آغاز این حق از دوران طرح شدن معاهده باشد.

البته از اعتبار تفسيم نفع ونفصان أن عملاً أغاز مشاركه از أن وقت نمود. شود وقتيكه

راد اول عملاً بر بنیاد مشارکه رقم از بانک گرفته شود . (۲) در اصل بانک وعمیل آن هر یک حق دارد هر وقتیکه بخواهد شرکت رافسخ کند اما بانک بدوش خود این التزام را گرفته است که بدون کدام علت معقول قبل از اختتام ال عقد را یک طرفه فسخ نکند اما در تکمیل هر سال حق دارد تا برای سال آئنده شرکت

رافسخ کند درصور تیکه معاهده از یک سال اضافه تجویز شده باشد. مفصد آن تجویز این است که اگر در تجربه دو سال نا اهلی عمیل احساس شود جهت نجات بافتن از نقصان متوقع آئنده شرکت فسخ گردد از همین وقت تقسیم منافع یا اثاثه به عمل من آيد،

(٣) وقتیکه بانک باکدام کمپنی مشارکت می نماید پس مقدار سرمایه فریقین تعین یا طرح شود که کمپنی در بلینس شیب آن سرمایه راکه مینماید پس در شرکت کمپنی همان سرمایه تصور شود.

یا بار دیگر فریقین بارضائیت با هم اثاثه کمپنی را جهت مقدار سرمایه کاری طی کنند. البته تعیبین سرمایه در آن صورت دارد وقتیکه بانک در تمام کار های کمپنی شریک

باشد اما اگر در حصه مخصوص کمپنی شریک باشد در آن صورت تعیین سرمایه کمپنی بر بنباد تقویم اثاثه آن باشد که در شرکت شامل شده بود اما این در آن صورت باشد که بانک کمپنی را کاملاً شریک نموده باشد در کار ومعامله .

از جانب دیگر حصه، رأس المال بانک آن پول نقد باشد که آنرا عمیل بطور شرکت فراهم نموده است .

قاعدهء شركت در نفع ونقصان

- (1) بين فريقين تقسيم نفع طبق معاهده باهمى واقعةً در نفع حاصل شده به حساب فیصدی باشد وفریقین به تناسب سرمایه خویش در نقصان شریک باشند .
- (۵) البته بانک با شرکای مختلف خویش فیصدی مختلف را شرح نموده مثلاً ده فیصد از
- یکی ودوازده فیصد از شخص دیگر . (۶) فی الوقت استیت بانک تحت پالبسی های مالیاتی خویش بر بانک کمرشل حد

گذاری کند که اواز کدام نوع مشتری چند فیصد سود وصول میکند.

در نظام غیر سودی این شرح سودی تعین نشود البته با مشتریان مختلف شرح منافع را اضافه تعین کند مثلاً قیوده از منافع حاصل شده در از منافع حاصل شده ده فیصد آنرای برای خود طی کند وبرای فلان فریق از نفع حاصل شده آن دوازده یا بازده فیصد بگرد.

۸۲

البته این قاعده در شرکت نقصان نا قابل تغیر است که هر شخص با تناسب سرمایه خویش نقصان را بدوش بگیره در این قاعده بانک استیت تغیر نیارد .

 (۷) در (مشارکه) در کردار عمل حتی الامکان برای نجات از پیچیدگی طی شود که شرکت در تمام عمل نباشد بلکه در حص⁸، مخصوص آن باشد مثلاً در خرید وفروخت اشیاء

در نفع طی شده آن فی صدی حصه بین هر دو تقسیم شود . (A) اگر در معامله نقصان جهت بددیانتی تعدی و یا معاهده شکنی عمیل صورت گیرد .

پس این همه نقصان بدوش عبیل باشد بانک ضامن آن نقصان است تصفیه چنین معاملات توسط ثالث شود اگر ثالث فیصله نمود که در مشارکه در اصل نفع آمده مانندیکه عبیل آنرا پوشیده باشد پس در این صورت در نفع طی شده بانک حقدار فیصدی باشد باید دانست که متوقع نبودن نفع در آن کمی وبیشی پنداشته شود.

(۹) اگر بانک احساس نمود که عمیل مرتکب بد دیانتی غفلت شدید ومعاهده شکنی شده است پس قبل از تکمیل مدت شرکت را یک جانبه فسخ نفوده سرمایه خویش را پس بگیرد توسط ثالث نفع با نقصان را تمین نماید مانند دفعه چهارم در طی شده شرح حصد دار باشد.

رسانه علی به سان و خبین عب عاصد دهه چهارم در هی شده شرح حصه دار باشد. (۱۰) در تضمین این حسابات عمیل جعل سازی نکند که در آن خلاف باشد از مفاد بانک مشارکه شرط نهد که هفتاد و پنج فیصد حصه ، سرمایه خویش را برای خود تعین کند

بات تعارف طرح چها که تعده و پیچ و بیشد خصه م سرمایه خویش را برای خود تعین کند را در از بر حصه های معیولی عبیل تبدیل کنید.

این فاعده. تبدیل نیز در وقت قیام شرکت صورت میگیرد اما بانک تا آن وقت چنین نکند تا وقنیکه عمیل از آن شرح دو حصه نفع را کمانی نکرده است.

(۱۱) طبق فقره دهم حصه، های راکه بانک حاصل نموده حق اولیت خویداری آنرا حصه داران سابق عمیل داشته باشند. اگر آنها این حصه را خریدند پس به انقاق این خریداران

وبانک قیمت آن حصص مقرر گردد.

مرابحهء مؤجّله

(۱۲) در آن معاملات که بر شرکت یا مضاربت عمل ممکن نباشد در آنجا تجویز مرابحه، مؤجله پیش نهاد شود.

مثلاً یک دهقان از بانک برای خریداری ترکتور قرض میگیرد که بانک عوض قرض دادن برایش ترکتور را به صورت مرابحه ، مؤجله بر او بفروشد.

ابن شرح خریداری را عوض (مارک ا پ) (کاست پلیس) گفته میشود . (۱۳) برای تعین در مدت تادیه آن کمی وبیشی آن پیش نظر گرفته شود بعنی اگر تادیه ،

آن حاصل باشد پس شرح (کاست پلیس) کم نموده شود واگر مدت تادیه طویل باشد پس اضافه کاست پلیس تعین شود اما تا زمانیکه بین او وعمیل بیع صورت میگیرد در آن صورت كل مدت تاديه باكاست پليس قيمت مكمل تعين گردد.

(۱٤) برای بانک از خود خریداری تمام اشیاء مطلوبه مستقیماً مشکل است از اینجا برای خریداری اشیاء مطلوبه عمیل را وکیل خویش تعین نماید وآن عمیل ابتداءً آن چیز مثلاً ترکتور را به حیثیت وکیل بانک خریده وقبضه نماید وبعد از تکمیل خریداری بانک را مطلع سازد که به شکل وکیل برای شما ترکتور را خریدم وآنرا قبضه نمودم پس آن ترکتور را میخواهم تا برای خود بگیرم (۱) بانک در این صورت ترکتورا بر عمیل بغروشد بانک از حیثیت وکیل از وقت خریداری تاخریدن بانک در این وقفه ترکتور در ملکیت بانک به واسطه، و کیل قبضه تقدیری است وبه ضمانت بانک پس وقتیکه بین عمیا، وو کیا. بع منعقد شد تضمین ترکتور به سوی عمیل منتقل گردید.

(١٥) درحين عقد وكالت عميل به شكل وعده اطمينان ميدهد وقتيكه تركتور در ملكيت

وضمان بانک در آمد پس او آن ترکتور را باقیمت طی شده سابق از بانک خریداری میکند. (۱۶) چونکه عمیل شخصاً به حیثیت وکیل ترکتور را خریداری نموده واز تمام اوصاف مطلوبه آن وکیل شخصاً واقف است پس وقتیکه بانک ترکتور را بر او بفروش رساند پس *چگونه ودر هر جا*ئیکه باشد به فروش رساند مانندیکه در اصطلاح فقهی گفته شده که این

 ا - مجلس این اضافه را نیز تحریر که غالباً سهواً تحریر شده است (که بانک جهت تصدیق قبض صبل نماننده خود رافرستاده باشد برای قبض نعودن قبضه او را دستاویز – سند - سیدهد) . ۱۲ رشید. باب الرباوالقعار المظلم بانكى ط

بيع شرط البراء ت من كله عيب است.لذاعميل بعد از تكميل بيع بناء بر كدام هيب تركزر را پس بر بانک حق مسترد راندارد.

(۱۷) مرابحه، مؤجله که تحت معاهده برای تأدیه قیمت آن کدام تاریخ تعین شور تضمین تادیه آن را بانک از همیل توسط یک وثیقه طلب کند.

(۱۸) در معاملات سودی اگر قرضدار در وقت خویش قرض را آداء نکرد سود بر ار اضافه شود لذا جهت کم نمودن بار سود در تادیه آن بر وقت بکوشد اما در نظام غیر سودی اگر ہر وقت آداء نشود خوف اضافه شدن سود نیست اما از این صورت افراد بی دیانت سوئ استفاده میکنند باوجود أحلیت تادیه در آن تاخیر مینمایند جهت اندیشه فوق در ابتداء در پاکستان چنین طریقه اختیار نموده شده بود در صورت عدم تادیه بر مارک ا پدیگر مارک ا پاضافه میگردد اما در ظاهر این یک نوع سود است که جواز ندراد بعض علمانی عصر جهت حل مسئله چنین تجوز نموده اند در وقت عقد مرابحه باعمیل تحریر نموده شود اگر تادیه آنرا در عین وقت نکرد پس یک حصه مخصوص دین واجب الاداء را از بودیجه صدقات به شکل خیرات تادیه کند بناء بر این مقصد بانک یک شعبه ، خیرات را قائم نمود که نه در ملکیت بانک میباشد و نه عاندات آن بار فوم بانک شامل میشود بلکه توسط آن با ناداران همکاری نموده میشود وبر آنان قرض بلا سود گذاشته میشود. (۱) بعض فقهای مالکیه جنین التزام را قضاء نیز نافذ میپندارند بر عمیل خیرات دادن راه به کمیته وخیرات در این صورت لازم است وفتیکه باوجود اهلیت قرض بانک را تادیه نکند اما اگر تنگدست باشد واقعتاً از این حکم مستثنی میگردد او فند در خیرات ندهد در مکتوب اضافه نمود تعین تنگدستی عمیل چنین صورت گیرد که بر آن حکم بالا فلاس نموده شود.

طريقه كار مجوزه مرابحه مؤجله

(۱۹) در را پور تجویز نمودند تنام کمپنی ها وفرامین که قانوناً از جار ترد خارجی حسابات سالانه خود را آدرت میکنند آنها بدون رقم مشارکه بانک دیگر چیز را فراهم

أ - تجويز مجلس اين است كه اين ذخيره عوض بانك تحويل شخص ثالث گردد اما بانك مصراست که باید تحویل بانک گردد - وشید احمد.

مزجله جدا گردد. که بعد از تعین قیمت تغیر نیاید .

نیکند البته اگر چارتد اکاونس خارجی وحسابات آردرت نداشته باشند یا قانوناً بر آن میکند البته اگر چارتد اکاونس خارجی وحسابات آردرت نداشته باشند یا فاون آبر آن رخی باشند آنان یا بنوک حق معامله مرابعه مؤجله را دارند.

(۳) باشد می در از آن قرض گرفته میشود بانک تا یک حد قرض آن را منظور میکند مثلاً آن اول ماه جنوری تا ۱۳ ماه دسمبر یک کرور رویهه قرض میکرد پس در وسط این فقت پس ادام چندر پول که ضرورت دارد از بانک گرفته شود واز پول گرفته شده احیاناً حق پس ادام نودن را هم در وسط نیز دارد به تاریخ ۳۱ معاسبه میشود که چقد پول تاچند وقت نزد رویشی نشود پس در رابور تجویز نموینکه در مرابحه مؤجله بعد از تعین یا قیمت کمی تابه در رابور تجویز نمود به تاریخ اول جنوری باعیل طی نموده شد که تابه با مطالف می نموده شد که تابه به مورد را به تاریخ ۳۲ مدسبر آنام مطالف یک کرور رویه را بذریعه معاملت خریداری هر جیز بناء بر مرابعه بهموی نزد را به تاریخ ۳۲ مدسبر ادام نماید سر میز بناء بر مرابعه

در هر معامله این سخن ملحوظ است باید هر معامله که قبل از ۳۱ دسمبر صورت میگرد همان مقدار شرح منافع مرابحه وبه کدام اندازه که ۳۱ دسمبر نزد یک میشود به مان مقدار شرح منافع کم شود. فرضاً به تاریخ اول ماه جنوری یک هزار سیر پنبه تحت طریقه کار مرابعه عمیل آنرا از بانک خریداری ندو و منافع آنرا (۱۵ فیصد تعین کرد تحت که فی الحال می واجب شد که فی الحال ۵۰۰۰ هزار رویه و اداد کند پس برایش در بانک کاؤنت خصوصی باز شود که نوسط آن مانند دیگر هولدران اکاؤنت خانع به او داده شود در را پور اضافه شود که منافع بن اکاؤنت خصوصی در شرح فیصدی از دیگران یک مقداراضافه تعین شود. که از این کاؤنت خصوصی در شرح فیصدی از دیگران یک مقداراضافه تعین شود.

سیم بین اوارت حصوصی در شرح فیصلی از دیگران پیک مصدارصا طریق کار او جهت افغین رقم واجب الاداء فرضاً صد هزار رویه بر نید مثلاً تان رخت یابندل پنبه پس نفر مصه آنرا که او میگرد قیست آنرا در اکاونت خصوصی داخل کند که این جزوی آلابه قیست تصور میشود بلکه یک اکاونت جدید باز میگردد که بانک تبرعا آن حصه را به او بعد تقریراً آنقدر حصه رهن را پس مسترد کند پس او از آن اکاونت به هنان مقدار پول را بگیرد که بعد از کشیدن در اکاونت پول باقی مانده بار هن یکجا مساوی با قیمت _{الایام} واجب باشد. این چنین تابه تاریخ ۳۱ دسمبر معاملات مختلف صورت میگیردد.

تا آنکه به تاریخ ۳۱ دسمبر تادیه، فیمت مجموعی تمام معاملات بر تکمیل شدن اکاونن خصوصی ختم میشود.

کرایه داری

(۲۱) در راپور یک طریقه دوم (کرایه داری) تجویز نعوده شد در عصر جدید بعض اوقات از بانکها فرض گرفته میشود برای خریداری آثانه های جامد مثلاً جهت خریداری ماشین آلات در راپور تجویز نعوده شود. در چنین مواقع بانک آلات ماشنی راخریده وید عمیل به کرایه بدهد با ملحوظ این که بعد از یک مدت معین به ذریعه کرایه همه قبیت ماشین با مثافع وصول میگردد.

در این مدت کرایه داری ماشین در ملکیت بانک میباشد و تضمین آن نیز بر بانک باشد.

خریداری مکان _دِ تعمیر ، وغیره

(۲۲) کدام قرضیکه برای خریداری مکان وغیره داده میشود در حصه آن چنین راپور تعویز شده که آن نیز بر بنیاد مرابعه ، مؤجله شود یعنی ابتداءٔ مکان را بانک خریداری کند وعمیل را در این حصه وکیل بگیرد وفتیکه تعییر در ملکیت بانک در امد آنرا عمیل بنا بر مرابعه ، به فروش میرساند اگر مکان تعمیر گردد بعد از تکمیل تعمیر مکان مرابعة بر عمیل فروخته میشود.

اگر عمیل در خریداری یا تعمیر کدام حصه خود را بیندازد آن پول را به نام بیعانه وبیشکی بیندارد.

صورت دوم : هر حصه عمیل بطور شرکت میباشد در ملکیت مکان هر دو شریک می باشند بعد از آن بانک حصه خود را بر عمیل به مرابعه مؤجله بغروش رساند ابتداءً این صورت شرکت املاک بوده وثانیا مرابعه مؤجله در دستاویز ذکر مرابعه به شکل وعده شده است.

خریداری از عمیل

(۲۳) صورت آن چنین است :

که از عمیل قرض بگیرد وبل را تحویل بانک آف ایکسچینج نماید وبانک وکیل بالاستبقاء است از جانب عميل از مشترى ثمن را وصول كند از اصل مشترى طبق حق الخدمة در وكالت بالاستيفاء بانك اجرت را طي كند فيصدي در وقت وصول ثمن حق الخدمت راکشیده قرض متباقی را مقاصه کند.

سروس چارج

(۲۴) بر قرض حسن سروس چارج را تعین میکند اما بشرطیکه مقدار سروس چارج واقعة نمانندكي اجرت مثل را بكند محض حيله نباشد .

نوت ضروري

در این حصه مراقبت قیام شعبه (رقابه شرعیه) ضروری است که بدون آن رعایت حدود شرعی درآن غیرسکن باشد باید اراکین این شعبه افرادی باشند که پانزده سال تجربه ندريس وافتاء را داشته باشند از نظر عميق فقهي معاملات ومعاهدات يوميه بانك را مشاهده کنند ومعاملات فاسد و باطل را سد باب نمایند .

شركاء مجلس تحقيق مسائل حاضره :

- (١) حضرت مولانا مفتى رشيد احمد صاحب دارالافتاء والارشاد. ناظم آباد كراچي
- (٢) حضرت مولانا مفتى عبدالشكور صاحب ترمذي جامعه حقانيه ساهيوال . ضلع سرگودها
 - (٣) حضرت مولانا مفتى محمد وجيه صاحب دارالعلوم تندو الله يار
 - (4) حضرت مولانا مفتي سبحان محمود صاحب ناظم دارالعلوم كراچي
 - (۵) حضرت مولانا مفتى محمد رفيع عثماني صاحب صدر دارالعلوم كراچى
 - (٤) حضرت مولانا مفتى محمد تقى عثماني صاحب نائب صدر دارالعلوم كراچي (٧) حضرت مولانا مفتي دكتور عبدالواحد صاحب جامعه مدنيه كريم پارك لاهور
 - (٨) حضرت مولانا مفتى محمد انور صاحب جامعه خيرالمدارس ،ملتان

باب الرباوالقسار انطام بانكى بلاس

- (٩) حضرت مولانا مفتى عبدالرحيم صاحب دارالافتاء والارشاد . ناظم آباد كراچي
- (١٠) حضرت مولانا مفتى عزيز الرحمن صاحب دارالعلوم كراچي
 - (۱۱) حضرت مولانا مفتى محمود اشرف صاحب دارالعلوم كراچى
 - (١٢) حضرت مولانا مفتى اصغر على صاحب ربّاني دارالعلوم كراجي
 - (۱۳) حضرت مولانا مفتي عبدالرؤف صاحب دارالعلوم كرأجي
 - (۱٤) حضرت مولانا مفتى محمد عبدالله صاحب دارالعلوم كراچي
 - (١٥) حضرت مولانا مفتى محمد عبدالمنان صاحب دارالعلوم كراچى
 - (۱۶) حضرت مولانا مفتى محمد كمال الدين صاحب دارالعلوم كراچى
 - (۱۷) حضرت مولانا مفتى محمد خالد صاحب دارالعلوم كراچي
 - (۱۸) حضرت مولانا محمد اشرف صاحب دارالعلوم كراچي
 - (۱۹) حضرت مولانا مفتی مسیح الله صاحب دارالعلوم کراچی

اشكالات حضرت مولانا مفتي عبدالواحد صاحب

١ - نكته (١٠) باتجويز ذيل متفق نيستم زيرا شرط مذكور خلاف مقتضاي عقد است اگر که در هر دو صورت شرکت عنان است اما هر دو عقد های جداگانه اند که در ابتدای امر عقد شرکت نموده شده بود که دو شریک داشت کمپنی وبانک سرمایه هر دو نیز متعین شده بود ونفع هر دو نیز اما بانک 140 فیصد شرح منافع را برای عمیل کمپنی تعین نمود که در این صورت ۲۲۵ فیصد منافع بانک شد پس در نظر میرسد که بانک از ۱۷۵ فیصد سرمایه به خویش حصه های جدید کمپنی را ایجاد نمود نه چنیبن که بانک حصص موجود را خريده است.

کمپنی کاملاً یک شخص persoon است به این اعتبار بانک ۱۵۵ فیصد رسد پس راس العال یک شریک ۲۲۵ فیصد ورأس العال کمپنی یعنی شریک دوهم با ۱۷۵ فیصد منضم شده اضافه شد که اینطریق در شرح نفع تبدیلی آید پس در تبدیلی راس المال هر دو شریک ودر تبدیلی شرح نفع عقد شرکت جدید تُشکیل شد. شرکت دوهم اینکه با کمپنی دیگر حصه داران باشند این شرکت اجاره را متضمن است که با این طریقه منتضمین بانک داکتر را آوردند که اورا مانند دیگر دائر کنران ان تنخواه ALLOWANCES حاصل میکند که با چنین شرط یک شرکت بر دو شرکت های مغناف تبدیل میشود و به شکل شرکت سابق باقی نمی ماند از پنجا بانک بر نقطه (۲) اکتفاء کند یا بانک وکمپنی شرط نهند که در صورت نبودن منافع بانک یک نمائند، را حق عمل دهد در تصرفات کمپنی دخیل گردد.

ازینجا بانک شرع منافع خویش را اضافه تعین کند جهت دخل در عمل در شرح منافع نبدیلی نیاید واز جانب کمیتی به نماننده بانک کدام معاش داده نشود. (۲) نکته (۱۵) تعت نکته مذکوره در حاشیه تحریر شده است. (۳) نکته (۱۸) آن نیز تعت حاشیه تحریر شده است.

ضميمه

طرق متبادل پروژه های سودی

‹‹ تقدیم کننده ››

تجويز تقديم شده از كميته فور اسلام ايزيشن آف اكنامي

سوال : در عصر جدید ممالک مترقی وغیر مترقی در وقت اعلان بودیجه تکمیل آنرا نوسط قرض گرفتن از ممالک همسایه واز افزاد داخلی مملکت قرض میگیرد اما این قرض بشکل سود گرفته میشود. بدن شک طرفته کار مثال آندانشت کم اشامات مداند است

بدون شک طریقه کار مثال آن اینست که اخراجات در دانره وسائل میباشد وضررورت نباید به قرض گرفتن که در آن تعیش سادگی واجتناب ورزیدن از تعیشات شرط لازمی است اما همه ماهرین معاشیات منفق اند بر اینکه اگر اخراجات مسرفانه تاحد معقول کم نعود شره باز هم یک ملک ترقی پذیر نباز مند به قرض میباشد با مخصوص از طریق کومک عوام در بودیجه خساره تکمیل میگردد.

در نظام موجود حکومت جهت این غرض پروژه های سیونک مختلف راجاری نموده مثلاً سند نیشنل دفینس ردیات مند خاص سند قرعه اندازی انعامی وغیره که با این بودیجه ها حکومت اخراجات خویش را تکمیل کنند وعوض آن به عوام سود بدهند چنین پروژه ها و هر مملکت اسلامی جاری شده است .

پس سوال اینجا است که آیا بعد از خاتمه، سود این پروژه هانی سیونگ به شکا موجوده خویش باقی نماند لذا حکومت توسط قرض گرفتن از عوام خساره بودیجه را تکیرا میکند چونکه به این مردم جهت پروژه ها کدام پول اضافه داده نمیشود پس آنها در این پروژه ها سهم نمیگیرند بالخصوص در صورتیکه قیمت پول روز به روز نازل میگردد ور چنین حالات جهت متبادل این پروژه ها تجاویز مختلف تقدیم نموده شده که بعضی از آنها تقریباً بی غبار است مثلاً حکومت در کار از عوام پول بگیرد و آنها را در نفع ونقصان شریک کند اماکار هائی نفع بخش حکومت خیلی کم است که به آن طریق همه ضروریات حکومت که نوسط پروژه های سودی تکمیل میشد تکمیل نمیشود.

لذا چند صورتهای متبادل تجویز شود که از نقطعه نظر فقهی فکر در آن ضروری است تجاويز قرار ذيل اند إد

(۱) پروژه پس انداز نه حصه داران راوعده عائدات اضافی رادهد ونه از سابق وعده کند

پس نفع كيف ما اتفق را بر مشاركين تقسيم كند اين است طرز العمل حكومت مليشياء. پس اگر در این صورت که با انها هیچ وعده نفع اضافی نشده اگر وقتا فوقتاً به انها انعامات داده شود واین انعامات معمول گردد پس طبق قاعده المعروف کالمشروط سود باشد یا خیر ؟ ویا جهت حق نداشتن مقرضین این در حسن قضاء داخل باشد ؟ ویا قانون معروف بحسن القضاء را باید اینجا مدنظر گیریم ؟

(۲) حکومت طبق صوابدید در صورت اضافه شدن عائدات همه مقرضین را انعام میدهد واگر اضافه نشود و یا عائدات قومی کم شود در این صورت انعامات به عوام ندهد.

باید این تجویز مدنظر گرفته شود باوجودیکه حکومت با عوام وعده نکرده اما بالواسطه. به شکل اجتماعی از پول انها عوائد حکومتی اضافه شده اگر بدون شرط قانونی به آنها انعام

دهد در آن حرج نباشد .

(٣) حكومت بايد به مقروضين دستاويز دهد كه در آن قيمت اشياء اضافه حساب شود مثلاً في الحال صد روبيه باشد شش ماه بعد قيمت آن ده فيصد اضافه باشد پس جهت زيادت باب الرياوالقمار،ن**ظام بانكي بلاسود،**

قیمت در دستادیز نیز زیادت می آید که در بازار به هنان قیمت فروخته میشود. (4) حکومت عوض قرض گرفتن از عوام با انها حکم بیع سلم را جاری میکند که در

(٤) حكومت عوض قرض كرفتن از عوام با انها حكم بيع سلم را جارى ميكند كه در آخر در يك تاريخ معين تضمين فراهم نعودن بعض اشياء را به آنها بدهد وبه يك سند سلم نيز به آنان بدهد كه آرنده سند از مخزن معين آن اشياء را تسليم كند در وقت بيع سلم نرخ آن اشياء نازل تراز بازار محسوب شود پس در صورت حصول اشياء در وقت معين مالك سند آنرا بر قيمت اضافه تربه فروش برساند .

اگرحامل سند واقعهٔ این اشهاهٔ را تسیهم شوه و به فروش برساند پس در آن شرعاً اشکال نباشد بشرطیکه دیگر شرایط سلم موجود باشد اما باید دانست که حامل سند حق داره که عوض گرفتن آن مواد از مخزن پول را از بانک یا محزن و یا از محزن به نرخ بازار بگیرد.

به ظاهر بیع مسلم فیه قبل از قبضه جواز ندارد آما ایا صورتی موجود است که در آن مخالفت قانونی شرعی لازم نباید ؟ (۵) حکومت از عوام قرض میگیرد توسط تسکات حکومتی غیر سودی قرض را گرفته ویر حاملین آن تمسکات باج نهاده میشود. آیا این مسئله باج در (کل قرض جرناهاً) داخل

است یاخیر؟ (۶) حکومت در حصه اداره بودیچه های شخصی واداره های بودیچه های تقاعد قانون سینهد که باید همه این بودیچه ها نزد حکومت باشد پس وقتیکه به کدام مامور پول آن داده سیشود حکومت همان مقدار پول را بطور عطیه در بودیچه او داخل میکند این تجاویز زیر

... - به سه به بردیب م سره حصوصه باسد پس وتنبخه به قدام مامور پول ان داده سشود حکومت همان مقدار پول را بهفور عطبه در بردیجه او داخل میکند این تجاویز زیر سشاردن (کمیته فور اسلام آنزیشن آف اکنامی) صورت میکیرد به نظر ما باید در این حصه سشاردن مقداران اهل فتوی ملک گرفته شود. تا علماء دراین حصه لائحه عمل درست رانسایند از شمایان التجاداریم که بر امور فوق نظر نموده و در این مورد ابراز نظر دارید. الجواب باسم علهم الصواب : (۱) بهبهاهمسة فوق:

(۱) بعد از حسن معامله در مقیس علیه رغبت افراض است ودر مقیس قبل از معامله در می ...

اعلان گرور. (۲) در مقیس علیه وعده شفوی یا ترغیب نیست تنها حسن معامله موجود است ودر

مقیس تعریر زبانی اعلان شده است .

(۲) در مقیس علیه قرض متعین نیست بلکه اصل قرض در خطر است وقتیکه در مقیس

نفع متعين باشد .

(٤) درمقیس همه مقرضین رانفع مساوی باشد ومعیار کمی وزیادت همه را یکسان است

(۵) مقيس عليه معامله يک شخص مي باشد ومقيس برسطح عالمي است .

(٢) هلاوالاولسواء. (٣) لاوجعلمجويزت

(1) صبح بالشر الط البعدير اللسلم ولكن اما يراى تبويز كندر كان الخ .

(۵) باج های جائز وناجائز حکومتی هر نوع که است اسفاط باج ناجائز از مقرض بلا شبهه

جائز است واسقاط باج جائز نيز بنظر مي رسد.

(۶) كيف جوزوه وهوعين الربا واله سبحانه وتعالى اعلم .

27/جمادىالفانيەسىدە 1 7 1ھجرى

رشيد احمد



بنسيلما أفترات

﴿ يَمَا لِهَا الَّذِيكَ عَامَوًا الْمُثَوَّا اللَّهَ وَذَكُوا مَا يَقِنَ مِنَ الْإِيْكَ إِن كَتْشَدُ عُلَمَهِ هَ ۖ كَا مِنْ اللَّهِ عَلَى اللَّهِ عَلَى اللَّهِ اللَّهِ عَلَى اللَّهِ عَلَى اللَّهِ عَلَى اللَّهِ عَلَى اللَّهِ اللَّهُ عَلَى اللَّهُ اللَّهُ عَلَى اللَّهُ عَلَّى اللَّهُ عَلَى اللَّهُ عَلَى

بشارة اللظى لآكل الربوا

الخاضات : فقيه العصر حضرت اقدس مفتى رشيد احمد صاحب لدهيانوى دامت بركاتهم **تحوير :** حضرت مفتى محمد ابراهيم صاحب

بشارة اللَّظىٰ لاكلالرِّيوا

- خلاصه بحث :
- نظام معشیت در اسلام
 - 🧗 معنای لغوی ربا
 - ا معنای شرعی رہا
 - حرمت ربا
 - 🧚 آیات بینات
- احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم
- وعيد شديد برگيرنده ودهنده سود
- اعلان جنگ از جانب خداوند تعالی ورسول الله صلی الله علیه وسلم او لعنت خدا بر سود کیرنده سود دهنده کاتب وشاهد آن

- یک درهم سود بدتر باشد از سی وشش مرتبه زنا
- گناه سود شدید باشد از هفتاد مرتبه زنا با مادرش
 - سود خور داخل بهشت نشود. تباهي سود
 - تلبيسات سود خوران ملجد
 - وعیدات مزید بر حرام خوری



· نظام معشىت اسلام

خداوند تعالى امت مسلمه را تمغه (امت وسطى) داده نيز در ايمان، عقايد عبادات اعمال تمدن ومعاشرت اقتصاد ومعشیت بلکه در تسام شعبه های زندگی شان اعتدال وتوازن را بخشیده که با آن امتیاز دارند از دیگر امت هاکه نظام معشیت انها جدا است از نظام های رائج الوقت که یک نظام یاکی فطری است. درنظام سرمایه دارانه معدود چند افراد بر تمام وسائل ثروت بلا شركت غير قابض اند كه جهت حصول زندكى بدون تفاوت جائز وناجائز طریقه ها را اختیار نمودند که بنام بانک انشورنس کمپنی ها وامداد باهمی تنظیم ها وپروژه های مختلف که ظاهراً تعاون با عوام وکمک با آنها معرفی شده اند اما در حقیقت طریقه حصول رر است که با طریقه های سابق فرق زیادی ندارد. البته اینقدر فرق است که : وشکاری سابق شبکه حذیدر

مطمح نظر این گروه تنها مال وزر است همدردی مساکین وخدا ترسی نزد آنها مهمل والفاظ بي معنى است فقراء اگر خاك الوده شوند بر آنها باكي ندارد اين بندگان هو او هوس وماهرین مکر وفریب کسی را چیزی نمیدهند تنها طریقه گرفتن آرزوی آنهاست.این همه وسائل را املاک حکومتی قرار میدهند که در آن دو نظریه ممکن نباشد.که مدار ترقی وافزونی نظام اقتصادی محنت فرد باشد که اورا موقع داده شود در بر آوردن آرزوی حائز خویش اما نظام اشتراکی حق جائز حصه فرد را سلب کند واو را مکلف میسازد که مانند برزه های ماشینی بی جان در کار باشد که نتیجه لازمی آن اضطراب ود. ق. ۱. ۱. . _{عوام} که پالاخره در صورت فتنه ویفاوت ظاهر شود. نظام اشتراکی ظاهراً نظام سرمایه داری را از بین میبرد اما در تهداب هر دو یک نوع اند

نقام اشتراعی مقاهر اعدام سرمایه داری را از بین میهرد امه در بهداب هر دو یک نوع اشد و نقام بسرمایه دارانه سرمایه داران کوچک معیشت تمام ملک را از بین میبرد و استحصال جمهوریت را میکنند و در نقام اشتراکی سرمایه داران کوچک را از بین میبرد عوض آنها سرمایه داران بزرگ را جایجا میکنند که نسبت به آنها ظاهر ربی رحم باشند. خلاف بنیادی حد رفتام مینی بر اصول فطرت است.

بر عکس آن نظام اسلامی پاک از افراط وتفریط یک نظام معاشی مترسط وعادلانه است که ملکیت واختیار فرد را کاملاً تسلیم نبوده بالاضافه عائدات وقیودات مناسب نیز بر آن وضع نبوده تمام وسائل دولت را در یکجا منعصر ننبوده که تا چار چوب اجتماعی معیشت را نقصان دعد:

ازجانب دیگر دراختیارات حکومت نیز حد بندی نبوده تا در ملکیت فر و دخل اندازی نکند.
در این نظام کامل عوض جنگ انداختن فرد وجماعت مفادات هر دو را بایکدیگر ارتباط
داده خوشی یکی بر استراحت دوهم موقوف میباشد که درنتیجه عوض عداوت ررقابت جدید
تماون باهمی و توافق پیدا میشود پس عمارت این نظام معشیت را دایم جهت استوار داشتن
اسلام فوانین محکم وضع نبوده و برخلاف کنندگان سزا عائد نبوده جهت سدیاب ارتکاز
دولت مالداران را وقتاً فوقتاً بر انفاق ترغیب داده وفضائل انفاق را بیان نبوده و مذمت بخل
را شرح نبوده هر صاحب نصاب وصدقات واجبه را مکلف نبوده که اگر صاحب دولت در
داشرح نبوده هر صاحب نصاب وصدقات واجبه را مکلف نبوده که اگر صاحب دولت در

سبیس صدمان واجبه و زمان رحمه امداری وانعاز نشد دولت او خود بعود ختم شود. در جانب دوم در کسائی مال هم اسلام مردم را بی مهار نه نهاده ودر اکستاب مال آن طریق را مجاز نداده که به ضرر فرد یا جماعت تمام شود بر سود رشوت، غصب، سرقت، خیانت وقدار بازی ونقصان تعودن در تول ویبسانه قبود شدید وارد نعوده فهرست طویل مقود باطله وفاسده بر آن مستزاد است بر سود که جرم مهلک وخوف ناک است آنقدر وحید شدید وارد نعوده که اگر انسان با احساس از گرستگی بعیز باز هم سود نعیگیرد.

تفسير ربا

ربا در لغت زیادت واضافه شدن چیزی را میگوید و در اصطلاح شریعت آن زیادت

باب الرباوالقمار بيشادة الصو

خاص که بدون عوض مالی حاصل شود پس اضافه مال علاوه سرمایه قرخس نیز در آن _{داخل} میباشد که آنرا رباالنسینهٔ گفته میشود اگر قرض را برای کار نفع داده باشد یا برای ضرورت وقتی که مانند زمانه جاهلیت در عصر حاضر نیز رائج است وتمام صورتهای پیم که در آن فضل بلا عوض میباشد در آن داخل است که آنرا (ربا الفضل) میگویند.

این قسم در زمانه جاهلیت رائج نبود اما رسول الله صلی الله علیه وسلم توسط وحر فرمودند که این نیز یک نوع رباست.

عن عبادة بن الصامت 🚓 قال قال رسول الله 🏖:الذهب باللهب والفضة بالفضة والبر بالير والشعير بالشعور والتبر بالتبر والبلح بالبلح مفلاعفل سواء بسواء ينا بيدفأذا اختلف هلته الاصداف فبيعوا كيف شئتم افاكان يذابيد (صيح مسلمج بص وعامة الكتب)

ذر عوض زر نقره عوض نقره گندم عوض گندم جو عوض جو خرما عوض خرما نمک عوض نمك برابر برابر يكسان ودست بدست لازم باشد اماوقتيكه اين اقسام باهم مختلف

شوند پس مساوی یا باکمی وبیشی فروخت بفروشید بشرطیکه دست بدست باشد. عن الىسعيد الخدرى كال قال وسول الله الكال بعب الذهب الذهب والفضة بالفضة والبريالير والشعير بألشعور والتبر بألتبر والبلح بألبلح مثلا عثل يدابيد فررز ادواستزاد فقدارني الاخل والبحل فيه سواء(حوالهيالا)

زر عوض زر نقرہ عوض نقرہ گندم عوض گندم جو عوض جوخرما عوض خرما نمک عوض نمک مساوی دست بدست باشد کسی که زیاد دهد یا زیاد گیرد جرم سود را گرفت دهنده وگیرنده در گناه مساوی باشند.

این ارشاد نبوت این مسئله را روشن ساخت که ربو تنها در آن صورت محدود نیست که کسی را قرض دهی تنها عوض میعاد زیادت راوصول کند بلکه دیگر صورت های متعدد دارد که مرتکب آن نیز مرتکب ربا میباشد ومصداق وعیدات قرآنی است اگر کدام منکر حدیث از آن انکار ورزد اما هیچگاه محل تدید مسلمان نباشد البته در تفصیلات این نوع ربا اختلاف است که آیا این حکم در اشیاء سته منحصر است یا سرایت میکند به اشیاء دیگر. اگر اشیاء دیگر را شامل باشد پس تحت کدام فانون ؟

نزدائمه اربعه این اشیاء سته تخصیص ندارد بلکه مراد از حدیث یک قاعده، است که

باب الرباوالقعار بيش**ارة اللطي**،

أياء سنه توضيع آنرا ميكند كه در آن ضابطه آراء مجتهدين مختلف است كه ذر اينجا بيان أن ممكن نيست.

خلاصه اینکه نزد احناف شرط تحقق ربا اتحاد قدر واتحاد جنس است یعنی در تبادله اشیاء کیلی ووزنی باید از هر دو جانب مساوات باشد ومعامله دست بدست باشد در غیر آن این جرم ربا است اگر تنها اتحاد قدرباشد و یا تنها اتحاد جنس پس مساوات شرط نیست اما دست بدست بودن ضرور است .

نزد مأليكه علت حرمت زر ونقره ثمنيت است ودر اشياء متباقى علت حرمت نسيئه وقرض طعم يعنى در تمام اشياء خوردني قرض حرام وموجب ربا است وعلت حرمت فضل (کمی وبیشی) اقتیات (غذائیت) است وادخار یعنی چیزیکه غذای انسانی میگردد وذخیره شود وبدبوی نمیشود پس در مبادله آن مساوات شرط است .

نزد شافعیه در زر ونقره علت حرمت نقدیه یا ثبنیه است که این همه اشیار ثمن باشد ودر جهار اشیاء متبائی علت حرمت طعم است یعنی در اشیاء خوردنی در تبادله مساوات ومبادله دست بدست بودن ضروری است در غیر آن ربا میگردد . نزد حتابله در روایت مشهور طبق مذهب حنفيه علت ربا اتحاد جنس مع الوزن يا اتحاد جنس مع الكيل است در روایت دوم مانند شوافع ودر روایت سوم علاوه زر ونقره در اشیاء متباقی علت حرمت طعم وكيل ووزن است يعنى در اشياء خورد ونوش باتول وبيمانه فروخته ميشود تنها در اين اشیاء حکم ربوا جاری میگردد .

اصحاب ظواهر که منکر قیاس اند پس نزد آنان این حکم تنها بر اشیاء سته منحصر است - الفقه الاسلامي وادلته ص: ۶۷۶ ج 4 .

حالًا آيات واحاديث متعلق حرمت ربا تقديم ميشود :

() ﴿ الَّذِيرَ يَأْحُكُونَ الْإِيَّوَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَكُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ السِّينُ وَال إِنَّهُمْ قَالُوا إِلَىَّا الْبَيْمُ مِثْلُ الرِّيَّواۚ وَالْمَلُ اللَّهُ الْبَيْرَةِ وَيَحَرَّمُ الإِيوَا فَمَن عَلَهُ مُوعَالًا مِن وَيَوْدٍ قَائِهُمْ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَصْرُهُ وَإِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ تَأْوَلَتِهِ لَهُ أَصْحَلُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خليلُوت 🕝 ﴾ . (٢٠٥٠) **ترجمه :** کسانیکه می خورند سود را بر نمیخیزند در قیامت مگر بر میخیزد مانند

کسیکه خراب ساخته حواس او را شیطان به سبب آسیب رسانیدن این به آن سبب است ک سود خواران گفتند بیشک که سوداگری مانند سودگرفتن است وحلال کرده است خدا سروا گری را و حرام ساخته است سود را. پس کسیکه آمد به وی پند ازطرف پروردگارش پس باز آمد پس اوراست آنچه گذشته وکار او سپرده شده است به خدا وکسیکه بر گشت په سود خواری پس آن گروه باشندگان دوزخ اند. ایشان در آنجا جاوید اند.

ور موادی پس من مرود بستاک سود خوران بیان شده که آسیب زده برخیزند از قبر چونک در این آیات انجام میرتناک سود خوران بیان شده که آسیب زده برخیزند از قبر چونک خلط گردیده بود پس در روز حشر خدارند تعالی آنها را در کیفیت خبط وجنون برانگیزد علی روس الاشهاد طبقیکه موسنان جبین کشاده بالاشوند پس سود خوران ذلیل و خوار باشند. فقداهم الطبادل صحوف بین مالك شدال قال رسول فله ۱۵ بازان المدرب القی الاتفر العلول فی هل هیما ال به بیرم القیامة واکل الریافی اکار سول فله ۱۵ بیام قبدوا یصعیط شد قرد الایم الدرب الدیم الداری در الایم الریاب ۱۹ میما الرواندی ۱۹ بر ۱۹ به بیرم القیام ۲ و ۱۳ به بیره الواندی ۱۹ به ۱۹ به ۱۹

قال الهيمى والمراكز دوفيه الحسون بن عبد الاول وهو طبعيف

علت سزای سود خور این قول انهاست که میگفتند انساللیج مثل الربو از یک سوار تکاب حرام قطعی را نمودند. صریحا خلاف نمود از قانون الهی اما بر علاوه گفتند بیج نیز مانند صود است در پاداش بغاوت این جرم هیزم دورخ گردیدند. - ...که استال مید در اندارها را شارش سراه کردیدند.

چونکه استدلال بیهوده انها دلیل خبارترجهالت آنهاست لذا قرآن کریم نیز جواب این جهالت رابه انداز حاکمانه عوض انداز عالمانه ارایه نمود : ﴿ وَكُمَّلُ الْمُمَّالُتِهَمُ تَحَمُّمُ اَلْهُ كَالَمُ در غیر آن فرق بیج ودیا را احمق ترین انسان نیز میداند بنیاد تجارت بر نفع باهس وتعاون است بائع ومشتری قوت جسمانی صلاحیت ذهنی ووقت خویش را صرف نموده ویا تبادله باهمی به یکدیگر نفع برسانند. ر عکس بنیاد سود بر خود غرضی مفاد پرستی وکسب زر است سود خور سرمایه را به فرض میدهد نشسته سود مقرره را کاری ندارد اگر مدیون با آن پول نفع حاصل کند ویا زبان شرح منافع سود را هر آتنه اداء کند ولو به خون جان باشد.

علاوه از آن معامله بانع ومشتری با یکبار خاتبه یابد باگرفتن منفعت کم یا بیش بانع اما ره سود خور منافع به مهلت داده شود ومسلسل منفعت اگر مديون از سرمايه آن فايده بدست آرد یا خیر؟

مثلاً کسی برای دفع حاجت قرض گرفت که آن پول از مدیون به سرقت برده شد که تو ان مسترد کردن آنرا نداشت سود خور با او هیج نوع تخفیف ورعایت نمیکند بلکه یاید در هر صورت پول او را اداء کند ولوکه بافروختن لباس تن خویش هم باشد که در یک نوع تچارت هم چنين بهيميت موجود نيست .

(٢) ﴿ يَسْمَقُ النَّهِ النَّذِي السَّمَدَ عَنَّ وَالله لا يَحِيثُ كُل كُلُو النَّبِي ﴿ ﴾ (٢: ٢٧٥) قوجعه : خداوند تعالى سود را محوه ميكند وصدقات را اضافه ميكند وخداوند پسند

ندارد کفر کننده و گناهگاران را. مال سود اگر هر قدر اضافه شد بالاخره منجر به زوال میگردد چنین مال نه در دنیا بقا

دارد ونه در آخرت بار آور باشد. عن ابن مسعود ان الني قال: الرباوان كثرفان عاقبته تصير الى قل (مسند احدم، جماين ماجه ص۱۰۰ حاکم ص۲۰۰ ج۰)

قال الحاكم ويليد : هذا حديث صيح الاسفادولم يعرجا تو اقرة الذهري والله

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود : مال سود اگر كه اضافه شود اما انجام آن (همیشه بی برکتی) و کمبودی است.

این کمبودی مال خبیث سود مسئله نظر یا نی نیست بلکه با مشاهده دیده میشود که مال سود خور روز بروز اضافه میشود حتی بعض مشاهده کنندگان بگویند: بَالَیْمَعَلَمُاوَقَلَمَاأُوْلَى. اما همان شخص دیده شده که در چند یوم از کرور پتی به لک پتی واز لک پتی به هزار بني نازل شده حتى چند يوم بعد عصابدست نياز مند سوال گرديد، خود ميكويد.

بنگرید من را بنظر عبرت بنگرید اما باز هم بنگرید این مال حرام سود عوض راه های

باب الرياوالقعار بشارة الكلام

حلال طعمه سارقان. شرابیان . غارتگران معکمه ها وپولس گردد یا در ایام انتخابات پر صدها هزار وپیه در مصرف اسراف استعمال شود ومصداق آن مثل گردد که گویند _اه**ال** حوام بود بجای حرام رفت، . اگر احیانا مال حرام سودی نزد کسی محفوط باشد در انصورت نیز سود خور سنگ دل.

تنگ دل.بز دل ومجنون حرص وهوس وخست ودناء ت گردیده در صورت دیگر نتائج او واگذار شود.

این بود حال مال سود در دنیا بی سود وبی بهبود گردیدن آن در آخرت کاملاً عیان است **کمانی سود خور در گردنش طوق لعنت وبرسرش وبال باشد خیر وخیرات حج وجهاد وصله** رحمی اوغارت وکارت گردد .

عن انى هريو 8 كال قال رسول فأنه كاليها العاس ان فأنه طيب لا يقبل الاطيباً _ المديد علاصيح مسلمص⊷ج) قوجعه : رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده اند : اي مردم آگاه باشيد كه ذات الهي

پاکیزه است ودر بارگاه او چیز پاکیزه به شرف قبول برسد.

اما برعکس سود مال صدقه را خداوند تعالى در دنيا و آخرت اضافه سازد :

عن الى هزير الحان الذي الله قال ما من يوم يصبح العباد فيه الاملكان ينزلان في الول احداهما اللهم اطمعفقا علقا ويقول الإعراللهم اعط مسكاتلقا وصيح بعارى صسح معيم مسلم صسب

قوجمه : رسول الله صلى الله عليه وسلم ارشاد فرمود : هر بامداد وشامگاه دو فرشته نازل میشوند یکی آنها میگوید : باری الها ! خرج کننده را عوض عطا فرما ! دوهمی میگوید : باری الها! مال منع کننده یعنی بخیل را هلاک نما!

عن الي هويوة 4 قال قال رسول الله كان تصدق بعدل تمرة من كسب طيب و لا يقبل الله الا الطيب فأن الله يتقبلها بيبينه العريرية الصاحبه كبايرني احدكم فلولاحق تكون مغل الجيل واحيح الفارى صسح معيج مسلم صسح)

قوجعه : رسول الله صلى الله عليه وسلم ارشاد فرموده كسى كه از مال حرام به مقدار خسته انه خرما صدقه دهد وخداوند تعالى مال حلال را مي پذيرد خداوند تعالى آنرا بدست راست خود می پذیرد و آنرا به مالک آن مینآفزاید مانندیکه یکی شما چوچه. اسپ را مهرورید حتی که آن صدقه اضافه شده ماننده کوه میگردد

مانند هلاكت مال حرام وبرعكس تباهى مال حرام. بركت وزيادت مال حلال يك حقيقت مشاهده شده است اولاً چنین مال در جای خطا ضایع نمیشود. دوهم طبقیکه دیگران مال _{ودول}ت را در هر جای مصرف میکنند شخص صالح ومتدین برعکس مال حلال رادر جای های نیک به مصرف میرساند.

درس عبرت

اضافه شدن مال عوض صدقه وزكوة ومنحوسيت مال باز دارنده از صدقه وزكوة يك حقیقت روشن است که کافر منصف مزاج نیز آنرا تسلیم میکند اما متأسفانه که مسلمان امروز جهت رنگ وبوی ظلمت از این حقیقت انکار میکند عدهء مسلمانان که تارک فریضه زکوهٔ اند آنها یک بر چهل مال خود را در زکوهٔ نمیدهند اما از جانب دیگر در افات حوادث ومصارف ناجائز اضافه از نصف مال آنها از دست ایشان برآید اما دیوانه های دنیا این را نمیدانند.

ذيلاً واقعه يك انكليس ودشمن اسلام بيان ميشود تاكدام مسلمان غافل چشم عبرت را

حضرت مولانا زکریا کاندهلوی رحمه الله فرموده است : در طفولیت از پدر بزرگورام واز چند اشخاص دیگر این واقعه راشنیده بودم که در سهانبور در یک قریه بالخصوص قریه که در آنجا مرقد اعلی حضرت نور الله مرقده است نزدیک آن کوئی های انلگیس ها بود که یک خادم مسلمان داشتند آن انگریز در شهر دهلی دودیگر شهرهای بزرگ سکونت میکردا احیاناً میامدر کارش را مراقبت میکرد یک بارد ران جنگل آتش افروخته شد که گاه گاه چنین میشد باغات وجنگلات را آفروخت ونزدیک وقرب وجوار آن همه حریق گرید ملازم یک قصر بسوی دهلوی فرار نموده واقعه را به سمع اقای خود رساند که جهت تحریق جنگل همه کو تیها به شمول کوتی شما طعه حریق گردید دراین دوران انگلیس چیزی را تحریر مينمود، آنرا با اطمينان كامل نمود وهيچ التفاتي به ملازم نكرد .

خادم بار دوهم به صدای بلند گفت همه چیزها طعمه حریق گردید انگلس بار دوهم جمبت لاپرواهی در جواب گفت که قصر وکوتی من تجریق نگردیده وتحریر خویش را ادامه داد اما وقنیکه بار سوم خادم همان جمله را تکرار کرد انگلس گفت من به طریق مسلمانان زکود ال خویش را اداء مینمایم لذا مال من را اسیمی نمبرسد خادم باشنیدر این جواب آقا دویده دویده پس آمد دید که همه کوشی ها طعمه حریق گریدند به استثنار شد و کرتر آن انگلسر.

فافلده وخداوند تعالى غير مسلم را نيز فائده ميدهد در صورت عمل بر احكام اسلام ومايان توسط زكوة ندانسته مال خويش را قصداً نقصان ميدهيم ومواجه به آفات ميسازيم. (آب بيتي ص ۸۸ ج ۶)

(۵۰) ﴿ كَانْكُمْ الذَّرِي عَمَامُوا لَقُوْا اللهُ وَوَلَوا مَا يَنْ مِنَ الإِنْكَا إِن كُنْدُمْ فَلَى هِنْ هَا وَلَهُ اللَّهِ عَمَالًا لِللَّهِ مِنْ اللَّهِ مَنْ اللَّهُ مِنْ اللَّهِ مَنْ اللَّهُ مِنْ اللَّهُ مِنْ اللَّهِ مَنْ اللَّهُ مِنْ اللَّهِ مَنْ اللَّهُ مِنْ اللَّالِي اللَّهُ مِنْ اللّلَّالِمُ مِنْ اللَّهُ مِلَّالِمُ اللَّهُ مِنْ اللَّهُ مِنْ اللَّهُ مِنْ اللَّهُ مِنْ اللَّالِمُ مِنْ اللَّهُ مِنْ اللَّمِنْ مِنْ اللَّهُ مِنْ اللَّلَّا ا

قوجهه : ای مؤمنان ا بترسید ازخدا و ترک کنید آنچه مانده است از سود اگر هستید از اهل ایمان، (پس) اگر ترک نکردید (پس) آماده باشید به جنگی ازطرف خدا و رسولش و اگر نوبه کردید پس شماراست اصل مالهای شما، نه شما ظلم کنید و نه بر شما ظلم کنید . مفسرین کرام در شان نوول این در آیات مینویسند قرض شخص قبیله تقیف عمرو بن عمری مغزومی به دوش خانو داده بنو مغیره از مال سود ادامه داشت وقتیکه آنها بعد حرمت عمری مغزومی به دوش خانو داده بنو مغیره از مال سود ادامه داشت وقتیکه آنها بعد حرمت از کمانی زمانه املام سود را ادام نمیکم فیصله مر در قبیله به حضرت عتاب بن اسید گفتگ از کمانی زمانه امال مود را ادام نمیکم فیصله مر در قبیله به حضرت عتاب بن اسید گفتگ وایم که نمان بعد از مسلمان شدن نازل شد که رسول الله گفتگ موده آیات از تعربر تعود نزد عتاب فرمستاد با شنیدن این نازل شد که رسول الله گفتگ گفتند مایان به درگاه خداوند تمالی توبه کردیم و بقیه سود را گذاشتیم پس جبزی را از سود اصول نکردندا این کنیر ص ۱۳۳۰ و در در و ایآنهانی فوق وعید شید در حصه سود خود نازل شده و مهمه اول اطراح آنها از زمره مسلمین.

در مقام دوهم چنین ارشاد فرموده : ﴿ وَالْطِیمُوا اَلَّهُ وَکَسُولُهُ إِن کُشَیْرُ مُؤْمِینِینَ ﴾ (۸ : ۱)

﴿ اللَّهُ النَّالَ اللَّهُ اللَّا اللَّاللَّا اللَّهُ اللَّهُ الللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ

خلاصه وعيد اگر مومن تقاضاي ايمان را تكميل كنيد ازين جرم باز گرديد در غير آن دعواي ايمان شما هيچ حقيقت ندارد. وعيد دوم شديد و آخري تنبيه اعلان جنگ حضرت ابن عباس 🗺 میفرماید روز حشر سود خور راگفته میشود تجهیزات را اماده کن وآمادگی بگیر برای جنگ خداوند ورسول او پس تلاوت نمود فان لم تفعلو (ابن کثیر ۲۳۰/۱ واز او روایت آمده باید حاکم مسلمان بار اول سود خور را باز دارد در صورت باز نگردیدن گردنش را بزند (حواله بالا) بعد از شوکت وعید شدید در مورد سود خوران نازل شده که دارنده جزوی ترین ایمان از آن باز گردد سود نه تنها قبیح شرعی باشد بلکه جرم مهلک معاشي. تمدني. اخلاقي. وانساني نيز باشد سود خور در حقيقت درنده آدم خور است درنده گان نیز جنس خویش را نمیخورند وسود خود این عمل را انجام میدهد امام قرطبی عصم ميفرمايد تحت (قان لحر تفعلوا فاقتوا بحرب من الله ورسوله) كه نزد امام مالك آمد و گفت كسى را بر شراب نوشی دیدم و گفتم اگر جرم بدتر از شراب باشد زوجه من بر من طلاق باشد امام مالک رحمه الله تعالی فرصت خواست تا فکر کند روز سوم پاسخ داد جرم بزرگتر از شراب سود است چرا خداوند باسود خور اعلان جنگ نموده لذا خانم بر تو طلاق نشده الجامع لاحكام القرآن ٣٦٣/٣. (٥٥) ﴿ يَعَالَيْكَ الَّذِيكَ مَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّيُّوا أَضَكَمُنَا تُفْتِكُمُنَةٌ وَاقْتُوا الله لَسَلَّكُمْ:

تْلْبِحُونَ ۞ وَاتَّقُوا النَّارَ الَّهِ أَلْمِدَتْ لِلْكَفِيدِةَ ۞ ﴿ ٣٠١٣١)

قرجمه : ای مؤمنان ! نخورید سود دوچند بردوچند و بترسید از خدا تا بهبودی بابید (کامیاب شوید). و بهر هیزید از آتشیکه آماده کرده شده برای کافران .

درآبات اول تلقین به تقوی شده که از خوف الهی سود را بگذارید در زمانه جاهلیت دستور بود وقتیکه شخص کسی را قرض میداد بعد از تکمیل میعاد در صورت نه اداء نعودن قرض او آن قرض دو برابر اضافه میشد سال سوم جهت نه اداء کردن سه برابر اضافه مبشد پس خداوند تعالى مسلمانان را ازين عمل انسان كش باز گردانيد.

پس معنای اضعافامضاعفة این نیست که تنها دوچند سود حرام است این قید احترازی نه بلکه قبد واقعی است که مذمت سود طریقه جاهلیت آمده در غیر آن تمام طریقه های سود

(79 : \$)......

حرام است حركت سود اهسته آهسته به درجه اضعافا مضاعفة ميرسد . بلکه در صورتیکه اصل سرمایه سود خور مانده وفائده او اضافه میشود. پس رفته رزر

سود اضعافامضاعفة ميگردد پس يک روپيه سود نيز ممنوع است.

در این آیات نیز مانند آیات سابق وعید عذاب مبهم آمده واین انش برای کفار آماده شد، اما انجام سود خو با کفار باشد.

امام قرطبی رحمه الله میفرماید مصداق اصلی این وعید آن کفار اند که ربا را حلال دانسته میگیرند اما بعض مفسیرن می فرماید که خود داری کنید ازین گناه بد که انجام آن سلب ایمان میباشد که برای دایم هیزم دوزخ میگردید اعمال بدی که در وقت موت سبب سلب ایمان میگردد یکی از آن نافرمنی والدین قطع تعلق بارشته داران. سود خوری. خیانت

در امانت وظلم بر بندهای خداوند است. (الجامع لاحکام القرآن ج ٤ ص ٢٠٢) این شش آیات ازنصوص قطعی است درحرمت ربا علاوه از آن آیات های دیگر نیز عبارة

ویا اشاره بر حرمت ربا دلیل است. ﴿ وَلَا تَأْكُمُوا أَمُوَلَكُمْ بَيْنَكُمْ إِلْبَعِلِلِ ﴾ (٢: ١٨٨)

﴿ يَكَايُهُا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا بَأْكُلُوا أَمْوَالُكُمْ بَيْنَصَكُم وَالْبَطِلِ ﴾ ﴿ وَأَخْذِهِمُ الرِّيوا وَقَدْ تُمُواعَنَّهُ ﴾ (191: 3)

﴿ سَنَّنعُونَ لِلكَذِبِ أَجَّنَّكُونَ لِلسُّحَتَّ ﴾ (٥:٤٧)

﴿ وَمَا مَا نَيْتُد مِن زِبُا لِيَرَبُواْ فِي أَمْوَلِ النَّاسِ فَلا يَرْهُواْ عِندَ اللَّهِ ﴾ (٣٠٣٩)

بخاطر اختصار در تشریح این جند احادیث در ذیل درج میکنیم : احادث:

عن ابي هريرة 🗢 عن النبي 🦚 قال: اجتنبوا السبع البويقات قالو يأرسول الله و ما هن، قال النبرك بأنله والسعر وقتل النفس التي حرم الله الإباكي واكل الربوا واكل مال الهتيع والتولى يوم الزحف و قلف البحصنات البؤمنات الفاقلات (صيح بفاري ص ٢٠٠٠ ، صيح مسلم ص ٢٠٠٠) واللفظالليغارى **ترجمه :** رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ارشاد فرمود : خود دارى كنيد از هفت

تماهای مهلک پرسیدند کدام اند پارسول الله صلی الله علیه وسلم؟ رسول الله صلی آلله علیه وآله و آله و الله و آله و وآله وسلم ارشاد فرمودند : در ذات وصفات کسی را با خداوند تعالی شریک نمودن. جادو نمودن وظنل نمودن کسی به ناحق که خداوند تعالی قتل او را حرام گردانیده باشد مگر به حق (حکم شرع) سود گرفتن . خوردن مال پنیم، عقب زدن به دشمن الله وتهمت زدن بر درشیزه گان پارسا .

۲. عن سور 8 بن چدنب خاه قال الدي ها رايس الليلة رجلون اتبال فاخرجال ال رض الهقاسة قانطلقدا حتى اتبيدا على مهر من عد فيه رجل قائد و على وسط العبر وقار واية على شط العبر رجل بين يديه جار 8 قاليل الرجل الذي أن العبر قالاً از ادالرجل ان يغرج رجى الرجل بحبر أن فيه فردة عيد يكان أيضل كلها جاء ليمر حرى في لهيه بحبر فورجع كها كان فقلند من هذا فقال الذي رايته في العبر اكل الربو (صبح بخارى صدر صداو ص سرح بوغير ها من مواضع عنيدة)

قوجمه: رسول الله صلى الله عليه وسلم ارشاد فرمودند در شب در خواب ديدم كه ديرتن نزدم پآمدند ومن را به زمين پاک انتقال دادند رفتم تا آنكه بر جوی خون وارد شديم كه در آن یک شخص ايستاد بود ډېر کناره جوی کسي بود در روی او سنک ها بود شخص در د اظل جوی او را باسنگ می زد وقتیکه نزدیک کناره دریاب می شد او را باسنگ زده بس به جای خود می رساند پژسیدم که اینها که اند؟ او گفت داخل جوی که سنگ باران میشود سود خور است. ۳ - عن مهابر چف قال لعن رسول ناله هاکل افرياو موکله وکاتبه وشاهدنيه وقال هم سوارهميم

مسلم ص. ج.) ومطلحتن این مسعود دهی افادهانی عند (ساین این او حداد سند جهامع الترملی ص. ۲۰۰۰) توجعه : رسول الله صلی الله علیه وسلم سود گیرنده سود دهنده تحریر کننده سود و شاهد

بر سود را مورد لعنت قرار داده فرموده این هنه مساوی اند در گناه ۴- عنان هزیره های قال قال رسول الله هازینه های طران لاین خله دو لایلد قهر نعینها مدمن

س به بعريو هڪ دن دن رسول نقت ۱۵۰ اربعه حق طن ان لا ين خفه دو لا يذيقهم تعيمها منه من الخبر واكل الرباو إكل مال اليقيم بغير حق والعاق لو الذيه (البستندك ص ٣٣٠)

ر حسور و المساق المستقد مهور هي و العسفاد و لم يخبر جالا و قد اللقا على خليم وقال اللغمي المستقد على المستقد ع قال الحاكم وكاراته على المستقد على المستقد و لم يخبر جالا و قد اللقا على خليم وقال اللغمي المستقد على المستقد المستقد المستقد على المستقد المس

قرجمه : رسول الله صلى الله عليه وسلم ارشاد فرموده اند خداوند تعالى تضمين نموده كه

-چهار تن را داخل بهشت نکند ونه چشد آنها را ذوق بهشت را : (۱) دایم شراب خور (م سود خور (٣) غيرحق خورنده مال يتيم (٤) نافرمان والدين.

٥- عن عبد لله بن مسعود عدى الدي كال: الريا ثلاثة و سبعون بأيا ايسرها مثل ان يدكم الرجل امه و ان ارق الرباعرض الرجل السلم (البستنوك ص ، م ج)قال الحاكم على المراجل هذا حديد مريح على عرط الشيعين ولد عفر جاناو اقر واللحين ووالله

قوجمه : رسول الله صلى الله عليه وسلم ميفرمايد سود هفتاد وسه درجه گناه دارد اندى ترین گناه آن زنا نعودن انسان است با مادرش وسود بد ابروریزی مسلمان است.

٤- عن عطاء الاراساني ان عيد فله ين سلام عله قال: الريا العان وسبعون حوياً صغرها حوياً كين ال امه فى الإسلام و در هد من الربأ الشدمن يضعو ثلاثين [نية قال: و يكن فله بالقيام للبر والفاجريوم القيامة الإلاكل الرباقانه لإيقوم الإكبا يقوم الذي يصبطه الهيطان من البس (مصعف عبدالرزاق صسرج مشعب الايمان للميها على صسرح مالدد المعفور صسح) قال الهياعي ومالي عطاء العراسال لمريسبع من اين سلام (عميع الزوالدص» ج)

قوجعه : حضرت عبداله بن سلام رضي الله تعالى عنه ميفرمايد سود هفتاد ودو گناه دارد ادنی گناه آن اینست که انسان در حالت اسلام با مادرش زنا کند یک درهم سود بد تراست از سی وسه بار زنا نمودن وفرمود که خداوند تعالی روز قیامت هر نیک وبد را حکم میکند به مستقيم ايستاد شدن علاوه سود خور كه مانند خبط شده شيطان ايستاد ميشود وبيغتد.

٧ - عن ابن عباس مراك قال قال رسول الله كامن اعان ظالما بها طل ليدمض بها طله حقافله برممن شمة فأه عزوجل وشمة رسوله كومن اكل درهمامن بريافهو مثل ثلاث وثلاثين زيية ومن نبت لحبه من سحت قالفار أولى به (البعجم الصغير للطير الى ص ، س. والأوسطىتهب الإيمان للبيهاقي ص سج مهمه الزوائده سسج» قال الهيم عراق الهدائ في اسفاد الطير الى اسعيد بون حقوه وضعيف قوجمه : رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود كسى كه غير حق اعانت كند ظالم را تاكه حق کسی را مانع شود پس از تضمین خداوند تعالی ورسول الله صلی الله علیه وسلم او خارج شود یعنی خدا ورسول الله او از او بیزار باشد وکسی که یک درهم سود را بگیرد مانندیک سی وسه مرتبه زنا کرده باشد وکسی که گوشت وپوست او از حرام نمو کند زیاد حقدار آتش دوزخ باشد. عن صندقاه بن معظاة غسيل البلاكمة كالقال قال برسول الحاجة وهدر باياكات الرجل وهو بليا كان الرجل وهو بهذا المسابق عند من من المسابق المساب

. توجعه : رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرموده : يك درهم سود كه آنوا دانسته استعمال كند بدتر باشد از سي وشش بار زنا.

٥- عن عدفاني مسعود هه عن الدي ها قال: ما ظهر في توم الزنا والربا الإداخوا بالداخوا بالفسهد علاب المهرسلنا بايمان ص- ح- معيم الزوالدص سح> قال الهمامي بيماني : درواه اليوبعلي واستأدة جيد وقال المداري بيمنيني : در وا الطهزاني أن الكهور باستاد جيد بالاثر عيد به والترجيب ص- -- ح)

ومان ممددر وبرهير: رواها معزان في المهروبات المجهد (الترغيب والترغيب والترخيب من ٢٠٠٣) . توجعه : رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود، در قوميكه زنا وربا ظهور كند آن فرم هر آنته عذاب خداوند تعالى را بر خود نازل نموده اند.

من إيمرير 6هـ قال قال رسول فأن ها دليلة اسري إلمها انجيدا الى السباء السابعة قد طوحة وقال عن المسابعة والمسابعة ويمان المراجعة وقال قال عنان فرق قال المان المراجعة ويمان المراجعة والمراجعة وال

قوچهه : رسول الله صلى الله عليه وسلم ارشاد فرمود وقتيكه در شب معراج از هفت السانها كذر نموديم بالاديديم رعد وبرق را ديدم رسول اله مخطئة فرمود بر قومي كذر نمودم شكر هاى ابشان مانند خانه هاى بزرگ بود كه ثم بود از ماران كه كاملاً از بهرون بنظر مى رسيدند، برسيدم اي جبراتيل عليه السلام اينها كه اند ؟ گفت اينها سود خوران اند. ۱۸ کا هذه .

۱۱- قال ها لم علية جمة الوحاع: الاكل شق من المرائج الحلية تمست قدائم موضوع و مدار انجاعلية موضوعة وان اول نصر اضع من نصائف نعر ابن ربيعة بن انحارت كان مسترضعاً في بنى سعد فقطته طفيان و با انجاعلية موضوعة و اقل ريا اضع رباناً ريا عباس بن عبدالبطلب فانه موضوع كله المنصوص مسليم حسيس من جمه مستناحت من جموعيرهم)

قوجمعه : رسول الله صلى الله عليه وسلم در خطبه طويل حجة الوداع ارشاد فرمود آگاه باشيد تمام رسوم زمانه جاهليت را تحت قدم نمود وخون (ديت وقصاص) زمانه جاهليت باب الربا والقعار جشاوة اهتو

راتحت قدم نمودم قتل اول از همه قتل ربيعه بن حارث وا از خانواده خوش هفوه نمودم ي رضیع قبیله بنی سعد بود که قبیله هذیل او را به قتل رسانیده بودند وتمام سود های زران جاهلیت را زیر قدم کردم قبل از همه سود همویم هباس ین هبدالمطلب را هدر نمودم .

١٢ - وكتبدسول فله كالإهل مجوان ببسبر فله الرحن الرحيم هذا ما كتب هيذا لدى رسول إل لتجران (الى قوله) ولتجران و حاشيتها جوار الله و شعة هيد النبي على انفسهم و ملتهم و ارضيهم و اموالهم وغائبهم وشأخدهم وعفيرتهم وبيعهم وان لايقيروا تماكأتوا عليه ولايقير سقمن حقوقهم ولاملتهم(الی)ومن(کالریامن ڈی قبل فقعی مندہریقة. (دلاکل النبواقالليويالی صسرج مزادالهمادس،ج)

قوجعه : رسول الله صلى الله عليه وسلم به احل نجران تحرير نمود بسم الله الرحمن الرحيم : اینست آن عهدی که محمد رسول الله انرا به اهل نجران تحریر نموده (الی قوله) به اهل نجران وملحقات ان پناه خداوند وحفاظت ذمه داري رسول اوست جان انها را مذهب آنها را اراضي. اموال حاضر وغائب آنها را معبد هاي آنها را وتضمين است كه در دين ومذهب آنها هیچ تغیر نیاید وکسیکه از اهل ذمه سود میگیرد از تمام تضمین های فوق الذکر محروم باشد بر این جملات اکتفاء نمودیم .

نقصانات معاشي

بعد از وعیدات در حق سود خوران تباهی های روحانی ومعاشی انها بیان شود تاجشم بصيرت اين كوران بينا شود وعبرت گيرند تا بدانند كه اين مار منقش به كدام اندازه خطیر است.

(۱) همه میدانند که بنیاد سود بر خود عوضی مفاد پرستی وزر طلبی است که در آن نفع چند تن معدود ومضرت همه معاشره است که خون انسانیت رامی آشامند که مفاد آن متعلق موت تمام معاشره است که فلاح وبهبود معاشره را ضربه، زند اگر افراد منسلنک نظام عوض سخاوت شرافت وجوهر انسانيت ماتحت نظام سودى قرار گيرند پس رفته رفته همه انسانیت در معاشره دنیا طلب وبیزار از آخرت گردند. پس معاشره چنین میگردد که : باب الرباوالقمار جشارة اللظى،

(۲) تفاضای فطرت انسانی واصول معاشی این است که شریکان کار باید در نفع ونقصان ن شریک باشند که نفع وحساره همه یکسان باشد اما معامله سود خوران برعکس آن است ... ی فرض دهنده در خانه خویش نشسته اند اگر خساره شود همه بدوش عامل میباشد ودر صورت ُنفع حقي اوليت سود خور را باشد. خلاصه أيُّنكه اكر تمام مال قرضدار با خاك **یکسان شود سود خور را خرخش وباک تباشد او در هر صورت اگر عامل بمیرد ویا خاک** آلده باشد سود خود را بر دارد اینست عمل شقی وقسی القلب.

(۲) چونکه در مزاج سود خوران طمع خود غرضی ودنیا طلبی است پس به کسانی قرض سيدهند كه از انها اميد سود زياد را داشته باشند.به شخص مسكين ومفلس قرض حسن در کنار بلکه قرض سودی نیز نمی دهند نیز در امورهامه کم بودن شرح سود بر همین عقیده مینی است که توسط ذهنیت این سنگ دلان سرمایه عوض جاهای مناسب در مکانات غیرمناسب مصرف میکود. که از یکسو توازن معاشی مضمحل میشود واز جانب دیگر قرض گیرند گان بر سود داخل این لعنت گردند که جائز وناجائز را تمیز نمیکنند اگر این معامله سطع ملکی گردد پس خیانث سود در تمام ملک نشر شود ومساکین مجبوراً از ممالک دیگر به گرفتن سود نیاز مند شوند. پس انها قدرت ادای قرض رانداشته باشند چه حاثیکه بر هلاره آن سود را نیز تادیه کنند که سال به سال بر او افزوده شود وچاره نجات از آن مصیبت را ندارد علاوه اینکه بر هوام تکس های گونا گون را عائد کنند اسعار را بلند برند وهر نوع حربه را روی کار کنند به صدها هزار بول را از جیب عوام بگیرند.

خلاصه اینکه سود چنین لعنت است که معیشت عوام را غارتگر واقدار انسانی را زهر قاتل باشد.

(1) تا بنوک اشخاص مسکین رسیده نتوانند سرمایه داران وتجار قرض میگیرند که ده اضعاف زیاد قرض گرفته می توانند چندنهنگ ها بزرگ بر تمام سرمایه قوم قابض میگردند معیشت آنها را تباه میکند اسعار اشیاء در اختیار انها باشد اگر اسعار را بالا برند ویا نازل كنند عوام اختيار ندارند. همه ميداند كه با اين عمل جقدر نقصان وضربه برمعيشت مي افتد. (۵) وقتیکه دولت از هر گوشه در چند دست بیفتد پس آنها بر آبرو عزت مال ومنال فقراء احاطه کنند آنها را خلام گردانند یا عزت انها بازی کنند که همه انها بدانند که عائد

همه روزه آنها به آنها تکافو نمیکند نفقه آنها را. پس اگر آن عوام مواجه یا خود کشی ف_{الد} کشی حتی با سرقت وچپاولگری شوند فرین قیاس باشد.پس باید فکر شود وقتیکه مساکیر وطبقه متوسط حصه اكثر معاشره را تشكيل ميكند پس جذبه عمل انها سرد شود ومعيش قومی مثائرگرددبه صدها هزارتن با افلاس بی روزگاری ومفلوج بودن صنعت ملکی. تجارت وزراعت گردند واگر در این نظام غیر فطری فانده. است تنها چند تن سود خوران راست وديگران را پيام موت باشد كه عزت حياء ناموس واخلاق آنها با موت وهلاك مواجه شود. (۶) در کار سودی سرمایه، نباشد یا با عدم مساوی باشد ووقتیکه بر آن مال آفت

سماوی بیفتد در آن برسود خور نقصی نباشد سود خور منفعت خویش را هر آئنه میبردارد وتمام خساره را عائد دوش قوم ميكند. ﴿ يَلْكَ إِذَا فِسْمَةٌ مِنْهِ كُنَّ 😈 🏈

این بود یک معلومات سرسری اگر به نظر عمیق در این مورد قرآن وحدیث مطالعه شود دانسته می شود که جرم بزرگ که مورد وعیدات زیاد قرار دار فقط وفقط سوداست.

من را با دیده عبرت نگاه کنید

چند واقعات تباهی سود خوران در تکمیل این مضمون نامکمل برای عبرت دیگران است كه دليل واضح ابن ارشاد الهي است : ﴿ يَمْحُثُ اللَّهُ الرِّيوَ ا

واقعه های ذیل را یک راوی ثقه برای بنده بیان نمود هر دو واقعه چشم دید اوست. (۱) سمسار بزرگ شهر....... که بزبان هر کسی نامش گرفته میشد از هندوها سود

میگرفت اولادمذکر نداشت دو دختر داشت که هر دو را عاروسی کرده بود داماد بزرگ او نیز شرابی، قمار باز و او باش بود نصف دارائی او بدست آن افتید روزی او هم در حالت خمار بودن زیر عراده شده داعی اجل را لبیک گفت دارانی او به داماد دوم او ماند سمسار صاحب بالاخره هر دو خانه ها را سودا کرده خالی بیرون از شهر در یک جای دور پناه گرفت بالاخره در همانجا بحالت زار جان داد روزی بود که بلبلان اسم او را می گرفتند اما نام او امروز باقي نماند.

(۲) پیشه اوشخص دوم که کار خانه بزرگ داشت در حدود بست وسه تن اجیران در أنجا مصروف كار بودند او هم در لعنت سود ملوث بود بالاخره از مردم قرضدار شد تا حدود باخسرانی مواجه شد که تمام دکانات مکانات واراضی را نیلام نمود باز هم قرض مردم را یکافز نکرد بالاخره دست به خودکشی زد در آن دم ناکام شد از مردم کناره در معافل شرکت نین تعود بالاخر، با اطل وحیال خویش در ملک دوم حسسایه بناه گرفته و خاموش شد است کسی از او تا امروز تام نین برد

(۳) یک رفیق صعیدی ام میگوید تضمین قرض کسی را کردم هماناکه به دعوه اش مافتر نند او را در کراچی یافتم معفرت خواست وعده داد چند یوم بعد می آیم هماناکه بعد از چند یوم او را در لامور یافتم بالاخره صد هزار رویبه قرض مردم بدوش من افتید مردم ملاشم کردند کسی از رفیقانش گفت بالاخره در تنبع شدم شخص سوم برایم گفت او ظالم سود میگرفت کارش را از سود آغاز کرده بود ای بنده های خداوند تعالی معتاط باشید در معاملات دئیری.

(1) انجام تاج کمپنی به همه معلوم است .

انتهاى بهيميت

سود خور در بر آوردن مراه سودی خود پاک ندارد اگر هر کسی را زبر قدم کرد یا مال او را تلف کرد و یا مال وهزت او را پایمان نمود چند واقعات قرار ذیل است که بهیمت اور ا ترجمانی میکند.

(۱) شخص مسکین از سوه خوری پنج هزار روییه قرض گرفت در صورت عدم تادیه او سوه خور او را غلام گرفت واولاد هایش را کنیز همانا که سود به شصت هزار روییه بالغ شد بعد از تادیه شصت هزار روییه اولاد هایش را از جنگ غلامی او نجات داد کسی دیگر قرض گرفت ومفلس شد بالاخره غلام او گردید هماناکه با فروختن یک دست خود بر او از قید او رهانی یافت.

 (۳) شخص سوم پانچ هزار قرض گرفت و چند ماه بعد با تادیه پانزده هزار روپیه رهانی بافت این سه واقعات را شخصی بیان نموده که هنوز درقید حیات و عالم بزرگ است.

س ۱۳۰۰ بر ۱۳۰۰ به به سوده سرور درج چی و سام پروساند. (۱) در سنه ۱۳۷۷م علامه شاه اتور شاه کشیری مظلی در جلسه بزرگ پیشاور باخطا به بلیخ که بست وهشت پوضوعات را در بر داشت وهند را در دوشنی قران وصدیت شرح ننود تن جله موضوع سرو تیز در آن پود، قرمود مردم در مراسم عاروسی ها فاتحه خوانی وغیره سود محقق که در آن مرتکب چندین جرم ها میشوند پسر بزرگوارش حضرت مولانا انظرشاه صاحب خطبه بلیغ شیخ صاحب را ملخص نمود در دوام نقش اوکه این قرض په سود گرفته شود که بالاخره با هلاک دنیا و آخرت منجر میگردد.

باب الرباوالقسار ببشاوة النن

شاه صاحب فرمود سود حیثیت مرض جذام را دارد که می افزاید و کم نمی شود از پنیوا ست که رسول الله علیه وسلم در مورد سود بر سود گیرنده، سود دهنده ، شاهد سود کاتی سود بر همه گناه سود را مساوی تقسیم نموده که در دنیا جذام روحانی واخلاقی ودر آخرت

موجب دوزخ گردد. بلکه شاه صاحب تعثیل داد که ریاست های بزرگ اسلامی جهت لعنت سود نصارای ود صورت عدم ادائيگي رياست ها از تسلط آنها بر آمده ٢٣٧ .

مولانا صاحب اضافه نمود متأسفانه که امت محمدی طبقه مجاهدین یک مملکت سفید دستاران. لنکی داران. ریش داران واصحاب رسوخ داخل هندوستان شده در آنجا مردم را به سود قرض دادند وهدایات پیامبر بزرگوار اسلام را مدنظر نگرفتند باوجودیکه در فریضه، جهاد نیز سهم میگیرند.(۲۳۷)

در حاشیه می افزاید این واقعات سودی مجاهدین چقدر تشدد پسند واقع میگرفتند یک راوی ثقه افسانه میکند که مجاهدی بر کسی قرض داشت هماناکه او فوت شد جنازه اش بدوش مردم بود که مجاهد اطلاع یافت گفت جنازه را توقف کنید بر این شخص قرض دارم مردم عذر ومنت نمودند وقتیکه او فوت شده پس اورا عفوه کن مجاهد چاریارنی جنازه را توقف داد وگفت قبل از وصول قرضم کسی حق بردن جنازه را ندارد حساناکه مردم از جانب خويش قرض اين ميت را اداء نمودند. نگاه كنيد اين مجاهد به كدام اندازه شقى القلب بود. اللهذ احفظدامن هذه القساوةونعوذ باللهمن الشقاوةومن التجاوز على اللهورسوله

شاه صاحب در سفر لاهور بود وقتیکه مسئله جواز سود در جوش وخروش بود علماء وزعماء دانست که سخن بر عکس است با شمول صاحب اخبار زمیندار مولانا ظر علی شاه صاحب گردهم آمده بودند وعقیده داشتند که سود خوری مسلمان را سود مند باشد اما وقتیکه از زبان شاه صاحب جواب منفی را شنید که در هیچ صورت معامله سود جواز ندارد یک ونیم ساعت بر آن بیان نمود پس مولانا ظفر علی شاه صاحب طرز سوال را تبدیل کرد وگفت پس نظریه شما جیست شاه صاحب گفت شما را خوب آگاه ساختم گردن من را . چسر نگیرید برای دوزخ سلسله سود طریقه وصل بدوزخ است. علامه رشید رضا صاحب در (السنار) یک واقعه با عبرت دیار خویش را بیان نعوده

یلاد مرشد درضا صاحب در الستار) یک وانقه با خبرت دیو طویش را به با دون یک مصری داهد متدول از دولت خویش به مساکین کمک میکرد قرض میداد بدون نوبر رودیته متروض با توجه پس قرض اورا اداء میکرد و تحریر میکرد متدول میگفت فریش را کم نمی کنم حالات تبدیل شد و مزاج گشت از قسمت به سود گرفتن را شروع کرد پسرش را نیز سوگند می داد که کسی را بدون سود قرض ندهی در هندو ستان هزاران نرا راسود به هلاک رساند.

کسی که بر یک شخص ده هزار داشت که سود آن به پنجاه هزار روپیه بالغ شد در شهر دیگر کسی پنجصد روپیه مقروض بود که بعد از پانزده سال آن به سی وشش هزار

در فابریکه ها وقتیکه مامورین وملازمین گرفتار سود ومهاجن شود یک روپیه تنخوا را. به خانه برده نتواند همه پول تسلیم فابریکه شود.

در شهر (جاسناله) ملازمین در کان ذخال بانک کار میکردند که همه غرق شدند وقتیکه حکومت با کان کمک میکرد کمک را تنها بزرگان فابریکه تسلیم میشدند ملازمین بارجودیکه ملاک شده بودند به آنها از آن چیزی نرسید.

ازین واقعات مهلک دانسته میشود که نظام مهاجنی وسود طرز مهلک است انسانها را پس اگر در معاشره آه وناله مظلومان را حکومت بشنود باید شرح سود را کم کند ویا این بیشه ملعون را خانمه دهد تنها دین اسلام است که سود را خانمه میدهد اما فابریکه ها وحمسات ازین فواند اسلام استفاده نمی کنند وپروژه هاشی سودی را یند نمی کنند . (ص ۲۳۷، تا ص ۲۷۹)

در اینجا آن اشتباهات را متذکر رشویم که جهت آن مردم سود را جواز میدهند خداوند تعالی آنها را هدایت کند ومعاوشما دا از رسوانی دنیا و آخرت نجات دهد.

تلبیس های ملحدین سود خوران

(۱) ارشاد حضرت عمر رضی الله تعالی عنه است : اثلاث وددنت ان رسول الله ﴿عها اليما

قيين عهدانعهى اليه الجدو الكلالة و ايو اب من ايو اب الرباً . (تفسيرين كفير ص ٢٠٠٠)

در حصه سه چیز تأسف میکنم که باید در آن حصه از رسول الله صلی الله علیه وسلم مر پرسیدم تا مطمئن میشدم مسئله میراث مسئله جد وکلاله وچند باب از ابواب ربا ازین جمله بعض ملحدین افواه نموده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از بیان شافی ربا از دنیا رحلت نمود پس ملحدین می گویند تعریف وتعین احکامات بیان شده ربوا ایجادات فت است که آنرا فقهاء از خود اجتهاد نموده اند نه از حکم قرآن .

در حقیقت این تلبیس ابلیس شیطانی ملحدان است واین جملات حضرت عمر فاروق رضي الله تعالى عنه اشاره است به قسم دوم ربا (رباالفضل) كه متعلق است با بعض جزئيه نه با نفس ربا طریقه مروجه ربا در وقت نزول قران رائج بود مبهم نبود وقتیکه در آن حصه آيات نازل شدهمه مخالف وموافق مفهوم آنرا درك نمودند بدون سوال از ماهيت وحقيقت ربا همه صحابه کرام یکبارگی سود را ترک گفتند اما کفار بد سرشت با قیاس شیطانی آنرا جواز قرار دادند : ﴿ قَالُوا إِنَّمَا ٱلْبَيْحُ مِثْلُ الْمِيْوَأَ ﴾

ملحدین باید فکر کنند که باکه ها بسازند؟

مسئله ربوا از روز اول تا امروز کاملاً بی غبارست «**عیان را چه حاجت به بیلن،** البته در بعض جزيات آن بين فهقاء كرام اختلاف است كه آن اختلاف درحق امت باعث رحمت است اشكال حضرت عمر مَنظُ هم از همين باب بود والا در حقيقت يك شخص عام فهم هم اشكال واجمال نداشت چه جانيكه مانند حضرت عمرفاروق كنظ شخصيت علم واجتهاد ودر ارشاد او بیان جدوکلاله نیز آمده در حالیکه در میراث انها هیچ ابهام باقی نمانده مسئله کلاله در قرآن کریم ومسئله جد در احادیث مذکور است.

البته در تفصیلات او جزئی اختلاف است که به مانند حضرت عمر فاروقﷺ هر ففیه ومجتهد را موجب فكر وتشويش ميباشد حضرت عمر كلظ خواهشمند ازاله آن كر ديد.

علاوه ازین در حصه ربا ارشاد خاص او موجود است : عن القامم بن عهدالرحن قال قال عر ين الخطاب ف الكر تزعون ان لا تعلم ابواب ولان اكون اعليها احب الى من ان يكون لى معلى معرو كورها ومن الامور لا يكن يخفين على احدهو ان يبتاع اللهب بالورق لسيعا و ان يبتاع الغير الوهي مصفر اللم لطب ان نسلم أي سير مصنف عن الـ 1 11 م 🖚 جماء باب الرباوالقمار، **بشارة اللظي**،

احسن الفتاوى،**فارسى،** جلدهفتم حضرت عمر بن الخطاب رضى الله تعالى عنه ارشاد فرمود شما فكر ميكنيد كه مايان حکم ربا را نمی دانیم اگر من تمام مسائل را درک کنم برایم عزیز باشد از مصر وسلطنت مصر (پس باوجود این اشکال جزئی) اکثر مسائل ربا چنین است که بر کسی هم پوشیده نيست واو اينكه عوض زر ونقره قرض فروخته شود ميوه خام عوض بيشود با ميوه پخته ودر حیوان بیع سلم نموده شود با این ارشاد فاروقی کاملاً روشن شد که در ریا هیچ نوع ابهام بانی نمانده است تنها در بعض جزیات ربوا اشکال وابهام است پس بهانه گیری از اختلاف ضنی انکار از ربای صریح انکار صریح است از آیات وحدیث باید منکرین بدانند که جنین نوع اختلاف تنها در ربانیست بلکه جزوی اختلاف در صوم. صلوة زکوة وتمام احکام اساسي اسلام است شيخ الحديث مولانا محمد ذكريا قدس سره مي نويسد بين صحابه كرام هزار ها مسائل مختلف فیهابود ومسئله، نیست که بین فقهاء مختلف فیها نباشد از ابتدای نیت بستن چهار رکعت نماز تابه سالم در دوصد مسئله بین ائمه اربعه اختلاف است که از نظرم گذشته. (فضائل تبليغ ص ٣٥) اگر مردم بهانه گیری کنند پس نماز را ترک گفته بلکه آهسته آهسته تمام احکامات

اسلام را ترک کنند.

(۲) دلیل دوم را بر جواز سود می آرند.

در قرآنکریم به طریقه باطل از خوردن مال مردم منع آمده ومی فرماید: ﴿ وَلَا تَتَأَكُمُوا ا أَتُوَكُّمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَعِلِيلِ ﴾ مصداق ابن آيات آن عوائد است كه بدون رضابت مالك مردم آنرا بدست آرند مثلاً به سرقت. غصب خیانت وغیره اما معامله سود چونکه به رضایت مردم صورت می گیرد بلکه عموماً بنا بر تحریک قرضدار صورت می گیرد لذا هیچ دلیل عقلی در عدم جواز آن به نظر نمیرسد.

جواب: اولاً اين تفسير اكل بالباطل خطاست طبق تفسير همه مفسرين تمام طريقه هاى نا جائز وصول مال حرام در اكل بالباطل داخل اند عام از آن كه رضايت فريقين در آن باشد یا خیر.

قال الامام القرطبي وكالله : من اعدُمال غيرة لا على وجه الذن الشرع فقدا كله بالباطل (الجامع الاحكام القرآنص بهرجع)

و قال البعوى يخطيخ: (بكباطل) بالمواد يعنى بكوباً و القبار و الغصب والسرقة والخليانة و لمحوماً (معائد الثاليلص سرح)

در آبت درم آمده: ﴿ إِلَّهُ الْاَتَكُوْتُ شِمَكُمُّ مِّنَ نُوْلِقُ شِنْكُمْ ﴾
مال بکدیگر را به شکل حرام نخورید اما اگر کدام تجارت باشد بارضایت جانبین پس
جواز دارد اگر تنها رضایت جانبین کافی می بود تجارت را جرا شرط نمود ؟ چرانه
فرمودالا من تراض منکم؟ پس دانسته شد که نفع وزیادتیکه حاصل شود بدون عوض مالی
حرام باشد باوجودیکه بار ضایت جانبین حاصل شود

سرم تنها سود که در صورت ضرورت شخصی به کسی قرض داده شود وسود بگیرد که شخصاً آن اشخاص نیز حرام می طورند در حالیکه این معامله نیز با رضایت باهمی صورت میگیرد پس آن فرض سودی چگونه حلال باشد ؟ دور صورت تجارت از بانک ها سود گرفته شود ودر صورت خساره جبران بر قوم انداخته میشود آیا هر فرد قوم بر آن سود رضایت دارد ؟

وقنیکه معامله جهت نقصان یک شخص ناجانز میباشد پس در صورت نقصان قوم چگونه جواز پیدا کند جوابات علی سبیل الننزل داده شود در غیر آن حرمت سود بر کسی هم پوشیده نیست .

هم پوسیده نیست . نه کدام شخص عاقل بران فریب میخورد واگر تنها رضامندی دلیل جواز باشد پس مراکز زنا، قمار بازی رشوت وغیره تمام بارضایت صورت میگیرد باید همه آن جانز

پنداشته شود. (3) دلیل دیگری را میگیرند :

(۱) میں دیسری را میخیرند: وقتیکه کسی خانه دکان مرکب وغیره را به کراه می دهد واجوره معقول را عوض آن

میگیرد پس اگر شخص دیگر سرمایه نقد میدهد چرا کرای اترا نگیرد ؟ در حالیکه این چیز برای مردم نفع مند نیز است از اشیای ضرورت : حمات : ام: حداب ۱ شخص علم نیز برانان کریس ، کاری کارگی این برای می سر

جواف: این جواب را شخص هامی نیز میداند که چیز کرایه کاملاً در اعتیار کرایه دار میباشد در دوران استعمال میده شود پوسیده شود ضعیف شود جهت استعمال فینست آن کم شود ویول نقد مانند مکان ودوکان ومرکب بجای خود چیز استعمال نیست بلکه وسیله باب الرباوالقمار «بشارة اللظي»

حصول اشهای استعمال است تاکه مصرف نشود چیزی بدست نهاید اگر باقی ماند از آن نفع گرفته نشود پس قیاس نمودن آن بر ایشای استعمال بی معنی باشد سود خور چیزی راکه بنام کراء می دهد همان چیز را در اصطلاح قرآن کریم ربوا گفته شده است .

(٤) یک دلیل دیگری را می گیرند: کسی سرمایه محفوظ خویش را به یک شخص قرض میدهد پول خویش را در خطر می اندازد صاحب سرمایه نیز از آن نفع می گرفت اما او ایثار نمود نفع شخص دوم را بر نفع خود ترجیح داده ، شخص دوم از آن کمائی کند پس مالک سرمایه چرا حقدار منافع نباشد ؟ویک حصه کم را از فرضدار وصول نکند ؟

جواب: بدون شک قرض دادن به کسی نیکی بزرگ است اما کدام محکمه فیصله نمود که باید عوض هر نیکی باید اجوره نقد باشد ؟

تقاضای ایثار اینست : نیکی بکن درد ریا بینداز. اما با احسان نمودن مصداق ش**یکی برباه** الله الزم، ميكردد وفرضيكه بنام وصول سود داده شود كدام منطق آنرا ابثار مي كويد ايثار نیکی بی مزدوی ومعاوضه را میگوید قرض دادن هر آننه ایثار است اما فرض یا واجب نیست اگر کسی به نیت همدردی چنین میکند بکند در غیر آن سرمایه خویش را نزد خویش نگاه بدارد اما حق ندارد که عوض نیکی اندک مرتکب لعنت سود گردد.

خطرهلاک مال درست است اما طریقه آن اینست که عوض قرض از مدیون چیزی را رهن بگیرد یا کسی را ازاوضامن وکفیل بگیرد تا در صورت هلاک مال او آن شخص ضامن باشد.

(۵) برجواب فوق یک اشکال وارد میشود شما گفتید یاقرض حسنه بدهید ویا سرمایه خویش را محفوظ بدارد در عصر حاضر در هزار یک تن کسی را بدون غرض قرض حسنه میدهد در حالیکه تمام ضروریات همه روزه افراد واجتماع شخصی وملکی با قرض تکمیل میشود که در این صورت ضروریات معاشی مفلوج میگردد.

جواب : بدون شک این زندگی مسرفا نه بدون قرض بسر نمی رود بلکه جز لازمی آن گردیده وقرض بی سود هم موجود نیست بالخصوص در قرض طویل المیعاد واضافه تر که بنیاد همه بازار گرم سود است این لعنت را در ممالک اسلامی وغیر اسلامی تحفظ داده شده ^{اما} قرض با سود در اسلام مجاز ندارد در قرن اول اسلام نیز چنین ضروریات ومشکلات بود اما افراه مغیر اسلام آنقدر مطیات و تبرهات میدادند که سود خوران عصر حاضر توان آزا با سره ندارند پس باید عوض بازار گرم لعنت سود از تبرهات وعطیات اهل خیر کار گرنن شود تا اداره های خضص و ملکی با قرض های غیر سودی پیش روند. (حیاة الصحابه ۱۹۳۳ باب انتفاق الصحابة فی سبیل آلف) مطالعه شود پس اگر کسی در جنگل سود گرفتار شد, راه اخراج آن نیست (خود کرده را علاجی نیست) این صورت حال مانند رشوت است ی یک کار جانز هم بدون رشوت بر آورده نیشود احیانا یک رئیس جهت رشوت از عهد, اش معزول میشود اما پس توسط رشوت خود را مقرر میسازد پس در این صورت کنام هشیار دلیل جواز رشوت را بدهید ؟

نظام متبادل سود نظام مضاربت است در اسلام که سرمایه از یکی ومعنت از شخص دوم میباد در این نظام رس الدال را نفع مال آن ومضارب را اجوره عمل او میرسد واگر خساره واگر خساره دور شده بر سرمایه در نظام سودهمه خساره بدوش عامل میباشد ازاینجا بنا بر ضرورت وافادیت نظام بالنکی هم کسی منکر نیست اما نجاست وکندگی سود هر نفع آنرا بر خساره تبدیل نموده اگر در بانک هم موش سود عمل منجارات ایداره تبدیل نموده اگر در بانک هم موش سود عمل منجارت از بازایت خواهد شد در متی ملک و وعیت والعدله اولاً و آخراً.

وعیدات دیگر بر حرام خوری

(۱) حرام خور هیزم دوزخ می باشد .

عن عن جابرخه قال قال رسول الله @:لا يدخل الجنة أحم نيت من السعت و كل أحم نيت من السعت كانت الدار اوليه. (احتجار فيبيقل)

(٢) حرام خور داخل بهشت نميشود .

عن الهبكر كان رسول الله كال الإيدهل المنة لحد غلى بالحراه (شعب الايمان للهيها) ، (٣) در صورتيكه حصه دهم لباس حرام باشد با آن نماز قبول نميشود.

عن اين عمر كارفعه: من اشترى ثوباً بعضر قدر اهدو فيها در هد حرام لعد يقبل فله تعالى له صلوقها دام عليه (احد) (٤) صدقه از مال حرام قبول نميشود در حرام بركت نميباشد اگر مال حرام را از پشت گذاشت پس همه سامان دوزخ می باشد .

عن عبدالله بن مسعودي عن رسول الله القال: لا يكسب عبد ما لا من حرام في تصني معه في قبل مدوول يدفق مدمقهما رلصلمقيه ولاياتركه علف ظهر قالاكأن زادة الى الدار ، الحديث (احد) (۵) در صدقه مال حرام عوض ثواب عذاب میباشد.

او الطفيل كو رفعه: من كسب مالا من حرام فاعتق منه و وصل منه رجه كأن ذلك اعداً. للكيدر بضعف (مجمع الزوالد)

(۶) دعای حرام خور پذیرفته نمی شود .

عن الى هرير كاخ في صنيف: ثير ذكر الرجل يطيل السفر اشعم اغير يمديديه الى السباء يأرب يأرب ومطعيهمرامومصريهمرامومليسهمراهروغلى بأكرامرفالي يستجأب لللك (مسلم)

یک شخص با سفر طولانی پراگنده موعبار آلود بسوی آسمان دست دراز نموده یارب بارب گفته خلاصه اینکه یا تمام اسباب اجابت دعا باز هم دعای او قبول نشود زیرا از حرام نس پرهيزد.

```
********
*******
******
 ******
 *****
  ----
  ***
```

بابُ القرض وَالدّينُ

استقراض مكيلات وموزونات جواز دارد

سوال : آیا استراض مکیلات وموزونات جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا العواب ومنه الصدق والصواب : استقراض مکیلات. موزونات وعددی متقارب جواز دارد ملاو، آن در جیز دیگر جواز ندارد.

قال فى التدوير فى فصل فى القرض: وصحى فى معلى لا فى غيره ـ

وأنالشامية: (قوله في مقل) كالبكيل والبوزون والبعنود البنتقارب كالجوز والبيض وحاصله ان البقى مالا تتفاوت احادة تفاوتاً افعلف به القيبة قان أمو الجوز تتفاوت احادة تفاوتاً يسودارد البحدار ص١١٠ ج٢) ولقامجا لموتفال اعلم.

حيله جواز صلح عن الدين در تخارج

سوال : آیا تملیک الدین من غیر من علیه الدین بالترکیل جواز دارد در هدایه در کتاب الکفالة آمده : لانه(الکفیل)ملك(الدفت)لاهادفائل مانزلة الطالب کها اظاملکهالههة(هدایةصهدرچ)

ازينجا معلوم شد كه در هيه چونكه توكيل موهوب له ضعنى ميباشد از ينجاجواز بنظر من رسد. نيز در كتاب الوكالة آمده : كانه هذا فمليك الفتن من غيره من عليه الذين من غيران يوكله بقبضة للكلايجوز (هذاية ص١٠٨ ج)

ازینجا نیز معلوم میشود که تعلیک پالتوکیل جواز دارد اما بعد از بن جزئیه متصل ابن نیزاست که : کمااظاههریمدهی هی هیرالیدههری

در اینجا اعتراض وارد میشود که بآید این صورت جائز شود چرا در آن بانع را ضنا وکیل بالقیض گفته شده است لذا با تحقیق شاغی مایان را معنون سازید. بینوا توجروا .

اليجواب باسيم عليم الصواب: تعليك بالتوكيل الضعنى جواذ دارد ماننديكه دُر كفاله است. قال الإمام اين الهبام رحمه فأنه تعالى: والوجه ان يقال بعقل المقال المتعلق المسلطة حل **قبط**ه عين الإماء (مصم القديم صهريجه) این چنین در هبه الدین للمعین تیز جهت این توکیل ضمنی جواز دارد طبقیکه در هدایه نصرح آمده امایرای غیرمعین هبه الدین درست نیست چراکه توکیل غیرمعین درست نیست قال ازداماه البرههافی حمالله تعالی دیکون امر ایعرف مالایملکه الایافیهی قبله وظلف باطل کیا افغال اعطام مالی علیات شخصه (همایتهی)

111

البته بر فقير غير معين صدقه دين درست است :

پیلاف:مااظامرفالتصدق\لانهجعل|لباللنهتمالیوهرمعلوم.(هدایةص١٨٠) اما اینکه تملیک الدین بالعوض للمعین بالترکیل الضمنی چگونه جواز ندارد ؟ طبقیکه در

هنايه در جزئيه مذكور فى السوال آمده : كما اذا اشترى - الخ. آنرا جوابات مختلف است.
قال العلامة البابرق رحمه لله تعالى : واجهب عن الاعتراض البلاكور فى بعض المعروع بوجه
المرابعة وهو ان البائع لوصار و كيلا قائما يصير و كيلا فى هن البيابية ولا بدمن ان يقيمت ليقيمت
المتضين والمبايعة لمر تقيمت لما فيه من قمليك الدين من غير من عليه الدين فلا يقيمت المتضين
بملاف ماتحن فيه لان التو كيل بالقص يقيمت فيه بأمر الأمروا انه يسبق القراء ويخلاف ما أفا وهب
الدين من عليه الدين حيد تصم الهمة ويفيمت الامراء ويلاف ما أفا وهب
الهمة لان الميانية لقد الحارات القبض في كون التو كيل بالقبض سابقا على العبليات معتى (تكيلة
لتجاوزات القبض في حكون التو كيل بالقبض سابقا على العبليات معتى (تكيلة
لتجاوزات العبل المعتى (تكيلة الميان) العبليات معتى (تكيلة

زیور طلا را به قرض دادن وقیمت آنرا پس کرفتن

سوال : یک شخص از سمسار طلا باب را گرفت به قرض چندی بعد سمسارگفت که موض طلا قیمت آنرا اداء کن سوال اینجا ست که آبا قیمت روز خرید را اداء کند ویا قیمت امروزرا وآیا این جواز دارد یا خیر ؟ بعضی علماء بنا بر سود بودن آنرا ناجائز قرار داده اند وآیا بین ریو نسیه وقرض قرق است یا خیر ؟ بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب: عرض زير در گرفتن قيمت آن هيچ شانبه ريو نباشد. وي از ادم به ساز در الارس معمد الماري الماري الارد الماري الماري الماري الماري الماري الماري الماري الماري الما

قاّل العلامة رجمة لله تعالى: (و) صح (بيع من عليه عفر قدر (هم) دنك (قمن هم) له) اى من دائده قصح امتحمده ديدار ابها) اتفاقاً و تقع البقاصة بعضى العقداؤلار أبو الأحداث سقط.

وقال ان عايدنون رحه الله تعالى: (قوله وتقع البقاصة بنفس العقد) اى بلا توقف على ارا دهيمالها تخلاف المسألة الرابح ووجه الجواز انه جعل فمنه دراهم الايمي قبضها ولا تعييمها بالقيض وذلك جائز احا عالان التعيين للاحتراز عن الربوا اليربوا النسيء الولاربوا في دين سقط اعما الربوا في دين يقع إلي فحاقبة ولذائو تصارفا دراهم ديدا بدنائير ديدا صحلفوات الاطر (ر دالبحدار ص٢٠١ ج٠)

البته اگر عوض زیور زیور میگیرد پس در این صورت مبادلة الجنس بالجنس گن. مغالطه ربو است اما در حقیقت این صورت نیز ربو نیست بلکه قرض است.

ربو نسيه در أن صورت ميباشد وقتيكه مبادلة الجنس بغير الجنس باشد يا مبادلة الجنس بالجنس باشد اما در آن لفظ مبادله. بیع یا معاوضه استعمال شده باشد اگر جنس را بدور وهمان جنس را پس بگیرد اما الفاظ بیع. مبادله یا معاوضه در آن استعمال نشود پس ایر قرض است اگرلفظ قرض استعمال شودیا خیراوبلا شبه جواز دارد. والله سبحانه وتعالی اعلم ۲۷ ارمحر دسته ۸۴هجری

تدبير وصول نمودن قرض

سوال : از یک خانم بیوه پدرش صد روپیه قرض گرفته که پس قرضش را اداء نمی کند نی اراده. ادای آنرا دارد پدرش تجار روغن است روغن را در خانه دخترش می نهد اگر دخترش اندک اندک روغن راخفیه خفیه گرفته قرضش راتکمیل کند بالاخره پدرش را اطلاع دهد باوجودیکه پدرش ممکن آزرده شود آیا این طریقه جواز دارد یا خیر ؟ نا گفته نماند دختر بيوه وغريب است ويدرش دارنده وغني ؟ بينوا توجروا-

الجواب باسم ملهم الصواب: اين طريقه جواز دارد اما بايد احتياط نبود. شود كه اضافه ازحق خویش نگیرد اطلاع دادن پدرضروری نیست بالخصوص درصورتیکه آزرده نیزمیشود. قال في العلائية : ليس الذي الحق ان يأخذ غير جنس حقه وجوزة الشاقع, رحمه أله تعالى وهو الاوسع. وقال ابن عابدين رحمه لله تعالى: (قوله وجوزة الشافعي) قدمدا في كتاب المبير ان عدم الجواز

كأن في زمانهم اما اليوم فالفتوى على الجواز (ردالبحدار ص٢٠٠ ٢٥) وفله سما تموتعالى اعلم ٧/هوال،منه٩٨هجرى

بعد از قرض دادن سکه ریول ، تبدیل کر دید

سوال: کسی زمین خویش را بست سال قبل عوض صد درهم رهن نمود بعد ازبست سال سکه پاکستانی عوض پول نقره ای با پول کاغذی تبدیل گردید بعد از انتهای رهن مالک پول دراهم نقره یاقیمت آنرا می خواهد ورهن کننده پول رائج الوقت رامق دهد در این حصه فیصله چگونه در کارست ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم علهم الصواب : اين معامله قرض است در قرض تاديه مثل مقروض واجب است نقره چونکه خلقتاً ثمن است لذا با ترک با تعامل نیز ثمنیت آن کاسد نمیگردد لذا مثل أن يعني بايد صد درهم از نقره را اداء كند . والله سبحانه وتعالى اعلم .

ه ۱ / ذیقعده ۹ ۸هجری

. بشرط کمیشن در حیوان قرض دادن به قصاب

سوال: بکر قصاب است زید او را به این شرط یک هزار روپیه قرض داد که فی حیوان پنج روپیه به زید کمیشن میدهد یعنی اگردر پنج روز ده حیوان را ذبح نمود وگوشت آنرا فروخت پس پنجا روپیه به زید بدهد آیا این معامله شرعاً جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا. **الجواب باسم ملهم الصواب : اي معامله حرام است بر هر حيوان گرفتن رقم معين سود** است البته اگر در منافع به نصفه کاری یا ربع وغیره شریک شود پس آن در عقد مضاربت داخل شده جائز باشد. والله سبحانه وتعالى اعلم ٢٦٥ ربيحالاؤلسنه ٢٩ هجرى

دین رابه قیمت کم به دست غیر مدیون به فروش رسانیدن

سوال : کسی از در یور موتر ویا مالک آن که از حصه های مختلف مملکث به کراچی مال ميآرد و آنرا بلتي ميكند پس اين شخص فرضاً قيمت بلتي دوهزار روپيه ميشود مالك يا در بور رابست کم دوهزار روپیه میدهد آیا این طریقه جائز است اگرنا جائز باشد طریقه ، جواز آن چگونه است تاوقت در يور نيز ضائع نگردد . بينوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب: اين معامله بناء بر دوعلت حرام است اول اينكه اين بيع الدين من غير من عليه الدين است جواز ندارد. دوهم اينكه در اين رقم زيادت وكمى سود است که حرام است طریقه درست این است که مالک موتر جهت وصول نعودن کرایه کسی را وکیل بگیرد او را به شکل اجوره بست روپیه بدهد پس مساوی آن از بلتی قرض بگیرد واو را بگوید که قرض من را وصول کن عوض آن قرض که من گرفته بودم آنرا بگیر مگر

۔ اگر در این صورت وکیل قرض را وصول نکرد پس از مؤکل حق مطالبه قرض را د_{ارر} برای صحت این صورت شرط است که برای توکیل شرط اقراض راوضع نکند اگر بن_{داد}. گرفتن قرض دریور کسی راوکیل نگرفت پس برایش جواز ندارد که وکیل نفع استجار_{ه را} از قرض بگیرد زیرا آن سود است از اینجا صورت درست این است که مالک موتر نر العال پول را نگیرد بلکهِ کسی را بر موکل نموده اجوره وکیل را بگیرد تا آن شخص اج_{ور،} را وصول كرده و آنرا تسليم ما لك كند. والله سبحانه وتعالى اعلم. ٢٢/ ربيع الفالي • • ٣ ا هجري

در قرض تاجیل باطل است

سوال: در صورتهای ذیل حکم شرع چیست ؟

(١) كسى تا يك ماه از كدام شخص قرض گرفت آيا قبل از تكميل مدت قرضخواه حق مطالبه را دارد ؟

(٢) اگر بعد از تكميل مدت معين مقروض تنگدست باشد آيا قرضخوا، درحصه وصول

قرض خویش حق جبر را دارد یا خبر ؟ بینوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب : (١)** قرضخواه قبل از تكميل مدت معينه حق طلب را دارد البته بلا ضرورت طلب نمودن قرض جرم وعده خلافي است .

قال الامام التبر تأهى حدالة تعالى ولزم تأجيل كل دين الاالقرض. وقالالعلامة ابْن عَابِنتِن رحمة لله تعالى: (توله فلا يلزم تأجيله) اى انه يصبح تأجيله مع كونه غيز لازم فللبقرض الرجوع عدملكن قال فالهداية فان تأجيله لايصح لانه اعارة وصلة في الابتداء حق يصح بلفظة الإعارةولا يملكه من لإيملك التبرع كالوصى والصيى ومعاوضة في الانعباء فعلى اعتبار الابتداء لايلزم التأجيل فيه كما فى الاعار قافلاجبر فى التبرع وعلى اعتمار الانعهاء لايصع لانه يصر بيع النزاهم بألزراهم نسىدااوهو ربأاة ومقتضأهان قوله لايصح حل حقيقة لانه اظاوجنا فيهمقتني عنع اللزوم ومقتصى عنم الصحة وكأن الاول لاينالى الفالى لان مألا يصح لا يلزم وجب اعتبار عنه الصحة ولهذا علل في الفتح لعدم الصحة ايضاً بقوله ولانه لولزم كأن العبر عملوماً على البعيرع ثم

والعاجيل في الاعيان لايصح الا ملعصا ويؤيده ما في النهر عن القنية التأجيل في القرج بأطل. (روالمعتارص ١٤٠٠)

(۲) در حالت افلاس مقروض جبر نمودن بر او جواز ندارد. والم المانه والله عن عَلَى الله عَسْرَةِ مُنظِرةً إِلَّا مَيْسَرَةً وَأَنْ تَصَلَّمُوا مَيْرٌ لَكُ مُنَّالًا

كُنتُهُ تَمْ لَمُوكَ 🕝 🏚 والله سبحانه وتعالى اعلم . ٢٠/همهانسنه ١٥ ا هجرى

﴿ نَن ذَا ٱلَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُصَّدِعَهُ لَهُ أَضْمَافًا حَكَثِيرًا ۚ وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبَشُّكُ

وَإِلْتُورُتُهُونَ ۖ ﴿ (٢٤٥)

﴿ مَّن ذَا ٱلَّذِي يُعْرِشُ اللَّهَ وَمِنَّا حَسَنًا فَتَعْنَدِعَهُ أَنْهُ وَلَهُ أَبْرُكُوبِيرٌ ١٠٥٠ ﴾ (١١٥)

﴿ إِن تُعْرِضُوا اللَّهُ تَرْضُنا حَسَنَا يُعَنِّدِمَهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمّْ وَلَهُ شَكُورُ حَلِيدُ ﴿ ﴾ ﴾

مِنْسِيلَةِ الْآيَاتُ عَلَيْهِ وَكُلْتُ وَالِيَّهِ أَلِيْهُ ﴾ ﴿ وَمَا مَوْمِنِيَ إِلَّا إِلَّهُ عَلَيْهِ وَكُلْتُ وَالِيَّهِ أَلِيْهُ ﴾

الحَطّ منّ المؤجّلُ بشَرْط ادَاءه المعجّل

..عفوه نمودن یک حصه وین مؤجل به این شرط که حصه متباقی آثرا فی العمال آداء نماید جواز ندار_{د.} ..ازاله اشتباه جواز از بعض عبارات فقهی،،

اسقاط حصه دین به شرط تعجیل

سوال: کسی بر یک شخص دین مؤجل دارد مدیون یک حصه دین را برای داین عفر نمود بدین شرط که دائن دین متباقی را فی الحال اداء نماید آیا شرعاً این عمل جواز دارد ؟ یک مولوم ساحت توسط عبارت ننویر وشامیه جواز آنرا ثابت نموده در تنویر آمده: قال اذائل خسبارهٔ عناص الفدنی علیك حل الگام رکیه من البالی فقیل بر وان لم یود ذاک ال الفدن عالدید (دالمحنار ص۲۰۰۶ ج)

وعبارت شاميه چنين است : لو قال ابرأتك عن الخيسة على ان تدفع الخيسة حالة ان كانت العشر 8 حالة صح الابراء لان اداء الخيسة بجب عليه حالاً فلا يكون هذا تعليق الإبراء پشرط تعهيل الخيسة ونومة جلةبطل الابراء ادافاه يعطه الخيسة (رحاليمتار صسمه جم)

شمایان در این باره تحقیق نموده وما را مطلع سازید. بینوا توجروا-

الجواب باسم علهم الصواب : این معامله جواز ندارد قاعده این است اگر از طرف جانبین احسان باشد طبقیکه در صورت مسؤله از طرف دائن در ترک حصه دین واز طرف مدین در اسفاط اجل باشد پس این معاوضه است جهت موجب بودن ربوا جواز ندارد اگر احسان از جانب واحد باشد آنرا ابراء گفته میشود نه معاوضه که جواز دارد.

قال في التدوير ولا يصح (الصلح) عن دراهم على دناذير مؤجلة أو عن الف مؤجل على نصفه حـــالاً أو عن الفــسو دعل نصفه بــِط.اً.

وقىالفرحوالاصل إن الاحسان إن وجده من الدائن فاسقاط وان معهما فيعاوضة. وقى الشامية (قرله فيعاوضة) أي ويجرى فيه حكيها فان تعلق الريا أوضية فسنعت والإحصيط. قال باب القرض والدّين،**العط من العؤجل**،

ط ان الاحسان ان وجدمن الدائن بأن صائح على شع هو ادون من حقه قدراً ووصفاً او وقتاً. وان معهماً اي من الذائن والبذيون بأن دعل في الصلح ما لا يستحقه الذائن من وصف كألبيض بذل السود او ما هو في منى الوصف كتعجيل البؤجل اوعن جلس كافلاف جلسه . (ردالبحدار ص ٥٣٠ ج٠)

117

قدوري رحمه الله تعالى اين اصل را با الفاظ ديگر بيان نموده :

قال (القدورى)وكل شع وقع عليه الصلح وهو مستحى بعقد البنايدة لم يمبل على البعاوضة وانحأ يميل على انه استوفى يعض حقه واسقط بأقيه (الى قوله) ولو كأنت له الف مؤجلة فصألحه على خسباءة حالة لم يجز. قال العلامة البرغيدا في رجه الله تعالى لإن البعجل غير من البؤجل وهو غير مستحق بالتقنفيكون بأزاء ماحطه و ذلك اعتياض عن الإجل وهو حرام (هذاية ص١٥١ ٢٣)

قريب با آن جزئيه مذكوره بالائي شاميه عن الطحاوي است :

بأن دخل في الصلح ما لا يستحقه الدائن الخ وجزئيه تنوير: الصلح الواقع طي بحض جلس ماله عليه اخليب حض حقه وحطه لها قيه.

جزئيه مذكوره تنوير در مورد في السوال الف حاله است در آنجا احسان ازطرف دائن است واز طرف مدیون هیچ احسان نیست یا به الفاظ دیگر دائن یک چیزی غیر مستحق بالعقد را مثلاً تاجیل وغیره را در صلح شرط نه نموده بود زیرا تعجیل از ابتداء بود از اینجا این صورت به قاعده مذکوره جواز دارد غیر آن الف موجل را گرفته جواز هیچ صورت ندارد زیرا علت عدم جواز در جزئیه مذکوره است آن علت در اینجا موجود است.

علاوه از این جزئیات ذیل تصریح شده بر معجل کردن.

قال العلامة الهابر قرجه والمتعالي وسيله على عراف عرده حالة الخرد عداية على حامش الفصح ١٠٠٠) وقال الإمام الزيلي رجه الله تعالى (قوله ومن عل أغر الف الخ) اي ان لم يؤدغنا النصف وهو خسباءالايبرأوهذاعدران حييقة وهبدر حهبالله تعانى

وقال ابويوسف رجه فأنه تعالى يبرأ وان لع يؤد ولا تعود اليه الماءة الساقطة ابدا لان اشتراط الإداء ضائع لان العقد واجب عليه في كل زمان يطالبه هو فيه اذا لبال عليه حال الله . (تبينن المعالى صبيجه)

وقال العلامة الغلبي رجه فأنه تعالى في حاشية على التبييان (قوله في البنان ومن له على أخر الف الخ) فالاتقاق وصورتها في الجامع الصغير محبدعن يعقوب عن انى حنيفة رحمد فأه تعالى في رجل يكون له طرد جل الفيد هرسالة الخراليدين العقالق صسيحه) باب القرض والدين **الحط من المؤجل**

كنز مطبع صفدري بسئ ص ٢٩٢ برومن له على اخر الف در ذيل بين السطور اين حاشيه است. اىالفىدرھە حالة كذا قىھر حالپامەللۈدوى وقاھيھان والبحبوني.

علاوه این نصوص ظاهر است که الف حالی مراد است چراکه این اصل است در معاملان تاجيل امرعارضي است كه شرطاً ثابت شود ودرقرض باورود شرط نيز تاجيل ثابت نعيشور جزئيه شاميه كه آنرا از جامع الفصولين نقل نموده اين استدلال درست نيست زيرا كه در آن مقصود بالذات تحقيق صحت مقيد است در صورت عشره حاله جهت غير مقيد بودن تقييد درست نيست ودر صورت عشره موجله تقييد جهت مقيد بودن درست است پس تقاضای صحت تقیید است که در صورت عدم اعطاء الخمسة ابراء باطل است علاوه از اینکه در صورت اعطاء خمسة جهت مانع دیگر ابراء درست نمیباشد وهوالاحسان من الجانبين الموجب للرباء اكر اينمحمل جزيه فوق حسن قرار داده نشود پس اين جزيه بنا بر خلاف اصول تصريحي شاميه وديگرست قابل قبول نباشد. **فائده** : تعلیق بالشرط ابراء مبطل ابراء است وتقیید بالشرط درست است در شامیه

تعليق بالشرط المتاخره را جائز قرار داده. قال في التنوير ولو على بصريح الشرط كأن اديت الى او اذا اومتى لايصح، وفي الشامية (قوله بصريح

الشرط) قال القهستاني وفيه اشعار بألوقدم الجزاء صح في الفهيرية لوقال حططت عدك العصف ان نقدىت الى نصفها فانه حط عديدهم وان احريقيد نسائحا لى (ردالمحتار ص ٢٠٠٠ جم)

اما این درست نیست تعلیق الابراء بالشرط به هر کیف مبطل است اگر جزاء مقدم باشد یا موخر ابراء در هر صورت درست نیست .

قال العلامة الرافعي رجمه لأه تعالى ولايظهر وجه لصحة الحط نقدا ولا والصواب مأنقله السندي عن الظهيرية انه لايصح الحط تقداولم ينقدف هذه البسئلة (التحرير البخدار ص ٢٠٠ ج٠)

درحصه تقبید بالشرط در تنویر وعلائیه آمده که تقیید باوجودیکه مبطل ابراء نیست اما وقتبكه تقبيد درست باشد ، رط مقدم باشد اگر شرط مؤخر ذكر شود اين تقييد درست نباشد لذا بهر صورت بری است البته اگر تصریح کند که پانصد را اداء کن از متباقی بری باشی بشرطیکه همه باقی اداء گردد واگر اداء نگردد بری نباشی این تقیید درست است اگر شرط موجر، نشد بری است والا فلا .

قال فالتدوير قال اذال خسباء كاغدا من الف لى عليك على الله برى من الماق فقبل بر موان لم يؤد

رنان آرافد) عاددیده و اسامه پوشد و گذاخو ساکه می دیده می نصفه پیشه ه البه غذا و هو بر « مما بدل می انه این امریدهه غذا فاکنل علیه کاری الامر کها قال و این ایر آهمی نصفه می این پیمطیه مایقی غذا فور بر ادی الباق الفذاو لار دالیمتار ص ۳۰۰ ج ۲۰)

اما درست اینست که مطلقاً ابرا د مقید است . اگر اداء را مقدم ذکر کند و یا ابراه را مقدم پینیک علامه مرغینائی میفرماید که لفظ ابراء اولاً مطلق است ولفظ علی برای معاوضه . رشرط استعمال میشود در صورت معاوضه ابراء مقید نباشد وبتقدیر شرط مقید باشد لذا با یک تغیید ثابت نمیشود.

این دلیل مخدوش است زیرا در اینجا گرفتن علی برای معاوضه جواز ندارد چراکه اداء راعوش قرار دادن درست نباشد زیر اداء قیلاً واجب بود پس علی برای شرط متعین گردد. نیزدر تکسله فنج القدیر ۳۵/۲ بین هر دو صورت فرق مذکور است علاوه از آن بر این

جزيه تنوير علامه شامى رحمه الله تعالى عنه ميغرمايد: (الامامايية عنها) لو قال ابرآنك عن الخيسة عن إن النابع الخيسة سالةً إن كانت العصر 8 سالة ^{مو} الإداء لان اداء الخيسة يمهب عليه سالاً فلا يكون حفا تعليل ⁽¹⁾ الإداء بضرط لتعييل الخيسة ولو معيلة بطالاادا دافالد يعطم الخيسة جامع القصولين كذائى الجامش (روالبعت أو سre جن)

لان اداء الخمسة تعليل دال است در نقديم حالت ابراء نيز نقييد بقيد مفيد درست است در دلومزجلة الخ در آن كاملاً تصريح آمده.

خلاصه اینکه تعلیق بالشرط به هر کیف مبطل ابراء است وتعلیق بالشرط بهر صورت ^{درست} است وبهر صورت ابراء مقید وجود شرط است .

این اختلاف روایات مینی بر لفظ علی است که در آن احتمال معاوضه وشرط هر دواست لذاکر لفظ شرط را صراحهٔ استعمال نمود بالانفاق بهر کیف ابراء مقید باشد اگر شرط مندبهاشد وبا مزخر. فقط وائف سبحانه وتعالی اعلم. . * 0مصفرصته انمهجری

. - استعمل خينا لفظ التعليق موضع التطبيد كما قال فاسوجة لموسن الشامية والبرادس التعليق الداكور التعديد المرافرة لديوية الإطفاقة البياكورة وإروالهيدار ص (٢٠١ ج- كتاب البيرة) وإيضاً قبيا لعله أز ادبكتعليق التعديد غير خالا في مطالان سابد المطالات التعليق ((والمحتار ص ٢٠٠ ج- لبياب)ب السرف (سمرف)

منسه للقالي المنافقة ﴿ وَمَا نَهْدِينَ إِلَّا إِلَّهُ مَلْتِهِ تَزَّكُتُ وَإِلَّهِ أَلِيثُ ﴾

ادًاء القرض منّ الحَرام

اداء قرض از مال حرام درست نیست

افاضه : حضرت ففيه العصر دامت بركاتهم تحرور وحضرت مفتي عبدالرحيم صاحب مدظله

اداء القرض من الحرام

در مردم معروف است کسی که نزدش مال حرام باشد از غیر مسلم قرض گیرد آنرا مصرف كند سيس از مال حرام قرض او را اداء كند.

در ابن رساله :

تصریح است که در ادای قرض تادیه مال حرام جواز ندارد ونه مقروض با آن بری الله سگردد .

- نشادادن بر عبارات بعضي فتاوي جهت وقوع تسامح
- تنقيح، ترجيح ، توجيه وتطبيق عبارات فقهاء كرام رحمهم الله .

اداء القرض من الحرام

(۱) سوال: در فتاوی عزیزی طبع مجیدی کانپور ص ۲۸ مرقوم است:

سوال: اگر کسی به شکل جانز قرض بگیرد ومسجد تیار کند پس به رشوت وغیره آن

فرض را اداء كند آيا تعمير چنين مسجد شرعاً درست است يا خير؟ **جواب** : تعمیر این مسجد جائز وباعث ثواب است بر آن حکم مسجد نموده شود وامید

واب در آن است با وجودیکه تادیه قرض را با مال خبیث نموده است اما وقتیکه قرض را اداء كرد اين خبث به قرض اول سرايت نميكند. والله سبحانه وتعالى اعلم.

ودر مجموعة الفتاوي مولانا عبدالحي لكهنوي صاحب قرار ذيل درج نموده.

سوال: اگر مغنیه ویا زانیه قرض بگیرد وبه آن مسجد راتیار کند وبا پول حرام خویش أن قرض را ثادیه كند حكم چنين مسجد چيست؟

جواب: این مسجد را هم مسجد گفته میشود وفرض نیز اداء گردید در سراجیه آمده: المغنية افاقص ديعهامن كسبها اجبر الطالب على الاعداد

سوال : اینجا ست که آیا فتوی شاه عبدالعزیز صاحب دهلوی وفتوی مولانا عبدالحی درست است یا خیر اگر درست نیست پس چه باید کرد . باید به کدام فتوی عمل نموده شود؟ بينوا توجروا .

(۲) دوهم اینکه مقدار زیاد وقف را در بانک داخل نمود نیت واقف سودگرفتن نبود اما نزد کسی که نزدش نهاده شد او یک مقدار زیاد سود را در بانک گرفت سوال اینجاست اگر ازکدام کافرقرض گرفته شود وبا آن مسجد یا مدرسه تیار شود وقرض آن کافر از مال سود اداء گردد یا از دارالحرب مثلاً روسیه یا ملک دیگر وبا آن پول سود مال خریداری شود وآن سامان را در مصارف وقف صرف کند یا عوض تکس حکومتی آنرا در خزانه حكومت داخل كند.

در روشنی فتاوی حضرت تهانوی وحضرت لکنوی در این مورد جواب شما چیست ؟ در فتاوی مولانا عبدالحی صاحب ج ۲ ص ۱۹۰ ص چنین آمده : فى ملتقط العاصري أكل الربوا او كأسب حرام اهدى اليه او اضافه وغالب مأله حرام لايقبل

ولاياكل مالم يروان ذلك المال حلال ورثه او استقرضه وان كأن غالب ماله حلالا لايأس يقبول منيتهوالإكلمنه.

أزين جزيه معلوم ميشود كه صاحب مال حرام قرض بگيرد ودر قرض مال حرام را اداء كند وبا أن مال قرض اگر أنرا صدقه كند اورا ثواب داده شود دادن أن در نذر وتحفه نيز

ددست است .

در حفظ الاصغرين آمده: في الخلاصة قال في هر حيل الخصاف عبس الايمة ان الشيخ الما القام كان هرريأ عذبها از 18 السلطان وكأن يستقرض جميع حوائجه ويقصى ديده يما يأخله من الجائز 9. امیدواریم که با مشاهده فتوی مذکور اصل مسئله را نقاب کشائی نمانید. بینوا توجروا

عبدالرشيد نعماني - جامعة العلوم الاسلاميه - بنوري تاؤن كراچي الجواب باسم ملهم الصواب : الربوا والرشوةو اجرةالزناو اجرةالفتأء كل ظلك حرام محمالر يغرج عن ملك صاحبه فلا يجوز تأدية القرض به ولو اعطاة لعريت أدلانه مال الغير فلا يملكه البقرض

لان الحرام لا يحل بتهدل اليد كما سيتضح من التفصيل الآلاء الكلام علي ما في الفتاوي العزيزية : تذكراولاانواعالبالالهيمه واحكامها ثم تتكلم

علىجواب الفتاوى العزيزية فدقول وبألله التوفيق وبيدة ازمة التحقيق: اعلمان الخيسة في المال عين الأول : عين عدم البلك كالغصب (رد البحثار ص ، ج

اوكار شوا (شامية ص- جه). وحكم هذا النوع ان هذا البال حرام سحت ينتقل حرمته من فمة ال طمةولو تهدلت الايدموبيعه لايفيدملكاماللهشتري وكذا الاقراض (د البحدار صnr جه) الفالى: خينمة سأدالبلك (ترجو قسبان: الإول: ما ثينتا فيه البلك يعقد من العقود كالبيع الفاسلا

وحكمه انه لا يطيب للعاقدو يجب ردة بفسخ العقدو يكرة غراؤة للبسلين و استقراطه ايضا لكونهمانعاللردلكنه يطيب للمشترى والمستقرض لزوال المانع (ردالمحتار صسح، والىهذاالدوع يتجهما تكررة ذكرة فى كلام الفقهاء كيتي من ان تبدل البلك يوجب تبدل العين

الفاقي: ما ثهمت من دون عقدما كغلط مال الغير بمال الغير او عمال نفسه بحيمت لا يعبيز فان معل هذا الخلط اسعهلاك موجب للملك للعالط في اصل الامام يمالك وقى حكم هذا البعلوط ثلاث وايأت:

الرواية الاولى: يجوز الانتفاع للغالط بعفس الخلط.

ولايخفى ان هلى الرواية يردها القران والسقة والإجماع والقياس فلاعبر قيها. الرواية الفائيةك لايحل بأداء الضبأن ايضا بل يجب تصدقه بكل حال

وهلقمر جوحة ايضا اذلا وجهلقول الحرمة بعدا تاء الضبأن او ارضاء البالكم اعتيار ور

الرواية الثالثة: يمل بأداء الضبان او اختيارة فبدونه لا يمل له الانتفاع و لا يجوز غراؤة ولا استقراضه ولا استبناؤة لكن يملكه الإعلى ملكا غييثا كيا كأن للباغوذ منه قلا يطيب له مالم باد

يلهاو يحتر الطبيان في الصحيح من البلغب (ر دالبحدار ص١٠٠٠ ج٠) الاتحقق هذا فليتحقق لك بالتعرورة ان ما في الفتاوي العزيزية من ان الدين يتأدى عال عبيت لا

يهج على الإطلاق كما قدعرفت في احكام انواع الخبيث ولا يمكن حله على الاول من نوعي فسأ دالملك لان السؤال عن اداء الدين عال الرشوقولا على المال المغلوط حتى يحمل على رواية ضعيفة.

فالاقرب الممهى على مانقل عن يعض الحدفية ان الحرام لا يتعدى الى دمتين

قال في العلاقية: الحرام ينتقل الى وفي حظر الإشبان: الحرمة تتعدد مع العلم بها الخ وق الشامية: (قوله الحرمة الخ)نقل الحبوى (الي)وما نقل عن بعض العنفية من ان الحرام لا يتعنى

المتين سألت عدالهاب ين الشلي فقال يعو هيول على ما اظالم يعلم يذلك اما لوراى المكاس مفلا يأغلهن احدشيتا من البكس ثمر يعطيه اغر ثمريأ علمن طلك الإغراغر فهو حرام اه (شأمية صسحه) الكلام على مجموعة الفتاوي :

احتج العلامة وينا عافى السراجية حيدايا حاج البعدية ثمرقاس عليها اجر الزانية. لكن الحق ان اجرة المغدية حرام ولاعبرة يقول الحل قال العلاء كريالة:

و لا تصح الإجارة لعسب التيس و هو نزوه على الانات و لا لاجل البعاصي مثل الغداء والنوح

والبلاهى ولواعليلا غرطيهاح (وله يهاس) كذا في البحيط وفي البعداني: امراة نائحة اوصاحبة طيل اوزمر اكتسب مالاردته على اربأيه انعليوا والا تتصدق بهوان من غير شرط فهولها.

قال الامام الاستاذ: لا يطيب والمعروف كالمشروط اه

قلصوهذا ممايتعين بالاغزيه فيزمأ ننا لعلبهم انجم لايذهبون الابأجر البتةط فردالبحتار صسجى

قلعفقياس إجرالا انية على إجرالا الهديية بدأء الفاس على الفاسد وما لسب إلى الإمام م يُعلِق من إن الإجارة على الونا فأسدة والإجرة في الفاسد منها يمل إعلها و

> بملكها الاخلفهو بأطل للوجوة الاتية: ١- مخالف للقرآن كها هو ظاهر لين اعطالالله مسكة من فهم.

٣ - قالىرسول لله الله مهر البغى خبيمه ٣ -عقدالاجارةعلى العبل الحرام بأطل بنص الفقهاء قاطبة لمكتلئم

£- بردهالطلرداشديدا.

ه –فتحلايواپالقواحش

فللاحله يعشهم طيما فاستأجر لعبل مضروع كالطبخ مفلا معضرط الزنأ والحق ان هلقالوالة عير المعة عن الإمام يُحَيِّقُ كما لقل العلامة الرافعي يُمِيَّقُ عن العبوى يُمِيَّقُ ونصه:

ثدرايسالسندى قال نقلاعن الحيوى ماذكر تضرح البجيع عن البحيط ان ما تأخله الوالية يط

الإجارة حلال عندتالم ارقيه ويعيدعن الإمام البعروف بألورع قتح هذا البأب. ﴿ (التحرير البغيّارُ

ص-ب

وطيمنا فلايجوز اداء القرض من الربو الإنهمال الغير فيكون معطيا مأل الغير.

ومافى البجيوعة عن الملتقط فليس فيه الاستقراض اكل الربواو كأسب الحرام وهو خارج عمالحن فيه لان الكلام في الدام القرض من الحرام والاستقراض لا يلزمه نفس الاداء فضلاعن اللزوم عمال معين

وما في شرح الحيل فيعبول على ما اذا لم يعلم ان غالب مال السلطان حلال او حو امر او على ما اذا يعلم ان غالب ماله حلال

وفىها تين الصور تين يجوز الاغلو كأن الشيخ البلاكور يعبل مأ يعبل لامكان ان يكون الباغوذمن انحواه الغيز المبعلوم او من انحواه القليل و لما لعد يعتبر النصرع هذا الاحكان في انجواز حمل عمله على الورعلاعلى اللزوم لإمحالة والإفالجأثو 8لا تخلوا مأحلال واماحرام ان حلالا فلا يصح الاستدلال افا

الكلام في الحرامر و ايضا فأى فأئدة ج في حيلة الاستقراض و ان كأنت حراما فلا يحل الاخذ ويعارض ايضاما فى البلتقط علا ان كتاب شرح الحيل ليس مما يحتج به عدد الفقهاء المتنايد والحاصل ان القرض لا يتأدى بكسب الزائية والمغنية والربو الان الاجار 8 عليهما بأطلة فلع تملك

الذائية والبغنية ما اعطيتا من الإجراقهو مأل الغير و مأل الغير لا يتأدى به القرض والحرام لا يمل

يتبدل اليدبو كذا الريأهذا ماعددى والله تعالى اعلم عبدالرحيم تأثب مفعى دار الافعاء والارشاد

يَابُ الكفالة والحَوالة والوكالة

بايدكفيل بالامررجوع كندبرمكفول عنه ودرصحت حواله رضايت محتال عليه شرط است سوال : زید عم فاطمه است از زوج فاطمه مسمی بخالد مهر فاطمه را گرفت. بعده خالد فاطمه را گفت که مهرم را پس بده تا ترا طلاق دهم. فاطمه کسی را گفت از شخصی رقم م فنه بکفالت خود مرا بده تا از خالد خلاصی حاصل کنم. رقمیکه از کسی بکفالت خود خواهی گرفت از پسران زید وصول خواهی کرد. چراکه بذمه، زید مهر من ست که آنرا از خالد وصول کرده فوت شد. پس کفیل از عمرو رقم گرفته فاطمه را داد. بعده عمرو از کفیل مطالبه کرد وکفیل از پسران زید مطالبه کرد. مگر پسران زید می گویند که مایان متعلق اين حواله هيچ علم نيست. اكنون درين باب فيصله شريعت مطهره چيست؟ بينوا توجروا الجواب باسم ملهم الصواب: كسيكه براي عمرو كفالت را قبول كرده است براي عمل آن کفیل از جانب فاطمه است وبرائی فاطمه بامرش قرض گرفته از عمرو. پس این کفیل را حق رجوع خواهد رسید بر مکفول عنها یعنی فاطمه اما فاطمه حواله کرده دین خود را بر بسران زید. واین حواله باطل ست، چراکه محتال علیهم یعنی پسران زید برین حواله راضی نشده اند ورضای محتال علیه برای صحت حواله شرط است. پس کفیل را بر پسران زید حق رجوع نیست. بر فاطمه رجوع کند وفاطعه بر پسران زید رجوع کند در ترکه زید. بشرطیکه زید بر مهر فاطمه بطور قرض قبض نموده است اما در صورت ثبوت هبه ، مهر از جانب فاطمه مرزید را بر پسران زید فاطمه راحق رجوع نیست.

فألفر التعوير وأن لوزم الكفيل لازمه اي لازمهو الاصيل ايضاحتي يفلصه والماخبسه لمحبسه طاافا كفل بأمرة ولم يكن على الكفيل للبطلوب دين معله والافلا ملازمة ولا حبس سراج (رد البعثارصيبهج

وايضافى كتأب الحوالة من التدوير غرط لصححها رضا الكل بلاعلاف الافى الاول

وفالغامية تحصر قوله رضا الكليكو امارضا الفائده وهو البحتال عليه قلاعها الزامر النثن ولالزوم الاالترام در دردالبحدارص ٢٠٠٠ والله سمانه وتعالى اعلم. ڈی لعزہ سمی ی

باب الكفالة والحوالة والوكة

حكم حواله

سوال: عبدالله بر عبدالرحين قرض داشت أز عبدالرحين مطالبه نمود عبد الرحين برايز . گفت قرض من که بدوش عبدالرحیم است آنرا وصول کن به عبدالرحیم هم در حفور عبدالله گفت قرض من که بدوش توست آنرا تسلیم عبدالله کن تاهنوز عبدالرحیم آن قرفر را تسليم عبدالله نكرده.

سوال: اينجا ست آيا عبدالله حق مطالبه قرض خويش را از عبدالرحمن دارد يا خم ؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اين حواله است وقتيكه از محتال عليه قرض وصول نشره پس بر اصل مقروض عود کند لذا در این صورت عبدالله حق مطالبه را از عبدالرحمن دارد ۲ ا /ذیالقعده ۹ ۹هجری والله سبحانه وتعالى اعلم .

حکم اجر مروج کفیل در ممالک عربیه

سوال : من ساکن (عمان) هستم در آنجا یک هوتل دارم که در آن یک رفیق پاکستانی را با خود شریک نموده ام هوتل بنام من است خواستن اجیران به ویزه نیز بدوش من است تضمین همه چیزها بدوش من است شریک من پاکستانی ازین چیزها مبراست پس من برای او گفتم همه عائدات هوتل از تو باشد با تادیه اخراجات ومعاشات عاملین من را در هر ما در صد یا سیصد ریال عمانی بده حکم این معامله شرعاً چگونه است آیا جوازدارد یا سود است؟ بينوا توجروا

الحواب باسلم ملهم الصواب: اين صورت جواز ندارد طريقه درست آن اينست كه هوتل را به کراهٔ بگیرید در تعمیرات آن اندک اضافه نمانی با ساختن میزوچوکی وغیرا وماهانه کرای آنٌ چیز را دوصد یا سیصد ریال تعین کنی که آنرا به رفیق خوش پاکستانی به كرابدهي والله سبحانه وتعالى اعلم . ۳۰/رجب ۲۰۱۱ هجری

، کبل نابالغ حق فروختن زمین را ندارد

سوال : زید نابالغ است و کیل او زمینش را با عمر و تبادله نمود برای توثیق امضای زید

را نیز گرفت بعد از بلوغ زید رضای سابق آن کافی است یا رضای دوهم جدید ضروری است ؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: از وكيل زيد وصى پدر يا پدر كلان اوست پس اين مبادله درست است بشرطیکه زمین حاصل شده به زید دوبرابر قیمت زمین باشد اگر کم از آن ماشد درست نیست واگر آن وکیل پدر یا جد زید را وکیل نگرفته باشد پس در هیچ صورت باید زمین زید فروخته نشود واین مبادله کالعدم گردانیده شود.

فى فرح التدوير: وجازيهه (الوصى)عقار صغير من اجنبي لامن نفسه بضعف قيمته (الى قوله) وهذا لوالمالع وصياً لا من قبل اهر اواخ فانها لا يملكان بيع العقار مطلقاً ولا شراء (ردالمحتار ص ٥٠٠ ج٥) ٨١٨ رمضان المبارك سنه ٩٣ هجرى والمسمانه وتعالى اعلم

﴿ لَا يَشَرَّلُكَ تَقَلُّتُ الَّذِينَ كَفَرُوا ۚ فِي البِلَندِ ۞ مَتَنَّعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَنِهُمْ جَهَنَمُ وَبِقْسَ الْلِهَادُ ۞ لَكِي ٱلَّذِينَ اتَّغَوَا رَبَّهُمْ لَمُمْ جَنَّتُ تَجْرِى مِن قَمِيْهَا ٱلْأَنْهَارُ خَيْلِينِ فِيهَا تُزُلًا مِنْ عِندِ اللَّهِ وَمَاعِندَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَادِ 🔞 🏟

(باره : ۳. آمات : ۱۹۶ - ۱۹۸)



كتابُ القضاء والدعوى والشهادَاتُ

قضاء على الغائب بضرورت جائز باشد

این بعث در کتاب النکاح تحت عنوان (حکم غائب غیر مفقود) گذشته است .

حكم قضاء بشهادة الزور

اين بحث در كتاب التفسير والحديث گذشته است .

سوگند دادن به شاهد

سوال: زید باکسی نزاع نبود جهت تثبیت فیصله در حق خویش توسط چند شاهد نزویرودروغ دعوه خویش را تولیق داد اندیشه است که این شاهد دروغ بعد از دانستن صورت حال مجبور نبوده شود بر شاهدی گفتن تا در محضر حاکم شاهدی یگوید مایان شاهدان مینی واقعه در این معامله هستیم که در این صورت لازم است که حاکم آنها را سرگند بدهد ؟ بنیا ترجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر حاكم مناسب پنداشت شاهد را سوگند بدهد .

المجوانية بالنفر عليها المعوانية : الراحات ما مناسب بعداست ساعد را سو قدد بدهد . قال في فرح التدوير : فلو امر قضائه بتحليف الشهر ووجب على العلباء ان يعصمونا و يقولوا له لا تكلف قضائك الحام للام منه مخطك او مخط الاالق تعالى

قال العلامة ابن عابدتان كالينائر: قصد قولما مخطات و نقل عن الصيرفية جواز التحليف و هو مقيد ما اظاراه القاضى جائزا اى بان كان فاراى اما افالم يكن له راى قلاط عن ابى السعود والمراد باكراى الإجهاد (رفاليحتار ص-م-ج)

و ايضاً فأضرح التدويز : ولى البحر عن الهذيهينفك الفهود في زمانداً لتعلق التركية اذا لبجهول لا يعرف البجهول و افره البصنف ثمر نقل عنه عن الصيرفية تقويضه للقائض فلنص ولا تنسى ما مر عن الإشهاد

وفى انحاشية: اى قبيل التعكيم من ان الامام لو امر قضا ته يعطيف الغهود وجب على العلياء ان ينصعو قويقولو الدالخ (ردالبعدار صندج) وللمجانه وتعالى اعلم

144 مثل سوال بالا

در این ایام در محکمه ها سوگند به قران داده میشود که بدون این طریقه تمیز شهادت _{صد}ق وکذب درک نه شود حکم شرعی دراین مورد چیست بنا برضرورت ؟ بینوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب**: جواز دارد . والله سبحانه وتعالى اعلم .

ےجمادیالاو لی ۹ ۸ھجری

باوجود موجوديت شاهدان مدعى فيصله حلف برداشتن بر مدعى عليه

سوال: زید به مکه مکرمه میرفت از عمرو سیزد، صد روبیه مقروض بود زید شخصی را بنام کالاخان مستری در تضمین داد کالاخان در محضرشاهدان اعتراف نمود اما بعد از رفتن زید به مکه کالاخان از تضمین پول منکر شد اهالی محله هم شاهدان عمرو را رد نمودند ودر حق کالاخان فیصلهٔ نمودند که کالاخان سوگند بردارد که نه از زید مقروضم ونه تضمین تادیه پول را نموده ام:

سوال: در اینجا ست در صورت موجودیت شاهدان مدعی آیا بر منکر قسم ضروری است یا خیر ؟ وشرعاً فیصله اهالی محله درست است یاخیر وآیا زید حق مطالبه پول خویش را دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در صورتیکه نزد مدعی شواهد موجود باشد فیصله سوگند بر مدعى عليه خطا وخلاف شرع است اهل محله در صورتيكه شاهدى گواهان را قبول نكردند مجرم بنداشته شوند.

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الهيئة على المناعى واليمان على من الكر. والله سجانه وتعالى ۲۱/دیالحجهسته ۹۸هجری

قضاء بعلم القاضي معتبر نيست

سوال : اگر قاضی بر راست گوئی مدعی علم داشت آیا قاضی بدون شاهدان طبق علم خویش در حق مدعی حق فیصله را دارد یا خبر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : جواز ندارد. قال العلاق رحه الله تعالى: (والكتابة يعلنه كالقضاء بعلبه) في الأصح بحر فين جوز اجوزها ومن لا

فلاالاان البعديد عدم حكيه يعليه فيزما تعااشهان

وقال الطلاحة إبن عابدتين جمائل تعانى المسعولة (طن جوز فجوز ها) وهرط جواز الاعدار الراز يعلم ل سال قضا أن البعد الذي هو قاضية بمن غير من عاص بلأ بعدانات توقرض او بعدا و هسرة تطليق او قضا حمداو من قلف فلو علم قبل القضاء أن صفوق العباد (انى أوله) فرقصه لا يقيى مين وقالا بلعض المخ (قوله الان الديمنية) عمداليستان أن في المنافقة الأومان وعباد قالا شهاة القولية اليوم على عدد العمل بعلم القاضى أن زمانت كما في جامة القصوليين (وبعد سعطرات) مقام موافق مرض الفعت من القول بين المداكليات في العمل تعانى وبين غيرة فلى الأول لا يقضى القائم بملاف غيرة بهجر القصاء فيه بسليم وهذا على قبل المعتدين وهو علاق المنافق به كما عليمت والمستدار ص» ا هجرى

فيصله برحلف مدعى خطا است

سوال : از یک مولوی صاحب سرقت شد وکسی مال اورا دزدید، مولوی صاحب بر کسی دعوه نبود آن شخص گفت من سوگند می بر دارم مولوی صاحب گفت من نیز سوگند می بر دارم مولوی صاحب سوگند برداشت واز آن شخص پول سرقت شده را تسلیم شد در حالیکه مدعی علیه نیز آماده سوگند بود بر سوگند مولوی صاحب وضا منذ نبود مگر مردم او را مجیر نبودند بر دادن پول .

الجواب باسم علهم الصواب: ابن بول براى مولوى صاحب حلال نيست. زيرا (البنة للمدهى والممن على من الكر) واله سبحانه وتعالى اعلم. ٢٥/هـ والصنه المحجري

گوسفند گوچک را با شهادت بزرگ ثابت نمودن عقیقه نمودن آن جواز ندارد این مسئله در کتاب الأضحیه والعقیقه مذکور است.

دعوای خریداری از مورث

سوال : مسمی زید دو قطعه زمین را که باهم متصل بودند یک بند خشکابه بطور حد فاصل درسیان اینها بود همین خشکا به که این وقت آباد. وآن دیگر با آب کاریز آباد شده بود درآن وقت غیر آباد بود. مسمی زید که این وقت زمین بند خشکابه آباد بود بر مسمی عمرو فروخت . بعد از وفات شدن زید مسمی عمرو بند زمین کاربزی مذکورات بالا در نسوف خود کرد که کلهم زمین یک ست وبسن فروخت شده اند بیک عقد، پسر بانع درین مزاحت کرد.پس درین دعوای عمرو شرعاً بیک عقد قرار وثابت نه کردید. آیا اصل این بیع درست ست یا نه ؟ بینوا بالحق والصواب

آپیوواپ یاسم طهم الصواب : بیع این قطعه زمین که پسر باتم افرار بیع آنرا می کند محج ودرست ست، اما قطعه متنازعه فیها پس تاوقتیکه عمرو مشتری با شهادت شرعیه بزیشتر را ثابت نه کند دعوای او مسبوع نیست، اگر مشتری از آورون شهادت عاجز گروید بر پسر باتم که مدعی علیه ست پشرط طلب مشتری حلف لازم خواهد شد که او را بنطن بیج اراضی معهوده هیچ علم نیست، اگر مدعی علیه از حلف انکار کند دعوای مشتری پنین مق خواهد شد.

قال إلى هر التدوير: واطا ادعى بكر سبق الغراء له حلى هر ادريد ولا بينة يملغه عصبه وهو يكر حَلَ الملم اى انه لايعلم انه اشترا قائيله لبا مر كها اطا ادعى ديناً اوعيناً على وارعا اطاعلم القاهى كونه مرزاقً او قربه البدعى اويرهن الخصم عليه فيعلف على العلم (رتالبحتار كتاب الدعو كل ج٢) - ولك جانبوتعالى اعلم. ٢٥ / مسفر سنه ٢ عضورى

طفل نابالغ را با شهادت بالغ تثبيت نمودن درست نباشد

ابن بعث در مسائل شتی آمده است.

در وقت تحمل شهادت بلوغ شرط نیست

سوال: کسی درسن ده دوازده سالگی واقعه را مشاهده نموده بود بعد از بلوغ بر آن شاهدی گفت آبا این شهادت درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: در وقت تحمل شهادت بلوغ شرط نیست عقل معیز کافی است لذا در صورت مذکور شهادت قبول است .

قالياً العلامية: وهر اتضا العميل ثلاثة العقل الكامل و تسالتصيل. وقا الضامية: البر ادمايضيل. ⁷ العييز بليل ماسياً في الياب الأقل (رداليمتار ع)، وايضاً في العلامية لاتقبل (الأقول» وصين ومطار فهون الافي صال صفة الإان يتعبلا في الرق والتبييز واديابينا عمر في لوليمتلقه كيامة وبعن الموقح لاداليمتار ع)، وفك سيمانه وتعانى اعلم. ۲ الافتاليمتار ع)، وفك سيمانه وتعانى اعلم. قال في غرح التنوير : ومن الغرائط عنم قرابة ولاداوزوجية او عناوة دنيوية اودفع مغرم ا جرمفتم كبأسيجج (ردالبحتار ص١١٥ج٣)والله سجانه وتعالى اعلم. خر د ڈی قعدہ سنہ ۳عیم ی

شهادت دشمن قبول نيست

سوال: آبا شهادت دشمن در معاملات دنیوی جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا **الجواب باسم علهم الصواب** : در معاملات دينيه شهادت خصم معتبر است اما در

مخاصمت دنيوي قبول نيست .

في الطالشهادة من شرح التنوير: عدم قرابة ولاداوز وجية اوعدا وقدنيوية. وفي الشَّامية: ان شهادة العنو على عنوة لا تقبل وان كأن عنلاً وصرح يعقوب بأشاقي حاشية يعنِم

نفاذقضاء القاضي يشهادة العبو على عبوة (ر دالبحتار ج٢) و لله جمانه و تعالى اعلم. غر دذی**قد**دسنه۳۵هجری

شهادت ریش تراش قبول نیست

سوال : آیا شرعاً شهادت ریش تراش قبول است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: ریش تراشی فسق وگناه بزرگ است که در محضر مردم على الاعلان مرتكب أن جرم ميكردد كه اين استخفاف شريعت است پس اين شخص فاسق میگردد شهادت فاسق قبول نیست .

قال في هرا التدوير: ويحرم على الرجل قطع لحية (ردالبحتار كتاب الحظر والإياحة ج ٥) وزيادة التفصيل في كتأب الصوم من شرح التنوير ورد المحتار.

إلبته در صورت ضباع حق كه شهادت عادل موجود نباشد وريش تراش شخص صادق باشد پس شهادت او در این صورت قابل قبول است. والتفصیل فی الشامیة. والله سیمانه و تعالی اعلم غره ذی قعده سنه ۳ که جو ی

شهادت فاسق

سوال : آیا شهادت فاسق قبول است یا خیر در صورتبکه در عصر حاضر شاهدان عادل فیلی کم پیدا میشود؟ بینوا توجروا المواب باسم ملهم الصواب : در صورت نبافتن شاهدان عادل نزد مناخرين شهادت نامن نیز معتبر است بلکه احیانا بر شهادت فاسق فیصله نمودن ضروری است مثلاً در

_{مور}ن ضياع حقوق . -قال الامام علاء الدين ابوانحسن الترابلسي والله : (مسالة)قال القراق في بأب السياسة نص بحر ولمهارعل الأاظالم تجدي جهة الاغير عدول اقمدا اصلحهم واقلهم فجور اللهها فاعلوهم ويلزم ظلت في يعناة وغيرهم لغلا تضيع البصائح قال وما اظن احدا يخالف في هذا فأن التكليف عرط في الامكان ملاكله للمرورة لفلا مهدر الاموال تضيع الحقوق قال بعض والخاكان العاس فسأقا الاالقليل العادر يلمشهادة بعضهم على بعض ويحكم يشهادة الإمغل فالإمغل من الفساق هذا هو الصواب الذي عليه العبلوان الكرة كثير من الفقهاء بالسلتجم وكللك العبل طي صته كون الفاسق وليا في الدكاح وسأق البال وهذا يويدما نقله القراق واذا غلب على الظري صدى الفاسي قبلس شهادة وحكم بها وللتعالى لعرامر بردعير الفاسى فلانجوز رئامطلقا بل يغبت فيهحتى يتبنون صدقه من كليه فيعبل ط بمأ تبنون و فسقه عليه (معين الحكام ص٠٠٠) و لله سجانه و تعالى اعلم.

۲۱/شمیانے9هجری

بعد از طلاق خانم بر شوهر دعوة متاع را نمود

سوال : بعد از طلاق خانم بر شوهر دعوه متاع راکرد پدر شوهر گفت بعد از فسادات بنجاب با شمول مال خانم همه مال مایان به غارت برده شده است آیا در این صورت بر نوهر مال خانم واجب است يا خير؟ بينوا توجروا .

العواب باسم ملهم الصواب : خانم با شهادت تثبيت كند كه مالش نزد شوهر موجود است در این صورت خانم حقدار مال است اما اگر مال ضائع شده باشد در آن صورت خانم ۲/ڈیآمدہسنه ۲۲هجری ^{را} چیزی نرسد.واله سیحانه و تعالی اعلم .

در وقت شهارت در حضور قاضی ارشاره نمودن به مدعی ومدعى عليه ضروري است

سوال : اگر شاهد جهت خوف مدعی علیه وقاضی در غیاب هر دو شاهدی بگوید آیا این ^{شهادن} قابل مدار است با خیر ؟ بینوا توجروا الجواب باسم علهم العواب : درشهادت حضور در مجلس قاضی وروبروی مرم ومدعی علیه اگر حاضر باشد شاهدی گفتن شوط است لذا در صورت مسؤله شهادت _{قابل} مدار نیست .

قال فى خرا الندويد : وهى ان حل ساهر بحناج الضامد الى الإشارة الأن فلاقة مواضع اعتى القعيمة والمبقهود بهاوحيدا لإديدا وان حل خاتب كما فى نقل الشهادةا وميست طلا بدالقوولها من لسبة اليهو الخزر دالبعدارج»، وللمسهادمو تعالى اعلد.

با دو شتر ماده یک چوچه هست، صاحب هر شتر بر آن دعوه دارد

سوال : دوتن در جنگل شتر جرانی میکردند به یک وقت هر دو شتر زانید که یک چرچه راگر ک بر دوچوچه دوم شیر هر دو نشر رامی نوشید دپستان هردو را میگیرد مالک هر شتر دعوه دارد که این چوچه شتر من است در این مورد حکم شرع چیست نزدیکی م شاهد نیست ؟ بینوا نوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: وقنیکه نزدیکی هم شاهد نیست وجوچه شیر هر دو شنر را می نوشد این جوچه در قبضه هر دو مالک است پس بین هر دو مشترک باشد.

قال في التدوير : ولو ير هنا طن تداجداية وارعا تعني لمن وافق منها تاريخه فلو لمريور عا قصى بها لذي الهدولهنا ان في ايديهنا أو في يدائله هو ان أمريوا لقهنا فلهنا أن كالنما في ايديهنا أو كاناً عَارَ جين ها بن في احداث اقضى بها له وقال في الغرج: هو الأصح

ُ وَلَى الْعَاسَمِيةَ؛ (قِولَه وَلِيهِ هَا يَهِ يَعْمُ اللّهِ عَلَيْهِ اللّهُ عَلَيْهِ اللّهِ عَلَيْهِ اللّهُ ا اعران راياً (رتضع من التي لُمِنلُك اعرفصل الشهادةاللغريقون الحَرودِ الذَّلَي البِيامِية لَقِيدِ فَيَا النَّامَ كل معها المعاج فقط الأنو ادعى العَارَج الفعل فَي البِيا كالفصب والإجارةِ العَالِية فَيهِينة العَارَجَ اوْلُ لابِياً اكْدَائِياتًا لا فِيانًا الفعل طَيْحَى البِياءً فِي البِيعَةُ الْعَارِيةُ وَلِيْعَالِهِ الْعَالِيةَ ال

٠ ٢ / ذى الحجامنه ٣ ٤ هجرى

دعوة زوجين بر متاع

سوال : در متاعی که مختص به احدالزوجین نباشد در صورت دعوه زوجین کدام را ترجیح داده شود در آن؟ بینوا توجروا انجواب باسم علهم العواب: در این صورت قول زوج معتبر است لذا آن مال زوج است قال ارداماً، العلال روستان او اداما عنداف الزوج ان رامعا ح الهيد فالقول لكل بواحد معهدا في اصلح له مع بهذه الاافا كان كل معهداً ويهيج ما يصلح للاعرف القول له لتمارض الفاهرين در وغيرها والقول به في المان تجهداً وما في يده والقول لذي الهي بعلاف ما يعتص بها لان ظاهرها اظهر من طامر قود ويدلاستعمال

دعوی قرض بر میت

سوال : عمویم فوت شد عده زیاد مردم مدعی قرض بر او شدند اما نزد کسی هم گواه موجود نیست نه عمویم وصیت تحریری نموده ونه وصیت شفهی کرده بود ورثه عمویم باوجود اظهار لاعلمی در فکر تادیه قرض انداما در استدعای ثبوت شرعی اند نزد مدعی ها نیز شراهد نیست در این صورت چه باید کرد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر قرضخواهان شهادت شرعیه نداشته باشند پس ورثه را برلاعلی سوکند داده شود.

قائل التويد : واذا دح سبق العراريملف عصبه حل العلد ، كذا اذا ادحى ديداً وحيداً طيوار معاظ علد القاحى كونه ميرانا أو الويه البداعى او يرهن الخصيد عليه (روالبعثار ح مص۱۰۰٪) - وأنكه سبمانه وتعالى اعلير .

بوقت عقد زيورات تسليم شده به خانم ملكيت از كه ميباشد 1

سوال: زید مامور حکومتی بود که وفات یافت خانم پسر صغیر وبرادرانش از او وارث ^{ماند}ند زیوراتیکه از طرف خسران وغیره اقارب به خانم در وقت عقد داده شده بود آیا این

مال از خانم باشد یا آن نیز بین ورثه تقسیم شود ویا خیر ؟ بینوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب : درزبورات داده شده از طرف خسران تفصيل چنين است .** اگر در وقت دادن خسران آنان توضیح نموده باشند طبق توضیح آنان عمل نموده شود ور غیر آن فیصله بر مدار عرف نموده شود اگر بین خانواده آن یا بین اهالی آن شهر زیورات بشكل ملكيت داد، ميشد خانم مالك آن است در غير آن مالك آن نيست. اما اشياء داد، شده از طرف دیگر اقارب همه در ملکیت خانم داخل است. والله سبحانه و تعالی اعلم.

٣/صفرسته ٥ ٩ هجري

كتاب القضاء والدعوى والشهادان

بحث مفصل در حصه دعوه نسب ومدت سماع

سوال : پدرم فوت شد من را با برادرانم ورثه از ترکه پدرم محروم نمودند ادعا میکنند که پدرم با مادرم نکاح نکرده بود پس تو با برادران وهمشیره هایت ثابت النسب نیستی من بر اثبات نسبت وورثه بر عدم نكاح شاهد آورديم گواهان كدام گروه قبول شود ناگفته نماند. پدر مرحوم من از خانم سابق یک پسر داشت که اهالی قریه تمام جانیدات پدرش رابنام او کردند وقتیکه بست وسه سال بعد مسئله ترکه شروع شد این اولاد خانم دوهم نیز دعوه دار وراثت شدند وگفتند باید مایان نیز ور ثه حقیقی مرحوم گردانیده شویم پس از نظر شرع در این مورد وارث حقیقی میت کدام گروه اند؟ بینوا توجروا

. الجواب باسم ملهم الصواب: در شریعت بینه جهت اثبات دعوی میباشد نه جهت رد آن لذا در صورت مسؤله بر عدم نكاح تثبيت شواهد را اعتبار نباشد بالخصوص وقتيكه حتى الامكان جانب نسب را ترجیح باشد وفعل مسلمان حتی الامکان بر صلاح محمول گردانیده شود. قال العلامة ابن عابدين والد

قنبيه: لاتسبع بيئته ولابيدة ورثته على تأريخ تكاسها عايطابق قوله لإمها شهادة على النفي معنى فلاتقبل واللسب يمتأل لاثبا تهمهما امكن والامكان هدا بسبق التزوج بهاسرا بهريسير وجهرا باكثر سععة ويقع ظلك كثير اوهذا جو الى محادثة فلينه ملمضر نبلالي (ردالمحدار ص١٧٦ ج٢)

اما اینکه در مدت بست وسه سال ورثه میت بامشاهده نمودن تصرفات پسرش خاموش بودند ابا حق ایشان ساقط شد یا خیر در این حصه اولاً عبارات فقهاء را تقدیم میکنیم . قال العلامة ابن عابدين والواله واع عقارا) وكنالو وهب او تصدق وسلم و تهديل بيع اللواجر

ا و رهن او اعار ثم ادعى الماهر تسبع اذليس من لوازم ذلك الاروج عن البلك وقد يركني الشخص والانتفاع عملكه ولا يرضى بالقروج عن ملكه ولانه في البيع لحوة على غلاف القياس فلا يقاس عليه غيرةولد ارمن نبه عليه فليتأمل رمل اقول ومغل البيع الوقف كبأ افعى به الشهأب الضلبي و وافقه طيظك ثلاثة عضرعالها من اعيان المعفية في عمرة كتب اسماءهم وخطوطهم عوافقته في اخر كتأب النحوى من فتأواه البشهور 8 فراجعها. ثم اعلم ان التقييد بألبيع اتما يظهر بأللسبة الى القريب اماً يكنسية الى الاجتبى فلالما في جامع الفتاوى إول كتاب البنتوى عن الخلاصة رجل تصرف في ارض زمانا ورنهل اعربرى تصرفه قيها المرمات البتصرف ولمريد عالرجل حال حيوته لاتسبع دعو الابعد وقاته اه وفي الحامدية عن الولوالجية رجل تصرف زمانا في ارض و رجل اغريري الارض والتصرف ولعديدع ومأنف على ذلك لمر تسبع بعد ذلك دعوى ولزه فتترك على يذالبتمر ف اهوالظأهر ان البوت غير قيد بذليل المهم لعريقين وابمعدا وبمعلم انجر دالسكوت عدالاطلاعطي التصرف مأتع وان لعريسيقه يبعوإما السكوستعد الهيع فلايمتع الادعوى القريب ثبر اعلير انه نقل العلامة ابن الغرس في الفواكه الهندية عن الممسوط الما ترك الدعوى ثلاثاو ثلاثين سنة ولم يكن مانع من الدعوى ثم ادعى لاتسمع دعواللان ترك الدعوى مع التمكن يدل على عدم الحق ظاهر الهومثله في البحر و في جامع الفتأوى وقال المتاغرون من اهل الفتوى لا تسمع النحوى بعن سعوثلاثين سنة الاان يكون المدعى غاثما اوصبياً اوجيوناليس لهما ولى او المدعى عليه اميرا جائرا يخاف منه كذا في الفتأوى العتأبية اه والظأهران عنم سماعها يعدمنا البدة اعمر من كونه مع الإطلاع على التصرف او بدونه لان عدم سماعها مع الاطلاع ص التصرف لم يقيدونهما عدة فلامنا فاقابين كلامهم تأمل ثم اعلم ان عدم سماعها ليس مبنيا على بطلان الحق حتى يردان هذا قول مهجور لانه ليس ذلك حكم ببطلان الحق و اثما هو امتعاع من القضاة عن سماعها عوضا من التزوير ولذلالة الحال كما دل عليه التعليل والافقد قالوا ان الحق لا يسقط بالتعادم كهافى قطاء الاشهاد فلاتسبع الدعوى في هذه البسائل مع بقاء الحق للاخرة ولذا لواقر به الخصم يلزمه كها في مسألة عدم سماع الدعوى بعد مطى عس عضر السلة الما بهي السلطأن عن سماعها كما تقزير قبيل بأب التحكيم فاغتدم هذا التحرير المفرد (رهالمحتار صسوم) ونقلطعن الخلاصة لاتسبع يعداثلاثين سنة اه(ر دالبحثار ص ٣٠٠٠)

من المال علم المال الما 10. احسن الفتاوي، فارسي، جلدهفتم

بأمراى فاظا امريسياعها يعدهل والبدقالسيع وسبب النهى قطع الحيل والتزويد فلايشافي مأفي الإهراء وغورهامن اناكى لا يسقط بتقادم الزمان أهولذا قال فى الاشباة ايضا ويجب عليه سماعها اهاى يهي طى السلطان الذى يبى قضاته عن سماع الدعوى بعد هذه المداقان يسمعها بنفسه اوياهر بسماعها كيد

يضيع حق البدعى والظاهر أن هذا حيث لم يظهر من البدعى أمارة التزوير (وبعد صفحة)الساوس استعداء مال اليتيم مقيديما اذا لعريتركها بعد بلوغه هذا البدة وعما اذا لعريكن له ولى كهايال · (ردالبعبارص،،ج،)

> از عبارات فوق امور ذیل ثابت شد : (۱) توسط اطلاع على التصرف بلا قيد مدت دعوى ساقط ميكردد.

(۲) باعلم بیع تنها حق قریب ساقط گردد حق اجنبی ساقط نمیگردد.

(٣) مدت عدم سماع پانزده سال است كه بعد از اين مدت حاكم به قاضي اجازه نمي دهد پس باید در این صورت حاکم دعوی را به دقت بشنود یا کسی را به سماع دعوه مقرر کند.

(\$) بعد از سی یا سی وسه وسی وشش سال حق دعوی ساقط میشود قول مفتی به سی

وشش سال است (۵) اگر مدعی نابالغ باشد یا بنا بر کدام عذر دعوه نکرده باشد. پس این مدت بعد از بلوغ

وبعد از زوال عذر محسوب میشود . (۶) بعد از این مدت دعوی عدم سماع مبنی بر خوف تزویر است پس در جائیکه خوف

تزویر نباشد چنین که قاضی با قرائن یقین کند صدق مدعی را یا شخصاً مدعی علیه مقر باشد پس بعد از آن مدت نیز سماع دعوی درست است.

(٧) بعد ازین مدت متعینه دعوی عدم سماع قضاء است در غیر آن عندالله حق صاحب حق را کسی ساقط نکند در این تمام صورت ها سقوط دعوی بنا بر خوف تزویر است .

طبقیکه از عبارت علامه ابن عابدین فهمیده میشود (خوفاً من التزویر) وعبارت علامه حصكفي رحمه الله : وجعل سكوته كالاقصاح قطعاللة ويروالحيل (ودالمعتار جعص ١٥٠٠)

ودر مسئله مذکوره خوف تزویر نیست چراکه اولاد خانم اول اعتراف میکند که ماحق ورائت اورا نمی دهیم چراکه آنها اولاد خانم دوهم را از پدرش ثابت النسب نمی پندارند قبلاً گفته شد که ثابت النسب باشد از پدر ایشان لذا حق وراثت را داشته باشند. والله سبحانه و تعالى اعلم . ٢٣ /زايعالآخرسنه ٢ ٩ هجرى

كبتاب القضاء والدعوي والشهادار

قانون عدم سماع دعوی بعد از سه سال خلاف شرع است

سوال : قبل از سه سال کسی باتبدیلی اسم وولدش در معکمه بر جائیداد کسی دعوه نیره حاکم درحق اوفیصله نبود بعد از سه سال ورثه حقیقی میت از جعل سازی این شخصی خلاع شدند عرض نبودند اما چورککه درمعکمه قانون است که بعد از سه سال عریضه کسی نیرا نیسیتره بی معمکمه عرض او را قبول نکرد دراین صورت چه باید کرد؟ بینوا ترجروا اجهواب باسم علهم الصواب : شرعاً در حصه عدم مساع دعوی تعدید سه سال نیامده بعد از به سال نیز دعوه مدعی شنیده میشود البته فقهاء در صورت عذرسی وشش سال را تعدید نمودند تا این مدت خامشی مدعی دلیل کذب آن است ودر صورت عذر اگر دانسته شد که مدعی وافقاً برحق است بعد از سی وشش سال نیز حق دعوی را دارد.

/صفرسنه۹۸هجری

شهادت شاهد وعده معاف مردود است

سوال : عمرو خلاف زید دعوه نمود که زید چهارتن را بر قتل او سامور ساخته بود که انها موض من پدرم را به قتل رساندند پسانتریکی از آن چهار تن شاهد وعده معاف گردید که با شهادت او سه تن دیگر دستگیر شدند.

سوال اینجاست که حیثیت شاهد وعده معاف جگونه است؟ نیز گناه قتل آیا بر آمر مباشد وبا بر قاتلین مامور شده ؟ هبر اینها آیا دیت مقتول یعنی کسی راکه به قتل رساندند راجب میگردد ویا قصاص آن؟بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : امر فتل گناه كبيره است اگر بر آن حكم فتل مرتب شود ^{ربان}ي مامورين كه مرتكب فتل شدند شديد مجرم ومرتكب گناه كبيره اند.

المراوين عنون منه بعث مناسطة المساعدة الما عطا في طن الملاء كان يومى خصاطله فالله التويو وخرصه: والفائدة على المساعدة على الفعل كان يومى غوضاً أوصيدا فأصاب العبا او مهما أو حريفاً أوصر تذا فاقا هو مسلعه أو عطائى نصر الفعل كان يومى غوضاً أوصيدا فأصاب العباء ال المحرضة فأصابه لعروج عنه أو تجاوز عنه الى ما وارادة فاصاب زجلاً أو لصن زجلاً فأصاب غيرة الخ

وشهادت فاسق مردود میباشد. البته نزد متاخرین شهادت فاسق مقبول است بشرطیک _{فاخ} بر صدق او مطمئن باشد ظاهر است که در حصه م چنین مجوم اظهار اطمینان مشکل میبان دوهم اینکه درجنین شهادت منفعت شخصی شاهد میباشد . فتردشهادته کا*لفه*ادالور ۵/محرمسته ۹ هجری الولاد. ولله جماله وتعالى اعلم.

در شهادت على القول اختلاف زمان ومكان مضر نيست

سوال: زید بر طلاق اقرار میدارد در این حصه دوتن شاهد نیز اند یکی میگوید زید ر وزخانم خویش را در حضور من طلاق کرد دوهم میگوید امروز خانم خویش را در حفہ من طلاق نمود پس در نتیجه این شهادت متضاد حکم شرع چیست آیا با این شهادت خار زید طلاق میشود یا خیر؟ در صورتیکه شهادتها متضاد اند . بینوا توجروا ۳

الجواب باسم علهم الصواب: باوجود اختلاف مكان وزمان اين نصاب شهادت را اعتبار باشد زیرا با اختلاف زمان ومکان کلام مختلف نمیشود.

قال العلامة ابن نهيم يُوالدُ : قال لامراته ان كلبت فلانة فانت طالق فشهد احدهما الها كلبه غنوة والاخر عشية طلقت (ويعن صفحة)ولوشهنشا هدانه اوصى اليه يوم الخبيس و اعر انه اوصى اليه يوم الجمعة جازت لانما كلام لا يختلف بزمان ومكان كلا في وصايا الولو الجية. (الهجر الرائع يص ٢٠٠٠) والله بهانه وتعالى اعلم

۲۵/مش سنه ۹۹هجری

قسم نمودن بر فعل غیر

سوال : بر زید سوگند لازم گردید اما جهت عدم اعتماد بر او گفتند باید عوض او پدرش سوگند بردارد آیاچنین سوگند بر داشتن بر فعل غیر جانز است یا خیر ؟ بینوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب** : سوگند نمودن بر فعل غیر جواز ندارد البته سوگند بر^و علمی جواز دارد یعنی چنین گفتن حلفیه که فلان این کار رانکرده جواز ندارد اما چنین گفتن که من علم ندارم جواز دارد.

قال في التنوير وغرحه: والتحليف على فعل غيرة يكون على العلم اى انه لا يعلم انه كذلك لعنه علبه عافعل غيره ظاهر ا (ردالبعدار صسح) والله سجانه وتعالى اعلم. ۱۸۳

بنا بر کاغذات سابق حکومتی قبضه دیرینه حجت نیست

سوال: بربک قطعه زمین دوفریق دعوه دارند با مطالعه تفصیل با جواب نوازش فرمائید، عیدالرحید وبرادران او مدعی اند ومدعی علیه انه وسایا و دیگر افراد اند، میکویند این زمین
پدر کلان من است حاجی انه دو مالک زمین نور محمد بود بعد از او شش پسران او بر آن
پنی بودند محمد خان شاه محمد احمدخان بهادر پنجل وبهاوالدین فیشه نیز درست مانست
پیک عندو آزار از حکومت تصوف نمود که بعداً از هند ونیز آزار پدر کلانم خرید در این
پیک عندو آزار از حکومت تصوف نمود که بعداً از هند ونیز آزار پدر کلانم خرید در این
پخش قبل از عاروسی فوت شد و این زمین پشت در پشت نزد ماست قباله زمین هم بدست
من است در صورتیکه فیشه زمین دردست مدعی است پس شرعاً فیصله این زمین در حق
کلام فریق نموده نود در حالیکه در این حصه سلسله مدت دراز گذشته است، بینوا توجروا .
الجهواب باسم علهم الصواب : از مشاهده نمودن کاغذات حکومتی درک وفهمیده شد که
زمین در ملکیت مدعی است امام سرخسی، امام قاضی خان وعلامه بزازی رحمهم اله
کاغذات سرکاری را بلا شهود نیز حجت گردانیده اند.

كياموز سجه العلامة ابن عايذيين فارسالة لشور العرف في بدأ ربعض الاحكام مثل العرف دونصه : وحاصله ان حامر من قولهد لا يعتبدن على انخط ولا يعمل به مهنى على اصل المبدقول في السلاحب قبل منوت العرف ولها حدث العرف في الانتجاد على الخط والعمل به في حقل هذه البواطيخ اقتوابه .

حنونا الورق وإن عديدا نفر قدي إلا تجهد نفي المنافرة عند والمنافرة على المنافرة على القوائد المنافرة ا

كتاب القضاء والدعوى والشهادان

والامن من التزوير مقطوع به وبذلك كله يعلم جموع اهل اله ولة والكتبة قلو وجدا في الدفاتر إن البيكا القلالى وقف عل البندسة الفلانية مغلا يعبل به من غير بينية ويذلك يفتى مضائخ الإسلام كهام ممرح في بهجة عبدالله افدرى وغيرها فليحفظ انجبي ما نقلة من غيرح الضيخ هبة الله البعل (رسائل اين عابدين جوسور)

یک دلیل قبضه ناجانز مدعی علیه این هم است که تمام مطالبات زمین مافیه وغیره آن به اسم مدعی درج شده است اگر مدعی علیه صادق می بود پس باید قباله وغیره را بنام خود تبديل مي كرد . قبضه ديرينه در مقابل كاغذات سركاري هيچ حيثيت ندارد . والله سبحانه ۲۲/میلو۲۰۰۱ه و تعالى اعلم .

شهادت کسیکه پرده شرعی را مراعت نمیکند مردود است **سوال** : کسی که خانم ودخترانش از غیر محرم مثلاً یازنه پسر کاکا پسر ماما پسر خاله

وغیره پرده نمی کنند احیاناً با انها خلوت نیز میکند در حالیکه این شخص بر باز داشتن آنان نیز قادر است آیا شهادت او قبول است یا خیر؟ نیز شرح نمائیدکه از کدام اشخاص پرده در کارست؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: چنین شخص را در شرع دیوث میگوید که دیوث فاسق بزرگ است در حصه آن در حدیث وعیدات شدید آمده که داخل بهشت شده نمی تواند وشهادت فاسق مردو است .

علاوه از آن چنین شخص کاملاً بی حیاست باک نمی داند بر خانم خویش که کجا میرود وچه میکند . در حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم حیاء را با ایمان لازم گردانیده است وقتیکه یکی آن زائل شود . دوم نیز زائل میشود چقدر وعید شدید است بی پرده کی فسق وفجور چندین درجه اضافه تر باشد از جرم های دیگر مثلاً :

(۱) این فسق متعدی است یعنی توسط بی پردگی درعامه مردم بد نظری میلان خواهش جنسی وبدکاری خلق میشود جرم وگناه همه ملوثان ومرتکبان این جرم بدوش کسی باشد که حجاب شرعی را مراعت نمی کند. ولیحملن اثالهم واثقالا مع اثقالهم

(٢) اين فسق وفجور بغاوت علانيه است است از خداوند تعالى . خداوند جل جلاله اعلان نموده جرم های امت راکاملاً عفوه کنم علاوه جرم باغی علانیه که هیچگاه آنها راعفوه نمیکنم. والرسول فلم من للمعلمه وسلم: كل امتى معاقى الاالبجاهرين. (دوالالبغار ويرجه للمتعال. (۲) كسانيكه پردو نسى كنند پس آنان اين حكم قطمى الهى دا بدميندارند كه كفر است. پس شهادت چنين فاصق، بى حياء ديوت وياغى ظاهر خداوند تمالى ورسول او مردود بسي الله دو وقت خوروت يا مراعت داشتن سه شرايط شهادت فاستور قبول ميشود.

(۱) وقتیکه شاهد عادل میسر نشود.

(۲) وقتیکه اندیشه حق تلفی مدعی باشد.

۲۱) فاسق جنین صاحب مروت باشد که بر صدق اوظن غالب باشد.

عن عمار بن يأسر خار فعه ثلاثالا ين علون المينة إنذا الديوث والوجلة من النساء و مدمن الخير قالوا في الديونة قال الذي لابينال من دعل على اهله رواة الطور الى الكبور.

عن ابن عمر كان رسول لله كال ثلاثة قد حرم لله عليهم انجدة منهن الخير والعاق والديوث الذي يقر في العله الخيث رواة احمد واللسائي رهنكرة صدح»

قال العلامة المصكلي عين في باب قبول الشهادة و عدمه: تقبل من اهل الاهواء اي اصحاب بدخ الى ان قال) يومن مر تكب صفيرة قبلا احدار ان اجتنب الكبائر كلها وغلب صوابه حل صفائرة قدر وغيرها قال: هو معنى العدالة وفي الخلاصة: كل فعل يوفض المووءة والكرم كهيرة قوا قرءابن كمال قال ومتى ارتكب كويرة مسقطت عذائته

وقال العلامة ابن عايديين بركيطة بعمويا النالفتاوي الصغوى: العذاس بهتسنب الكبائز كلها سبخى لو أزتكب كبروقات عنالته وفي الصفائر العيز اللغلبة او الاحرار على الصغيرة اقتصير كبيرواوللا الخال طلب مواله اد قال في الهامض: لا تقبل شهادة من يجلس جلس الفجور والبجائة والعرب و ان الع الخرب حكل في البعيط لتناوى هندية ووجها والفاسق الخاتاب لا تقبل شهادته ما لعربي عليه و مان الخور علمه الزالوية والصحيح ان طلائت عفوض الحراء القاضى ا

(قوله كبيرة)الاضم ابها كل ما كان شليعاً بين البسليين وفيه هنك حرمة النين كما بسطه المهمنالوغيرة كالمافيض حضر البلتق

وقال في الفتح: وما في الفتاوي الصفرى العدل من يجتنب الكبائر كلها، حتى لوار تكب كيور السقط

كتاب القضاء والدعوى والشهادا

عدالتموق الصفائر الفيرة للفلية لتصور كبيرة حسن (ز دالبحدار ص من جه). قال العلامة علاء الدين ابوالحسن بوالية: (مسالة)،قال القرافي في بأب السياسة نص بعض العل ص انا الحالم ليدنى جهة الإغير العنبول الجنا اصلعهم والخلهم فجورا للضهادة عليهم ويلزم للك القطاة وغيرهم لعلا تصبع البصائح قال وما اظن احدا يخالف في هذا فأن التكليف في ط في الاركز وتعاكله للعرودة لتلا مبددالاموال وتضيع المقوق قال بعضهم والحاكأن العاس فساقا الاالقار العادر قبلت شهادة بعضهم على يعض ويحكم يشهادة الامغل فالامغل من الفساق هذا عو العوار الذى عليه العبل وان الكركثير من الفقهاء بالسنتهم وكللك العبل على صفة كون الفاسق وليا إ الدكاح ووصيا فى البال هذا يؤيدما نقله القرافى واذا غلب على الظن صدق الغاسق قبلت شهادته حكم بها والله تعالى لم يامر برد عبر الفاسق قلا يبوز ردة مطلقاً بل يشبت فيه حتى يتبين صدقهم كلبه فيعملعلى مأتبيدو فسقه عليه (معين الحكام البأب الثاقي والعشر ون ص٥٠٠)

وقال العلامة الحصكفي وكراتيك (والفاسق اهلها فيكون اهله لكنه لا يقلد) وجويا ويأثم مقلة كقابل شهادته به يفتى وقيدة في القاعدية عا افا غلب على طعه صدقه فليحفظ درر واستدى الثال الفاسق ذاالجاه والمروءة فانه يهب قبول شهادته بزازية قال في العبر و عليه فلا ياثم ايضا بتولية القضاءحيمكأن كللكالاان يفرقبيهماانعهي . قلت: سيج ماتضعيفه في احجه

وقال العلامة ابن عابدتن يُوبَيِّلُة: (قوله لكنه لايقلدو جوباً الخيقال في البحر وفي غير موضع ذكر الاولوية يعاي الاولى ان لاتقبل شهادته وان قبل جازوقى الفتح ومقتضى الذليل ان لايمل إن يقضى ببأ فأن قتنى جاز و نفذاه و مقتضأة الآثم وظأهر قوله تعالى ان جاء كمر فأسق بنياء فتبيينوا. ان لا كال قبولها قبل تعرف حاله وقولهم يوجوب السؤال عن الشاهد سرا وعلانية طعن الخصم او لا أنا سأترالحقوق على قولهما المفتى به يقتضى الاثم باتركه لانه للتعرف عن حاله حتى لا يقيل الفاسق وصرابن الكبال بأن من قلد فأسقا بأثمر واذا قبل القاضى القاضى شهادة بالشراه (قوله به يفعى اداج لهافى البتن فقدعلهت التصر كيتصحيحه وبأنه ظأهر البلعب وامأكون عدم تقليدنا واجيأ فقيه كلام كباعلبت فأقهم (قوله وقينة) اى قيد قبول شهادة الفاسق البقهوم من قابل اهر وعبارة البير حال لوقيلها القاهى وحكمها كأن افحا لكنه ينفذونى الفتأوى القاعدية هذا اذا غلب على ظنه صدقه وهز مامعطاء

اسسن الفتاوى،ظوسى، جلدهفتم للمتوالظاهر انعلايأته ايضا كمصول التبيين المامور يعالى العص تأمل قال طاقان لمريغلب على ظن وواهى صدقه بإن غلب كليه عدده او تساويا فلايقبلها اى لا يصح قبلوها اصلاحذا ما يعطيه البقام اه دوالحمارسسج)

قال الإمام المصكفي ويتملي العنالة لوجويه لالصحته علاقاللهافي ووالله قطو قصي بهها دافاسي يناو المرفيح الإان يمنع منه اي من القضاء بشهادة الفاسق الإمامر فلا ينفذواني قوله)وما في القنية والبجني من قبول ذي البروة الصادق فقول العالى بمر و ضعفه الكمال بأنه تعليل في مقابلة النص فلا يقيل اقرتا المصدف

وكالعلامة ابن عايده ويوافي : (قوله بشهادة فاسق نفذ)قال في جامع الفتاوي واما شهادة الفاسق فان تمرى القامى الصدق في حهادة تقبل والإخلاا حفقال وفى الفتأوى القاعدية ملااطا غُلُب حلى ظنة مدقه وهو تما يعفظ درر اول كتاب القضاء وظاهر قوله وهوتما يعفظ اعتباده اهزقوله النص)وهو قوله تعالى واشهدوا فوى عدل معكم واجبعا عده اول القضاء (ردالمحتار صسح).

آن رشته داران قریبی که پرده نمودن از آنها فرض است : ١١) پسركاكا (٢) پسر عمه (٣) پسر ماما (٤) پسرخاله (۵) ايور (۶) جيته (٧) سنو (٨) زن

برادر (۹) زن کاکا (۱۰) خالو (۱۱) شهورکا بهتیجا (۱۲) شوهرکا بهانجا (۱۳) شورکاچچا (۱٤) شوهر كامامو (۱۵) شوهركايهوپها (۱۶) شوهركاخالو نسبت به اغیار پرده نمودن از رشته دار غیر محرم شدید تر است زیرا که جهت کثرت

أمد ورفت واختلاط بي حجابانه خوف فتنه وخطر در آنها زياد است .

ازينجا ست كه رسول الله كم في فرموده : الحمو موت.

تفصيل كامل اهميت فرضيت پرده در رساله (هداية المرتاب في فرضية الحجاب) ووعظ (برده شرعی) مطالعه شود . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۵ ا مرشعبان سنه ۵ ۱ ۱ هجری

شهادت تصوير كران مردود است

سوال کسی که بلا ضرورت تصویر خودرا می گیرد ویاتصویر دیگران را می کش<u>د</u>تجا نزدش ^{نوخانه} یا در دوکان تصویران می نهد آیا شهادت او شرعاً معتبر است یا خیر؟ بینوا توجروا العواب باسم علهم الصواب: بلا ضرورت عكس كيرى ويا عكاسي ويا نكهداشتن آن مرم ازرگ وحرام است که بر آن وعیدات شدید آمده است کسی که بدون ضرورت كتاب القضاء والدعوى والشهادار

تذکره. کارت قومی پاسپورت وغیره عکس میگیرد با عکاسی میکنید فاسق ومر_{ازر} الشهادت است . تفصيل كامل در جواب سوال اول گذشت.

وعيدات برتصوير

عن ابى طلحة كالقال الدى كالترسل البلائكة بهتا فيه كلب ولا تصاوير متفى عليه عن ابن عباس يصن ميمونة رضى لله عنها ان رسول لله الااصبح يوماً واجا وقال ان جنر ليل كار وعدلى ان يلقالى الليلة فلمريلقين أكر والله ما اعلفي ثمروقع في نفسه جرو كلب تحت فسطأط له فأمريه فاخرج ثعر اخذبيدة ماء فنضح مكانه فلما امسى لقيه جبرثيل فقأل لقد كنت وعدتني ان تلفال المارحة قال اجل ولكنالا ندخل بيتافيه كلب ولاصورة فاصبح رسول الله يومشا فأمر بقتل الكلاب حتى انه يأمر بقتل كلب الحائط الصغير ويترك كلب الحائط الكيير رواة مسلم.

عن عائشة رضى لله عنها ان التي الله لم يكن يترك في بيته شيشاً فيه تصاليب الانقضه رواة البخارى

وعبهار حى للمعبها عن النبي الكاقال: اشد الناس عذاباً يوم القيبة الذين يضاهون يخلق للمعتفق عليه عن ابي هريرة كله قال سمعت رسول الله 🕮 يقول:قال الله تعالى و من اظليم عمن شعب يخلق كعلق فليخلقوا خبة اوشعير قمتفق عليه

عن عبدلله بن مسعود 🐗 قال سمعت رسول الله 🦚 يقول:اشدالماس علمابأعددلله المصورون،متفقعليه.

عن ابن عباس، قال سمعت رسول قله الله يقول: كل مصور في العار يجعل له يكل صور 8 صور ها نفسا فيعليه فيجهدم قال اين عباس فاعفان كدعلا بذهاعلا فاصنع الشجروما لاروح فيممتقى عليه

وعده 🚓 عن الدي ෯: في حديث طويل في اغر قاو من صور صور قاعلب و كلف ان ينفخ فرجاً وليس بنا مخرواة البغارى

وعن الم حديدة 45 قال قال وسول فله 63 : يخوج عنق من العاريوم القيبة لها عيدان تبصر ان والمنان تسبعان ولسان يفطق يقول الى وكانت بثلاثة يكل جبار عنيد و كل من دعاً مع الله الها اغر و بالمصورات رواة الترمذي (مشكوة صماوس) واللهجائه وتعالى اعلم برحرمت تصوير تفصيل بحث دررساله (النذير الهريان عن عذاب صورة الحيوان) مطالعه شه د.

شهادت کسی که تلویزون را مشاهده میکند مردود باشد

سوال: كسى كه در خانه اش تلويزون دارد واو با اطفالش آنرا مشاهده ميكند آياشهادت او پذیرفته میشود یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: تلویزون منشای بی حیائی، عریانی، بی ادبی زناکاری سرقت چپاولگری وبی مهار شدن اولاد ووبال گردیدن جان والدین وناسور خطیر اِست لذا تمام وعیدات که در حصه عکس گیری وعکاسی آمده همه آن وعیدات در حصه مشاهده كننده تلويزون نيز منطبق است .

پس کسی که در این جرم ملوث باشد فاسق بزرگ ومجرم به گناه کبیره پنداشته می شود لذا شهادت چنین شخص مردود است . در حصه تلویزون رساله (تی وی مهلک تراز تی بی) مطالعه شود که علاوه هلاکت دنیوی جسمانی ودینی باعث هلاکت اخروی وقبر نیز گردد. والله سبحانه وتعالى اعلم . ١٥٠ / شعبان سنه ١٥ ١ ١ هجري



بنسسي للقوالي وكالتحكيد

﴿ قُلْ إِن كَانَ مَالِمَا أَرْتُمْ وَأَبْنَا أَوْحَتُمْ وَإِخْوَاتُكُمْ وَأَنْوَجُكُمْ وَمُشِيرُتُكُم وَأَمْوَلُ أفترمتكوها ويجنزة تغفون كيادها ومسلكن ترضونها أحب إلتكم مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ. وَجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ. فَنَرَيْصُوا حَتَّى يَأْقِبُ اللَّهُ بِأَصْرُهُ وَاللَّهُ لَا نهوى الْقُومَ الْفَسِقِينَ ۞﴾ كتاب الصلع احسن الفتاوى,فارسى، جلدهفتم

كتابُ الصّلح

در تخارج حيله جواز صلح عن الدين

سوال : در درمختار چهار حیله جواز ضلح عن الدین مذکور است.

ونصه: وصح لو غرطوا ابراء الغرماء منه اي من حصته لانه تمليك النين عمن عليه فيسقط قرر

نصيبه عن الغرماء اوقطوا نصيب البصائح منه اى الذين تبرعاً منهم احالهم بحصته او اقرطور قنر

حصتهمنه وصائحوناعن غيرتاعا يصلح بذلا واحالهم بالقرض على الغرماء وقبلوا انحوالة وهلااحسن

الحيل ابن كمال والاوجه ان يبيعونا كفا من تمر او الحوة بقند الذين ثعر يحيلهم على الغرماء ابن ملك

(در محدار. کتاب الصلح)

وفي الشامية: (قوله احسن الحيل)لان في الأولى هررا للورقة حيسه لا يمكمهم الرجوع على الغرماء

بقدر نصيب البصائح كذافي الفائية لان العقد غير من النسيفة اتقالى وله والاوجه بلان في الاغيرة لا

يقلو عن خبر د التقديم في وصول مال ابن مالك. (ر دالبعدار ص ٥٠٠ ج٠)

اشكال در اينجاست كه ضررحيله (النقدخير من النسينة) در حيله ثانيه وثالثه در هر دو

موجود است طبقیکه در عبارت فوق شامی بر آن تصریح شد، پس حیله ثالثه چگونه احسن الحيل گردانيده شد؟بينوا بيانا شافيا توجروا اجرا وافيا.

الجواب باسم ملهم الصواب: در حيله ثانيه ضرر (النقل/غيرمن|النسيعة) مبنى بر اين

است که در این حیله حواله تسلیم میشود در حالیکه در آن قول حواله خلاف تحقیق است طبقیکه در شامی آمده.

(قوله واحالهم) لا عمل لهذه الجملة هذا وهي موجودة في شرح الوقاية لا بين ملك وفي بعض النسخ أو احالهم(ردالبحتارج،ص،۵۲۱

وقتبکه بنای ضرر مذکور خلاف تحقیق است پس در حیله ثانیه قول بر این ضرر درست

نباشد ابن ملک بر صاحب در رد نموده این جمله را افزود اما این اضافه درست نیست .

قال الطحطاوى كوالله : ذكر ورداعلى صاحب النور وتبعه البصنف حيدة قال ولا يعفى ما فيه اى هلا الوجه من التعرر ببقية الورثة و لكنه لا ينفع لانه يرجع عليهم عا احالهم به فيكون التعرر عليهم مرلین اه (طبط اوی ص.۱۰۰ ج) ازاین عبارت این سخن نیز معلوم شد که اگر در حیله دوم حواله هم تسلیم شود باز هم ور اين حيله (التقيد) غير من اللسيفة) ضرر نيست، لهذا در حيله دوم درباره، ضرر قول زیلعی بر حق است .

ونصه: وان شرطوا النيير الغرماء منه اي من النين صح لانه اسقاط اوتمليث النين جمر، عليه النين كانتك جائز وقال صاحب الهداية وهذا حيلة الجواز واخرى اى حيلة اغرى ان يعجلوا قضأء نصيبه مدرعين ثعرقال في الوجهين خرريبقية الورثة والإوجه ان يقرضوا البصائح مقدار نصيبه وصالحواهما وراالنين ويحيلهم على استفأء نصيبه من الغرماء وهنا في الوجهين ظأهر لا بهم اذا اعطوا البصائح عيدا عقدرا النفت اوقدر النفن ولم يحصل لهم النفن فقدحصل لهم هرر دنيوى وليس فالصورة الثالثة مثل ذلك من الحرر لانهم وان عرج معهم قند النفن لكن حصل لهم النفن عقابلته فأنتفى عهم المصرر الاطرر العقدهان العين عيرمن الدين اه (زيلي ص ١٠ جه)

بعد از آن حیله رابعه را اوجه قرار داده خلاصه اینکه در حیله اولی عوض مصالح حصه دین وعین عوض هر دو وصول شود دیگر ورثه عوض حصه دین رابدهند اماحصه دین به آنان نرسد لذا آنها را ضرر است ودرحیله ثانیه در مصالح صلح تنها عوض حصه عین وصول شود وحصه دین تبرعاً به ورثه داده شود وبر مقروض در این مصالح رجوع نکند در آن دیگر ورثه را ضرر باشد که حصه دین را به مصالح بدهند اما از مقروض وصول نکنددر حیلة ثالثه مصالح تنهااز حصه عين صلح نموده شود وحصه دين به ورثه متباقي داده شود وآنرا از مغروض وصول كنند كه در آن به فريقين ضرر نباشد پس اين احسن الحيل است. البته در آن ضرر (النقدخيرمن النسية) به ورثه باشد اما اين ضرر اهون تر دو ضرر اول است ودر حبله رابعه این ضرر نیز نباشد در مصالح حصه عین ودین صلح کنند عوض هر دو را وصول کنند مانند حیله اولی وحصه دین را به باقی ورثه بدهند در مقابل آن حصه دین وصول شود به حیله بیع در این ور ثه را ضرری نباشد البته آنقدر باشد که عوض حصه دین اول داده شده بعداً حصه دین وصول گردد اما این ضرر اندک است از حیله ثالثه چرا که درحصه ثالث دین را وارث از مال خود میدهد ودر رابعه از ترکه دفیعه این ضرر چنین ممکن است که از نرکه عوض حصه دین کم از مقدار حصه دین داده شود بالخصوص وقتیکه مدار صلح بر سامع باشد پس حيله رابعه اوجه است ودر حيله ثانيه ضرر (العقد عيرمن اللسهة) نباشد در نانیه باشد که ورثه متباقی حصه دین را اداء کنند اما از مقروض وصول نکنند از کسانیک ضرر (الطقاعهومن(اللسهة) را در حیله ثانیه تحریر نموده اند قول انها خلاف تعقین است ضنر را در کتابه زبلمی و تکمله فتح القدیر حق دانسته اند. وگفته اند. اذلانسی مة عندالنر ومتعلق (الفقدعمومن(السهة) در حاشیه عنایه آمده (الوللمهجمسه). وللمسجمالهوتعالیاعلور ومتعلق (الفقدعمومنالسهة) در حاشیه عنایه آمده (الوللمهجمسه).

چهار مسائل اهم تخارج

سوال: کسی فوت شد که پنج پسر وشش دختر داشت و در ترکه رزمین. طلا باب وسامان آلات نیز داشت در این مورد یک وارث سیزده صد روپیه مقروض نیز برد اموال از قیمت شد که بالغ گرد که عافل ایک عافل و است شد دختران که عافل وبالغ وعادوس شدگی بودند از سهم های کامل دست بردارشدند منتهی یک دختر یک گاؤیش را که یک هزار قیمت داشت گرفت دوهمی ماشین خیاطی را که چهار صد روپیه قیمت داشت و گاو را سوم چند یسود و زمین گرفت قیمت داشت و گاو را سوم چند یسود و زمین گرفت مال منباغی را به برادران بخشیدند بعد از پنج سال در این مورد یک مولوی صاحب فتری داد که این مسئله تخارج از دوعلت باطل میباشد. داد که این مسئله و روز نه وارث غیر بالغ موجود

دوهم اینکه دین از تخارج کشیده شود شما دین راکه بر وارث بود از آن نکشیدید که باید با اموال منقول شامل میشد پس باید تخارج از سرنو نموده شود نظر شما در این مورد چیست عنایت فرمانید ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در اينجا چهار امور قابل تحقيق است:

- (١) آیا تخارج بغبن فاحش درست است یا خیر ؟
- (۲) در صورت موجودیت صفیر در ورثه آیا تخارج درست است یا خیر ؟ ۱۳۸ آباد در کنار با رو از منا
- (٣) آيا دين بر كدام وارث مانع تخارج ميباشد يا خير ؟ (٤) اگر از مصالح بعض ورثه راحصه داده شود وبعضى ديگران را داده نشود آيا اين مانع
 - تخارج است یا خیر ؟

تحقيق امور اربعه قرار ذيل است :

ار) اگر در ترکه منقرله حصه مدیرن اضافه از میراث باشد پس مانع تخارج میباشد در (۱) اگر در ترکه منقرله حصه مدیرن اضافه از میراث باشد و میباشد در نیر آن نمبیاشد چراکه عاصت منع دین (تملیک الدین من غیر من علیه الدین) است که در ترکه منقوله دین منجارز از خصه میراث موجود است که علاوه مصالح مدیرن دیگر ورثه نیز مالک دین میگردند اما در ترکه منقوله در دین متجارز این علت مفقود است که در ترکه منیزن داده شدیم گردد که با تراشی همه ورثه دین در حصه مدیرن داده شرد نمون الدین معن علیه الدین و موجائزه

در مسئله زير بحث اين صورت است لذا اين دين مانع صحت تخارج نباشد.

(۲) اگر بدل صلح از ترکه قرار نگیره بلکه مصالح را از خود اداء کند این تخارج مطلقاً درست باشد واگر از ترکه بدل صلح قرار گیرد چونکه در آن حق همه ورثه است پس رضایت همه در آن شرط باشد.

قال العلاقي <u>مُحَالِط</u>ة : ولو اعرجوا واحدا من الورقة فصلته تقسم بين البناق على السواء ان كأن ماً اعطونهن منالهم غيز البيز اعنوان كأن البعض معود توقعل قدر ميز اغير يقسم بيه بعد

وقال ابن عابدت*ن رُکِتِیْ*: افادان احدالور ثة اذا صالح البعض دون الباقی يصح و تكون حصته له فقط كذالومالح البوصى له كمالۍ الانقو وى سائمالۍ (ر دالبعتار ص سج»)

نه وصاح مهوستان وقع التعارج بهراهى الورقة فاندفع هذا الإشكال ايضا لكن بقى رضا الصفير و قلب: في مسانتنا وقع التعارج بهراهى الورقة فاندفع هذا الإشكال ايضا لكن بقى رضا الصفير و سيال حكيه

(۳) بدل صلح اگر هر قدر کم باشد تخارج در آن جواز دارد البته اگر با کسی فریبکاری شود که در وقت صلح قیمت درست چیزی آشکارا نشود بعداً غین فاحش ظاهر شود پس تُوسط قاضی اختیار فسخ این صلح را دارد.

ل هرح التدوير تولو ظهر عون قاحش إلا يدخل تحد التقويد في القسبة فأن كانت بقضاء بطلت الفاقا لان تصرف القاض مقينها كمملل ولم يوجودوو وقدت بالتراجس تبطل ايضا في الرحم لان هرط جرادما البحادلة ولم توجدوجه نقضها خلافا لتصحيح الخلاصة فلمخلو قال كالمكان تقسم لكان اول وتسمع مواطلك المحادك مرافقون الفاصل إن العربة لاستيفاء وإن الاجتهاد وإن الوبلاد

ع عواهنت ای ماد تر عین انقیزی انگ سال الله این القوید للقسیة یان قوم باک، فظهر انه یساوی و ان انجامید : (ولوظهر غین فاحش فی القسیة) ای فی انتقاب القسیة یان قوم باک، فظهر انه یساوی كتاب الصلي

عسائة. وفيها تسعر قوله قلسا لخ فقتصاداتها تمتاج الى الفسخ وان معنى تبطل ويطلعله إبطائها بەيھىر قول/الكاز تفسخىيىمامريقل/تىفسخ(ددالبحتار صسجە)

ازين مسئله علائيه سوء تفاهم شود كه در صورت غبن فاحش تخارج باطل ميباشد ور حالیکه از آنجا معلوم میشود که در آن صورت خیار فسخ میباشد ودعوی او مسموم میباشد غبن نقصان ظاهر شده بعد از عقد را گوید نقصان ظاهر شده در وقت عقد را غبر فاحش نگوید در تخارج بدل صلح مشروط کمیت نباشد معهذ جهت تسکین قلب جزر امور تحرير شود.

(١) در كتب مذهب آمده وقتيكه بدل صلح زر يا نقره مكيل يا موزون باشد صحت تخارج را شرط باشد که بدل صلح در آن چیز اضافه شود از حصه مصالح که در اشیا. مذکوره نباشد پس در آن کدام کمیت مشروط است .

(۲) تخارج بحکم بیع باشد ودر بیع تراضی متعاقدین در تفاوت کثیرة بدلین جائز باشد. (٢) قال ابن عابدتك كريكية: اوصى رجل بقلىت مأله و مأت البوصى قصا لح الوارث البوصى له من الغلت بألسدس جأز الصلح وذكر الإمام البعروف يخواهر زادةان حق البوصى لهو حق الوارث قبل القسبةغيرمتا كديمتيل السقوط بالإسقاط (ردالبحتار ص سج)

در اينجا اسقاط بالصلح مراد است نه مطلق اسقاط (كهاحورس في كتاب الوصية والقرائض) تعت عنوان : حق وارث با اسقاط آن ساقط نمیگردد . مثال اسقاط بالصلح در عبارت مذكوره در صلح من الثلث بالسدس مذكور است كه در آن نسبت تضعیف وتنصیف باشد شخصاً علامه ابن عابدين مثال غبن فاحش را در اينجا چنين بيان نموده باهمين نسبت.

كمامرمن نصه: بأن قوم بالف فظهر انه يساوى عسمائة.

ازينجا معلوم شد باتفاوت فاحش تخارج جائز است . (1) اكر صغير شخصاً عاقد باشد پس بيع وشراء وديكر عقود مانند دانره بين النفع

والضرر در عقد صلح نيز عاقل بودن صغير شرط باشد بلوغ شرط نباشد. عقد صغير عاقل منعقد نسيشود وعقد عاقل غير ماذون منعقد ميشود اما موقوف است .

بر اذن بعد البلوغ يا بر اذن ولى ولى في المال بالترتيب اينان اند .

پدر ، وصی پدر ، جد وصی جد . قاضی

ڵۻڵڿۿڔٵڷڎۏڽۯٷۿڔڟ؋ٵڷڟڵڸٳٵڷؠڵۅۼٛۅٵػڔۑةڷڝڿ؈ڝڡٵڎۅڹڹٳڹۿڔؽڝڵڿۿؽ؋ڔۯ ؠؿڹ(ڔڎڵؠۼڎٲڔڟ؞؞؞ڿ)

ولى الهندقة و اما هر الطفائو اعمها ان يكون البصائح عاقلا فلا يصح صلح البعنون والصمى اللي والمسلم اللي والمسمى المسمى اللي والمسمى اللي والمسمى المسمى اللي والمسمى المسمى المسمى المسمى ال

ولى كتاب الباذون من هرح التدوير: و تصرف الصبى و المحتوة الذي يعشل الهيج و الخبراء ان كأن وكلما عضا كلاسلام، والاجهاب منج بلا اذى و ان كان شارا كالمطلات والعتاق و الصنفة و الغرض لا و ان النهية وليها، وما ترددمن المقوديين لفع وخرر كالمهج والغراء توقف على الاذن حق أو بلغ فأجأز الافكار. وأن الفرناها الولى الهيا أن يجر أدوبيت كميذ ما أون إن كانا حكامة. ((داليحتار ص- - - - - - - - - - - - - - - -

واکر صبی شخصاً میاشر عقد نباشد بلکه کسی دیگر از طرف او عقد کند پس عاقل بودن صبی شرط نباشد وصلح منعقد میگردد. البته در حصه نفاذ شرط است که ولی صبی از طرف ار عقد کند فی العال واگر غیر وی عقد نمود منعقد است اما موقوف باشد بر اذن صبی بعد البلغ پابر اذن قاضی البته درتقسیم غیر دوروایت است. (۱) عام عقود مانند فضولی موقوف باشد . (۲) این تقسیم باطل است یعنی منعقد نمیگردد علت فرق را علامه رحمتی چنین بیان نموده که در انعقاد عقد فیضولی وجود متعاقدین شرط است که در اینجا منقود

است.وسند در نصه عن الرافعي رحمه اقه تعالى قال ابن عابد<u>تان كاتبائي</u>: قال في البحيط فلو قسم بغير قضاء لعر تجز الآ ان يُحتر (العاكب) و يسلغ (الصفير) لهجيز طوري وهذاها قدمه الشارح(ر دالبحتارص···ح)

ونعى الضار "المعقلدة، توصعته، هاء الضركاء الإاطاكاتان طبعه صغيرا وجمعون لاناتب عنداو خالب لا كوكيل عندالعدة، لوومها حيثقذالا بأبيازا قالقاطى أو العاكب أو العين الخاباط أو وليه ولوهركاء بطلب

مية البقى وغيرها. وقال ابن عابدت وكتابية: (قوله الما كان)استثناء منقطع كبا يفيدة قوله بعن لعدم لزومها أو استثناء من صلوف أي ولومت اهط أو اراد بأنصحة اللزوم (قوله الإباجازة القاضي)الطاهر رجوحه للستثنيات الفلات (قوله أو الفائب أو الصبى الما بالمايولومات الفائب أو الصبى قاجازت ورقته للمتثنيات الفلات (قوله أو الفائب أو الصبى الما بالمايولومات الفائب كي كما تتبديدها الإجازة عربية للمتتنا عندها علاقاً ليصدر منهة المفتى والإول استحسان والفائل قياس و كما تضيما الإجازة عربية تعريفة الطفل و تعرف في نصيبه و بأع البعض يكون اجاز الإقوام هذا كاكراز و مها بأجاز القاقع _{يوم فروز} كانو امر كارفا البير اده فلو شركار في غزه تبطل و مقتضاة اداجا لا تدفيكلا جاز الفليت أمل

وعبارةالمنية هكلا: اقتسع الورثة لايأمر القانين وفيهم صغير اوغائب لاتعقلالا بأجازةالفائر أوولى الصغير أويميز أذابلغ اقتسم الثمر كأدفيا بيبهم وقيهم صغير أوغاثب لإتصح القسية فأنءامرهم القاطى بللك مشح

اقول: سيذكر البصنف تبعا لسائر البتون ان القاضى لا يقسم لو كأنوا مشترين وغاب احتمر فكيف تصح قسمة المركاد بأمر القاضى اللهد الاان يوادبه الممركادفى الميوان فلكن يبقى قول الشارح ولوغار كأم بطلت عمتأجا الىنقل ونقل الزهدى في قنيته: قسمت بئين النفر كأمو قيهم نفريك عَالُب طلباً وقفعلها قاللاارض لغين فيهاثم الناجراته فرزاعة نصيبه لايكون رضأ بعدما ردفليحررولا تنسما قدمه من ان للغريك اغار حصته من البغلى بغيبة صاحبه و ما نقله عن الخانية فأنه مخصص لبا هدأ. (ردالبعتارص، جه)

وقال الرافعي رُحِيَّاتُمَّ: (قوله الظاهر الرجوعه المستفنيات الثلاث) ينل له مأنقله في المنح عن السراج يقوله ولهدان يقسبو الانفسهم الخاتر اضوا الاان يكون فيهم صغير لاولى له اوغائب لاوكيل عده لحينت ذلا تجوز بألاصطلاح بل لابدمن القاضى لانه لا ولاية لهم على الصغير و لا على الغائب فان امر القاهى بهاجاز على الصغير والفائب لان له ولاية على الصغير ونظرا على الغائب وتصرفه يصحعل البيسة (قوله لكن يبقى قول الشارح ولو غركاء يطلب محتاجاً الى نقل) علل البطلان الرحتى في هذة البسألة بأن كل واحداجدي فيحق صأحبه فلحريوجد قابل عن الصغير ونحو تو شرط عقد الفضولي وجود القابل عن البالك ولا يتوقف شطو العقد على غائب بخلاف مسالة الورقة لان يعضهم يصلح خصماعن الباقين فيصح ان يكون بعضهم مقاسما وبعضهم مقاسما اهومعلوم ان الشارح ثقة في العقل يعتمد عليه فيه حتى يوجدما يخالفه (التحرير البغتار ص٠٠٠٠٠٠٠)

از تحقیق مذکوره ثابت شد که در عبارات فقهاء درجانیکه وجود صغیر رامانع صحت تقسیم ترکه گردانیده اند یعنی در آنجا تقسیم لازم ونافذ نباشد بلکه موقوف باشد بر اذن ولی یا اذن ولی یا اذن بعد البلوغ ازین عبارات عدم انعقاد بعض اصاغر مبنی است پر سوء تفاهم در استدلال .

مسئله زير بحث:

از تعقيق امور بالا مسئله زير بعث روشن ميشود كه در آنجا غيرولي از جانب صغير عقد بغارج نبوده ازينجا عقد تخارج على الارض موقوف است كه بعد از اذن وارث يا قاضي نافذ يكرد و يا انتظار شود تااذن بعد بلوغ صبى اكر صبى قبل ازبلوغ فوت شد اذن ورثه او نافذ باشد عقد تخارج على العروض از ابتداء نافذ ولازم است. لان للاهروالا مجيم المعقول من مال

ومارأيت حكم فسخ احدامن النَّم كأد تلك القسبة قبل الآذن والظاهر الجواز كما في سائر العقود اليوقوفة.

(١) اختيار بيع ارض صغير راولي ندارد الافي صور مخصوصه. اماولي اختيار تقسيم عقار

را دارد چراکه تقسیم من کل الوجوه بیع نباشد بلکه من وجه بیع ومن وجه افراز است .

(۲) پدر ووصی پدر جد ووصی جد وقاضی علاوه اینان کسی اختیار تقسم رانداره نه اختیار تصرف را در مال صغیر دارد اختیار تجارت را در مال وزراعت را در زمین آن

___ حرم حرم المساورة بسيو سرم - سيمو سورس و مرمس ووراجعه را دو رمون ان نمازند البته مادر برادر وعموى او حق حفاظت را دارند ومال منقول او را به قصد نفقه ولباس او به فروش پرسانند به اجازه او بشرطیک صفیر در پرورش آنان باشد البته اگر در ترکک ماهم لهاس باشد در مصرف نمودن آن بر صفیر پرورش انها شرط نباشد.

قال التدوير: او اشترى الو ارىدالكبير طعاماً او كسر قللصغير من مال نفسه.

ول الفرح خاذه يرجع ولا يكون منطوعاً.
ول الفاهية: كلا في العانية وقصها او اشترى الوارث الكيير طعاماً او كسوقالصغير من مال نفسه لا
ول الفاهية: كلا في العانية وقصها او اشترى الوارث الكيير طعاماً او كسوقالصغير من مال نفاق المكون منطوعاً وكان الدالة من المفير نصيبه
الرحم خلاقاً كما مر وينهم جرياته هنا بالاول على انه قدوقع الاغتلاف في انفاقه على الصغير نصيبه
"مالة كفظ معلمة في انه يسمد قامر لا قولان حكاها الزاهدي في المأوى ثم قال والمعتار للفتوى ما في
وصابا المحير واية ابن معامة عن هميز حداثة تعالى ما سعن ابلتون صغير و كبير و المدور هدفا نفق
الما الصغير او البسمة المقتوم منطوع الذا مريكن وصيا و لو كان البشترك طعاماً او ثوبا و اطعمه
الكير الصغير او البسمة المتحسن ان لا يكون على الكير الصغير او البسمة المناسمة على المتحسن ان لا يكون على الكير الصغير او المسمة المناسمة على المؤمن عن الكير الصغير او المسمة المناسمة على المناسمة على المؤمن المؤمن المناسمة على المناسمة على المناسمة على المناسمة على المناسمة على المناسمة على المؤمن ع

وأرجامع الفتاوى ولو انفق الاخ الكبير على اعيه الصفير من نصيبه من التركة ان كأن طعاما لم

یهنین و ان کلی در اهد قللک ان کان کی جره و کی غیر ظلک بیشین ان لعریکی وصیا آد و مطاق الترام نامید و قدیر البصعف فی فصل البیع من کتاب الکراهیة والاستحسنان ان پجوز خرارمان پر للصفیر معهوبیمه لاخ و حدو امر و ملتطف فول جو شعر و اجاز ته لامه قطط اهو معله فی الهایایة وطئ فیسکی حل امام عرص عمدیز حملائم تعالی حل اما المالعدیکس فی جود اتاصل و حل کل فی فی انگانیة موظی ان المعیکس الکمیور وصیا قلیتا مارار دالیستار صن سے؟)

بهتمین میپروهی میکند. با میکند ماه در ایر اداره صغیر زمین او را تحویل حکومت کند (۳) تحقیق فوق در نفس مسئله است اگربرادران را همشیره ها جهت نارشانی آنان پا جهت عار وشرم در رواج به او بدهند باز هم به ذمه برادران حق شرعی آنان باقی باشد . والد سبخانه وتعالی اعلم. سبخانه وتعالی اعلم.

صلح فاسد سوال : هنده یک نمره زمین داشت شوهرش را اجازه تعمیر دوخانه را داد اما شوهر ج_{بر}اً

در آن خانه دو منزله تیار کرد که خانم برآن راضی نبود بالاخره پدر هنده فیصله نبود که زمین مع مکان ۲/۱۱ (هنده باشد و ۳/۲۰ از شوهر. اگرمنزل پائین رابه کراء میدهند کراء آن ۲/۱ ازهنده باشد ومصارف منزل بالا بین م

امرسرن پایین دایه فراه میخند. دونصف باشد مالیه سالانه رامساوی اداء کنند بعد ازصلع بلا اذن شوهردر تعمیر اضافه نبود. آیا هنده حق فسخ را در آن دارد یا خیر ۹ بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: صلح عن مال بمال به تصريح فقها، بيع باشد در مصالحت ٢/١ مصارف برحنده طى شد در حاليكه حصه او ٣/١ مى شود پس اين شرط خلاف متضاى عقد است وصلح مذكور فاسد است حسب سابق زمين ملكيت هنده ومكان ملكيت شوهر ميباشد اگر چه قبل از صلح بدون اذن هنده آنرا تعمير نموده زيرا باصلح اذن متحفق كرديد البته در تعمير وتصرفات بعد الصلح اذن ثابت نشده پس حكم آن چنين است: (۱) اگر هنده مى خواهد حكم كنگ زيد را بر هذم بناه.

(۲) اگر باهدم زمین هنده را نقصان فاحش میرسد پس قیمت تعمیر را اداء کند تا کاملاً مالک تعمیر گردد.

(٣) اگرنقصان يسير باشد تعمير را هدم كند ضمان نقصان زمين بر زيد واجب باشد.

قال في التدوير: ومن يعي أو غرص في ارض غير ويغير المُنه أمر يألقاع والردو للبالك ان يضين له قيمة. بناء إدهم امر يقلعه ان تقصت الأرض.

قال العلامة ابن عابدتين يُوكِينُو: (قوله ان تقييت الإرض)اي تقصافا قاسفا بمينت يفسيتها أما أو تقسيا قليلاليا خارضه ويقلع الإخبار ويضين القصان سائما أن عن البقائه يزونالبعدارص، سج، وللمجالعوتعالى اعلم. مرابعه (مينت فارتعالى اعلم.

جواب از جامعة الاسلاميه بنوري تاون

وتنیکه تعییر توسط مال مشترک هنده وزید صورت گرفت ودر صورت اختلاف هردو بر مصالحت پدر هنده راضی شدند که هنده هیچ نرع نارضانی نداشت پس بعد از آن اختیار فسخ عقد را ندارند زیرااین مصالحت طبق قوانین شرع صورت گرفته بوده نفصیل قرار ذیل است :

(۱) از جانب مصالح علیه ومصالح عنه از هر دو جانب مال است از جانب هنده زمین واز
 جانب شوهر مال مصرف شده بر تعمیر.

(۲) بنا برمصالحت هنده عوض ۳/۱ زمین از پدر ۳/۱ عمارت دومنزله را حاصل نمود
 رزید عوض ۳/۱ مکان از هنده ۳/۳ راحاصل نمود.

(۳) بعد از مصالحت زید و هنده در تعمیر دومنزله هریکی حسب تناسب شریک شدند.

(٤) چونکه به حیثیت خانم وشوهر بدون مطالبه تقسیم زوج زوجه شریک شدند اما زید

طبق مشوره خانم تعمیر نکرد پس اثرات ذیل بر آن مرتب گردید. الف : اگرهنده مطالبه ترمیم وتبدیلی شده باشد پول مصرف شده در این حصه بدوش

شوهر باشد پدوش متانم نباشد خانم حق مطالبه پول را نشارد. ب: اگر زید با تعمیر اضافه عمارت را نقصان داده باشد خرامت آن برزید است بر هنده نیست راگر زید وهنده این مکان مشترک را تقسیم می کنند دوصورت دارد.

(۱) یا ۳/۱ زمین به هند. داده شود یا قیمت حصه چهارم آن زمین ومکان به هند. داده

^{شود} چگونه که توافق میکن است . ند.

فوت: جواب محترم العقام مفتى رشيد احمد صاحب مدظلهم نزد مادرست نيست زيرا ودر تعريم درتناسب كرا 771 منزل دوم رادر تقسيم شرط فاسد گردانيد، وطبقيكه با شرط فاسد

بيع فاسد ميشود اين چنين صلح عن مال جهت در حكم بيع بودن فاسد قرار داده شود. درحالیکه اولاً این شرط فاسد نبست زیرا بنا برمصالحت در مکان دومنزله به زید ۳*۹۳ به* هنده ا۳/ متعین گردید وبر منزل بالا قبضه شوهر است که ۳/۱ آن در اختیار خانم است ود_ر منزل پائین ۳۷۱ ازهنده و ۳۶۳ از زید باشد در صورت کرا در حصه پائین کرای آن ۴٫۱ ازهنده مقرر شود زیرا هنده در منزل بالا ۳۰۱ را در منزل بالا استعمال می کند که عوض آن به هنده در منزل پائین ۳۶۱ مزید میسر شد که مجموعه نصف منزل پائین گردید این شرط طبق قانون شرع است لذا اين شرط فاسد نيست پس تحرير مصالحي كاملاً درست وصحيح است .

ثانياً صلح حكما ومالا ابتداءً بيع است براي مدعى و(الى) دفع خصومت براي مدعى عليه ومعامله صلح مبنى است بر مسامحت زيرا بنياد بيع بر مماكست ومضايقت است لذا بايد بر این فتوی نظر ثانی نموده شود.والله سبحانه وتعالی اعلم. ۵/محرمسنه ۴۰ مجری (۱) در کرا ۲/۱ شرط فاسد نباشد الخ .

جواب : مبادلة المنافع بالمنافع جائز است علاوه از آن منافع منزل پائين بصورت كرابه اولاً غير متيقنه ثانياً غير مقدوره ثالثاً غير متعينه است .

(٢) صلح حكماً وما لا بيع باشد (الى) دفع خصومت براى مدعى عليه.

جواب: وقتیکه صلح به حکم بیع تسلیم شود پس برای صحت آن وجود شرایط بیع لازم ميباشد كما صرحوابه.

برای لمدعی علیه دفع خصومت بودن آنرا از حدبیع خارج نکند علاوه از آن وقتیکه دفع خصومَتِ باُشد که مدعی علیه منکر است اگر او اقرارنمود برحق مدعی پس در حق او نیز ابتداء بيع است .

(٣) معامله صلح مبنى بر مسامحات است . الخ

جواب : در صلح مسامحة در استیفاء ملک است ودر اینجا اضافه از ملکیت خویش گرفتن کراء شرط گردانیده شده کراء ملک نیست بلکه منفعت است تناسب مشروط دراستیفاء منافع طبق تناسب ملک نیست این شرط خلاف مقتضای ملک است این چنین با تفاوت ملک مساوات در مصارف نیز خلاف مقتضای ملک است. والله سبحانه و تعالی اعلم. ۵ / ذیالحجدسند۵ ۰ ۳ ۱ هجری

كتاب المضاربت

حكم مضاربت فاسده

سوالی : زید تجارت می نمود همانکه درسته ۱۹۵۳ پسرش عمرو از تعلیم فارخ شد او نیز پاپدر خانه به شانه در کار پرداخت پدر با او معاهده نمود که ۱۳۷۳ زیدر و ۱۳۷۱ زیسرش پاشد چهار سال بعد معاهده تغییر شد ۱۳۶۳ از پدر ۱۳۶۱ زیسر حالاً پسرش می خواهد که جد او سنقل شود پدرش درجواب گفت معاهده های تحریر شده همه فرضی بود سرمایه همه با بناف از من است موضی خدمت تو در تعلیم واز دواج بر تو معمارف شده پسرش قناعت نیزده ردمو دارد که پدرش درسته <u>۱۹۵۷ می</u>در انجدید نمود که حصه سوم مال از پسرم باشد فیصله شرعی در این جیست سوالات فیل را طروشرح نمائید :

(۲) آیا گفته زید که آن معاهده فرضی بود و قابل قبول نیست. آیا این قول پدر درست

است در حالیکه شاهدان واقعه هم حیات اند .

(۳) آبا انحراف از معاهده تحریری جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا
 الجواب باسم ملهم الصواب: این عقد مضاربت است اما شرایط ذیل صحت مضاربت در

ابنجامففود است : (۱) نقد بودن مال کاروبار جاری ضروری است اگر مال در شکل سامان وغیره باشد

مضاربت درست نیست .

قال التنوير: وغرطها كون رأس المال من الأثمان (ر دالمحتار ج مص ٥٠٠)

(۲) عمل را تنها مضارب کند اگر رب العال نیز عمل راشرط کند این مضاربت درست ت.

قال فى التنوير: وكونهمسلها الى المضارب.

وقالالعلامة ابن عابدين رحمه لله تعالى: (قوله مسلباً) فلو خرط دب البال ان يعمل مع البضارب المجوز البضارية (د والبعثار ج بص ١٠٠٠) (۳) مضارب تنها در نفع شریک است خامن نقصان نیست اگر طی شود که در نقصا،

نیز شریک باشد این مضاربت نیست. قال أيغرح التدوير: ومن هروطها كون تصيب البضارب من الرئح حتى لو غرطه من رأس الباراء. معمومن الرائخ فسدمع (ردالبعث أرج مص ۵۰۰)

بنا بر مفقود دیت این شرایط مضاربت فاسد میگردد که در آن مآلاً اجاره فاسد میگرور پس به مضارب اجرت مثل یعنی معاش اجیر داده میشود (چیزیکه کم باشد از منافع مقرر

قال في ص التدوير: واجار قافاسداقان فسنعتقلار تجلليضار ب حيث ليل له أجر معل عمله مطلقا ركاولابلازيادهمالمشروط (ردالمعتارص٥٠٠٠)

تحت تحرير مذكور جوابات سوالات مذكوره قرارذيل است.

(۱) به عمرو کم از اجرت مثل ومنافع مقرره داده شود-(۲.۳) قول مذکور زید درست نیست معاهده تحریری را معاهده فرضی گفتن درست

نیست مگر اینکه معاهده فرضی را باشواهد تثبیت کند در غیر آن از عمرو سوگند گرفته شود اماشهادت یا قسم باید در مجلس قاضی است . والله سبحانه و تعالی اعلم.

۲ ا اربیعالآخرسنه۸۵هجری

كتاب العضادين

مثل سوال بالا

سوال : زید از مدت چند سال برای حج داخله میکند اما اسمش نمی بر آید آن پول حج را به یک تاجر داده و گفته در تصرف سه چیز اختیار داری.

> (١) تقسيم نفع ونقصان بنا بريك بر دو يعنى ٢١١ باشد (۲) تقسیم نفع ونقصان بنا بر سه بر دو یعنی ۳/۲ باشد

(٣) تقسيم نفع ونقصان بنا بر پنج بر دو يعني ٥/٢ باشد

یس تاجر با اصل یول منافع زید را یکجا نموده تسلیم کرد اما در سال آننده نیز قرعه زید نبر آمد زید پول را بار دوم به تاجر میدهد.

سوال در اینجاست که : (۱) آیا معامله طی شده بین زید وتاجر مضاربت است ؟ آیا آن نفع به زید جائز است. (۲) اگر آن نفع برای زید حرام باشد آیا آنرا پس تسلیم تاجر کند یا در جای دیگر

(م) اگر این معامله بین زید وتاجر ناجائز باشد پس آیا آن پول نزد تاجر قرض باشد ویا المانت ؟ آیا زکود آن بر زید واجب است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجوباب باسم ملهم الصواب : ١ - ٢ : بين فريقين در مضاربت منافع تعين نشده لذا ار مضاربت فاسده است باید هر دو جانب توبه کنند منافع همه از زید باشد تاجر را اجوره عيل او داده شود (اجرت مثل) كه اضافه نباشد از صورت هاى تقسيم منافع.

قال فالهندية: ومعها ان يكون تصيب البضارب من الرئح معلوماً على وجه لا تنقطع به الشركة في ارخ كذاف المعيط (عالمكريه صمع جع)

قال في غرح التعوير : وأجارة فأسدة أن فسرت فلا رخ للبضارب حيثقا، بل له أجر مثل عمله مطلقار كاولا يلاز يأدقاط البهم وط (ر دالبعدار ص٢٥٠ ج٢)

(٣) این پول نزد تاجر امانت است زکوه آن در هر حالت بر زید است . والله سبحانه ۲۳/رمطان سنه ۲۰۲۱ اهجری رتعالي اعلم .

خرچ وصول ثمن در مضاربت برکه ها باشد

سوال: مضارب خرج آمدورفت را خلف وصول ثمن دین را از کجا بگیرد؟ بینوا توجروا الجواب باسم علهم الصواب: دين اكر در هبين شهر باشد خرج آن بر مضارب است در^{ام.} غبر آن از مال مضاربت اگر خرج اضافه از دین باشد مقدار زائد بر مضارب است .

قال الإمام العلائي رجه فأنه : افترقاً وفي المال ديون و رئي يجهز البضارب على اقتضاء الديون اذ منقليعيل بالإجراقو الارتجلاجير لانمسيلقل متبرع ويؤمر باريوكل المالك عليه لانهغير العاقد وقال العلامة ابن عايد فين رجه الله: (قوله بالإجرة) ظاهر تولو كأن الرئ قليلا قال في شرح الملتقى و مفاتتان نفقة الطلب من المصارب وهذا لوالنين في البصر والإفلى البصارية قال في الهندية وان طأل مطر البضارب ومقامة حتى اتت النفقة فيجيع الدين فأن فضل على الدين حسب له النفقة مقدار النانومازادط طلات يكون على المضارب كلافي المعيطط (ردالمعتار صورج) والله سمانه وتعالى اعلم.

حكم نفقه مضارب

سوال : آیا مصارف مضارب از مال مضاربت است یا از کجا ؟ بینوا توجروا ا**لجواب باسع علیم الصواب** : در دوران سفر مضاربت خورد ونوش وکراء ولباس طخ معمول تجار از مال مضاربت لازم باشد واگر در شهر خویش عمل کند نفقه او بدوش خورم

باشد اما مصارف علاج را درهر دو صورت از مال خود بکيرد . قال الملامة المصكلي رحمه لماء والماسافر ولو پيرما فطعامه و هرايه و كسوله و ركوبه (الى) و كارما بمناجه عادة اي في عادة العجار بالمبعروف في مانها لوصيحة لا كاسدة الانهاجير فلا نفقة له كوستهذي و كيل و غيريك كافي ولى الاغير علاف و ان عمل في البحر سوارول فيه او اتخذه دارا فنعقته في مان كنواله من الطاهر (دالبحدار ص ۳۰۰) و ولك سجانه و تعالى اعلم.

تفصیل نقصان در مضاربت

سوال : زید دو هزار روپیه را به مناصفه مضاربت از بکر گرفته یک مقدار پول زید نیز در آن است آیا درصورت نقصان زید نیز در نقصان شریک است ؟ بینو توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: دو هزار رويته بكر با پول يكجا شده، عمر و هنه راس السال محسوب ميشود، نقصان از منافع تجارت اداء كردد وقنيكه تلافي نشود بقدر حصص از پول هر دو تاوان كرفته شود.

قال الامام انحصنگل رحمه لمائه تعالی: وما علناعس مال العضارية بصو ضائح الويخلاونه تبع فان ذاذ الهالك مل الويح لعد يبنس ولوفاسندة من عمله لائه امتين (د والبعث لا سيم سيمه) و فحل سيمان و وقال سيمان و تعال تعلقه .

مثل سوال بالا

الجواب باسم ملهم الصواب: شرط شركت تنها در نقصان باطل است باز هم مضاربت

ابتداء نقصان را از منافع وضع کنند بعد از آن اگر وضع نشد نقصان متباقی را از مال رب البال وضع کنند.

قال العلامة المصكفي توكيني؟: وفي المملالية كل شرط يوجب جهالة في الربح او يقطع المركة فيه يفسيها والإبطل الشرط وصح العقداعتبارا بالوكالة.

وقال العلامة ابن عابد فت مُرَّقِيلًا: (قوله بطل الفرط) كثير ط الخسر ان على المضارب س. (ر دالمعتار

قال في التعوير: وما هلك من مال الدهارية يعبر ف افي الرنج لان زاد الهالك على الرنج امد يعضهن و ان قديد الركح ويقيب البيضارية ثيم هلك و البال او يعتبه ترادائر نخ ليا على البالك و اس البال و ما فضل يهنها و ان تقص لم يخصر براد والبعثار ص م رح ب

وقال العلامة ابن نجيسر بَيَّيَّالُمُّ : فكل غرط يؤدى ال جهالة الرنح في فاسدة و ما لا فلا مغل ان يغترط ان تكون الوضعية عن البعث ارب او عليها في حميحة وعوباطل، (البعر الراق ص ٣٠٣ ع)، ولحله ٣- الإتعالى اعلم.

شرط عمل بر رب المال مفسد عقد مي كردد

سوال : زيد مبلغ جهاز هزار رويبه را قسم مضاربت به يكر وعمرو داد شخصاً زيد تيز بر ذمة خود يك عمل آنرا كرفت آيا اين معامله مضاربت درست است يا خير ؟ بينوا توجروا ا**الجواب چاسم ملهم الصواب** : شرط نبودن عمل در مضاربت بر رب السال جواز ندارد واين مضاربت فاسد است .

قال في التعوير: واشتراط عمل برب البال مع البضارب مفسند (ردالبحثار ج مص ١٠٠٠) . والله سهانه وتعالى اعلى .

تعیین نفع در مضاربت جواز ندارد

سوال : زید یک مقدار پول را به عمر جهت عمل سرمایه داد اما شرط گذاشت که ^{ماهوار} بابد عمرو او را چهار صد درهم بدهد آیا این عمل درست است ؟ بینوا توجروا.

ال**جواب باسم ملهم الصواب** : در مضاربت برای یک فریق تعین نفع جواز ندارد چنین ^{مضاربت فاسد است وصول نمودن نفع معین برای رب السال سود وحرام است .} قال فالتدوير: وكون الريحيد بدما ها اتما (رحال محارج من ٥٠٠) والله مها له وتعالى اعلم. ٢٥٥ ربيخ الاول سند ٢٠ هيري

سپردن رأس المال به مضارب در مضاربت شرط است

سوال: صورت های ذیل مضاربت چه حکم دارد ؟

(۱) زید با بکر مضاربت نموه اما پول را بدست خوه گرفت وشخصاً در مضاربت نیز شرکت ورزید حکم این مضاربت چیست .

(۲) در وقت معامله مضاوبت رب البال عوض یک مشت دادن پول مضاوبت را اندی
 اندک تسلیم مضاوب نبود آیا این صورت دوست است ؟

الجواب باسم علهم الصواب : (۱) این صورت جواز ندارد باید در مضاربت همه پول تسلیم مضارب شود وعمل را نیز تنها مضارب انجام دهد رب العال دخل داشته نباشد در عمل مضارب-

 (۲) به کدام مقدار پول که در مضاربت داده شود در همان مقدار پول مضاربت درست است بشرطیکه پول تسلیم مضارب گردد.

قال العلاق رحمة لله تعالى: وكونه مسلبا الى البندار باليبكنه التعرف بغلاف الفركة لان العبل فيهامن الماليون (دالبعدار ج مص م) وللمجانعو تعالى اعلم . ١ م / مرمعيان ٥ (هجرى

فیصدی منافع در مضاربت ضروری است

سوال : (الف) و (ب) سرمایه گذاری کار را مشترک ساختند (ج) نیز با آنان سرمایه گذاری کرد اگر یک مقدار نفح به ج بدهند در هر ماه درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا الجواب باسم علیم الصواب : در مضاربت تمین مقدار فیصدی نفع ضروری است لذا این معامله درست نیست. واله وتعالی اعلم .

مخالفت نمودن از شرط مضاربت

سوال : الف مضاربت نعود با (ب) ورب العال شرط تهاد باید از کمپنی سروس بوت خریداری شود که او چهارده فیصد تخفیف دارد ده فیصد از شما وچهار فیصد از من باشد پارچردیک اطلاع بافت طاموش ماند پول مضاریت را اندک اضافه نمود بالاخره مطالبه نفع خویش را طبق فیصدی کمپنی سروس طالب شد پس در این صورت منافع چگونه تقسیم در پاییزا نوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در صورتیکه رب المال از کمپنی دوم مال خرید بدان ضایت داشتند پس باید منافع طبق شرط تقسیم گردد.

اگر مضارب خلاف شرط رب المال خریداری کرد مال به ذمه او میباشد نقصان را هم منعمل شود ومنافع جهت خبث واجب النصدق میباشد چیزیکه جهت حق غیر در آن خبث

آمد، بايد پس تسليم مالک اصلی گردد لذا بايد كل منافع تسليم رب السال گردد. قال الامام البرعيشانی رجه لله تعانی: فيكون سبيله التصدق في دواية ويرده عليه في دواية لان اخدسه عدوهذا الشح (مداية ص-۱۲۰۲ ج- كتاب الكفالة)

اما چونکه رب العال بر اسقاط حصه زائد راضی شده بود لذا از منافع به قدر حصه به او داده شود.

ده شود. كها قالوا في الإجار قالفاً سنظر وقاله سجانه و تعالى اعلم. (1/ جمادى الاولى سنه 4 هجرى

معامله نمودن مضارب بانفس خويش وبا اصول وفروع خويش

سوال: کسی زید را پول به مضاربت داد وگفت (ا<mark>خمل،ماشت») پس مضارب دانسته یا</mark> نداسته با اصول وفرع خویش یا با خویش عقد مضاربت را انجام داد شرعاً حکم آن چیست؟ بینرا ترجروا

. عبره. الجواب باسم علهم الصواب: مضارب وكيل رب المال است بنا بر تفصيل ذيل.

(۱) باید وکیل با نفس خویش وبا اصول وفروع خویش عقد نکند.

(۲) در صورت اختیار دادن به مضارب حق دارد که با اصول وفروع خویش عقد کند اما با خوبش واولاد صغار خویش حق عقد را ندارد.

 (۳) اگر مؤكل در حصه عقد بالنفس والولد الصغير اجازه صريح داده باشد در آن حصه ^{قول ج}واز وعدم جواز هر دو مذكور است.

قال العلامة المصركي بمركزية : لا يعقدو كيل الهيج والشراء والإجار الوالعرف والسلم ومحوها مع من أرقالها وقاله للعبدة وجواز الاعفل القيمة الإمن عدنا و مكاتبه الاافا اطلق له البؤكل كمع عمن شئت فيبيوز بيمه لهم عش القينة اتفاقا كيا كبوزة عقده معهد باكثر من القينة اتفاقا أي بيمه لاهر _{الو} كالكرميا اتفاقا كيا لوباع بالأم معيا بفيرية أحض لا كبوز اتفاقا و كنا بيسير عددها لقالها اليمالي وغيرة وفي البرز إيخو مس جهد جاز إجاماً الامن نقسه وطفاء وعيد عقير المذيون

قال العلامة ابن عابلتك كُولِيَّكُو: (قرله الا من نفسه) وأن السراح لو امره بالمبح من هؤلاء هائه يهيز اجماعة ال اجماعاً الا انتهجه عمد من نفسه او ولده الصغير او عبده ولا دين عليه قلا كهوز قطعاً و ان معربه المؤكل إمر معتم ا معتم الو كهل بالمبح يم بالمبتدئ المبتدئ المبتدئية المبتدئ المبتدئ المبتدئ المبتدئية ال

به کرا گرفتن مضارب دکان خویش را

سوال : زید وصرو در دکان معلوکه، زید کار تجارت راشروع کردند زید دو هزار وصرو چهار هزار اند از نمودند دوهزار روییه بکر نیز آنان را به شکل مضاربت داد زید وصرو سال دوصد کرای دکان را رضع نمودند در نفع منباقی هر دو به مقدار مشقت خوبش سهم میگرفتند و متباقی نشخه نفع را طبق سرمایه تقسیم میندوند یکر این تقسیم را منظور نمود بعد از گذشت یک سال دو صد روییه کرای دوکان چهار صد روییه نفع زید وصرو چهار صد روییه دیگر نفع را با تناسب سرمایه تقسیم نمودند یعنی همه نفع یک هزار روییه چنین تجارت با تفاوت فوق الذکر شرها جواز دارد یا خیر ۲ پینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : طبق یک قرل به اجازه رب البال مضارب حق عقد را بانفس خویش دارد لذا دکان خویش را به کراه گرفتن جواز دارد . والف سیحانه و تعالی اعلم ۲۰ لفت/لفت/۱۳۰۱ معرف

كتاب الوديعة والعارية والهبّة والصّدَقة

نهادن وديعت نزد نابالغ درست است وباترك حفظ آن ضمان لازم ميكردد **سوال** : اگر صبی مودع حفاظت را ترک کند آیا پر او ضمان لازم گردد یا خیر ؟ در

ورمغتار أمده: كون البودع مكلفا غرط لوجوب المقط عليه فلو اودع صبيباً فاستهلكها لعريضين. العواب باسم علهم الصواب : تهادن وديعت نزد صبى ماذون درست است وبنا ير ترك عفظ بر او ضمان لازم گردد ومراد از صبی در جزیه درمختار صبی محجور است زیرا جزیه

روهم درمختار چنین است. فانكأن الصيى والمعتولامأ ذونالهما ثمرما تأقيل البلوغ والافاقة طمعا

وجزئية شأميه: ويستشى ص ايداع الصبى ما اطا اودع صبى محجور مثله وهي ملك غيرهما قللمالك تهمين الدافع والأاعل (ردالمحارص، دهج) كه آن هم نيز بر همين دال است.

تعلیل رافعی نیز مشعر همین است : حيت قال: لأن الصبي من عادته تضييع الأموال فأذا سلبه الينمع عليه بهذه العادة فكأنه رضى بلاتلاف(التحرير المغتأرج،ص،١٠٠)

در عالمگیری کاملاً تصریح آمده :

ومنها عقل المودع فلا يصح قبول الوديعة من المجنون والصبى اللى لايعقل واما بلوغه فليس نفرط عددا حقى يصح الإيداع من الصبى المأذون (عالمكوريه ص٢٠٠ ج) والله تعالى اعلم

9/جمادىالاولى22هجرى

مستعار کرفتن حیوان برای شیر دوشیدن

سوال: آیا به عاریت گرفتن یا به اجاره گرفتن گاو شیر ویا گاومیش برای شیر جواز ^{دارد} با خبر؟بینوا توجروا

العواب باسم علهم الصواب: به عاريت گرفتن آن جواز دارد اما اجاره گرفتن آن جواز ندارد. فَالْ فُشِ التدوير: استأجر شاقلار ضاعولدة اوجديه لع يجز لعدم العرف. وقال العلامة ابن عابدتين رحه أناه تعالى: ولانها وقصت على اللاف العين (رداليمجار جيم م 4 / وذي المعرف تعالى اعلى.

دادن چیز مستعار به شخص دیگر

سوال : زید چیزی را برای استعمال خود از کسی به عاریت گرفت آیا حق دارو ی آن را زید به کسی دیگر نیز به عاریت بدهد ویادر این حصه اجازه مالک ضروری اُسر ۲ سنا آن جروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اعاره چهار صورت دارد :

- (١) دادن آن صراحة ممنوع است .
 - (٢) مستعمل تعين نموده شود.
 - (٣) سكوت شود. (£) تصريح شود براذن عام .
- در صورت اول دادن آن به غیر جواز ندارد.
- در صورت دوم تفصیل است اگر آن چیز به استعمال مستعمل مثاثر شود جواز ندارد در غند آن حداد دارد.

در صورت سوم دادن آن به غیر جواز دارد اما اگر متاثر میشود جواز ندارد و یا به شخص دوم بدهد شخصاً او استعمال نکند.

در صورت جهارم اذن عام است. (ردالمحتار ص 267ج۵) والله سبحانه وتعالى اعلم. ۲ مربهمالاول منه ا وهجري

حكم ضياع امانت

سوال : من از شهر سکر سودا می آرم در وقت رفتن به آن شهر نزدم پنجصد روپیه برهٔ کسی دیگر نیز برایم پنجصد روپیه داد تا برایش سودا بیاورم پول او را با پول خویش ا یک جبب ساندم ویول شنافی را در جیب دیگر در راه پول از جیبم گم شد ندانشتم آبا کیسه بر کشید ویا گم شد آیا در این صورت وقتیکه پنجصد روپیه من نیز ضائع شده است ضامن پنجصد روپیه آن شخص میباشم یا خیر؟ پیشاز نوجود ا**یهواب باسم علیم الصواب** : اگر برل آن را با پول خویش چنین یکمبا نسوده بودی که پین هرور تمیز نمی شد در این صورت ضامن میباشی واگر چنین یکمبا نهاده بودی که تمیز _{می شد} ضامن نیستی البته اگر مالک گفته بود پول را با پول خویش یکمبا بسان یا عرف عام چین بود در این صورت نیز ضامن نیستی . واله سبحانه وتعالی اعلم .

٣/شعان،سنه ٩ هجری

مثل سوال بالا

سوال : شخص نزد کسی مال خویش را ودیمت نهاده بود اما او بنا بر اذن عام با اذن صاحب آن مال را با مال خویش یکجها نسود همانا که مال از او ضائع شد آیا بر او ضمان است یا خیر ? بینوانوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر جهت اذن عام یا اذن خاص یکجا نموده بوده در این مررت ضامن نمی باشد .

قال التعزيز: و كنالو علط البودع عنائه يغير الذي تمين لا تعييز خمينا وادي المندة لمتركا كيالو اعتطف يغير صنعه. قال العلامة ابن عايدتين رحمة لك تعالى: (قوله يغير صنعه) هان هلك هلك عن ماقها حيثاً ويقسم البالق يهيمها على قدد ما كان لكل واحد معها كانبال البشائرك (رواليستار جم صحف) . وللمسجانة وتعالى اعلم.

غفلت مستودع موجب ضمان است

سوال : کسی نزدیک شخص ۴۶۰۰ تومان ایرانی بطور امانت نهاد بعدا گفت جهار هزار رابه قلان یک هزار رابه فلان پنجصد را به فلان بده آن شخص کاهلی کرد پول را زود تسلیم نکرد همانا که حکومت اعلان کرد نوت های پنجصد تومانی بعد از ده یوم منسوخ است اما نشار نمی دانست که در آن پول نوت های پنجصد تومانی است پول را تبدیل نکرد ومیماد گذشت آیا تفصین آن پول بر اما نتدار استیا خیر ؟ بینوا توجروا

اليمواب باسم علهم الصواب : دراين مسئله غفلت مستودع به نظر می رسد لذا مستوع ضمن است .

قال في الهنيقة : واما حكمها قوجوب الحقظ على المودع وصيرورة المال امانة في يدة ووجوب

اداء عدد طلب مالكه كذافي الفيني (عالبكيرية ص١٠٠٠ج")

وقال في مرح التدوير : ولو معمه الوديمة ظلها بعن طلبه لرحو ديمته قلو كميلها اليه لعريض أن ملك بعقسه ولوحكها كو كها بملاقة رسوله ولو بعلامة منه صل الظاهر قادرا حل تسليبها هي ويز بأن كان عاجزا لوحاف على نقسه او ماله بأن كان مذهوناً معها ابن ملك لايضمن كطلب الظاهر (ردالمعتارج ج 6 ص 207)

هبة الصغير جواز ندارد

سوال : طفل نابالغ به کسی چیزی را داد آیا قبول نمودن آن جواز دارد یا خیر ؟ بینرا ترجروا .

هبه بدون قبض معتبر نباشد

سوال: کسی یک پسر ویک دختر داشت بنا بر اینکه پسرش با همیشیره خویش حسن سلوک کند یک خانه خویش را 'بنام دخترش کرد ووثیقه تحریر نمود چندی بعد فکرش تغیر شد خانه را که بنام دخترش کرده بود آنرا تسلیم پسر کرد وخانه راکه بنام پسر نمود، بود وسند نیز تحریر نمود آنرا تسلیم دختر نمود آیا چنین تبدیلی بار دوم ورجوع برای پدر جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

العواب باسم ملهم العواب: هبه بلا قبض هنوز تمام نشده أست چونکه پسر بر یک مکان قبضه نموده بود خانه دیگر که همشیره در آن سکونت میکرد هبه آن درست نباشد لذا در حق پسر این هبه پدر درست وصحیح است البته اگر پسر بر هر دو خانه قایش می بود پس آن هبه تام باشد ودر حق دختر هبه خانه دوهم درست نبود.

قال ف هرح التدوير: وتتم الهية بالقيض الكامل ولو الموهوب شاغلا لبلك الواهب لامفغولا بعار دالبعتارج سعمه وفض سيانه وتعانى عليه . ٢ مرجب ٨ معيري

رجوع در هبه

سوال : کسی به پسرش زن گرفت ویک قطعه زمین را بنام او کرد اما قواله بنام پدر بود هشت سال بعد پدر درهبه خویش پس رجوع نمود وگفت نمی خواهم تا نواسه ها یم بی حصه بمانند آیا این رجوع پدر درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر پدر زمین را بنام پسر کرده باشد وپسر بر آن قابض شده باشد به هر صورت زمین از پسر باشد اگر که قباله زمین نزد پدر هم باشد اما اگر زمین را فقط برای منفعت برای پسر داده باشد وهبه نکرده باشد در این صورت پدر حق رجوع را 179 ربيعالفاني • • 4 ا هجري دارد. والله سبحانه وتعالى اعلم .

مثل سوال بالا

سوال : در جواز رجوع در هبه تغصیل را بیان نمائید ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب ، جواز رجوع صورت هاى مختلف دارد با احكام مختلف. (۱) با رضایت موهوب له در هر صورت رجوع جواز دارد.

(۲) پاقیضای قاضی رجوع درست است .

(٣) بعد از قبولیت هبه در صورت دادن عوض بذریعه قضاء رجوع درست است .

(1) اگر موهوب له ذی رحم محرم باشد پس به قضای قاضی نیز رجوع درست نباشد

مگر در صورتیکه اوشخصاً راضی شود . والله سبخانه وتعالی اعلم .

۲۲/ڈیقمدہ ۲۰ اھجری

هبة المعتوه

سوال : آیا هبه معتوه از مالش جواز دارد ؟ وکدام تصرفات معتوه درمالش نافذ است وكدام تصرفات او غير نافذ است ؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: هبه معتره درست نيست ودر تصرفات او تفصيل است.

تصرفی که در آن نفع اوباشد بلا اذن ولی درست است مثلاً قبول نمودن هبه وچیزیکه در أن نقص او نيامد. باشد با اذن نيز نافذ نباشد مثلاً هبه دادن چيزيكه احتمال نفع ونقصان اذن کافی نیست درغیاب پدروجد حاکم مسلمان نائب است در صورت نبودن آن سفیر ریشان فریه کسی را انتخاب کنند.

ريتان هر يه حسى را المحاب من والمعاب والمعتودة الذي يعقل المح والشراء ان كان تألفنا عمل المراد ان كان تألفنا عمل الحراد المراد كان المحافظة والمرقض لا وان الانتبه ولوجبا ورا كلاسة المراد والمحافظة والمرقض لا وان الانتبه ولوجبا ورا كلاسة المراد والمحافظة والمرقض لا وان الانتبه ولوجبا ورا كلاسة على المراد ولا المحافظة والمراد ولا المحافظة والمراد ولا المحافظة والمراد ولا المحافظة المراد ولا المحافظة ولمن المحافظة المراد ولا المحافظة والمراد ولا المحافظة والمراد والمحافظة المراد ولا المحافظة المراد ولا المحافظة المراد ولا المحافظة المراد ولا المحافظة المحاف

و قال الملاحة ابن عاد ملاقتية : (قوله و له الهون) الصوى و أن الهندية والمعتوة اللكن يمقل الهيه يكن له الاب و الرص و الهيدون الا غ و العم و حكيه حكم المدى . (د الهمتار ص ، ١٠٠ م) و لله سجان و تماني اعلم . و تماني اعلم .

هبه چيز مشترك

سوال: چند شریکان یک چیز مشترک خویش راهبه نمودند یک عالم فتوی داد که این هبه درست نیست شمایان دراین مورد چه نظر دارید رهنمانی کنید ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم م<mark>لهم الصواب</mark> : اين صورت هية النشاع درست است وهية النشاع مانع صحت هيه آن شيوم است كه نزد موهرب له باشد.

ولاتصح الهية للشريك لانه لم يوجد الأفراز البشروط لتأمر القبض والله سجانه وتعالى اعلم. ٢٥ / دو ال سنه ٨ هجرى

تفاضل درهبه اولاد

سوال: حكم تفاضل را درهبه دادن به اولاد با تفصيل شرح نمائيد. والاجرعلى الله الكريم **الجواب باسم علهم الصواب** :

(۱) اگر قصد او اضرار دیگران باشد مکروه تحریمی است که قضاءً نافذ ودیانة واجب الرد می باشد.

(۲) اگر قصدش نه اضرار باشد ونه ترجیح دادن مکروه تنزیهی تسویه بین ذکور وانات مستحب است .

(۳) در صورت دیانت داری، خدمت گذاری، درخدمات دینیه مشغولیت ودر صورت

احتياج تفاضل مستحب است .

() زیاد از قدر قوت ندادن به اولاد بی دین یا او را محروم نمودن ومال زائد را در امور _{دینیه} صرف نمودن مستحب است .

۱۸۵

قال الامام المصكفي مُؤاللة : وفي الحالية لاباس بعضي ليعض الاولاد في المعبد لا بها عمل القلب و كما في العطام ان الدين هسديه الاهرار و ان قصده ليسوي بيه بعد يعلى البلت كالابن عد العالى عليه

ينهور ودوسها صعته كل المال للولديجاز واشد. وقال العلامة ابن عابدتين يُخطِيًّا: (قوله و عليه الفتوى) اي على قول الي يوسف يُخطِّ من ان التنصيف عين الله كور والانتي اقضل من التقليمة الذي يعوقول عمد يُؤطِّرُه من (ردالبحقار ص· عـ ج) وقال الامام طاهر بن عبدالر همد يُؤطِّرُه : في اللغاري بهل له ابن و بلندار ادان بهم، لهم، الهية شيئاً فالإقضل ان يممل للذكر مقل حقل الانفيين عند، عمد يُؤطِّرُ وعند إلى يوسف يُؤطِّرُ البيهم، اسواء هو

هنار نوروداز دير. ولووهب جميع ماله لابنه جاز في القضاء وهو العرقص عن عميد برويتي مكنا في العيون ولواعظ بعض ولزنتشونداً دون البحض لويادكار شدةلا بأسهه و ان كاناسو املا ينبغ , ان يقضل

ولو كان ولده فأسقا فارادان يصرف مأله الى وجوة الخير و يحرمه عن البيراث هذا عير من تركه لان لهاعانة على البعصية.

ولوكانولدةفاسقالايعللاهاكثرمنقوته (علاصة الفتأوىص٠٠٠ج٠)

و كذا نقله عنه العلامة ابن نجيم ميني وقرر لا ونقل الدراعي السير طور كر الانوجيل بعض الاولاد على البعض في العبية.

ونقل إيضاء عن المحيط؛ يكر وتقضيل بعض الأولاد على البعض في الهية حالة الصحة الإلويادة فضل الحالثان وان وهيم ماله كالمواصب إقضاء وهو العر (البعر الرائق صسح») وقال البعد و الرائب مسلم حراب كروف الرائل كروفا الهوريد أن من المرائل على الموادد الموادد

المنافقة المنافقة المنافقة على المنافقة المنافق

بينه عالى الالازائية الافضل في حية الهندية والان التغليث كاميزان وعديا لفائي كي تلكي الدين و المسلم من المنافقة القصور من المنافقة والمنافقة والم

دادن صدقه نفلی به هاشمی جواز دارد

سوال : آیا هاشمی حق گرفتن صدقه ، نغلی را دارد یا خیر؟ بینواتوجروا **الجواب باسم مقیم الصواب** : هاشمی حق گرفتن صدقه واجی راندارد اماحق گرفتن صد*ق*

غلى را دارد. قال الإمام البرخيدال كالليز: ولا تدفع الى بى حاصراتوله القائليا يى حاصم ان فحله تحالى حرم عليكم عسالة الداس واوساعهد وغوضك مرمها بخسس الكيس بغلاف التطوع لان الهال جعدا كالمياء يعتدلس أسدقاط الغرض اما التطوع عبادلة التادوبالها، (هذاية صسم »كافة مسيما تحدو تعالى اعلى.

۲۷/محرم۹۳هجری

در صورت هبه دادن به نابالغ قبضه پدرش کافی است

سوال :کسی طفلش را طلاء نقراً یا نقدیات داد آیا قبضه پدر در حصہ طفلش کافی است با قبضه طفل لازمن است اگر قبضه طفل لازمن باشد پس آیا پدر به شکل وفی کافی نیست آبا پر او صدقة الفطر : ذکرة وقربائی واجب است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب ياسم ملهم الصواب: هبد دادن به اولاد نابالغ قبضه يدرورملك اولاد كافى است قال الإمام المصكلي رحمة للدحال: وحبة من له ولاية حل الطفل الحابطة وهو كل من يهوله في هلا لا تجوالعو عدد عدد الابساو في عيالهم تتدم بالمقلد.

وقال العلامة ابن عابد فن رحه لله تعالى: (قوله بالعقد) اى الاعباب فقط كيا يغير اليه الفارح كلا

ق إلهامش وهذا أذا أعليه أو أشهد عليه والأشهاد للتحرز عن أمجعود يعد موته والإعلام لازم (روالبحثار جوس ١٥٥)

بر نابالغ زكوة وقرباني واجب نيست

قال في التدوير : وشرط اقتراضها عقل وبلوغ واسلام وحرية (ردالبحتار ج ، ص ،) وفي اخمية التدوير:وقيللا.

وق الفرح: صعه في الكافي (الى قوله) وهو البعتب (ر دالبحتار ج مص٢٢٢)

البته اگر نابالغ صاحب نصاب باشد بر او صدقة الغطر واجب است لذا بايد در اينصورت ولى او آنرا از مال اين نابالغ اداء كند.

قال العلامة ابن عابدين رحمه لله تعالى : حتى تجب على الصبى والبجنون اذا كأن لهما مال ويخرجها ۲۲/محرم۹۵هجری الولى من مالهما (ردالبحثار ج ص ٢٠) والله سحانه وتعالى اعلم.

هبه بالشرط

سوال: ما قولكم رجكم الله في الهية بالشرط هل هوجائز امريصح ويبطل الشرط ابينو اتوجروا الجواب باسم علهم الصواب: ان كأن الشرط ملائماً فيصح الشرط والعقد كلاهماً والافيصح العقدويبطلالشرط.

قال في التعويد: وما لا يبطل بالنصرط الفاسد القرض والهبة والصدقة الخ.

وقال العلامة ابن عابدتين رحمه الله تعالى: كوهبتك فإنه الباءة او تصدقت عليك بها على ان تحلمني سنة نهر فتصح ويبطل النثرط لانه فأسدو فى جأمع الفصولين ويصح تعليق الهبة ينثرط ملاثم كوهبتك على ان تعوهبي كذا ولو مخالفاً تصح الهبة لا الشرط (ردالمحتارج ، ص ٢٥٠) والله سمانه ۳/ ڈیالحجہ ۵ ۹ ھجر ی وتعالىٰ اعلم.

مثل سوال بالا **سوال: در پوهنتون در حصه یک ملازم شرط نهاده شد اگر بهلازم دوسال ملازمت نموددر** پوهنتون ودر این دوران تعلیم را ادامه داد ماهوار سیصد روپیه اضافه برایش داده میشود اما اگر قبل از تکمیل دوسال از پوهنتون رفت پول وصول کرده را پس تسلیم پوهنتون کند آیا

144 **الجواب باسم ملهم الصواب** : اين وظيفه هبه است كه با شرط فاسد باطل نميگر_{در} وشرط باطل است لذا با مخالفت شرط پس گرفتن وظیفه ملازم جواز ندارد.

قال في التدوير: وحكيها الهالا تبطل بالشروط الفاسدة فهية عبد على ان يعطه تصح ويبطل ۲۲/شعان۔۱۹ھجری۔ المرط (ردالمعتارج،ص،٥٥) والله ممانه وتعالى اعلم.

در هبه بالعوض نيز شيوع مانع صحت است

سوال : وقتیکه هبه بالعوض در حکم بیع است در آن شیوع مانع صحت هبه است ویا مانند بيع المشاع هبه آن نيز درست است؟ بينوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: اين معامله انتهاءً بيع است وابتداءً هبه لذا بصورت شيوع درست نیست .

قال في الهددية: قان كانت الهبة بشرط العوض شرط لها شرائط الهبة في الابتداء حتى لايصح في المهاع يمتمل القسمة ولا يسقط بها الملك قبل القبض الخ (علامكيرية ج س ٢٠٠٠) - ولله مجانه

۳۰ ذیالحجه ۲۰۰۰ اهجری وتعالىٰاعلم.

باكلمه ، كذاشتم ، هبه درست نميشود

سوال : کسی فوت کرد که یک خانم پنج پسر ویک دختر داشت درترکه مرحوم یک خانه بود اولاد در وقت تقسیم جهت ختم نزاع گفتند ما سهم خود را برای والد. گذاشتیم جندی بعد والده آنخانه را برای مسجد وقف نمود در حالیکه اولاد او در حالت غربت قرار دارند آبا اين اقدام والده درست است ياخير ؟ بينوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب: بالفظ (كذاشتيم) ملكيت والده ثابت نشده است البته اكر اولاد گفته باشند هبه نمودیم یا دادیم پس این هبه است که در صورت تقسیم ورثه اگر هر حصه دار را أنقدر سهم رسد كه قابل انتفاع باشدهبه أن درست نباشد واكر قابل انتفاع نباشد پس هبه مشترک درست باشد در صورت صحت هبه وقف درست ودر صورت غير صحت هبه وقف نا درست ميباشد. والله سيحانه وتعالى اعلم .

آيا در هبة المشاع قبضه وتصرف مثبت ملك ميباشد يا خير 1

سوال: کسی چیز خویش را بشکل مشترک به چند افراد هبه نمود موهوب لهم آنرا قبض نیودندوتصرف کردند وآن شخص مذکور فوت شد. سوال در اینجا ست که :

- (١) آيا اين هبه درست است يا خير؟
- (۲) آیا بصورت عدم صحت رد علی الورثه واجب است یا خیر؟
- (3) بصورت هلاک آیا بر موهوب لهم ضمانِ لازم است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: هبة المشاع درست نيست درحصه ثبوت ملك دوقول است:

(۱) راجح ومفتی به اینست که ملک ثابت نشده لذا رد علی الورثه واجب باشد وبصورت هلاک خیمان واجب باشد قبل از در آن ردنیر تصرف واهب وبعد از موت تصرف ورثه او

نافذ باشد وتصرف موهوب له نافذ نباشد. اينست نظريه امام محمد وامام ابوحنيفه رحمهم الله.

 (۲) ثبوت ملک میباشد اما این ملک خبیث وفاسد است لذا واجب الرد باشد وبصورت هلاک ضمان لازم است .

۲ /رمضان،سنه ۳۰ ۳۰ اهجری والتفصيل في الشاميه. والله سبحانه وتعالى اعلم.

حكم هبة المشاع بعد القسمة

سوال : در صورت هبة المشاع موهوب لهم شئ موهوب را تقسيم نمودند آيا اين هبه درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: اكر به اذن صريح واهب تقسيم نموده باشند تقسيم درست است در غیر آن درست نیست .

قال فى التدوير: قان قسبه وسلم صح. وقال العلامة ابن عايدتين رحمه لله تعالى : ﴿ قوله فأن قسبه ﴾ أي الواهب ينفسه أو تألبه أو امرالبوهوب له بأن يقسد مع عريكه كل ذلك تدر به الهبة كها هو ظاهر لبن عندة احل فقه تأمل رمل. والتعلية في الهية الصعيحة قيض لافي الفأسدة جامع الفصولين. (ردالبحتارج عص ٥٠٠) والله سمانه ۱۳/ شوال ۱۳ ۱۳ ۱ هجری وتعالماعلم.

تفصيل قبض الهبة

سوال: آیا در صعت هبه قبض موهوب له در مجلس شرط است ویا بعد از مجلس نیز درست است؟بینوا توجروا.

الجواب باسم هلهم الصواب: بعد از مجلس بدین شرط قبض معتبر است که به ازن صربح واهب شده باشد اگر اذن در وقت هبه باشد یا بعد از آن در داخل مجلس اذن صربح برای فیش شرط نیست بلکه تخلیله وتمکن من القبض کافی است.

براى قبض شرط نيست بلاده نعلق ولمنظ من المساس المناسطة القبل المن في البجلس) هالله هذا كالقبول فأمتم قال الإمام المصكلي كوللا: (و) تصحرانهم بلا اذن في البجلس) هالله هذا كالقبض حتن وهبه لا يتقيد بأنجلس ويجوز القبض يعنعو التكين من القبض كالقبض فلو وهب لرجل ثياباً في صدوق مقفل و دفع البه الصديوق لم يكن قبضاً بالعدم تحكمه من القبض (و ان مفتوحاً كان قبضا لتبكنه منه) هانه كالتعلية في البيج) اعتيار وفي الدور والبغتار صحته بالتعلية في صميح الهية لا فاستعار دانيحتار صسمج،

وقال العلامة الطحفارى كَوَيْتُكُّ: (قرابه و بعده به)لان الأذن قبيت نصا و القايمت نصا فابست من كل وجه فيثيت فل البجلس و بعد البجلس شلوى(قوله لا يتقيدن بأنيجلس) لبنا ذكر ان الاذن ثبت نصا الخراشية الطحفارى ص من جن، وقال العلامة ابن عابدتان كِوَيُثُونُّ: قسيدوقوله قان قسيه) والتعلية فل الهبة الصحيحة قبض لا في الفاسدة جامع القصوليون ﴿ (ردالبحدار ص سنج) وقالمجانه وتعالى اعلم

به رعایت گرفتن چیز نابالغ جواز ندار د

سوال : آیا عاریة چیز طفل ناچیز خویش را والدین استعمال نموده میتوانند یا خیر ؟ نیز جیز طفل عاقل مثلاً قلم. کتاب. دسسال وغیره عاریة استعمال آن برای استاد وغیره جواز دارد با خیر در صورتیکه با رضایت آنان باشد ؟ بینوا نوجروا

الجواب باسم عليم الصواب : اشياء معلوكه نابالغ براى والدين استاد موشد وغيره براى همه ناجانز است وگناه كبيره. باید والدین اطفال خویش را مالک اشیاء عام استعمال نگردانند بلکه به قصد استعمال در قیفه آنان داخل کند که در این صورت والدین بنا بر ضرورت حق استعمال آن اشیاء را وارند ویه اجازه والدین استاد ومرشد نیز حق استعمال آنرا دارند.

111

قال الإمام التير تأخير حمالة تمال: هي تقليك البنائع في أنار (دالبحدار ج ١٠٠٠). ول قر هي الغامية : قال في الهداية فان تأجيله لا يصح لا نما عار قوصلة في الا يتدار حتى يصح بلفظة الإمارة ولا يملكه من لا يملك الديرع كالوصى والصين لردنالبحدار ج ١٠٠٠ ، ولأنه مجانه و تماليًّا اعلم. 1 الرهمان سندة ١١١ العجرى

﴿ يَعَائِمُكَ الدُّبِى اسْتُوا اللَّهُ إِنَّا فِيلَ لَكُو البَّرِيلَ الْ سَيْلِ الْوَاللَّمُونَ اللَّهُ الْمَالِيلُ اللَّهِ اللَّهُ اللَّهِ اللَّهُ اللَّهِ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهِ اللَّهُ الللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ الللَّهُ اللَّ

كتابُ الاجَارة

اجاره را بدین شرط گرفتن که اگر قبل از اتمام کار رفت حقدار اجوره نمیباشد

سوال : با دهقان کسی به شکل اجیر کار مبکرد ودهفان گفت اگر قبل از اتنام _{سال} وظیفه را ترک گفتی حقدار اجوره سال گذشته نباشی حکم این نوع عقد چگونه است ؟ _{بیترا} نوجروا . الجواب باسم ملهم الصواب : بدین شرط اجاره فاسد میکردد پس اجیر حقدار اقل اجر

الجواب باسم معهم الصواب : بدين شرط اجاره باسد ميمر -- پس -- يير --- ـــ رس م مثل اجر مقرر ميباشد. قال في الهندية: وان تكاراها أي بغيادهم المها ان بلغته بغياد فله اجر عشر 8مراهم والافلالاي با

فالاجار قالسيةو عليه اجر مفلها بقدد ما سار عليها كذا في العبسوط (عاليكورية ص ٢٠٠٠ج) وقال ايضا: فالفاسل بجب فيه اجر البغل ولا يزاد على البسمى ان سمى في العقد مالا معلوماً واداد يسعد بحب اجر البغل بالفاو في الباطل لا يجب الإجر (عاليكورية ص ٣٠٣) وفائسها نامو وحالي علمه. ٣١ مجمدادى الآخر وسنه ٢ معيري

زمینکه در آن درخت باشد اجاره آن جواز ندارد

الجواب باسم هلهم العواب : در این صورت مقاطعه درست نیست چنگل ملکب مالک زمین است وقنیکه در دوران عقد تعلیک جنگل را برای مقاطعه دار شرط نکر^{و،} باشد پس ظاهراً این جنگل ملکیت زمیندار میباشد.

تفصیل این ست در زمینیکه درخت های میوه دار زمیندار موجود است اگر در قطع نعودن نقصان باشد به مقاطعه دادن آن زمین درست نباشد.

نسودن نقصان باشد به مقاطعه دادن آن زمین درست نباشد. قال فی الشامیة:عن الوازیة تحسیولمه و پسال هی اعتبادها)بستاییر ارضا فیها اینجهار او اعلها ذراعة و فیها اینجهاران کائن فوصطها لایموز الالاکا کائن فی الوسط خجو تان صفی، علیهها مول او كتاب الاجارة والا كيورتان لان ورقهها وظلهما يأخل الارض والصفار لاعروق لها وان كأن في جانب من الارض كسناتوالهداول يجوز لعدم الاخلال اه (ردالمعتارص، ج،)

ولى التنوير وغرحه: اجرها وهي مشغولة بزرع غيرة ان كأن الزرع بمق لاتجوز الاجأرة لكن لوحصدة وسلبها انقلبت جائزاق

ولى الشامية: (قوله بزرع غيرة) اى غير المستأجر قلو كأن الزرع له لايمنع صعباً والغير يشمل

المؤجر والاجنين الخ (ردالمحتارص،ج) اما اگر باقطع نمودن درخت ضرری وارد نشود به اجاره دادن چنین زمین جواز دارد اما بابد زمیندار زمین را خالی از درختان به مقاطعه دار پسپارد از وقت قطع درخت ابتداء

مدت شروع میشود. قال في شرح التدوير: اجرها و هي مشغولة بزرع غير تلالي قوله)مالم يستحصد الزرع فيجوز و يؤمر

بالمصادوالتسليم به يفتى بزازية.

وايضاً فيه عن الوهبائية: تصح اجارة الدار مشغولة يعني ويؤمر بالتفريغ و ابتداء البدة من حين تسليبها وفحالا شهادا ستأجر مشغو لاوفارغاص في الفارغ فقطو سيح دفي المتفرقات

وفي الشامية: (قوله و سيوىء في البتفرقات) إي متفرقات كتأب الإجار8 و سيوي، ايضا جل ما في الاهباه طي مالواستاجر عيدا بعضها فارغ وبعضها مغفول يعنى وفي تفريخ البهفول حرر فلايدافي ما لىالوهمانية (ردالمعتارص٠٠ج٠)

اگر در اجاره این سخن طی شده بود که اجاره دار مستحق درختان باشد. باز هم اجاره محيح نعيشود .

قال في الشامية تحسر قوله فيستاجر ارضه الخالية) وانما لا يصح استيجار ا الاشهار ايضالها مر

الباتمليكمدفعة فلووقعت على استهلاك العين قصدافهي بأطلة الخرص وجو)

وايضافيها فيبيان جواز استيجار الظائر: (قوله بغلاف بقية الحيو انات) بغلاف استيجار هاللارضاع وفحالتاتارخانية استأجر بقو قلينصر باللين او كرما اوهجر الياكل فحرة او ارضا ليزعى عبسه القصيل او شاكليجز صوفها فهو فاسد كله وعليه قيمة الثمرة والصوف والقصيل لانه ملك الاجر وقداستوفاة بطرفاسد بخلاف ماذا استاجر ارضه ليرعى الكلا (ردالبحتار ص، ج،) قال الوافعي المواقع: (قدله يخلاف ما اطالستاجو ارضه ليرعى الكلا) فانه لا يجب قيمة الكلالعدم ملكهوان

كالنعالاجاراققاسد\$(التعرير البحتار ص٣٦)

اگر ضرورت به اجاره دادن زمین بادرختان افتد پس باید اول درخت را بر مقاطعه _{دار به} غروش برساند واگردرخت میوه دار باشد پس آنرا به مساقات به مقاطعه دار بدهد بعد از آن زمین را به از اجار بدهد.

قال في العامية تحسن (هو له يورغ غيرة) فلو كأن للبوجراي رب الأرض فأكميلة أن يبيع الزرع مد بقين معلوم ويتقابضا لم يوجر فالأرض كها في الفلاصة عن الأصل و كذا لوسنا قاء عليه قبل الإنهار و لإيمينها كها قدمنا فارز داليمتدار ج مص ، بهو فقه سيان وتعالىٰ علم.

ا الرجبسنة ٢ كھجري

حيله به مقاطعه دادن باغ

سوال: در عصر جدید باغات به تیکه داری داده میشود آیا صورت جواز آن موجود است یا خبر؟ بینواتوجروا-

الجواب باسم علهم الصواب : اولاً باغ را بر مساقات یعنی حصه معینه بدهدیس از آن زمین باغ را به مقاطعه بدهد وکدام حصه را که در میوه باغ مالک نهاد برای مقاطعه دار آنرا میاح گرداند.

. - فَ هُرَ التدوير:- فهستاجر ارشه الخالية من الاهجار عبلغ كثير و يسأق على اهجارها بسهم من الفسهم.

وق الشامية: (قوله ميلغ كغرب)ى عقدار ما يسأوى اجر الاارض في القار (قوله و يسأل إهيارها)يمتى قبل عقد الاجارة و الا كانت الاجارة ارض مشغولة فلا تصح كبا سيال (ردالمعتار شء ج)

وابها فيها تحس (توله بالاولى) و ل فقارى المائول التنصيص لى الإجارة على بيناش الارض (لهاب الصعة حيث تقديم عقد الاجارة على عقد البساقاة اما الما تقديم عقد البساقاة الجمر وطه كالمنبة الاجارة صهيمة كما من حيث للوازية (روالبعدارض - ج)

وقال الراقي يُخطُطُ ؛ (قوله فلا تصبح كها سيئال)اللى ذكرة المبوى اعر السابع عضر من في المسل نقلاً عن البسيط الروض استيعبار الانجيار لانجواز وصيلته ان يواجر الارض البيعنساء الى يصلح للوراعة فيها بين الاخبار بالبورعلياء والمحاقبية الفارك مدينة وزب الارض الاخبار معاملة اليه طابط ت ان يكوناريه الارض بوز من الف جوز دو يأمر قان يقتع لمك انجز موسفار ادلان مقصو دريه الارض ال قصل له زيادة اجر الملك المهدة الخيار و مقصود البستاجر ان يحصل له قمار الاخجار مع الارخى و قد على مقصودهما بالمكان فيجوز اهزالتعريز البغتار ص---ح»

ساطراً بنا ورجزیه فرق تعارض بنظر می رسد از جزیه شامیه معلوم میشود که تقدیم نیرون عقد مسافات بر عقد اجاره ضروری است. امام رافعی شرط نکرده بلکه تصریح ضوده برگ عقد مسافات بعد از عقد اجاره نیوده شود نیز درست است تطبیق اینست که اجاره اگر که قبل السافات درست نباشد اما بعد از مسافات اجاره سابق درست است.

جراک علت عدم صحت اجاره شفل زمین است بعلک الدوجر ودر درمختار وردالمحتار نصریح اجاره سابق درست است لذا در اینجا نیز اگر که اجاره فاسد بود اما وقتیکه باعقد سالمات اشجار نیز سپرد مستاجرگردید پس اجاره صحت یافت واگرهر دو جزیات بر اختلاف روایات محمول شود باز هم ترجیح روایت ثابت ازدلیل توجه فوق معلوم میشود البته احتیاط در این است که عقد مساقات مقدم گردانیده شرد.واله سبحانه وتعالی اعلم-

مقاطعه بدین شرط که مقاطعه دار زمین را هموار کند فاسد است

سوال :کسی زمین را بدین شرط به مقاطعه داد که مقاطعه دار زمین را هموار کند آیا این شرط بر مقاطعه دار لازم است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: مقاطعه بدين شرط فاسد است.

قال في التدوير و غرحه: تفسد الإجارة بالغروط البخالفة لمقتص العقد (الى قوله) و يشرط طعام

ضنوعلمحانية ومرمةالدارا الخ. (والبحتارص-ج») وابعة لميه: اوارضا يصرط ان يشترينا اى يجرفها او يكرى انهارها العظام او يسرقها لبنقاء اثر هذه الالعالمارب الرضيفولم ترويام تقسد.

وفئ المامية عن البنح تمس (قوله بضرط ان يثنيها) قان كان اثرة يبقى بعد انتهاء العقد يفسد لان فيه منفعة لرب الارض و الافلاا هار دالبحتار ص-ج)

اگر مقاطعه دار در اجاره فاسده قطعا زراعت نکرده بود پس زمیندار حقدار پول اجاره نباشد. ^{واگر} زراعت نموده بود تنها در اجر مثل زمین کاشت کرده واجر مقرره اقل آنرا مستحق باشد. قال التدوير وهر حده و اعلم ان الأجر لا يلوم بالمقابقلا يجب تسليمه به (أن قوله) و الإستريز للبغطة أو تحكده مده (أن قوله) توجه الأجر لدار قبضت و لم تسكن لوجو د تحكده من الانتفاع أع وما اذا كانسا الإجار الإحميدة الى القالسية الإجهالا و الإجهالية الانتفاع أغ إدر دالمحدار ص. ج.م. وايضا فيه: و قلسنا بههالة البسمى كله أو بعضه كتسبية ثوب أو داية أو مائة در هم على ان يرميا وايضا فيه: و قلسنا بههالة البسمى كله أو بعضه كتسبية ثوب أو داية أو مائة در هم على ان يرميا البستام لصيرور قالر مقدن الأجر قليصير الأجر مجهولا و تفسنهمند التسمية (أن قوله) المشتريان بالاحميات بالمام المام المام عدد التسبية وجب أجر البطاراتان قال يواد الاستراكب بالمبكون بال بالمشتروط أو المنطقة عليا مراكبا ما يلغ لعزم ما يرجع الهذال ان قال يوالا تفسد بهما ما بالمحموط أو الهيوع مع العلم بالمسمى لم يزد أجر المفار على المسمى لوحاهما به و يعقص عنه الحساد القسية التسبية و

بر زمین گرفته شده برای زراعت تیار نمودن داشت خشت

سوال :کسی زمین زرامت را برای مقاطعه گرفت اما پدون اجازه زمیندار بتی خشت وخشت مالی،در آن نیار کرد ایا حقدار منافع داشت خشت زمیندار میباشد یا مقاطعه دار؟ ووفتیکه هموار نمودن زمین برای خشت در کارست آن به ذمه که هاباشد ؟ بینوا ترجروا

و وقتیحه هموار نمون را دین را مشت در کارست آن به ذمه که دار خشت تیبار توجروا الجواب باسم طهم الصواب : در جندر زمین که مقاطعه دار خشت تیبار کند اجود، آنقدر زمین به زمیندار داده نشود بلکه توسط داش وخشت مالی وخشت دار قیمت زمین تنقیص می آید تضمین آن بر مقاطعه دار است زمین متباقی خالی از خشت مالی وداش اجوره آن به زمیندار داده شود ومالک نفع ونقصان خشت میامی مقاطعه دار باشد عائدات متباقی داش خشت برایش جانز است که تمام مصارف را از داش خشت بیرون کند عائدات متباقی رایه زمیندار بدهد.

ز به رسیندار بدند. قال ف:فرج التدویرك ولو قعل ما لیس له لزم الاچر و ان انپذهر به البداء خمنه و لا اچر لانپیالا کهنبهان

و في الشامية: (قوله ولا اجر)اي فيها همنه مهاية و اما الساحة فينبش الاجر فيها كذا في المنهودة ساتمالي (ردالبحتار ص-ج»)

وايضا فى التنوير وغرحه: وخصى يزرع رطبة و امر بالبرما نقص من الارخى يلان الوطبة اخر من البادو لا اجر لانه عاصب الخ الباد ومن الغصب اللاف البنفعة لان حقيقة الغصب يلا تجرى <u>في المساء</u>. صنه ١ ول الغامية : (قوله لانه غاصب)اى لما غالف صار غاصباً و استوفى المعقعة بالغصب و لا تجب بلاجر فهديلي. (ردالبعدارص، ج٠)

و إيضاً قيها في أب فسخ الإجارة المصد (قوله فهو متبرع) بني بلا امر (الى قوله) قلو كأن البداء من لين ويزمن تراب الغاد فللبستاجر دفع البعاء ويغرم قيبة التراب لبالكه الخ (ر دالبحدار ص ١٠٠٠) وقال الواضي ويوالي الكان كأن له قيمة (التحرير المعتارص ١٠٠٠)

وفي كتأب الغصب من شرح التدوير: واذا نقص العقاريسكما توزر اعته حمن العقصان بالإجاع وقالغامية:(قوله خمن العقصان بالإجاع لانه اتلاف وقديضين بالإتلاف ما لا يضين بالغصب اجله الحراتقاني واغتلفوا في تفسير العقصان قال نصيرين يمى انه ينظر يكعر تستأجر هذه الارض قبل الاستعبال وبعدة فيضبن مأ تفاوت بينهما من النقصان وقال عميد بن مسلبة يعتبر ذلك بالضراء يع الهينظر بكعرتهاع قبل الاستعبال وبكر تباع بعنة فنقصانها ما تفاوت من ذلك فيضيعه وهو الاقيس قال الحلوالي وهو الاقرب الى الصواب وبه يفعي كها في الكبرى لان العبر قلقيمة العين لا المعقمة ثميأغذالغاصب واسماله وهو الهذو ومأغرمن النقصان ومانفى طى الزرع ويتصدق (الصحيح في الارباح الفاسدة الردعل المالك وان لعيعلم فسبيله التصدق وزيادة التقصيل مرفيهاب الرياسميه بلفضل عننالامآمر وعميدر حمهما فأته تعالى فلوغصب ارضا فزرعها كرين فاعرجت فمالهة وعقدمن النونة قند كرو نقصها قند كر فانه يأغذاريعة اكرار و يتصدق بالباق و قال ابو يوسف مرابط ال يصنق بشىءوبيانه في التبيين قال في النو البنتغي وافادانه لايصر فه عاجته الااذا كأن فقيرا كالفعيل تعرف تصدق عقله ولو ادى لمالكه حل له التداول لرووال الاسم و لا يصور حلاكا بتكرار العقددو الناول الالسنةذكرة القهستالي (دهالمحتار كتاب الغصب صسيه)

هموار نمودن دیوار زمین را داش تیار کند باز هم اجوره تیار نمودن زمین وبریدن دیوار ^{ها}ی زمین بر مقاطعه دار میباشد.

قاً في التعوير وغرحه: وتصح اجارة ارض للبناء والغرس وسأثر الانتفاعات كطبخ أجرو عرف (الْحُولَة) قان مضعاليدة قلعهيا وسليها قارغة.

وفي الغامية : (قوله وسلها فأرغة) وعليه تسوية الارض لانه هوالبخرب لهاط عن الحبوى (والبعدارجوس،)والماسمانهوتعالى اعلم. ۳ ا ارجېمنه۳۱هجری

بیع زمینیکه داده شده باشد بر مقاطعه موقوف است

بیچه و سید من ا سوال: کسی زمین را برای چند سال بر مقاطعه حاصل نمود قبل از انتهای مدت مقاطع مالک آن زمین را به فروش رساند آبااین بیغ شرعاً درست است یا خبر؟ بینوا توجروا سالک آن زمین را به فروش رساند آبااین بیغ شرعاً درست است یا خبر؟

الجواب ياسم ملهم الصواب: اين بيع مرقوف باشد تا انتهاء مدت اجاره. البيوع المامية للهيان الواعم الطالبيعت واما الغالى وهوشر الطالبغال فالنان الملك اوالولاية وان لا يكون في البيمع حق لفور البالع (الى قوله) و لا ينقل بيع مرهون ومستأجر و للبشائرى فسفه ان لم يعلم الالموجور ومستأجر (ر والبعدار ص: ح)

و في التدوير و هر حه في أب قسم الإجبار 3: و يقلاف بيم ما اجبر 18 أنه ايضاً لِيس بعلد بدون مُونَّ دن كنا مر و يوقف بيمه الى انقضاء منجها هو البغتار (الى قوله) تو بالاجر البستاجر فأر ادالبستاجر ان يفسخ بيمه لا يمكنكم الصحيح لو با تا اراهن الرهن للبرجين فسفه.

و فاللقاسة :(ولولغلير عن لسعه) قال الكر فهلال في شركالوهبانية والبغت ارائه موقوط فيقطي بأن بين المستاجر والبرعوصي لكنه غير نافلة لا يملكان قسعه في الصميح و عليه القنوى الخيز والمعتار ص--ج) وفقه سهانه وتعالى اعلم .

اجرت دلال جواز دارد

سوال : آیا اجوره دلال در حق جانبین جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا. **الجواب باسم ملهم الصواب**: بله ! جواز دارد بشرطیکه واضحاً اجوره تعین گردد.

قال فی الفامیة عن العزائد : اجار 8 السیسار و العنادی و العنامی و الصکاف و مالای قدر فیه الوقت لا العمل تجوز لها کان للناس به حاجة و يطهب الاجر الماعو ذلو قدر اجرالهفل (ر دالمعتار اول بائد الاجارة رصم جن

وابط فيها يعدا ووراق: (تعبة بخال في العائر خانية وفي الدلال والسيسار يجب اجر البقل و ما تواضعوا عليه ادن كل عشر اقتائور كلا قاباك عرام عليهم وفي الكورستان عمد ابن سلية عن اجرة السيسار قفال ارجو انه لاياس به و ان كان في الاصل فاسدا الكرق التعامل و كثير من هذا غير جائز فهوزو تضاجة الداس اليه كدخول الميام (هر والمعتار صسح مطلب في جو الليلال)

اروقفا چهانداس الیه تنځول اعبام (هزر دالیعتار ص ٬۰۰۰ مطلب قیاجر 18 انډلال) وایضا فی بیوع الغرے: و اما الډلال قان پاغ العین بعضه پاکن رجها قاجر ته طی البالغ و ان ستی

بهبهاوبأع المالك ينفسه يعتبر العرف

ولى الغامية: فتجب الثلالة على البائع او البشائرى او عليهما بحسب العرف جأمع الفصولتان (ررابحتارص~ج) - ولله مجالته وتعالى اعلم - ٣٠ ردى الحجدسنه ٣٠ هجرى

سوال مثل بالا

سوال :آیا اجوره دلال یک فیصد یازیات و کم طبق معمول جوازداردیا خیر ؟بینوا توجرو! ایجواب باسم ملهم الصواب : درحصه اجوره دلال فقها، احتاف اختلاف دارند اما حاجة هالس را مدنظر گرفته قول جواز مختار ومفتی به است اما تعین اجوره ضروری است یک نیمد نیز صورت تعین است.

قال التدار غائمية ، وفي الدلال والسيسار يهب اجر البدل و ما تواهجوا عليه ان في كل عضر قدنائير. كالمقانات عرام عليجم وفي اعاري سكل جميدين سلية عن اجر قالسيسار فقال ارجو انه لا بأس به وان كان في الإصل في سيداً لكثرة التعامل و كثور من هذا غير جائو لجوز و وعاماجة الناس اليه كدمغول المهام. إرطبحتار ص ، ج بن

اجارة السيسار والبنادي وانحيامي والصكاف ومالإيقدر فيه الوقت ولا العيل تجوز لها كان للناس به حاجة الخير (رداليحتار ص ٣-ج) ، وفله جهانه وتعالى اعلم

۲۸/ربیمالاولسنه۲۱هجری

تعین اجورہ دلالی ضروری است

سوال : زید یکر را گفت گاوه میش تورا بر جعفر میفروشم اما سیصد وینجاه روپیه آن از تواضافه آن از من باشد پس گاومیش را در حضور یکر بر جعفر به سیصد وهفتاد وینج *دربیه* فروخت که بیست وینج روپیه آن را دلال گوفت آیا این صورت جواز دارد یا خیر ؟ بنیزا توجروا

ال**جواب باسم علهم الصواب :** این معامله جواز نداره البته اگر پول دلائی راتمین کند یا ^{نسبت به} قبست گاومیش فیصدی را تمین کند مثلاً بگوید پنج فیصد را در دلائی میگیرم به ^{هر ق}بست که گاومیش را فروختم این جواز دارد؟والله سبحانه وتعالی اعلم .

جواب اشکال بر اجوره دلال

سوال : شمایان بر جواز کمیشن فتری داده اید بظاهر اشتباه می آید که دوترجیه _{نظر} جواز که در مسئله ففیزطعان است در اینجا نیز موجود است مثلاً زید عمرو را گفت _{این} ماشین را بفروش که ترا صد روییه میدهم در اینجا نیز اجرت من العمل است وعمرو قار بقدرة الفیر نیز است تاکه کسی خویداری نکند عمرو بر فروختن قادر نیست . توضیح ماید الفرق مطلوب است بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: جواز كميشن خلاف قياس است.

قال في التدوير و هر مه: قريل ما افسد، البيح في أمر يفسدها كجهالة مأجور او اجر 8 او مذاة او عمل و كفر ططعام عبديو علم حالة الح

وقاً العلامة ابن عابلين يُرَوَّيُونَ (ولداه و مذه) لا فيها استدى قال في البزائرية اجارة السيسار والبدائن وانمياض والصكاكى و ما لا يقدد فيه الوقت و لا العبل تجوز لها كأن للماس به حاجة و يطيب الأجر الهاخوذ لوقدر اجر البدل و ذكر اصلا يستمرج منه كثور من البسائل فراجعه فى نوع الهتفوقات والاجرق فالى البعاص في دليستار ص سم يم وللكسجانه وتعالى عليه.

ا الربيعالاؤلسنهِ ٩٨هجري

حوض را جهت گرفتن ماهی به مقاطعه دادن

سوال : در زمین کسی توسط سیلاب یک تالاب تیار شد پس او هم جهت ماهی گیری آن تالاب رابه اجوره دیه تیکه داری داد آیا این فعل شرعاً جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا ا**لجواب باسم ملهم الصواب** : این طریقه جواز ندارد .

قال في فرح التنوير: ولم تجزاجاً رقير كةليصادمها السبك.

القامية: لان الإجار قواقعة طي استهلاك العن وسيأل التعريخ بأندلا يصع إجار 18 المراع وهذا كلك وللجزم البقد من بعدم الصحة الخرر والبحدارج من ١١٠ ولا أم جاندو تعالى اعلم

۱۳ ارجمادیالاولیسنه۵۵هجری

زمین کرفته شده بر مقاطعه غرق شد

سوال : کسی زمین را برای پنج سال به اجاره گرفت در سال پنجم سیلاب آمد حاصلات

زمین را غرق کرد آبا اجاره این سال نیز بر مستاجر لازم است یا خیر؟ بینوا توجروا الجواب باسم علهم الصواب: اگر بعد از خشک شدن آب تا انتهای مدت اجاره کدام نوع کاشتکاری در آن ممکن باشد اجاره معاف نمیشود در غیر آن معاف میشود.

قال في خرح التدوير قبيل بأب فسخ الإجارة: الإجرة للارض كالخراج على المعتبد فاذا استأجرها للزراعة فأصطلم الزرع آفة وجب منه لما قبل الاصطلام و سقط ما يعده قلت و هو ما اعتمده في الولوالجية لكن جزمر في الخانية برواية عنص سقوط شيء حيث قال اصاب الزرع الزرع افخ فهلك اوغرق ولدينهنملزم الاجرلانه قنزرع ولوغرقت قبل ان يزرع فلااجرعليه

وق الشامية: (قوله و سقط مأبعنة)لكن هذا الما يقى بعد، هلاك الارض مدة لا يتبكن من اعادة الزراعة فأن تمكن من اعادة مثل الإول او دونه في الحرر يجب الإجر قال في المزازية عن المحيط وعليه الفتوى ومثله فى الذخيرة والخانية والخلاصة والتتأرخانية والظاهر ان التقييب بأعادة مثل الاول او دونه مغروط فيأاذا استأجرها على ان يزرع نوعا خاصا امالو قال على ان ازرع فيها ما اشاء فلا يتقيد فانتعبيد صيح كبامر (قوله لكن جزم الخانية الخ)ماذكر تافى الخانية ذكر تافى الولو الجية ايضا واعتبد غلاقه كباسمعت علىانه في الخائية ذكر التقصيل البار وقال وهو البغتار للفتوى فكيف يكون جازما اللاقهوقانعلمسالتصر كيأن عليه الفتوى عن عنا كتب. (ر دالمحتار ص٠٠٠ ج٠)

وايضا فيها في اوائل كتأب الإجارة تحت (قوله ولو غصب في بعض المدة فبحسابه) ويسقط الاجر بغرق الارطن قبل زرعها وان اصطله افقه سماوية لزمه الاجر تأما في رواية عن محمد بركون لانه قدار عما والفتوى طرانه يلزمه اجرما معنى فقط ان لعريته كن من زرع مثله في الحور الخزر والبعدارص، جن والمصمانه وتعالى اعلم. ۲۷/محرمسته۲۷هجری

فراهم نمودن جانده با كميشن جواز ندارد

سوال: در بعض مدرسه ها سفیران بر حصه جهارم یا سوم یا پنج کار میکنند یعنی بدین طریقه برای مدرسه چنده جمع میکنند آیا این طریقه درست است وجواز دارد یا خیر ؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اين معامله بنا بر دو توجيه جواز ندارد.

(١) ازينجا كه اجرت من العمل است.

قاّل في التنوير وغرحه : ولودقع غزلا لأخر لينسجه له بنصفه اى بنصف الغزل او استأجر

بفلاليعبل طعامه ببعضه او ثور البطحن بر قابيعض دقيقه فسنتماق الكل لانه استأجر قايوز من ع_{له} والاصل في طلت بيمومل الله عليه وسلم عن ظهؤ الطعان (رفالبعثار جاهض»)

تصحیح آن چنین نموده شود که ذکر اجرت من العمل بطور شرط نیست بلکه تنها برای تعین وتحدید است که این مفسد نیست یعنی اگر در قفیزطحان این شرط نباشد پس از طحمه دادن حواز دارد.

(٣) اجبر بنفسه بر آن عمل قادر نيست قادر بقدرة الغير است عمل اد بر عمل چند، وهندگان موقرف است وقادر بقدرة الغير در حكم عاجز است كه در صحت اجاره قدرت بنفسه شرط است همين است علت فساد قفيز الطحان كه مستاجر قادر على الاجره بقدرة

حسب تصریح فقها بوقت عقد قادر علی العمل بودن اجیر وقادر علی تسلیم الاجره بودن مستاجر برای صحت عقد شرط است .

در معامله مذکور فساد اضافه از قفیزالطحان موجود است چرا در قفیزالطحان اجرت که حق اجیر است برعمل همین اجیر موقوف است که توسط عمل بر وصول اجرت قادر است اما در مسئله زیر بحث اجیر بر عمل هیچ نوع قدرت ندارد محتاج غیر است قفیزالطحان اجاره فاست و است و بر کمیشن جنده اجاره باطله است بصورت حصه مقرره اجوره او حرام است باید مهتم وسفیر هر دو توبه کنند واجیر را در جر مسمی واجر مثل اقل آن را بدهد. * الاطرائی العلمی

سوال مثل بالا

سوال: یک مؤذن است که معاش میگیرد اگر برای مسجد نهنده جمع کند رماهوار فرضا ده یا پنج فیصد از آن معاش بگیرد آیا برای مؤذن جواز دارد ۶ اگر جواز ندارد معال ایام سابق او چگونه شد و برای را که بدین طریق بدست آورده حکم آن چیست؟ بینواتو جروا الجواب باسم هاهم الصواب : بعد از تعین معاش حصه معینه در چذه نیز اجرت است که از خیله چنده دادن این اجرت جواز ندارد به طؤن یا به کسی دیگر اگر معاش موذن

تعین شده باشد یا نباشد چنده از این مسجد باشد یا چنده مسجد دیگر بهر صورت جواز ندارد. این اجاره از دو علت درست نیست:

(١) اجرت من العمل

(٢) عجز عن العمل اجير بر وصول نمودن چنده قدرت ندارد تا كسى اورا ندهد او وصول

نکند وقدرت بقدرت غیر در حکم عجز است . این اجاره باطله است پس چنده جمع کننده را اجوره بصورت حصه مقرره جواز ندارد.

قال في التعوير و شرحه: الفاسد من العقود ما كأن مشروعاً بأصله دون وصفه والباطل ما ليس

مغروعا اصلالا بأصله ولايوصفه وحكم الاول وهو الفاسد وجوب اجر البثل بألاستعبأل لو المسمى معلوما ابن كمال يخلاف الفانى وهو الماطل فانه لا اجرفيه بالاستعمال حقائق

وقال العلامة ابن عابدض مريان : (قوله والماطل) كان استاجر عيتة او دم او استاجر طيماليشمه اوشاة لتتبعها غنيه او لحلا لينزوا و رجلا لينحط له صغاط (ردالمحتار ص ٨٠ ج٠) والله جمانه وتعالى 9 ا / ديم الفال سنه ٢ ٨ هجري

بر جمع نمودن پوست قربانی کرفتن کمیشن جواز ندارد

سوال : امام مسجد ما چرم قربانی را از مردم برای یک مدرسه فراهم میکند امام صاحب بست وبنج فیصد کمیشن از آن میگیرد ایا چنین نمودن برای این امام جواز دارد یا خیر آیا خلف او ادای نماز درست است ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم علهم الصواب: براصول چرم قربانی اجوره و کمیشن گرفتن بنا بر اینکه فدرت بقدرة الغير است جواز ندارد زيرا اين در حكم عجز است بابد امام مسجد ازين جرم نوجه کند در غیر آن باید منتظمین مسجد اورا عزل کنند ونماز خلف او جواز ندارد. والله ٣/ ذي قعده ٩ ٩ هجري سبحانه وتعالى اعلم .

گرفتن تنخوا عوض چند نماز

سوال : درصورتیکه در نمازهای پنجگانه امام سه یا چهار نماز را به مردم اداء کند آیا مستعق معاش کامل است یا خیر ؟ بینوا توجروا

العِواب باسم ملهم الصواب : اگر بر او تادیه پنج نماز شرط گذاشته شده باشد پس ٢٥/ جمادي الآخو ٥سنه ٨٤هجري مستحق معاش كامل نمي باشد . والله تعالى اعلم .

معاش کرفتن بر خدمات دینی

سوال : آیا گرفتن معاش برای امام، موذن ومدرس مدرسه دینی جواز دارد یا خیر ؟ بعضی ها میفرمایند که این تحت مصداق (اهموابهاشمناقلبلاً) وتحت وعید شدید حدیث در مورد تعلیم قرآن به اجرت بالخصوص حدیث قوس که معروف ومشهور تر است داخل است در این مورد معلومات علمی فراهم نمانید، بینواتوجروا

الجواب یاسم ملهم الصواب: معاش گرفتن بر امامت، اذان ودرس کتب دینی جواز دارد خلفای راشدین در دور خویش امامان وموذنین را معاش داده اند پس عمل آنان برای ما دلد است.

قال ك عليكم يستى وسنة الخلفاء الراشنين

قال الإصادر الزيامي كُونَيْجُ: وقدروى عن عر ابن الخطاب هذات كان يرزق البعلين بشد اسلدعن ابراهيد ان سعدعى ابيه ان عربين الخطاب هذكت النابطي عالمه ان اعط الناس على تعليد القران انغر بكلامه وتصب ج. ج.

وقال الإماد الدوري كَوَلْكُ؛ (قوله هُ عَلوا منهم واحديوا لى بسهم محكم) هذا تصرف جهواز أهذا الإجبرة عن الرقية بالقائمة والذاكر و انه سلال لا كراهية قيها و كذا الاجبرة عن تعليم القرآن و هذا مذهب القاقعي ومالك واحدوا صالح والإدوام كرين من السلف و من بعد همر و معمها أبو معينة توكيلاً؟ في تعليم القرآن واجازه فأن الرقية في مسلم مسلم الدوري عن سري سريد و معمها أبو معينة توكيلاً؟

وقال الإمام اين الغرف الباكل يُخطِّقُ: الصحيح جواز اعذالا جوقائي الإذان والصلوقوا لقضاء و عبح الإحمال الدينية فان الخليفة يأمل اجزته على هذا كله وأن كل وأس معها يأمل الدائب اجرة كما يأمل المستديب والإصل في ذلك قوله ﴿ وما تركت بعن نفقة لسأل و مؤنة عامل فهو صدفة) اه (نيل الإمطار ص-ج)

وقال الإمام ابو يوسف يُحِيَّيُوا : ولو تزل الخلفاء تجرى للقضاة الإرزاق من بيده مأل البسليين. (كتأب الخواجلاني يوسف ص ١٨١)

امام نووی رحمه الله تعالی ودیگر فقهاء کرام به نقل امام ابوحنیفه رحمه الله تعالی معاش گرفتن را بر تعلیم قرآن ودرس وتدریس مکروه ومنتوع نقل نموده اند. این معانمت چندین توجه دارد ؟ (۱) بنا بر کمال ورع و تقوی اجرت گرفتن را بر امور دینیه معنوع قرار داده. بر این بازی از کاری میکنوران

(۲) برای دولتمندان آنرا مکروه گفته اند.

(۳) کسانیکه در امور دینی اجوره را مقصود بالذات میپندارند در حق آنان آنرا این علماء
 کوه قرار داده اند .

(۵) در صورتیکه به خدام مفلس در خیرالفرون وظیفه ومعاش از بیت المال داده میشد.
 پس مستقل معاش گرفتن اورا مکروه گفته اند.

اما وقتیکه چنین انتظامات بیت المال از بین رفته پس علمای متاخرین احتاف نیز مانند انمه ثلاله آنرا جائز قرار داده اند تصریح آن قرار ذیل است.

١ - قال الإماد قاضيهان يَجَلَيُونَ وَقَا أَوْ الدَّانِي وَالمَالِمُ رَجِلًا لَتَطَاعِهِ القرآن لا تَصَع الإجارة عند المعتقدة ولا أو لم يبنون و مفاتا بلغ التختيج جوزوا هذه الاجارة على حتى حن المعتقد المحتولة المحتولة

۲ - وقال العلامة ابن نجيدمر يُؤسِّينا: اماً البغتار للقتوى في زماندا فيجوز اختالاجر للامامر والبؤلمان والبعلم والبقتى كسامر حوابه في كتاب الإجار امن(البعر الرائق ص ۲۰۰۰)

اطاءالاجر حيس فيه (الخانية على هامد الغالبكيرية صوب ج)

آیاتها واحادیثیکه از آن بر ممنوعیت اجوره بر آذان وامامت وتعلیم القران استدلال سکنند بنا بروجوه ذیلاً بر ممانعت صریح ومتعین المعنی نیست .

 (۱) اگر منانعت صریح می بود پس فقهاء متاخرین احناف و اثمه ثلاثه هیچگاه خلاف آن بر جواز فتری نمی دادند.

(۲) معانعت در آنصورت است که درس وتدریش را بیشه کعانی وکسب بگیرد اما اگر

مقصد او اشاعت دین وتبلیغ باشد پس در آن صورت ممانعت نیست . ^{در} این حصه حضرت حکیم الامت رحمه الله تعالی فرموده : بعض مردم با دین دنیا را كتابُ الاجارة س بناء میکنند وبعضی ها با دنیا دین را پس کسانیکه مقصد تدریس وتعلیم آنان حصول _{ال} باشد اینان دین را توهین میکنند زیرا که آنرا ذریعه کشائی مال گرفتند وکسانیکه _{معای}ر » رابه این منظور میگیرند تا کاملاً به خاطر جمعی خدمت دینی را انجام دهند چرا اگر برای کمانی دنیا برایند خدمت دینی از آنان بماند.

(٣) اين معاوضه تعليم وتدريس نيست بلكه اين معاوضه اوقات است كه جواز دارد.

قال العلامة ابن لجيم رئيليّ: (و رزق القاطى)يعنى و حل رزق القاطى من بينت المال لان بيد البال اعدليصا لح البسليين و رزق القاضى منهم لانه حيس نفسه لنفع البسليين و قرض التي 🏿 لعلى الله المالية الى اليمن وكذا الخلفاء من بعد تفعلا الحاكان بين المال جع من حل فأن جع من حرام و يأطل لعريمل لانهمال الغيريجب وعاعلى اربأيه ثيم اظاكأن القاعلى عمتاجا فله ان يأعلليتوسل الى اقامة حقوق البسليين لاندلو اشتغل بألكسب لما تفرغ لللاتوان كأن غنيا فلدان يأغذوهو الاحتولياذكرة من العلة و نظر المن يأتي بعدة من المحتاجين والن رزق القاصى الماقطع في زمان يقطع الولاة بعد طلك لبوريتولى يعدة (تكبلة البحر الراثق ص٠٠٠ج٠)

(٤) أن احاديث اكثراً ضعيف است واكر روايات صحيح هم باشد پس باز هم در أن تاویل نموده شود.

قال العلامة الزيلعي وكالله تحصونيها إن ان كعب بله قال علمت رجلا القرآن فأهدى الى قوسا قل كرب ذلك للنبي ﴿ فِقَالَ أَنَ اعْلُحِنا أَخْلُت قُوساً مِن نَارِ قَالَ فَرِحْدَتِنا قَالَ البِيقِ ، في البعوفة أن كتاب الدكاح هذا حديده اعتلف فيه على عبادة بن لسى قيل عده عن جدادةبن اني امية عن عبادة بن الصاميه وقيل عده عن الاسودين ثعلبة عن عباداتو قيل عن عطية بن قيس عن اني بن كعب ثمان ظاهر لامتروك عددناو عددهم فأنه لوقبل الهدية وكالسعير مضروطة لع يستحق هذا الوعيدويهم ان يكون منسوعًا بحديث ابن عباس وحديث الخدى والمنافذ بالوسعيد الاصطغرى من اصابداً فعب الى جواز الاخذ فيه على ما لا يتعين قرضه على معلمه و منعه فيماً تيعين عليه تعليمه و حـل على ظك اختلاف الاثار وقدروى عن عربن الخطأب الهان كأن يوزق المعلمين ثم اسلدعن ابراهد بن سعد عن ابيه ان عمر بن الخطاب عله كتب الى بعض عماله ان اعط العاس على تعليم القرآن انتهى كلامه . ۲۹/ ربیعالفانیسند ۹ ۸هجری (نصبالرايةص، ج). والله سمانه وتعالى اعلم

حكم مختلف معاشات مدرسين

سوال: جوابات سوالات ذیلاً در حصه معاشات مدرسین مطلوب است.

(۱) یک مدرس در ماه شوال مقرر شد درس های مدرسه از تاریخ یازده شوال شروع میشود آیا تنخواه ومعاش این مدرس از اول شوال جاری شود ویا از تاریخ یازدهم شوال ؟

(۲) یک مدرس از سال گذشته مقرر شده بود اداره مدرسه اورا در تعطیلات مدرسه منفک ساخت آیا این مدرس حقدار معاش ماه رمضان مبباشد یا خیر ؟

(۳) در سوال دوم اگر اطلاع منفکی سال آننده برای او در وسط ماه رمضان داده شود حكم آن جيست آيا حقدار معاش ماه كامل رمضان است يا خبر؟

(\$) حكم آن مدرس چيست كه در وسط سال مقرر شده سپس در تعطيلات سالانه يا در

وسط رمضان بر طرف شود آیا حقدار معاش ماه رمضان میباشد یا خیر ؟ (۵) یک مدرس مستقل که سال آنند نیز قصد پائیدن را در مدرسه دارد در ماه شعبان یا

رمضان وفات شد آیا حقدار معاش این دو ماه میباشد یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : با مدرسه عقد اجاره مسانهه میباشد لذا در هر صورت مدرس از روز ابتداء تقرر تا انتهاء رمضان حقدار معاش میباشد. باید منتظمین مدرسه او را بر منفک ساختن او در آخر ماه رجب اطلاع دهند اگر در اطلاع دادن تا خیر نسودند طبق سوال سوم پس گنهگار ومجرم میباشند باید توبه کنند واستغفار گویند. والله سبحانم وتعالی ۲۳/ڈیالحجەسندے۸ھجری

رخصتي چند ساله راجمع نمودن ودر آخر بر آن مطالبه اجوره آنرا نمودن

سوال : در مدارس عربیه ملازمین حقدار چند یوم تعطیل در طول سال میباشند پس اگر كدام ملازم ازين تعطيلات جند ساله استفاده نكند آيا بعد از چند سال وفتيكه آن ايام بالغ با یک یا دو ماه تعطیل شود آیا این ملازم حقدار معاش آن ایام تعطیل شده میتوانند یا خیر ؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: برگذشتن سال حق او ختم میشود لذا حقدار رخصتی سال

های گذشته نسیباشد ودر باره حقدار معاش نیز نسیباشد واگر اضافه از ایام متعینه رخصن کند حقدار معاش آن ایام نسیباشد.

كتاب الاجار

قال العلامة ابن عابد تعدن حملك تعالى: بعلاق منا اذا لعد لقد لكل يوم مهلفا قانه يمل بادالإ خلوان لم يدرس فيها للعرف بغلاف غورها من ايام الاسبوع حسف لايمل له اغذا الاجرعن يومر لم يدرس في معلقاً سواء قدر له الاجر لكل يوم اولا (ر دالمعتار ع) حس ۱۹۱۱) - وقله سجان و تعالى اعلم.

معاش روزهای مریضی

سوال : طبق معمول درس های مدرسه بناریخ بازدهم شوال آغاز میشود یک مدرس بناریخ چهاردهم آمد وعقد نموده گفت من بناریخ شانزدهم درس ها را شروع میکنم دو بوم درس گفت پس مریض شد وبناریخ ۲۹ شوال آمد ودرس را شروع کرد آیا این مدرس حقدار معاش ماه شوال میباشد یا خبر ؟ بینوا نوجروا

الجواب باسم علهم الصواب: حقدار معاش دیگر ایام نیست فیصله معاش ایام مریضی طبق قرار داد او نموده شود اگر کدام فیصله واضع در حصه دایام مریضی نشده باشد پس طبق عرف مدارس عمل نموده شود در عرف مدارس معاش چنین ایام داده میشود پس اوحقدارمعاش ایام مریضی است. والله سبحانه و تعالی اعلم ۳/ مجملای الاولی سدم ۱ هجری

در صورت ترک ملازمت قبل از تکمیل ایام اجاره آیا حقدار معاش ماه کذشته میباشد ؟

سوال : بایک مدرس عقد یک سال درس شد چند یوم تدریس نبود و مدرسه را ترک گفت که رفتن او ضربه شدید بر مدرسه وارد نبود پس او طالب معاش این چند یوم است آبا این مدرس حقدار معاش آن چند یوم میباشد یا خیر ۲ بینواتوجروا

الجواب باسم علهم الصواب: برآن ملازم حسب وعده تکمیل سال لازم است بلا عذر شرعی ترک وظیفه جرم بزرگ است اما اگر وظیفه را ترک کرد باز هم حقدار معاش آن تجند برم میباشد. والله سیحانه وتعالی اعلم .

حكم اجوره ايام غيرحاضري

سوال: در حصه ایام غیر حاضری چند روز عفوه میباشد آیا انمه وملازمین ومدرسین حقدار اجوره ایام غیر حاضری میباشند یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: مدار ایام غیر حاضری بر عرف است چند روزیکه در ء ف عفوه باشد همون ایام عفوه متباقی عفوه نمیباشد.

قال العلامة ابن عابدت ويُوافيد : وفي القدية من بأب الامامة امام يترك الإمامة لزيادة اقرباته في الرساتيق اسبوعا اولحوة اولبصيبة اولاستراحة لابأس بهومثله عقوفي العادة والشرع اهوهذا مهني على القول بأن خروجه اقل من خسة عضر يوما بلا علد غرعي لا يسقط معلومه و قدد كر في الإشهاد في قاعدة العادة محكمة عبارة القنية هذة حلها على انه يسامح اسبوعا في كل شهر و اعتراضه بعض محشيه بأن قوله في كل شهر ليس في عبار 8 القنية ما يذل عليه قلت والإظهر ما في اعر شرح مدية البصل للحلي ان الظاهر ان المرادق كل سنة. (ردالمحتار ص٠٠٠ ج٠) والله سجانه وتعالى اعلم.

٣/جمادىالآخرەسنه٩٣هجرى

آیا حقدار معاش اصل میباشد و یا نائب

سهال: در صورتیکه امام یا مدرس نائب بگیرد آیا حقدار اجور، آن ایام اصل میباشد ويا نائب آن؟بينواتوجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : در امامت وتدريس نائب گرفتن جواز دارد اما حقدار اجوره اصل میباشد البته اگر با نائب قرار داد نموده باشد آن مقدار را به او بدهد در غیر آن نانب حقدار اجر مثل ميباشد.

قال العلامة ابن عابدين مرواية: قال في المحر و حاصل ما في القنية ان النائب لا يستحق شيعًا من الوقف لان الاستعقاق بالتقرير و لم يوجدو يستحق الاصيل الكل ان عمل اكثر السنة وسكت عما يغيده الاصيل للعائب كل شهر في مقابلة عمله والظاهر انه يستحقه لاعها اجارة وقدو في العمل بعار على قول المتأخرين المفتى به من جواز الاستثجار على الامامة والتديس وتعليم القرآن (ردالمحتارج ٣/ جمادي الآخر وسنه ٩٣ هجري اص ٢٠١)-والله سِمانه وتعالىٰ اعلم.

معزول شده بنا بر نا اهلیت حقدار اجوره ایام متباقی نیست

سوال : مهتم مدرسه که عقد نبوده بود اگر کدام مدرس را در وسط سال معزول ن_{برد} حقدار مناش یک ماه میباشد اما بنا بر نا اهلیت یک مدرس را مهتمم در آخر سال در_م معزول نبود آیا این مدرس حقدار معاش ماه شعبان میباشد یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اكر واقعةً بنا بر نا اهليت مدرس معزول شده باشد بس در اين صورت حقدار معاش ماه شعبان نيست . والله سبحانه وتعالى اعلم .

۲۷/رجباسته۱۳هجری

عقد اجاره مدارس دينيه مسانهه است

سوال : در یک مدرسه دستور نیست که معاش ماه رمضان به مدرسین داده شود پس اگر ناظم مدرسه چنین کند که معاش ماه رمضان را به کدام مدرس بدهد آیا معاش دادن او دگرفتن مدرس جواز دارد ؟ اگر جواز ندارد خسان آن پدوش که ها لازم میگردد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: مسانهه بودن این معامله چونکه معروف است لذا در صورت عدم اشتراط لیز مدرس حقدار معاش ماه رمضان میباشد. لان المعروف کالمشروط البته اگر گفته شده باشد که این عقد تابه آخر ماه شعبان باشد پس حقدر معاش ماه رمضان نمی باشد. والله سیحانه وتعالی اعلم.

حکم معاش ماه رمضان در مدارس دینیه

سوال : در مدارس قانون است اگر اداره مدرسه مدرس را رخصت داد پس مدرس حقدار معاش ماه رمضان میباشد واما در صورتیکه خود مدرس شخصًا استعفاء داده نباشد این قانون شرماً چگونه است؟ بینوا توجروا

الهواب ياسم ملهم الصواب : معل مدرسين عوض اجاره عمل اجاره وقت است لذا شرط عدم استعقاق معاش رمضان شرط فاسد است . لانه مخالف لمقتضى العقد وفيه نفع لاحد الشعاقدين. لذا مدرس حقدار اقل اجر مثل واجر مقرره ميباشد ، وضع چنين شرط در تعاقد جواز ندارد. والله سبحانه وتعالى اعلم . سوال ، در مدارس دینیه اگر کدام مدرس از ماه شعبان استعفاء بدهد حقدار اجوره نیباشد اما اگر از طرف اداره منفک شود حقدار اجوره سیباشد حکم شرعی این عقد چگونه ایس؟ بینوا توجروا

الهواب باسم علهم الصواب: طبق عرف مدارس ابن عقد مسانهه است شرط عدم استعقاق معاش رمضان خلاف مقتضای عقد است لذا ابن عقد فاسد ومدرس حقدار معاش تبام سال نمی باشد شرط موجوده در تعاقد جواز ندارد بر آن اهل علم چند اشکالات وارد ندره اند.

. (۱) در این عقد تدریس سال آننده شرط نگردیده بلکه جانبین را در اختتام سال اختیار داده شده معاهده در صورت استحقاق اجرت نموده شده.

(٢) در آن جهالة مفضية الى النزاع نيست لانها ترفع بعيل الاجير . رحم أم

(٣) اگر فساد عقد تسلیم شود این تنها متعلق ماه رمضان است عقد یازده ماه قبلی درست است چرا شرط عدم استحقاق اجرت تنها در حصه رمضان است .

جواب اشكال اول : تعليق استحقاق الاجراة بمرط يكون عنزلة المرط لانهيا عبار تأن عن منى راحدهل ان المرط البلسنجو عدم استحقاق الاجراقيض التقادير فانه مخالف ليقصفي المقارو لبغانها للبستاجر فان البقصفي هو الاستحقاق بأيضاء المبل عن كان تقدير

جواب اشكال ثاني: در بيع با خيار تعيين ودر اجاره با عمل اعتبار دادن ارتفاع جهالت خلاف فياس است ، لذا بر مسئله زير بحث قياس نمودن درست نيست ودر آن بنا بر در

ساعیان است ، ندا بر مست ریز بات چان صوران درست بیست و در آن بنا بر دو (۱) ارتفاع انهالهٔ بالعبل یعنی در آن : (ان صبحته بحمقر فبدوهم و ان صبحته بزعفران

 (۱) رئیس راههای بعین یعنی در ان : (ان سیست بعیش میبار حد وان صبیعته از عمران لهدوهمتن و امقالهم) در احدالشفین اجرت کاملاً معدوم نیست بلکه تقلیل إن است و در سنله تدریس اجوره یک ماه کاملاً معدوم است.

(۲) در امثله مذکوره در هر دو شق ها عمل معقود علیه موجود است ودر مسئله تدریس از معقود علیه مدرسین سال آننده کاملاً اخراج گردیده.

ستودعته مدرسین سال انتذه کاملا احراج کردیده. بعلت عدم خوف نزاع الحاق نیز درست نیست چرا که در مسئله تدریس تنها خوف نزاع

نیست بلکه وقوع نزاع است که در آن مورد از مدارس متعدد استفتاء آمده. علاوه از آن گفته شد که به نص فقهاء در اینجا در اصل خلاف قیاس است. در مف_{فز} در این مواضع نیز عدم جواز درکار بود چراکه بوقت عقد جهت جهالت عقد فاسد م_{ی فرر}

که بعد از ارتفاع جهالت درست نمیشود در صحت عقد در وقت تعاقد عدم جهالت زر است بعد از آن ارتفاع جهالت قابل مدار نعيباشد معهذا در موضع مذكور جهت حاجت ال

خلاف قياس اجازه داده شده.فلا يصح القياس عليه بفرض دخول فساد علت دوم اجاره هرآئينه در آن موجود است . ا**ي الشرط**الي**مان**

لقتص العقدوفيه نفع لاحد المتعاقدين. جواب اشكال قالت: العقدواحدامن ابتناء السنة الى قمامها لامها مسابهة فالفساد يقبل لله

المدة الكاملة لافي جزء معها. قال العلامة الرافعي يُولِينا : (قوله ولو قال اجرتك سنة بألف كل شهر عائة المخيمة ذكرها في الحالية ايضا وقال فيهانوع اشكال وهوانه لوجعل فسخاللاول وابتداء اجأر الينهغي انتجوز فى الشهر الاول فر

تتجدد عجرم كل شهر ويكون لكل واحد الغيار عدد تجدد كل شهر اهو يقال المراد امها فسخ أرح الإجرةلاالبدالفاعهالافسخ فيهابل فيستة (تقرير انصالوافع رص،٠٠٠) مزید برین در تعدد عقود گردانیدن او دو فساد میباشد :

(١) باعقد هر ماه عقود ديگر ماه ها مشروط نسي باشد بر جانبين ايفاء بر آن لازم نس باشد واگر مشروط باشد پس صفقة في صفقة بل في صفقات مي باشد.

(٢) عقد هر ماه آتنده عقد اجاره مضافه مي باشد كه طبق قول مفتى به اگر كه صعيع است اما لازم نیست.

قال في التنوير وغرحه: ويعلم النفع ببيان البدة كالسكلي والزراعة مدة كذاي منة كالندوان طالت ولومصداقة كأجرتكها غدا وللبؤجر بيعها اليوم وتبطل الإجار البهيفتي خاتية.

وقال العلامة ابن عايدتين رجه اللهتعال: (قوله ولليؤجر بيعها اليوم) اى قبل هير، وقعبابناءها ان المضافة تنعقدة ولكاما غير لاذمة وهو احد تصعيحتن و ايدعده اللووم بأن عليه الفتوى سيألنا المتفرقات في البزازية فأنجاء غدة والمؤجر عادالى ملكه يسهب مستقل لاتعود الإجار قوان ديبهم يقضاءاورجع في الهية عادمت ان قيل هي والغد (ردالبحداد ص ع) حهت فساد عقد در طول سال اجاره فاسد میباشد لذا در طول سال مدرس حقدار اقل اجر مثل واجر مقرر ميباشد.

معدالة اصحاب اشكالات با جوابات مذكوره مطمئن شدند. حاب یک سوال را مولانا خلیل احمد سهانیوری رحمه الله تعالی فرمود:

مدرس اجير خاص است كه پابند وقت ميباشد لذا زمانه تعطيلات نيز زمانه ملازمت باند امادر حصه معاش رمضان شرط شده اگر به تدریس در ماه شوال حاضر شد حقدار معاش مبباشد این شرط فاسد است لذا بنا بر این مدرس حقدار معاش نه بلکه حقدار اجر مثل ميباشد وآنرا شرط في العقد قرار داده نشود بلكه خارج عقد قرار داده شود يا شرط معروف قرار داده شود در تمام این صورت ها مدرس در واقعه متنازع فیه مستحق معاش

كامل ميباشد. واحتمالات واختلاف حكم تنها در مورد ماه رمضان است اما معاش ماه شوال در آن هيج اشكالي نيست زيرا مدرس وظيفه خويش را انجام داده وجقدار معاش است.

(فتاوىخلىليەص، ٣٣٧).

كتابُ الاجارة

توضيح تحرير مذكور

(١) قوله احتمالات واختلافات تنها در مورد رمضان است الخ از سیاق آن واز ایام شوال درک شود که اختصاص در مقابل سال آتنده را بیان فرمود نفی شیوع فساد در سال گذشته مقصود او نبود بصورت تسلیم خلاف آن بر دلائل شیوع فساد جواب در اشكال ثالث گذشته است .

(۲) **قوله** : مستحق اجر مثل میباشد .

^{درست} معلوم نعی شود فلیتامل.

(٣) قوله : آن را شرط في العقد قرار ندهد الخ.

^{اما تا} ام زمان قواعد مطابق مدارس این شرط در صلب عقد میباشد لذا مهسد عقد میباشد. (1) **قوله** : شرط معروف قرار داده شود.

در نظر بنده شرط مفسد عقد را بعد العرف مفسد ندانستن کلیه نیست بلکه در آن تفصیل است كه بيش نظر آن بر اشتراط الآت العمل على الاجير قياس اشتراط عدم استحقاق الاجر. صورت تصعیح : طریقه ختم این فساد اینست که مدرس مستحق معاش ما، رمضان بگرده واز ابتدای سال با این مدرس بازد، ما عقد نموده شود از ماه شوال تا انتهای ماه شال

بگردد واز ابتدای سال با این مدرس یازده ما عقد نموده شود از ماه شوال تا انتهای ماه شال وسال آننده از ابتدای رمضان تا انتهای شعبان تعاقد دوازده ماه صورت بگیرد.

پس در این صورت اگر مدرس بنا بر ترک عقد اول درس را ترک گفت در آخر شیان حقدار معاش ماه رمضان نمیباشد . لانمه الاجارة الدائمت بالقضاد همیان واگر سال آند. باقی ماند پس بنا برعقد ثانی مستحق معاش ماه رمضان میباشد لأن ابتداء و من ابتداء ومضان اما اگر مدرس از طرف مدرسه منفک شد حقدار معاش ماه رمضان است.

اما در عدرت او طوع معرف من المتحال مد حصار معمل ما درست در او ایفای آن لازم است در چراکه مهتم این وعده را بطور النزام تبرگا نبوده است که بر او ایفای آن لازم است در مورت عدم ایفام کنهکار میباشد . اما اگر مدرس مطالبه نکند اگر مهتمه از طرف متولی ومنتظمین مختار عام باشد در تصوفات از خزانه مدرسه تبرع کند در غیر آن از جب خویش بدهد.

ويشكل على التعاقد من ابتداء رمضان نص الفقهاء كينيم على ان الأجور لا يستمى الأجور بأتعاقد

قبل التسليم فلا محلص بدون انحاق رمضان بالسنة الباطية وايجاب اجرته. بعد از اعطاى معاش جند رويبه اضافه بنام حسن كاركردگى داده ميشود .

بعد از عقده اجاره یازده ماه که معاش قسط وار ماهانه داده میشود معاش ماه رمضان نبز جز اجوره ومعاش میباشد.

مانند جی پی فند حکومتی که از معاش ملازم قطع میشود در آخر برایش آن پس داده میشود که در حقیقت این اضافه نیز داخل اجرره عمل ماضی میباشد.

یشود که در حقیقت این اضافه نیز داخل اجوره عمل ماضی میباشد. به این تاویل در ملحق نمودن رمضان با سال آئنده باشد چنین که معاش یازده ماه اندک

حصه قبل ابتداء عمل ناده شود. اما جهت عرف عام بعد از مدت عمل الحاق ايام در عرف آمده اما عرف الحاق ايام قبيليه نيامده. البته در مدارس اسلاميه اين عرف است يا دروقت تعاقد وضاحت نمود، شود پس الحاق بالمستقبل درست شود. والله سبحانه وتعالى اعلم.

كتابُ الاجارة

سوال متعلق بالا

سوال : بنده در حصه فتوی شما در حصه ، استحقاق معاش رمضان اشکال دارم. شرط نمودن اگر سال آننده شرکت نکردی حقدار معاش نباشی خلاف مقتضیات عقد ناشد.زیرا در رمضان عوض عمل ودرس تعطیلات باشد تا برای سال آلند. تیاری گرفته استراحت کند پس فائده و ثمره آن تعطیل به مدرسه دیگر برسد باید معاش را نیز از مدرسه درم وصول کند زیرا که او ازین ثمره منتفع گردیده در شامی آمده.

القامى يستمس الكفاية من بيت البال في يوم البطالة في الاستحوق الوهبانية انه اظهر فينيش ان يكون كلك فى المندس لان يوم المطالة للاستراحة وفى انحقيقة تكون للمطالعة والتحرير عدى قوى الهبة(زدالبحتارج،ص۲۰۱)

وظاهر است که مطالعه وتحریر را برای سال آننده برای اسباق کند پس در حقیقت شرط است از طرف مهتمم اگر سال آننده تو را منفک ساختم حقدار معاش ماه رمضان هستی پس در این صورت باید مهتمم عوض بودیجه مدرسه از جیب شخصی خویش معاش اورا اداء كند. الاان يكون عدارا عامالا في التصرف من جهة مدولي الهدوسة.

الجواب باسم علهم الصواب : در تعطيلات مع المشاهره عمومًا سه اقسام عام مروج است :

(۱) قبل از ابتدای عمل مانند ابتدای شوال.

(٢) بعد از اختتام عمل مانند آخر شعبان.

(٣) در اثناء عمل مانند تعطیلات در وسط سال مانند جمعه وعید اضحی وغیره. در جزیه شامیه تنها قسم ثالث بیان شده.البته دوقسم اول در آن عصروجود نداشت أزبنجا آنرا ذكر نكرده ظاهرا اين جزيه طبق علت حكم ونص خويش باقسم ثالث مخصوص است اجبر این نوع حقدار رعایت خاصی باشد جراکه در ماضی ومستقبل هر دو عمل برای یک مستأجر است .

نافع بودن ایام تعطیل در مستقبل بنا بر این است که او دافع ضرر ماضی باشد.بدون این تطبلات عامل كار نموده نميتواند لذا تعلق استحقاق اجوره باماضي است لذا دستور تعطيل ^{ح المشاهده بعد از اختتام عمل در تمام دنیا است بر عکس آن وجود قسم اول در مدارس} املامیه است در جای دیگر نیست. كتابُ الاجارة

پس این جزیه تنها در حصه قسم ثالث است دو قسم دیگر با آن محلق باشند بنا بر _{عمل} ماضی پس الحاق قسم ثانی اقوی است مانند تقاعد مامور که نظیر آنست.

لذ عوض تعلق رمضان با مستقبل باید باماضی تعلق داده شود همین عرف است در مدارس نیز طبق عمل مسانهه اگر رمضان جدا پنداشته شود از سال گذشته پس مسئله اجرت رمضان خلق نمیشود بنا بر اینکه بعد عقد اجاره قبل از تسلیم نمودن معقود علیه اجر مستحق اجر نميباشد.

قال الإمام الكاسالي حماثله تعالى: ونعنى بالتسليم التخلية والتبكين من الإنتفاع برقع اموانع في اجارةالهدازل ومحوها وعييدا اختمة واجير اواحد حتى لو انقضت الهذة من غير تسليم البستأجر الذى ذكر فالايستحق شيئامن الاجر لان امستأجر لعريملك من المعقود عليه شيئا فلايملك هو ايضا شيئا من الاجر للانه معاوضة مطلقة ولو مص بعن العقن مناة ثمر سلير قلا اجر له قيهها مص لعنه و التسليم فيه (البدائع ص، ٢٠٠٠)

علت الحاق رمضان با سال گذشته اینست که تعاقد از ابتدای شوال تا آخر شعبان تا یازده ماه میباشد ومعاش رمضان در اجرت مدت ماضیه داخل میباشد . کما بینت فی ۳/رجبسنه۵ ۱م ایجری التحرير السابق. والله سبحانه وتعالى اعلم .

فسخ اجاره جهت نبودن طلاب

سوال : بین مدیر مدرسه و یک مدرس نزاع است مدرس که سال**ه** گذشته مقرر شده بود جند ماه تدریس نیز نمود در ۱۶ ماه ریبع الاول مدیر مدرسه گفت جهت کمبودی طلاب صنف شما را (شعبه حفظ) را از بین بردیم لذا تومنفک هستی مدرس استحقاق معاش را دعوی دارد ومدیر عدم استحقاق آن را ، در نظر شما آیا مدرس مذکور مستحق معاش است يا خير؟ بينواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : عذر كم شدن طلاب قابل قبول نيست اگر مدير بلا ضرورت مدرس را تعین نموده باشد معاش یک ساله او بدوش مدیر است زیرا عقد تدریس

قال العلامة ابن عابد فن مراكب مطلب من لعيد وجود الطلبة:

إيباب: أن قرع نقسه للتدويس بأن حجر البدوسة البعيفة لتدويس استمع البعاوم. لإمكان التدويس لغير الطلبة البغروطين قال في ضرح البنظومة:البقصود من البدوس يقوم بهير الطلبة يهافي الطالب فأن اللغمود لا يقوم بغيرة العروسيال قبيل الفروع أن أو درس أن غيرها لتعلزه فليها ينها إن يستمع العلوقة و في تعاوى المالوق يستمن البعلوم عند قيام البائع من العبل و لم يكن للميذرسواء كان نظر الوغيرة كالجائي (در البحدار ص، عن وكله سجانه وتعالى اعلم

٢٣/ربيعالاولسنه ٢٠٠٠ هجرى

حيثيت شرعي قوانين مختلف مدارس ديني

سوال : (۱) در مدارس قانون وضع نموده اند که مانند دفاتر حکومتی در صورت مریضی ملازم تصدیق طبی داکتر ضروری است این حکم از نگاه شرع چگونه است؟

 (۲) قانون دوم تقاعد حکومتی که بعد از شصت وینج سال تقاعد شود باوجود یکه باهوش وباصحت وداناتر باشد بر امور دفتری این حکم از نگاه شرع چگونه است؟ بینوا توجروا

ر المجاهر المساه ملهم الصواب : (۱) از نقطه نظر شریعت این احکام قابل بدار نیست. المجاهر می در اداره های دینی زیرا با شهادت فساق و یا با تادیه رشوت تصدیق مریض داده میشود که با اهمیت آن تذلیل دین می آید .

 (۲) تا زمانیکه ادای وظیفه ممکن باشد جواز دارد تحدید نمودن باشصت و پنج سال متاثر شدن است از قانون خطا و غلط غرب که خلاف غیرت اسلامی باشد. والله سبحانه و تمالی اعلم ۱۳ ا برجب سعه ۹ هجری

مخالفت نمودن ملازم از معاهده

سوال : در یک اداره قانون است که باید ملازم در صورت ترک نمودن وظیفه یک ماه قبل اداره را اطلاع دهد در صورت دیگر بر او غراست یک ماه معاش لازم باشد آیا اگر کدام ملازم بدون اطلاع وظیفه را ترک گفت جبران تادیه یک ماهه معاش بر او لازم است یاخیر ? جنوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب : ملازم جهت عهد شکنی وزیان دادن اداره مجرم است . اما بازم خسان معاش پر او واجب نیست . والله تعالی اعلم . ۲۹ موجبسته ۹۳ هجری

قرآن خواني مروج جهت ايصال ثواب

سوالی : در دیار ماعرف و رواج است که مردم به قصد ایصال ٹواپ آموات خویش ختم قرآن میکنند قاربان را پیل وتان میدهند ویا تنها نان میدهند در بعض مناطق تعین نان یا پیل نیز میشود. حکم جنین ختم قرآن خوانی از نگاه شرح جیست؟ بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: اجرت كرفتن بر ايصال ثواب حرام است ختم قرآن بدون اجرت جواز دارد اگر عبارت زبانی باشد یا بدنی ویا مالی ثواب هر نوع عبادت به نیت

ارسال نمودن ثواب جواز دارد اما بدون قواحد ذیل بی فائده است. (۱) اینکه میت مسلمان وراسخ العقیده باشد.

(۱) ایصال کننده ثواب نیز مسلمان را سخ العقیده باشد.

(۳) ریاکاری نموتشنیع طعن وشهر ت در آن نباشد.

(۱) ریا تاری تعونستیع طعن وسهرت در ۱۰ نیاسد

(4) مال صدقه حلال وطیب باشد حرام وخبیث نباشد.
 (۵) در آن مال حق غائب یا نابالغان نباشد.

(۵) بر تلاوت قر آن یا عبادت دیگری معاوضه داده نشه د. (۶) بر تلاوت قر آن یا عبادت دیگری معاوضه داده نشه د.

(۲) بر تلاوت قرآن یا عبادت دیحری معاوصه داده مشود. (۷) قبود ایام، کیفیات واقسام طعام در آن نباشد.

(۷) فیود ایام. تیمیات واقسام طعام در آن بباشد.
 (۸) طعام به نقراء ومساکین داده شود نی به اغنیاء وقومی ها. در قرآن خوانی مروج علاوه

سرايط فوق الذكر قباحات ذيل نِيز وجود دارد. شرايط فوق الذكر قباحات ذيل نِيز وجود دارد.

(۱) نقدیات وطعام هر آننه در آن لازم میباشد که حرام است در صورت عدم تعین عوض علاوه حرمت اصلیه توسط جهالت اجرگناه فساد اجاره لازم میگردد.

(۲) دراین صورت مردم بدین مطمئن شوند که ترک معاصی را لازمی ندانسته به امید ختم قرآن خلف اقارب خویش قرآنی خوانی کنند

(٣) در قرآن خوانان افراد جاهل ونادان نيز موجود مي باشند كه عوض تلاوت درست

مرتکب گناه کبیره میگردند. (4) این طریقه مخصوص ایصال ثواب در شریعت اصل ندارد اما مردم آنرا ثابت کرده

مرتکب بدعت گردیده اند. پس به وجوه مذکوره ختم های مروج درست نیست بلکه این ختم باعث عذاب میت

- میکردد. از ینجا علماء تحریر نموده اند بر میت فرض است تاتوصیه کند که بعد از وفات من با طریقه های غیر شرعی از دنبالم ایصال ثواب نکنید.
- ۱- قالى فلەتھال: ان اللغت ياكلون اموال اليهى ظلبا ائما ياكلون ئىطو ئېدر اراوسىسلون سعيرا. ۲- وقال تعالى: لاتاكلوا اموالكر يېدىكر رائى اطل
 - ٣ وقال رسول الله ١٤٤ لا تقبل صلوقايفير طهور ولا صدقة من غلول (سان ترملي ص ٢٠٠٠)
- ٤ قال العلامة ابن عابدين كالمكالية: وقال (كل أل الفتيح) إيضا و يكروا الخاذ الطبيالة من طعام من المعام من المسيعة للإعلام الموادية المناطقة المعام المناطقة المن

والحاصل إن امخاذ الطعام عند قراء القرآن لإجل الاكل يكره وفيها من كتاب الاستحسان: و إن الخداطة أما للفقراء كان حسنا أهو إطال في ذلك في اليمر إج وقال: وهذه الافعال كلها للسمعة و الرياء فيمترز عها لانهم لا يزيدون به وجه لله تعالى أهو يحمدهما في عرب البعية عمارضة مذيب جزيز هي البار يمديمه أخر فيه: إنه عليه الصلوة والسلام دعته أمر أكار جل ميت لها رجع من دفلته أما و جرية العام .

اقرار: `` وقيه نظر، فانحواقعة سأل لاعومر لهامع استيل سبب عاص يكلاف منا في سديده جزير وقد خل انه يحت فى البندقول فى مذهب او مذهب غيرنا كاشفافعية وإنحنابلة استدلالا بمديمت جزير وقه المذكور على الكراهة تو لا سبها أقا كان فى الورثة صفارا او غائديسم قطر النظر عما يحصل عندللك غائباً من المدكر استالكتيرة كايفاد الضبوع والقداديل التي توجد فى الاقرار إحراك كدفى الطبول بوالقدام بالاحواص المسان و اجتماع النساء والبرونان واضاف الاجرة عمل الذكر وقراءة القرائ وغير طلك مما عو معاضل فعلة الازمان و ما كان كذلك فلا شك فى مرمته وبطلان الوصية بمولا حول ولا قوة الإبائة

ا و الوليان صاحب المشكولا قل هذا المدينة من سان إلي داود قولغ الخطامة في الفقارا و من بعدق الكتابة. لأنظماتم الجنوب القديد قد نقل من مشكو لمن بعدهم البلطة امرائه ومراقبلط أمر الرجل مسعلوجها لوجو الأوطم ترقيدا هي

العظيم. (ردالبحتأرص،،ج)

وقال العلامة بدر النين العين برينيك: قوله لا تاكلوا به اي بققر آن مثل ان يستأجر الرجل ليقراط راس قبر قيل على القراء 8لا يستمى بها الغواب لا للبيت ولا للقارى قائمة جالتم المريعة محكمة المراليعات ص ٢٠٠٠ جهرو فله سهانه و تعالى اعلم.

در كتاب الخطر والاباحة در جلد هشتم نيز آمده. والله سبحانه وتعالى اعلم . ۲۲/محرمسته۹۳هجری

بطور رقيه قرائت قرآن با اجرت جواز دادد

سوال: آیا به قصد تبرک برای اشفاء مرض ویا نجات از مصیبت قرائت سورة فاتحه یا حصه دیگر قران جواز دارد ؟ نیز بدین مقصد ختم اجتماعی جواز دارد یا خیر ؟ وحکم اجوره گرفتن بر آن چگونه است ؟ بینواتوجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب: قرائت كدام حصه قرآن بر بيمار يا تو مار وتعويذ دادن بدان و گوفتن اجرت بر آن جواز دارد.

در صحیح بخاری آمده: ان احق ما اخلقه علیه اجر کتاب الله (صحیح تفاری ص معمج م) ·

قال الامام الدووي رحه الله تعالى: (قوله صلى الله عليه وسلم علا وامهم واضربوالي بسهم معكم) هذا تصريح بجواز اخذالا جرقاعي الرقية بألفاتحة والذكروانها حلاللاكراهية فيهاوكذا اجرقاعي تعليم القرأن وهذا مذهب الشافعي ومالك واجده واصعى واني ثور وأخرين من السلف ومن يعدهم ومنها ابو حديقة فى تعليد القرأن واجازها فى الرقية . (شرا النووى على صيح مسلم ص١٢٠ج٠)

البته به غرض رقیه در ختم های اجتماعی محظورات ذیل وجود دارد:

(١) اين اجاره فاسده است چراكه عموماً اجوره در آن مجهول باشد. (٢) مردم عقیده بران داشته اتكاء نموده واز معاصى توبه نمیكنند بگویند ختم كنید كار

ایتان تکمیل شود.

(۳) جرئت اضافه شود بر ارتکاب معاصی و کبائر. (٤) این طریقه مخصوص رقیه از سلف ثابت نیست اما عوام آنرا سنت گفته مر تکب

> بدعت ميشوند . (۵) اجاره بر تمام قرآن باشد كه اكثراً واغلباً كاملاً قرآن تلاوت نييگردد.

(۶) دربین آنان افرادجاهل میباشندکه عوض درست قرائت را غلط وخطا تلاوت میکنند. (٧) اکثراً در حجره هائیکه تلاوت قر آن میشود تصاویر جاندار والات سمنوعه ساز وسرور

موجود باشد که در آن توهین ویی حرمتی قرآن می آید .

دراین محظورات سبعه ممتوعه سه اول آن در حصه تعویذ وانفراداً در حصه تلاوت کدام ۲۲/محرمسنه۹۳هجری صورت یا آیات نیز باشد.والله سبحانه وتعالی اعلم

اجرت گرفتن بر وعظ

سوال : آیا اجرت گرفتن واعظ بر وعظ جواز دارد یا خیر؟ طی نمودن وطی نه نمودن یعنی تعین یا عدم تعین در آن فرق دارد یا خیر؟ بینواتوجروا **الجواب باسم علهم الصواب** : اگرکسی خود را برای وعظ فارغ ومختص نموده باشد ویا از طرف حکومت مقرر شده باشد پس گرفتن اجرت برایش جواز دارد واگر کسی در کدام موقع خاص برای وعظ بُرده شود اجرت گرفتن برایش جوازندارد. والله سبحانه وتعالی اعلم 9/شعبان سنه 9 9 هجری ٔ

در وقت ملازمت کارشخصی خویش را انجام دادن

سوال : زید مامور است که وظیفه او از ساعت هشت شروع میشود اگر او تاساعت ده در خانه باشد یا در کدام کار شخصی دیگر خویش مصروف شود وساعت ده بجه برود آیا جراز دارد؟ نیز درصور تیکه کارنباشد براوحاضری ساعت هشت لازم است یا خیر ؟ بینوا توجروا الجواب باسم ملهم الصواب: در وقت دوام رسمي علاوه نماز فرض وسنت نفل نيز جواز

ندارد . البته بعد از حاضری اگر بنا بر ضرورت به کدام کار برود جواز دارد. قال في غرح التنوير: و ليس للهاص ان يعبل لفيرة و لو عمل نقص من اجرته بقدر ما عمل فتأوى العوازل

وقال العلامة ابن عايدين ويواو و دوله وليس للفاص ان يعمل لغير لا بل ولا ان يصلى العافلة قال في التتارغانية وفي الفتأوى الفطيلي واظا استأجر رجلايوما يعبل كلة فعليه ان يعبل ذلك العبل الى تمأم البناؤوال يهتعل بضءاعر سوى البكتوية وفي فتأوى سرقدن وقدقال بعض مشائحنا له ان يؤدى السنة ايضا واتفقوا الدلاية دى نفلا وعليه الفعوى (در البحدار ص ٢٠٠٠). والله سجانه وتعالى اعلم

در طیاره سیت خویش را به کسی دیگر دادن

سوال : در صورت انتقال غله. فروختن سیت خویش را بر دیگران فروختن به نفع جواز دارد یا خیر؟ بینوانوجروا

يا خير؟ بينواتوجرو! - **الجواب باسم ملهم الصواب** : ته خير ! جواز ندارد.

قال أن الهذي يخدالإصل عنديا إن استأجر غيفنا فإن كان مدقولا فأنه كأكبور له أن يؤاجر قبل القبض وقبل القبض والمن كان مدقول فأر أدان يؤاجر قبل القبض فعدنا إن حنيفة وإلى يوسف رجه ألله تمال المجور كيال البيح وقبل إنه في الاجارة لاجور بالاتفاق وفي البيع عندن خميدرحه لله تمال لاجهور كيال المبيح وقبل إنه في الاجهارة لاجهور بالاتفاق وفي البيع اعتلاف مكان في هرات الطماق وفا البيع المنافرة مكان المحلاف مكان المحلوف مكان المحلوف المكان المحلوف المكان المحلوف الفائدة من ما استأجر هالهم جائزة إيضا الإنهان المحلوف الفائدية من حياس الاجهوالفائدية من المحلوف المكان المحلوف الفائدية من المكان المحلوف المكان المحلوف المكان المحلوف ال

۲۲/ریعالثانیسنه ۱ ۹هجری

جهالت مدت وعمل مفسد اجاره است

سوال : زید در زمین عمره ماشین تصفیه، گندم را نصب نمود پدین شرط که اجوره تصفیه نمودن گندم عمره را نگیره وعمره از او کراه نگیره بعداً مخالف شدند زید از قول خود گشت در این صورت چگونه فیصله نموده شود؟بینوا توجروا.

سرقلفی (پیشکی) کرفتن جواز ندارد

سوال : زید یک دکان را ماه سی روپیه به کراه گرفت چند سال بعد کراه دکانها اضافه شد اما کار دکانداری زید خراب شد زید دکان رابه کسی دیگر به کراه داد وگفت مالک را ماه سی رویبه بده اما قبضه دکان را در انصورت برایت میدهم که من را پنج هزار رویبه بدهی آیا این بول برای زید حلال است یا خبر؟ نیز بگوئید این عقد را بکنام نام یاد کنیم ؟ بینواتوجروا **الجواب باسم ملهم الصواب : گرفتن بول عوض قبضه جواز ندارد بر جانبين توبه نمودن** ومسترد نمودن پول واجب است. والله سبحانه وتعالى اعلم.

۳/صفر سنه ۲ ۹ هجری

بدون عمل اجوره اضافه كاري جواز ندارد

سوال: در یک اداره که از طرف حکومت اضافه کاری ندارد اگر مدیر آن اداره آنان را اجوره اضافه کاری را میدهد در صورتیکه مامورین نیز غیر بیکار اند ومعاش آنان نیز نکافو نمی کند آیا این پول اضافه کاری برایش جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: اگر عوض اضافه کاری از آنان کار گرفته شود یول اضافه کاری برای آنان جائز است . اما اگر حیله بازی میکنند جواز ندارد یعنی اگر کار نمی کنند واضافه كارى ميكيرند جواز ندارد. والله سبحانه وتعالى اعلم. ٢٩ / صغوسنه ٩ ٩ هجرى

سود کرفتن بر معاش پیشکائی سوال: زید در استیت بانک مؤظف است این بانک موظفین خویش را معاش سه سال را

یکجا میدهد اما شرط می نهد که سه فیصد آنان را بانک میگرد واین پول را آنان در ظر ف پانزده سال تادیه کنند تا آن وقت خانه راکه بدین پول تیار میکنند نزد حکومت رهن مینهند ملازمین آن پارچه را امضا میکنند شرعاً این عمل چه حکم دارد ؟ بینواتوجروا الجواب باسم ملهم الصواب: در مسئله مذكوره سه سخن قابل نظر است:

- (١) آيا زيادت في المرهون درست است يا خير ؟ (٢) آيا اصول نمودن دين رهن قسط وار جواز دارد يا خير ؟
 - (٣) سه روپيه فيصد که بنام سود وصول ميشود آيا سود است يا خير ؟
 - تحقيق: (١) زيادة في المرهون درست است.
- فالالعلامة المصكفي رحمه الله تعالى: والزيادا في المرهن تصح (ردائم حتار ص ٣٧٢ ج ٥)
 - (٢) قسط وار وصول نمودن دين رهن جواز دارد.
- قال العدوير وشرحه: ولا يكلف من قض بعض دينه او ابر أبحضه تسليم بعض رهده حتى يقيض البقيةمن الدفن (ردالبحدارص ٢٦٥ جه)

 (۳) سه روپیه فی صد بنام سود کم نعودن سود نیست بلکه کم نعودن است از معارز سامور با تبدیلی اسم چیزی حقیقت آن چیز تبدیل نعیشود. والله سبحانه و تعالی اطلم.
 مامور با تبدیلی اسم چیزی حقیقت آن چیز تبدیل نعیشود.

سوال مثل بالا

سوال : در دوران ملازمت یک مقدار بول را جهت تیار نمودن خانه یا خریداری برتر سایکل وغیره کرفتن از حکومت وادای سود بر آن جواز دارد یا خیر ؟ بینواتوجروا الجواب باسم طهم الصواب : در حقیقت این قرض نیست بلکه پیش خوری از معاش مامور است و بولی که بنام سود و صول میشود سود نیست بلکه کم نمودن از معاش مامور است و برای مطوره به 4 مجموعی

کرایه وصول شده از مامور به شرکت بیمه حرام است

سوال : (۱) زید در کمپنی بیمه موظف است در صورتیکه پول کمپنی بیمه حرام اس^ن آیا زید حق دارد که با آن پول معاش ضروریات خویش را باکراء خانه اداء کند ؟

(۲) مالک دکان از ابتداء نعیدانست که کراد نشین مامور دفتر بیعه است در معکه وقتیکه کرایه دار اعتراف نمود که من در دفتر بیعه مامور هستم پس مالک خانه در صورتیکه ممکن بول بیعه کار را دفتر بر دیگران تقسیم کند واورا سه سال بعد دیگر بول بدهد آیا گرفتن آن بول برای مالک خانه جواز دارد یا ضیم ؟

هد . یا طرطن نا پون بوره برای مانت حالت جوار دارد یا خیر ؟ (۳) اگر مالک خانه آن پول را در ضروریات خویش صرف نکند بلکه در مالیه ونکس

حکومتی بدهد جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اين پول حرام است در حيج صورت استعمال آن جاز ندارد صدقه نمردن آن بر مساكين واجب است. واله سبحانه وتعالى اعلم .

۵ ارمضان سنه ۸ ۸ هجری

خانه راجهت بُیمه یا بانک به کراء دادن

سوال: آیا به کرا، دادن خانه برای بانک یا انشورنس جواز دارد یا خیر ؟ اگر مدبر کمپنی وعده کندکه ازمال حلال کرا، میدهد آیا دراین صورت جوازدار دیاخیر؟ بینوانوجودا الجواب باسم طهم الصواب : برای مسلمان دادن خانه و تعمیر را برای بیمه وبانک مکروه تعربی است. البته دادن آن به کافر مکروه تنزیهی است .

نیم پس است. بدودان بن به صور مساوره سریمانی کا ده این است. است. است. است. به نام نام نام نام نام نام نام نام ن تفصیل را بنده در رساله (انقرال المعرف فی کواهای خاله او این است. با در این صورت از شرخ خوری نجات بیا در تنها جرم عقد اجاره بدرش او میباشد از کافر نیز وصول نمودن سود به جوره از عائدات سود وبیمه حرام است . واله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۲/جمادی|لاولیسنه ۹ هجری

در مقاطعه جانبین با وفات یکی فسخ لازم می آید

سوال : حاجی نور محمد یک قطعه زمین را برای شش سال جهت مقاطعه گرفت نصف پرل مقاطعه را از پسرش محمد صدیق گرفت وقتیکه حاجی نور محمد وفات شد وهنوز درسال مدت مقاطعه باقی است آیا عائدات این زمین محمد صدیق تا دو سال محسوب شود؟ بینوا توجروا

الجهواب باسيم حلهم الصواب : اگر حاجی نور محمد زمین را به مقاطعه گرفته باشد واز پسرش نصف پول آن را وصول نموده باشد بهد از وفات او مقاطعه فسخ میشود پل پسرش از ترکه حاجی نور محمد بلیذ اداء گرده واگر حاجی نور محمد پسرش را با خود در مقاطعه شریک نموده باشد پس در حصه پسرش مقاطعه باش باشد ودر حصه پدرش فسخ لذا نصف تاشان را پسر بگیرد و زصف اجرس را اداء کند در عائدات متباقی در ورثه پدر بقدر حصص نقسیم نموده دو بر او اجرت نصف زمین لازم است .

قال التنوير وغرحه: وتنفسخ ايضا عو حاحز مستأجرات او موجرات الحصته اي حصة المهملو عنعالنفسة الطويقيت الحصة الحي

وقال العلامة ابن عابدين يُركيني : (قوله و بقيمت في حصة الحر) و لايحره الفيوع لانه طار - كها تلام في حلم — (روالبعثار ص- ج)

وقال في الهندية: رجلان استاجر امن رجل ارضا ثير مات احدالهستاجرين لا تبطل الإجارة في حق الحروب ترقي على حالها ولا تفسخ الا من علد و اما الربع الحاصل على تصف الارض فهو للمستاجر و -عليه تصييمه من الأجر قوالريع الحاصل على النصف الأعر فلور فة البسكاجر و عليهم تسليم الإجراع مر التركة (عالمكرية صب ج)والله سمانه وتعالى اعلم.

٣/جمادىالاولىسنه ٨عيين

وظيفه اجرت درحصه وصول نمودن مال مسروقه

سوال : مال زید به سرقت برده شد بکر وعده نمود بر آوردن مال بدوش من باش بشرطیکه حصه چهارم آن به من داده شود در صورت کمبودی اصل مال حصه چهارم مال موجوده به من داده شود وپول خرچ شده بر آن علاوه از آن باشد زید این شرط را قبول نمود در این ایام یکی از سارقان مال سرقت شد، را تسلیم زید نمود آیا بکر در این صورت حقدار حصه چهارم است یا خیر ؟ بینوا توجروا

> الجواب باسم ملهم الصواب: اين اجاره به وجوه ذيل فاسد است. (١) معقود عليه غير مقدور التسليم است .

> > (٢) اشتراط الاجرة من العمل است.

(٣) كون الاجرة في حيز الخطر است.

در اجاره فاسده اقل اجر مسمى واجر مثل واجب است . والله سبحانه وتعالى اعلم .

۰ ۲ / ذیقعددسته ۲ ۸هجری

حق کمیشن بر نشان دادن مبیعه

سوال : زید به بکر گفت اگر مواشی خریداری میکنی با تو نشان میدهم ویا همرای تو میروم وبرایت نشان دهی میکنم اما فی حیوان پنج روپیه کمیشن میگیرم آیا این نوع کمیشن کاری جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر مکان معین نباشد وزید با او برود و زید او را رهنمانی کند حقدار ایجر مثل میگردد واگر مکان معین باشد در این صورت اجرت مقرره لازم میگردد اما اگر شخصاً زید نرود حقدار اجوره نمیباشد .

قال في التنوير و فرحه: ان دائم على كذا قله كذا قدله قله اجر معله ان معم لاجلم وقال ابن عابدتين ويناه: (قوله ان دلني الخ)عبارة الإشباة ان دللتي وفي البزازية والولو الهية رجل لله له الله المن الله على كذا قله كذا قهو على وجهين ان قال خلك على سبيل العبوم بأن قال من راي فالإجار المأطلة لان الدلالة والاشار الليست يعبل يستحق به الاجر و ان قال طى سبيل الخصوص لى الرجل بعيده ان طلتى على كذا قلك كذا ان مض له قدله قله اجر البدل للبحى لإجله لان طلك عل يستحق يعقد الإجارة الا أن غير مقدر يقدر فيجب أجرالبغل و أن طه يغير مشي فهو والأول سوامقال في السير الكبير قال امير السرية من دلماً على موضع كذا قله كذا يصحح و يتعين الاجر بللالةفيجبالاجراه

قال في التنوير و فترحه: من دلتي على كذا فله كذا فهو بأطل و لا اجر لمن دله الا اذا عين الموضع. وقال العلامة ابن عابدتك مُحِيِّكُ: (الإ امَّا عين البوشع)قال في الإشباة يعد كلام السير الكبير و فأمر توجوب البسير والظأهر وجوب اجر البثل اذلاعقد اجأر قاهدأ وهذا مخصص ليسألة الدلالة على العبوم لكونه بنن البوضع اهيعني انه في الدلالة على العبوم تبطل الإادًا غين البوضع في مخصصة اعلا من كلام السير لان قول الامير على موضع كذا فيه تعييده بغلاف من صل له شير فقال من دلي على كذا اناص تلك الضالة فلا تصح لعدم تعيين البوضع الإاذاعر فه بأسمه ولم يعرفه بعيده فقال من دلتي على دابى لىموضع كذافهو كبسالة الامير.

وقال في التدوير وهم حه: وفي الاختيار من طلقاً على كذا جاز لان الاجريت عين بديلالته

وقال العلامة ابن عابد فن مُرات : (قوله من دلداً الخ) هذه مسألة السير الكبير وقد عليده ان يجب فيه البسي لتعين البوضع والقابل للعقنه أكضور وان كأن لفظ من عاماً وقوله لإن الإجر يتعين اي يلزمرو كب (ردالمحتار صسرج) والله جمانه وتعالى اعلم.

۱۲/جمادیالآ۴خرهسنه۸۵هجری

پر گاوچرانی دادن نصف اجرت

سوال: زید بکر را به نصفه کاری یک عدد گاؤ داد وگفت بعد از زائیدن چوچه آن از تو ^{رگاؤ از} من باشد آیا چنین عمل شرعاً جواز دارد ؟ بینوا توجروا

العواب باسم ملهم الصواب : اين اجاره فاسد است زيرا اجرت وميعاد هر دو مجهول است گاؤ چران حقدار اجر مثل است وچوچه با مادرش از مالک آن باشد.

قال التنوير وغرحه: فكل ما افسد البيع ثما مريفسنها كبهالة ماجور واجرة او مرة او عمل و كفرططعام عبديوعلف داية ومرمة الدار الخ (د دالبحدارص ٢٠٠٠) وقال الامام البرغيدان كِتَلَّمُ: بهلاف دنع الفحم والدبها ى دودالقر معاملة بنصف الرواتيين. - م كه ددنده هر ۱۳۰۰

اللون اوالولدلم كذا في هيط السر عسى (عالم يكوية سبح) والله سيما لمدو تعالى اعلم. ١ / مرحما ديما الأموم

اجوره تعمير درمسال جواز دارد

سوال: آیا تعمیریا ترمیم در مسال به اجوره برای کفار در حق گلکار مسلمان جواز دارد

یاخیر؟ بینواتوجروا **الجواب باسم علهم الصواب** : بله ! تعمیرو ترمیم در مسال با اجوره برای مسلمان جواز

> دارد اما با كراهت. قال/المصكفيرحمالله تعالى:جاز تعبير كنيسة.

ص المستعمى المستعمل المستعمل

9 /رجبسته ۱۸هجری

انتقال دادن سامان در عرادهء ریل بدون کراء

سوال : در ریل بدرن کرا، در حصه انتقال مال اضافه یا تسلیم نمودن مال اضافه به یک رفیق تا از مصرف وکرا، نیز محفوظ ماند ودر محاسبه حکام ریل نیز نیاید.این صل شر^{یاً} چگونه است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : انتقال دادن سامان زائد جواز ندارد البته قبل از سوار ش^{دن} تمام سامان را به دیگر سپردن جواز دارد.واله سبحانه وتعالی اعلم .

٢٤/دي القعده ١٨٥٥ هجري

با نمودن چیز عیب دار دلال محروم اجرت میگردد

سوال: زید یک رکشا را ازبکرخرید دلال اجوره ندودن رکشا را پنجاه روپیه تمین ندو^د بعد از عقد پیم یک پرزه رکشا معیب بر آمد که بر مشتری جهت آن دو صد روپیه تاوان س آید آیا در این صورت دلال حقدار آن پنجاه روپیه اجرت است یا خیر ۹ بینوا توجروا آیهوا<mark>ب باسم علیم الصواب</mark> : دلال در صورت درست تسلیم نمون معقود علیه حقدر اچوره میگردد در این صورت خریدار بنا بر ضرر عیب رکشا را توسط دلال بر بائع مسترد بیکد پشرطیکه نزد مشتری در آن عیب جدید سر نزده باشد که در آن صورت عوض رد بیچ رجوع بالنقصان کند از بائع، والله سبحانه وتعالی اعلم . ۲۹ مرحومهه ۸۸هجری

کرایه دار بعد از دو روز خانه را ترک کرد

سوال : زید یک خانه را به کسی فی ماه به سی روپیه کراه وده روپیه سر قلفی گرفت بد از دو روز زید خانه را ترک گفت مالک خانه از آن ده روپیه کرای دو روز را گرفته پول متبانی را پس تسلیم زید نمود آیا شرعاً چنین نمودن جواز دارد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: اگر آن شخص بنا بر عذر معقول خانه را ترک گفته باشد پس مالک مکان از او کراء دو روز را بگیرد واگر بدون عذر خانه را ترک کند ملزم باشد بر تادیه کراء ماه کامل علاوه از آن که در خانه سکونت دارد یا ندارد ؟ والله سیحانه وتعالی اعلم.

حکم آن مامور که رشوت دادن به او ضرورت افتد

سوال : کسی در چنین کمینی مؤظف است که در کمینی صادر ووارد می کند ویر دادن رشوت در چندین مراحل مکلف می شود آیا چنین ماموریت جواز دارد یا خیر؟ وآیا خودن طعام نزد او جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

ال**جواب باسم ماجم الصواب**: رشوت دادن وگرفتن هر دو حرام است بر چنین ملازم لازم است که در جای دیگری وظیفه بگیرد اما خوردن طعام او به هر صورت جواز دارد تفصیل صورت های جانز وناجانز رشوت را در جلد هشتم ملاحظه کنید. واله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۹ اعترال سند۸همیری

اجرت وكالت

سوال: آبا عاندات وکیلان در صورتیکه هر آننه دو سیه های حرام وناجانز را نیز پهش ^{مر برند حلال است یا حرام در صورتیکه دیگر ذریعه معاش ندارند ویا این ذریعه بر آنان}

غالب است؟ بينوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: تعاون با ظالم حرام است لذا عائدات آثان هم حرام است ۳/ ڈی قمدمسنه ۸۸ هېري والله سبحانه وتعالى اعلم .

در درویدن کندم اجوره از کندم دادن

سوال : در دیار ما بلکه عموماً در قریه ها وقشور مروج است که دروگر عوض پول از جنس عمل در گندم گندم میگیرد و در شالی شالی واین مسئله شکل عوم بلوی را اختیار نموده که در کتب فقه از آن ممانعت وارد شده پس حل درست این مسئله چگونه است؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اين صورت اجوره از جنس عمل جواز ندارد دوم اينكه دسته گندم وجووشالي فرق دارد لذا اين اجرت مجهول است .

طریقه جواز آن چنین است که باریسمان یک مقدار زمین را ذراع کند وبگوید ابن مقدار گندم یا شالی را در اجوره برایت میدهم در اجوره از فصل در وشده شرط نه نهد. واله ۰ ا/صفرسته ۹ ۸هجری سبحانه وتعالى اعلم.

در اجوره نان پزی نان دادن

سوال: در پنجاب رائج است که در عوض بیران نمودن دانه از همان دانه یک مقدار ۹ بیران کننده داده شود ودر عوض پزیدن نان از خمیر ویا آرد یک مقدار خمیر یا آرد داده ميشود اگر اين صورت جانز نباشد پس طريقه جانز آن چه گونه است ؟ بينوا توجروا

الحواب باسم ملهم الصواب: اين معامله جواز دارد بظاهر در آن دو اشكال است.

(١) اجرت از عمل است . (٢) اجرت مجهول است .

جواب اشکال اول: در صورت گرفتن دانه خام وگرفتن آرد اجرت از جنس عمل نبا^{شد} البته نان ودانه بیران را گرفتن از جنس عمل است اما چونکه شرط نباشد که احرت از آن باشد اگر عوض آن دانه دیگر و یا آرد دیگر داده شود نیز اعتراض نباشد اجرت من العمل ^{در} صورت مشروط بودن حرام باشد در اینجا مشروط نیست پس جواز دارد.

حواب اشكال دوم: وقتيكه جهالت اجرت مفضى الى النزاع نكردد مفسد احاره نباشه ۰ ۱۳۰ محرم ۹۸ هجری والله تعالى اعلم.

مصارف ترمیم مکان کرایه چگونه است آیا وجوب ترمیم بر مالک است ویا بر کرایه دار!

سوال : کسی یک تعمیر داشت و یک غرفه تیار نمود و آن را به کراء داد کراء دار اجازه خواست و بام آنرا که اهنی بود چوبی تیار کرد آیا شرعاً این مصارف بر مالک لازم است که ممارف کرایه دار را بدهد یا خیر در صورتیکه در آخر غرفه پس به مالک بماند؟ بینوا

نوبردا ا**لجواب باسم ملهم الصواب** : اگر مالک مکان گفته باشد که آنرا از طرف من ترمیم کن بیمارف بر مالک میباشد در غیر آن بر مالک نبی باشد در این صورت تعمیر ملکیت مالک است رأن شخص الفیاء مصروف نبوده را پیر باگیرد. و الله سینان و تعالی اعلم.

٢٠ /ربيع|لأول٩٣هجرى

بعداز اضافه در تعمير حكم اضافه نمودن كراء

سوال: بر مالک ترمیم فوق الذکر لازم بود بعد از ترمیم آیا حق اضافه نمودن کرام را دارد یا خبر؟بینوا توجروا .

ال**اجواب باسم ملهم الصواب** : اگر مدت کرایه تعین شده باشد قبل از تکمیل مدت اضافه نمودن کراء جواز ندارد واگر طبق معمول در ابتداء کدام ماه کراء را اضافه کند پس باید کراه دار آنرا قبول کند ویا مکان را ترک کند. والله سبحانه وتعالی اطم.

٠٢٠ ربيع الاول سنه ٩٣ هجري

علف حیوان کراء داده شده بر مالک میباشد

سوال : زید گادی را به زید به پانزده روییه یومی به کراه داد بشرطیکه علف و گیاه اسپ بر زید باشد در صورت دوم یومیه پنج روییه بدهد بشرطیکه علف ومصارف اسپ بر کرایه ^{دار} باشد آیا این دوصورت ها جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم عليم الصواب : صورت اول اجاره درست است وصورت دوم ناجائز وفاسد لذا مصارف اسب در اين صورت نيز بدوش مالک باشد.

قال فالتدوير و شرحه : (تفسد الإجارة بالشروط البخالفة لبقتض العقدو كل ما افسد البيع) ما

مر (يفسنمه) كهيئلة مأجور او اجرة او منة أو عمل و كفرط طعامد عبدو علف داية و مرمة النار و مقارمها وعمر او خراجا وعوقائميا: وقال الملاحة اس عابلندي كينيا: «وله و كفرط طعام عبدوعلف داية) في الظهير استأجر عبدا او داية عن ان يكون علفها عن البستاجر ذكر في الكتاب اندلا يجوز (ردالبحثار ص ٣٠٠)، وللمجهان،

تعالى علم

۸/ذیقعدہسته ۹۳ هجری

تعین وقت ویا کار در اجاره لازمی است

سوال : در دکان جلمی بز چند اجبران کار میکنند وقت حاضری آنها متعین است اما وقت رخصی انها تعلق به کار دارد اگر کار زیاد باشد ناوقت واگر کار کم باشد وقت تر

رخصت میشوند آیا چنین اجاره درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا **الجواب باسم علهم الضواب** : تعین وقت یا کار هر آننه ضروری است در غیر آن اجاره فاسد میباشد . وافه سیحانه وتعالی اعلم .

اجرت جفتی حیوان حر∥م است

سوال: آیا عمل جفتی حیوان و انداختن نربر ماده با اجوره جواز دارد وایا اثر این فعل حرام برگزشت وشیر حیوان شیر بیفند یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب : اجرره این فعل حرام است اما بر گوشت وشیر حیوان اثری از آن نیانند هر دو حلال وطیب باشند. واله سیحانه وتعالی اعلم.

۳۰/جمادی|لاغرهه ۱ معری جهت افزودی اسعار اضافه آوردن در کرایه دکان

سوال: (۱) زید یک دکان را از ده سال به کراه گرفته کراه دکان های پهلوی آن اضافه شد اما زید نه کراه را اضافه میکند ونه دکان را خالی میکند حکم او چیست؟

. اما زید نه کراء را اضافه میکند ونه دکان را خالی میکند حکم او چیست؟ (۲) کسانیکه از سالهای سال در یک دکان کراء نشین اند وبرد کانها قابض اند اما کراء

را اضافه نمی کنند حکم انها چیست؟ بینوا توجروا **الجواب باسم ملیم العواب** : (۱) اگر مدت کراء تعین شده باشد قبل از آن مالک كتابُ الاجارة

اختیار اضافه نمودن کراء ویا اخراج کرایه دار راندارد واکر تعین نشده باشد در ابتدای هر ماه حق اضافه نمودن را ویا حق اخراج او را دارد که بعد از آن بر کرایه دار کرای اضافه

رجب بنسه. قال العلامة ابن عابدن*ت بكونيو*: وان طالبه بأجر اغر و سكن بعدة يلبقى لزوم ذلك الاجر الذي طالبه. به كياسيظهر في البعثو قامع عن الاشهاء (ر دالبحثار ص بدج»)

 (۲) از مدت چند سال که کرایه دار قبضه ناجائز دارد از همان وقت ملزم است بر تادیه اجر مثل.

قال فى هرح التدوير: و فى انخانية استأجر دار اا و جاما او ارضا شهرا فسكن شهرتن هل يلزمه اجرالفاك ان معدا للاستغلال والالاو يه يفعى و كذا الوقف و مال اليقيم رار داليستار ص ٠٠٠ ج) ولحله مما نحوتمال اعلم.

یک تیکه دار چند روپیه کرفت ودست بر دار شد

سوال : وتیکه داران کار را به شریک گرفتند سپس یک تیکه دار در حق دوم دست بر دار شد ویک مقدار پول از او گرفت آیا این پول در رشوت داخل است وناجائز یا خیر ؟ بینوا ترجروا

ماموریت در سینما

سوال : آیا معاش ماموریت سینما حلال است ویا حرام ؟ بینوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب** : بنا بر دو علت حرام است :

احبواب به همهم المصواف: به با بر دو علت حرام است : (۱) اگربدوش او کدام وظیفه حرام باشد جرم آن در غیر آن تعاون علی الإثم حتمی باشد.

(۲) معاش برایش از عاندات حرام داده میشود که جواز ندارد . والله سبحانه وتعالی اعلم.
***/۲۳۰همان سند ۹۵ هموری

تقاعد ملازمت ناجائز

سوال: كسى وظيفه ناجائز داشت از آن تقاعد شد آيا انتفاع از پول تقاعد آن به او ويا

به کسی دیگر جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: ابن تقاعد جواز دارد بشرطيكه ذرائع عائدات أن اداره إز حلال باشد در غیر آن مانند اصل معاش این پول تقاعد نیز حرام است مانند تنخوا ویهار تقاعد از ماموریت بانک که هر دوازسود داده می شودجوازندارد . واقه سبحانه وتعالی اعلم **4/ربيعالاولسنه ۲ و هجري**

ترميم تلويزون جواز ندارد

سوال : ترمیم نمودن رادیو. تلویزون ویاد گرفتن این کسب وذریعه عائد از آن چه حکم دارد آیا حلال است ویا حرام ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: ترميم تلويزون به هر صورت حرام است زير اين تعاون على الاثم است البته در حصه راديو اين تفصيل است اگر مالک آن سازوسرور را رانسي شنود ترمیم کاری آن جائز در غیر آن جواز ندارد تفصیل در رساله (ا**لقولالمبرهن فی کراها** بيع الواديو والعلويزن) مطالعه شود . والله سبحانه وتعالى اعلم .

۲۸/شوالسنه ۹ هجری

کتابچه های کتابت (مسوده) را به اجرت دادن

سوال : کسی یک کتاب را تالیف یا تصنیف نمود بعد از طباعت آن شخص دوم ابن کتاب را بار دوم طبع می نمود مصنف یا مولف بدین شرط که دو صد چلد کتاب را به قیمت خود برایش این تاجر بدهد ودر آخر کتاب اشتهارات را نیز به اسم او شائع کند کایی های كتاب را تسليم او كرد آيا اين طريقه جواز دارد يا خير ؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : جونکه مالک کابی های کتابت مؤلف است واجاره او در عرف عام نیز موجود است لذا حق دارد که عوض استعمال آن چند جلد کتاب از ویگیرد البته شرط نمودن اشتهارات جواز ندارد.والله سبحانه وتعالى اعلم.

٨/محرمسته ١٤ هجرى

بنا بر تاخیر در اجرت زیادت جواز ندارد

سوال : بایک ایجنت معامله دارم یک ونیم هزار روهیه را بر تکت ودیگر ضروریات

معرف نعودم پنجصد روپیه نقد دادم عزض دو هزار به سعودی رسیدم وعده دادم که دو ماه پند مشصد ریال برایش بدهم اما بنا بر مشکلات بعد از سه ماه هشصد روپیه دادم اما ایجنت زعوه دار صد روپیه دیگر لازم است جهت تعویق و ناخیر پول از دو ماه تا سه ماه آیا آن پول پری او جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

220

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر باوجود استطاعت در ادای قرض تاخیر نموده باشی مجرم هستی اما ایجنت حقدار دعوه صد روییه دیگر شده نمی تواند.

نیز معامله با پول پاکستان طی شده وعوض شدن آن باریال بیع الکالی بالکالی است که جواز ندارد لذا به ذمه تو تادیه دو هزار روپیه پاکستانی است نه دو هزار ریال سعودی . وافد سیحانه وتعالی اعلم.

۲ ا اربیعالثانی ۹ ۵ هجری

جرمانه مالي بر ترك وظيفه قبل الميعاد

سوال : یک کمپنی تعینات میکند به مامررینش علاوه معاش یک مقدار پول اضافه میدهد اما شرط مینهد اگر مامور قبل از تکمیل پنج سال وظیفه را ترک کرد که تا پنج سال مامور این پول را پس تسلیم کمپنی کند واگر کمپنی اورا منفک ساخت مکلف است که آن پول پنج ساله راتسلیم اوکند آیا برای مامورین وشرکت مسترد نمودن چنین پول جواز دارد با خبر ؟ پینوا ترجروا

. البود بيود و المواب : بول زائد نيز در معاش حساب ميشود وشرط ترك نمودن اللجواب باسم ملهم الصواب : بول زائد نيز در معاش حساب ميشود وشرط ترك نمودن وظيفة قبل الميماد شرط فاسد است (لاله مخالفاً لمقتصى العقدوفيه لفع الإحدال متعاقدين).

لذا بر جانبین توبه نعودن وترک این عقد لازم است ملازم در ایام وظیفه حقدار اجر مثل میباشد بشرطیکه اضافه نباشد از تشخواه مقرره مع اضافه والله سبحانه وتعالی اعلم .

۲۲/همانسه ۹ مجری **بدون طی نمودن اجاره منعقد نمیگر**ون

سوال : زید که متأهل است وبا پدرش در تجارت رخت کار میکند تکه را از خارج ^{صاور} میکند اما اجوره خود را از آن می گیرد خورد ونوش زید وخانم او باپدر در خانه مشترک است همه برادران زید به استثناء یکی نابالغ اند ایا این صورت جواز دارد یا خیر ۲ وایادر تفسیم مال پدر در حیات او یا بعد از وفات در ترکه این مقدار پول را که زید به خود گرفته داخل ترکه ومال پدر سیباشد و یا زید حقدار آن میباشد وبا برادران مساوی حق بگیرد. این مسئله را شرح نعائید ۲ بینوا توجروا

الجواب باسم هلیم الصواب : زید با پدرش عقد را طی نکرده بود که او با پدر با اجرت ممل سبکند نذا آن بول گرفتگی زید نیز با برادران شریک میباشد وزید در عملش مترع بود البته اگر والد محتت زید را مدنظر گرفته حق او را جدا کرده باشد جواز دارد . واله بسیادی زمالی اعلم.

برکشت کاری کو کنار (افیون) اجوره جواز دارد

سوال : آیا بر کشت نمودن افیون اخذ اجور، جواز دارد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: چونکه استعمال افیون در دوا کم از قدرمسکر جائز میباشد لذا کاشت کاری واجوره بر آن جواز دارد.واله سبحانه وتعالی اعلم .

فرده رجب سنه ۹ ۹هجری

در زمین پول از یکی ومحنت از شخص دوم

سوال : بکر گفت یک زمین برایم به ده خزار میسر میشود نزدم پول نیست پول از تو وعمل از من وعائدات نصف به نصف شریک باشد آیا چنین شراکت جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الج**واب باسم طهم الصواب** : این صورت جواز ندارد باید به پول دهنده کدام حصه عائدات زمین داده نشود صورت درست آن اینست که زید زمین را به تیکه یگیرد دوبه بکر آنرا بصورت مزارعت بدهد . واف سبحانه وتعالی اعلم .

یک صورت مروج تیکه تعمیر

سوال : یک طریقه مروج تیکه داری شخص معدار از مالک زمین یا دکان زمین آنرا به تیکه میگیره که آنرا با پرل شخص خویش نعیر کند پس مکانات ودکان های آن را به کرایه وسر قلفی بدهد تا آنکه پرل خود را با منافعه غیر معینه از آن تکمیل کند پس کرایه _{دار} آن کراء را به مالک اصلی دکان یا مکان میدهد آما مالک حق ندارد که قبل از تادیه بول سر قلفي آن شخص را جواب كند آيا اين طريقه جواز دارد يا خير ؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اين معامله بنا بر وجوه ذيل جواز ندارد.

(١) جهالة الإجرة

(٢) هرط الإجرة على غير المستأجر معجهالة.

(٣) كون الإجرغير مقدور التسليم.

(٤) الانتفاع القرض والمسجمانه وتعالى اعلم.

شریک را ملازم گرفتن

۲/رمضان،سنه۹۸۵هجری

كتاب الاجارة

سوال : بست تن مشترکاً یک شرکت را تیار نمودند وبا مقدار سرمایه گذاری هریکی در أن حقدار اختيار ميباشد مدير أن را شخص با تجربه تعين نمودند اختيار دادند كه مامورين

وموظفین را افراد با تجربه تعین کنند واو که از شرکاء این شرکت نیز باشند آنرا نیز در شرکت مامور بگیرند. سوال اینجاست که آیا این شریک بر علاوه نفع خویش حقدار معاش نيا شده ستواند يا خيا؟

بعض علماء بر عدم جواز فتوی داده اند بر علت صفقه فی صفقة آیا این درست است ؟

بينوا توجروا الجواب باسم ملهم الصواب : (١) قال الإمام الحصكفي بوالم: ولو استاجره لحمل طعام

مغتركبيهبما فلااجر لهلانه لايعمل شيئال غريكه الاويقع بعضه لنفسه فلايستحق الإجر. ٢ - وقال العلامة ابن عابدتين موريد : قان قيل عدم استحقاقه للاجر على فعل نفسه لا يستلزم

عه بالنسبة الى ما وقع لفيزة فالجواب انه عامل لنفسه فقط لانه الاصل وعمله لغير مهني على امر فالفللقياس فاعتبر الاول ولانهما منجزء يميله الاوهو فريات فيه قلايصقق تسليم المعقو دعليه

لانه يمنع تسليم العبل الى غير تغلا اجر عداية و تبيين ملخصا (ر دالبعدار ص، ج،)

لغير الإواب انه عامل لنفسه فقط لان عمله لنفسه اصل وموافق للقياس وعمله لغير والهس بأصل بل

٣- وقال العلامة الطعطاوى والدائد (قوله لانه لا يعبل شيعا الا ويقع بعضه لنفسه) قال في العباية

لقائل ان يقول (الى قوله)عدم استحقاقه للأجر على فعلُ نفسه لا يستلزم عدمه بالنسبة الى ما وقع بتأرطى امر كالف للقياس للعاجة وهى تدنقع بجعله عاملا لنفسه لحصول مقصود البستاجر فاعدير

الطحطأوىعلىالدوص،،ج،) ٤- وقال العلامة قاص زاده بموالي : اقول في الجواب عيد (الي) لانه الما تعدف بعمله عاملا لدور

حاجة البستاجر دون حاجة الإجير فان له حاجة الى الإجر كبا ان للبستاجر حاجة الى البنفعة II) ، والظاهر ان عقد الإجارة لعريض علاجة المستاجر فقط بل الماض علاجة كل واحد من المتعاقبين (الى)فلم يتم الجواب (نتائج الإفكار تكملة فتح القدير ص ١٠٠٠)

وقال العلامة السعدى العلى ويُراك : (قوله وهي تديقع بمعله عاملا لنفسه لحصول مقصور

البستاجر) اقول كيف يحصل مقصودةوالاجير الماعلم انه لايعلى له الاجر لايحمل نصيب المستأجر بل يقام

ويمبل نصيب نفسه (حاشية السعدى على العداية بهامش تكملة الفتح ص ١٠٠٠)

 ٣ - وقال الإمام الهوغيفا في والمحال المناجرة المحمل تصف طعامه بالنصف الإغر حيث لا يحمله الاجولان المستأجر ملك الإجرقى الحال بالتعجيل فصار مشتركا بيههما ومن استأجر رجلا كمل طعام

مفترك بينهبا لايجب الاجر لانهما من جزء يحبله الاوهو عامل لنفسه وعامل لنفر يكه فأخلفا الاجرة فمقابلة علملهم يكمرالبداية صسح

٧ - وقال الحافظ العيني والله : وقيل ههدا نظران:

الاول ق قوله حينمالا يجب الأجر كيف يقول لا يجب لانه قدوجب و قبض وهو نصف الطعام ثم يقول لان البستاجر ملك الإجر. والتالى القوله لان مأمن جزم يحبله الاوجو عامل لنفسه نظر فان هذا عمدوع (الح)ولكن الحق ان المجزء

الذي لغريكه ليس هو عاملا فيه لنفسه بل لغريكه فهو في المقيقة عامل لنفسه و عامل لغريكه فأعلفالإجرقالمقابلة عمله لفريكه (البعاية ص-ج)

 ٨ - وقال الإمام الزيلي يُحتَّظَرُ بَخلاف ما إذا استأجرة ليحمل نصف هذا الطعام بعصفه الإخر حيت لا يجب له شير من الإجر لان الإجير فيه ملك النصف في انحال بالتعييل فصار الطعام مشاركاً بيعهما في الحال ومن حل طعاما مشتر كأبيده و بين غير تالا يستحق الاجر لانه لا يعمل شيعال شريكه الا

ويقع بعضه لنفسه فلا يستحق الإجر هكذا قالوا وفيه اشكالان: أحدهما ان الاجارة فأسدة والاجرة لاتملك بألصحية معها بالعقد عددا (الى) فكيف ملكه هدا من غير

تمليعا ومن غير غرط التعجيل

و الدان اده قال مذكه في المال و قوله لا يستصق الزجر يشاق الملك لانه لا يملكه الأملك الا بغريق الإجراق فائا لو يستحق هيئاً فكيف مهلك موقال سبب يفلكه و كان مضائع بلغ واللسفى يجيزون حمل وظيام يستقر المحمول الخراج بون المقالق عرب حي

٩ - وقال الإمام المورضية الم يُؤلِيّة الله واقا كان الطعام بهن رجانين فاستاجر احدها صاحبه أو جاز صاحبه على ان يعمل تصبيبه فيل الطعام كله خلاا بو لمو قال القافي له البسبي لان البنده عنون عنده وبيح العين شائما جائز خصار كها الثالث المي دار امكة ركه بينه و بين خور فلي خوج الطعام أو جها معة كاليخيط له القيام بولنا أنه استاجر والميل لا وجود له لازي انجيل فعل حسى لا يتصور أن الفائع (الهذاية مع البند) يقدم منه جهج)

۱۰ - وقال انحافظ العين يُكِتَّلُون وقال مائي في المنظمة العيد (و اذا كان الطعام ، يون رجلون فأستاجر احتجا صاحبه او حمار صاحبه على ان يميدلنصيبه فميل الطعام كلمغلا اجر له) يعنى لا البسبي ولا اجر المثل وعل قياس قول ان سعيقة كِتَلُون بينهي ان يميسا جر الدفل كما في اجارة البعثا ع لكن الفرق ان فساد المطرعة الفلامية عن استيقاء البعثور عليه على الوجه الذك إوجه المعقد لالانعمام الاستيقاء . اصلا وهذا البطلان لتعذر الاستيقاء اصلا وبدون الاستيقاء لايميدا الإنجم الالعقد للالعلمان الاستيقاء .

وقال الكرامي ل يختصر هاكل اين معامة عن هميز يُخِلِيُّةٍ وإلى قوله) تهر قال الكرامي قال هميز يُخِلِيُّةٍ وال كلاهي استايم وعن صاحبه مما يكون حلاقا له لا يموز وان حلافة لا الجرافة وكل هي لوسي يكون عملا استايم احدها من صاحبه فهو جائز . (إنه استاج والعبل لا وجود له) قبيل هذا مميزع بل لعبله وجود الى قوله وفيه نظر لان معنى قوله لا وجود له لا ينبيز وجود ته

دجود(الىاقولە)وقيەدلقر لازمەھى،قولەلا وجودلەلا يتىيز وجودند (لاناكىرل قعل-سىيلا يتصور ق\لىشاڭچ) اڭاكىلى يقع طىمھين والشائع لىيس عمين (الى قولە)غان

قلنا اذا حل الكل ققد حل المعض لا عالة فيهب الأجر قلنعا حل الكل حل المعين و تصيبه ليس عنصاط وتنصيبه (البناية ص-vv، ج)

۱۱ - وقال العلامة البابرل كَوْلَيْكِ: فأن قبل اذاحل الكل فقد حل البعض لا همالة فيجب الإجر أجب بأن حل الكل حل معين و هو ليس عمقو دعليه والاستثجار بعيل لا وجود له لا يجوز لعديم المقومطيه و اذا لعر يتصور تسليم البعقود عليه لا يمب الاجر اصلا. (العداية بها مش تكبلة الفتح ص. جر. كناب الاجارة

 ١٢ - وقال العلامة السعدى رئيسة: اقول في هذا الجواب تأمل فأنه ظاهر ان التصيب الهائيري عارج من الكل بل داعل فيه فإذا حل الكل كأن هيو لا معه و يكون كأجار 8 البشاع فأن اللازم منا ايضا تعلى التسليم على الوجه الذي يقتضيه العقد فيلبغي ان يحكم بأجر البغل (حاشية السعوي ع العداية بهامش تكملة الفتحص ٢٠٠٠)

 ٣ - وقال العلامة قاضى زاده يجيئون : أقول في الجواب نظر وهو ان عنظ كون حمل الكل معلودا عليه لإيهدى شيئا فيدفع السؤال لان حاصل السؤال ان حل الطعام و اقع على معين قطعاً فكان موجوداً وحل الكللا يتصور بدون حل كل جزء منه فقن استلزم وجود حل الكل وجود حل كل جزءمنه لائمالة ومن جلة الإجزاء تصيب البستاجر قلايدان تجب الأجر لحيل ذلك الجزء الذى هو البحقودعايه ولاشك ان عدم كون الكل معقودا عليه لا يفيد شيئا في دفع ذلك و اتماً يكون مفيدا لو كأن البقصود من السؤال وجوب الاجر بحمل الكل وليس فليس (تكملة الفتح صسح)

£ ١- وقال الامام قاضيعان كَوَلَيْكَ: ولو دفع غزلا الى حالك لينسيج له بالعلث او بالربع ذكر ل كتابانه لايهوز ومشايخ بلح ليتشيخ جوزوا ظلك لمكان التعامل وبه اخذا لفقيه ابو الليمه وهمس الأمة الحلوالي والقاضى الإمام ابوطى النسفى التنظير. (الخانية بهامش الهددية ص٠٠٠٠)

١٥ – و في مفسدات الإجارة من التنوير: وبالشيوع الإ المّا أجر من غريكه وفي الضرح:فيجوز و حوزاتهكلحأل

و في الحاشية: (قوله فيجوز) اي في اظهر الرواية بن حانية (ردالمعتار ص، جه)

 ١٦ - وقال العلامة معين الدفين الهروى المعروف علامسكين: (و إن استاجر تالعمل طعام بهجماً فلا اجو له)اي الثاكأن الطعام مشتركاً بين رجلين فأن استأجر احدها صاحبه او جمار صاحبه ليعبل نصيبه منه الىمكان كذا فحمل الطعام كله قلا اجر له لا البسمي و لا اجر البقل وقال الشافعي وَاللَّهُ لهُ البسيه إدمرالكاوليلامسكون مع الحاشية فتح المعين ص-٢٠٠٠)

١٧ - وقال العلامة المفتى ابو السعود ويوالية : (قوله وقال الشافعي ويواليه المسمى) و بعقال مالك و احدرجهبا الله تعالى عينى (فتح البعين ص٠٠٠ج٠)

١٨٠ - وقال الحافظ العيني ويُعالِدُ : (وقال الشافي ويُعلَّدُ له البسبي لأن المدفعة عين عدية وبين العين شائعاً جائز) وبه قال احد رُكِيِّينَ (فصار كما اذا استاجر دار ا مشتركة بيده وبين غير والمضع فيها

الطعام اوعبنامفتر كاليغيط له الغياب) حيث يجب الإجر. (البناية ص . ، ، ج ،)

٩٠ - وقال الامام المصكفي <u>گزاتك</u>: ولو استاجر «ليحيل له نصف هذا الطعام بنصفه الاغر لا اجر له اصلالميدور تمديريكا.

قال ابن عابدتان بركتيلو: قال في التعيين و مشاع بلغ والنسلي يميزون حمل الطعام ببعض البحيول و نسج الغوب ببعض البلسوج لتعامل اهل بلاحقه بذلك و من له يجيزة قاسه حل قفيز الطعان والقياس يترك بالتعارف ولئان قلنا انه ليس بطريق القياس بل النصي يتناوله دلالة فالنص يعمى يكتمارف الاثرى ان الاستصناع ترك القياس فيه و عصى من القواعدا الغرعيه بالتعامل و مشاقعاً يُشيِّزام يجوزه اهذا المصميص لان فلك تعامل اهل بلدة واحقى وما لا يصر الاثر بملاف الاستصناع بأن التعامل بمجرى في كال البلاد و عشابة لك القياس ويضى الاثر اهر دالبعتار صرب ح.

. ٧ - وقال العلامة ابن عابدين موسية: وفي فتأوى احد افدني يعني المهدداري سعل في مهرة صغيرة بأع الهالك الغين منها شاثعا لزيدبيحا صيحا بغبن معلوم وسلعه اليه المهواة و امر لا بالربيعها والقيام بعلقها من مأله على ان يكون له بذلك الحصة وهي الغبر الفائي تكبلة الربع معها نظير التربية والعلف فتسلمها زيدور بأها وعلفها من ماله مدة (الى)واجرة التربية لايزاد على قيمة الغبن الجهول في مقابلتمالجواب تعد اه (اقول)رايت بهامش الاصل بخط شيخ مشايخنا الشيخ ابراهيد السائحاتي ما نصة قوله واجرة التربية فيه نظر لانه الشريك لا اجرائه اهلكن رايت في الخلاصة في الفصل الخامس من الإجارات مانصه وفي فتأوى الفضلي لوخلع الى نداف قباء ليندف عليه كذامن قطن نفسه بكذامن النواهم ولم يهين الإجر من الثين جأز اهو ذكر قبله وفي الاصل رجل دفع الى السكاف جلدا ليخرز له خفين على ان يتعلهما ينعل من عند تتوييطنه ووصف له ظلت جاز و ان كأن هذا بيعا في اجار اللتعامل اه قال في البحيط وهذا استحسان والقياس ان لا يجوز عنزلة ما لو دفع ثوباً الى خياط ليخيط جبة على ان يمفوقو يبطنه من عندة بأجر مسبى فأن فلك لا يجوز قياسا واستحسانا فكذا هذا لكن ترك القياس في الخضاللتعامل وفى المعتفى عن محمد يخواتك دفع الى خياط ظهارة وقال بطعها من عديك فهو جائز قاسه الله على المسالة روايتان و لو قال ظهارها من عديك فهو فأسدياتفاق الروايات لانه لا تعامل فيه اهرو مقادهذا ان البديار على التعارف فلوجرى التعارف جأز و الافلاكبا يشهد بذلك التعليل فتأمل ومن ذلك مأذكروة في استئجأر الكاتب لو غرط عليه الحير جأز لا لو غرط عليه الورق ايضا (العقود الدية ص ٢٠٠٠)

٢١ – وقال ايضاً: الباب الثالى فجا اذا شالف العرف ما هو ظاهر الرواية فتقول اعلم ان المسائل

الفتر ما الفتر على التجهد في الفعس وهي الفصل الاولى و اما أن تكون تأبيتة بعرب اجتهاد وراي كور مرفع المسلمة المسجد على ما كان في عرف إما نهزا في أعكد حل ما كان عليه الولالور من كور مرفع المسلمة المسجد على القواه القرع على المسلمة على التعقيف التيسيد و وقاع العرو والفساؤ لهذا العائد على التعقيم القراء واست احتكام ولهذا ترى مضائخ البلغب عالقوا ما نص عليه الهجيديل مواجع كورة (رسائل ابن عابدين ص، تعلى

۳ ۲ – وقال ايضا ؛ لمهلا كله و اصفاء دلائل واحتة عل ان السفيم ليدس له الجميود على البدخول في كتب طلعر الرواية من غير مراحاة الزمان و احله و الا يضيع سقو فأ كثيرة أو يكون «مرزه اعظعر من لفه». (رسائل اين عابدتان ص ۳ ج)

٣ ٣ − وقال)يضاً:(ولمان قلس)ذا كان على البقائي التباع العرف وان عالف البنصوص عليه في كتب ظاهر الزواية قهل حنا قرق بين العرف العام والعرف انخاص كيا في القسد الأول و هو ما عائف فيه العرف النص الثمر عم وقلست الأفرق بينهيا هذا الأمن جهة ان العرف العامر يشهب به المحكم العام والعرف الخاص يشهمه المحكم انخاص (رسائل ابن عايدين ص ««» ج»)

۴ > - وقال ايضاً ، فهذه الدقول و موها دالة حل اعتبار العرف الخاص و ان عالف البنصو صعابه في كتب البنصو م عليه في كتب البنصي ما المرحب الما يقتل من الإهباء في كتب البنصي ما الدهباء العرف الما المرحب العرف الما المرحب العرف الما المرحب العرف الما المرحب الما يقتل المرحب الما يقتل المنطق ولا للقائض ان يمكما بظاهر الرواية ويتركا العرف (رسائل ابن عابدين من منع).

٥ ٧ - وقال ايضاً: والحاسل ان ما عالف قيه الإصماب امامهم الاعظم لا يقرع عن ملعه الا رجعة المعاشرة لا يقرع عن ملعه الا رجعة المعاشرة الم

از نصوص مذکوره امور ذیل ثابت شد :

- (۱) عدم جواز اجیر گرفتن شریک از کدام نص شرعی ثبوت ندارد.
- (۲) از امام ابوحنیفه رحمه الله تعالی در این مورد کدام روایتی نیامده . (۱۰)
- (م. این قول امام محمد رحمه الله تعالی است اما علت آنرا کسی از او نقل نکرده. (۱۰) -
 - (٤) علل بیان نموده بعض مشائخ در نظر مشائخ دیگر مخدوش است.
 - (\mathread (\mathread
- (۵) علامه سعدی رحمه الله تعالی آنرا مانند اجارة البشاع قرار داده (۱۲) (۶) اجارة المشاع به اجماع انمه کرام جواز دارد البته امام محمد رحمه الله تعالی آنرا در
 - حصه غیر شریک ناجائز قرارداده.(۱۵) * (۷) انبه للاله مانند اجارة المشاع بر جواز اجیر شدن شریک متفق اند (۱۶) (۱۷) (۱۸)
- (A) باوجود نبوت حرمت قفیزطحان بانص شرعی بعض فقهاء بنا بر تعامل فتوی داده اند
- بر جواز آن اما فقهاء دیگر آنرا رد نموده اند که این تعامل مخصوص میباشد با بلاد آنها ویا تعامل خاص ترک نص شرعی جواز ندارد. (۱۹)
 - (۹) برای ترک نص شرعی تعامل عام شرط است اما برای ترک نص مذهب تعامل خاص نیز کافی میباشد. (۷۶)
- (۱۰) بنابرمذهب حنفی بودن احکام مبنی بر تعامل طبق اقوال صاحبین مقدم است. (۲۵)
- (۱۱) نص مذهب با تمامل خاص نیز ترک نبوده شود واجیر بودن شریک در شرکت آمامل مام است لذا در اینجا اتفاقاً نص مذهب متروک میباشد بالخصوص وقتیکه نص امام اطفاً منز بابلند بلکه قول امام محمد رحمه الله تمالی است که تعامل بر آن مقدم است علاوه از من تائید آن از مضارب از عمل مشترک نفع می بر دارد برایش جواز دارد. والله سبحانه وتعالی اعلم.

 ۳ محمومه ۱۳۹۹ هجری

تاردوانی برق در اداره های سودی

سوال: چونکه درعصر جدید اداره هاوشرکت ها به معاملات سود ادامه دارند تیکه دار از اداره با شرکت قرض گرفته کار را انجام میدهد بنده لین دوانی برق انرا به تیکه میگیریم آبا برای من گرفتن آن پول سودی در اجوره خویش واز آن مزد اجیران را دادن جواز د_{اره} ياخير؟ بينوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب : درکار تو کدام قباحتی نیست اما کار گران سودی انها مجرم باشنداجوره شما بلاشبه جواز دارد بشرطيكه اجوره شمارا از مال حلال تاديه كننديار در وقت عقد وقرار داد از آنها تعهد بگیرید که اجوره شما را از مال حلال تادیه کنند واکر حلال وحرام عاندات شركت مخلوط باشد اما حلال غالب باشد از آن اجرت گرفتن جرازً دارد امااگر حرام وحلال مساوی ویا حرام غالب باشد در این صورت گرفتن اجوره حرا ۱۱۳ ربيعالاولسنه ۹ هجری ندارد.والله سبحانه وتعالى اعلم .

فسخ اجاره به ضرورت

سوال : ضروریات یک مدرسه که توسط چانده ادامه دارد ووظیفه چانده بدوش مهتم مدرسه بود اما مهتمم صاحب مريض شده داخل شفاخانه است سلسله چانده منقطع گرديد طلاب ومدرسین خانه نشین شدند ومدرسه بند شده یک مدرس تنخواه یک ساله را مطالبه دارد ایا حق معاش را دارد یا خیر؟بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: اين به سبب عذر فسخ اجاره است كه جواز دارد لذا مدرس حق مطالبه معاش یک سال را ندارد. والله سبحانه وتعالى اعلم.

۸ ا /ربیعالفائیسنه ۹ ۹ هجری

كتاب نامكمل وناقص راجلد سازي نمودن

سوال : زید یک کتاب را طباعت نمود بعض نسخه ها نا تمام چاب شد. بود بند. آنرا دوخت وتسلیم جلد ساز نمود جلد ساز کتابهای کامل وناقص را جلد داد مالک کتاب میگوید من کتاب های ناقص را تسلیم نمی شوم نه اجوره جلد سازی آنها را میدهم آیا اگر جلد ساز آن جلد های ناقص رابه فروش برساند واجوره خویش را از آن وصول کند جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر مالک تصریح نکرده باشد بر جلد سازی کتاب های ناقص بس جلد ساز حقدار اجوره نباشد واگر تصریح نموده باشد جلد ساز حقدار اجودا باشد اما اگر مالک از تادیه اجوره انکار ورزد پس جلدهای ناقص به فروش رسانیده شود پد از وصول حق خویش پول متباقی رانسلیم مالک کند. والله سیحان وتعالی اعلم. پد از وصول حق خویش پول متباقی رانسلیم مالک کند. والله سیحان وتعالی اعلم.

كتاب الاجارة

جلد ساز جلد ناقص را در کتاب استعمال نمود

سوالی : کسی کتاب را به جلد ساز داده وهدایت داد بر جلد قری ونوع خاص اما جلد ساز چلد ضعیف را در کتاب استعمال نسود آیا در این صورت جلد ساز حقدار اجوره میباشد یا بر چینوا توجروا

الهواب باسم ملهم الصواب: اگر اندک فرق باشد باید اجوره او را کامل بدهد اما اگر زیاد فرق باشد جلد ساز حقدار اجوره نیست و تضمین کتاب بر او میباشد اما اگر مالک کاب ر آن جلد راضی شد باید اجوره کامل را اداء کند.

قال التدوير وهر حه: وخمن بصيغه اصغر وقدنا مرباً حر قيمة ثوب ابيطن وان شأء المالك اعلقه واعطاهما زادها الصيغ قيه ولا اجر له وان وسيغ دريتا ان أمريكن الصيغ فاحضالا يعمن الضباغ وان كاب فاحضا عددا هل فقه يعمن قيمة ثوب ابيطن علاصة از دالبحثار ص- - جه، و ولقه سمانه و تعالى اعلم. سمر يبع الاول سنة ۲ ۳ ما هجرى

دراجاره چاه کنی اجاره مقدار عمق آن

سوال : زید بکر را گفت عوض سبصد روبیه برایم جاه بکش بکر میدانست که در سه شر آب من بر آید اما زید فکر نمی کرد پس بکر راضی شد اما زید گفت بدین شرط که آب بر آید آیاچنین اجاره جواز دارد یا خیر ؟ بینوا نوجروا

قال فالغنالهوندية الواسسة المهافر الهائر الوسر وابالابدان بهدين الموضع طول الهائر و عمقه و دور دو في فسرطاب بيينن طوله و عرضه و عمقه كذا في الغياقية و لو استأجره نمفور البائر ان لعربيين الطول ولعرض والعبق جاز استحسانا و يؤخذه يوسط ما يعبله العاس كذا في الوجود للكردري (عالبكريرية ص المائز ويعمال العالم عدد ٢٠٠ عاميري

با موت وکیل اجاره، اجاره فسخ نمیگردد

سوال : مهتدم مدرسه دکانها را تا پنج سال به کراه داده بود در این دوران مهتدم مدرس فوت شد متنظیین مدرسه میگزیند باید عقد تجدید شود کراه تغیر داده شود اماکرایه د_{اران} میگزیند باید پنج سال تکمیل شود حکم شرع در این مورد چیست ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم عليم الصواب : اگر مهتم قانونا اختيارات كراء واجاره را داشته باشد _{به} با انتقال او اين اجاره نسخ گرويد ومنتظمين ويا مهتم جديد اختيار دارند كه عقد را نهير يحتند اما گرمهتم كاملاً اختيار نداشته باشد بلكه دراين مورد منتظمين مدرسه نوافق ميكند ومهتم وكاله كار ميشود پس با انتقال او عقد اجاره به پايان نميرسد ابقاء بر آن ضروري است بايد بعد از انتهاي مدت تجديد كراء نموده شود.

قال این عابریدین پیونیگو قال السائنه آن فقی البدائع ان الاجار قلال بسطل عود سالو کیل سواء کل بن طرف الدوجر او البستان برا ده قلدی و مقله فی الفهستانی عن قاضیعان و فی التاتزعائیة کل من ووزه عقد الاجار قاذا مامن تدخسته الاجار قاعوت و من امر پیم العدالله لا بدخسته عوته و ان کان عاقدا پزید الو کیل بداوسمی و کالا البتول فی الوقف (روالبعت ارض، ج) ولئل سیمانه و تعالی اعلم. ۲/ جاری الاول سنه ۲۰۰۱ میری

ماموریت در کار شراب با کفار

سوال : آیا در کار شراب کفار ماموریت جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا[.] **الجواب باسم ملهم الصواب** : در خرید وفروخت شراب ماموریت جواز ندارد اما در

دیکر امور این دفتر شراب کفار ماموریت جواز دارد اما اگر خطر دینی در آن باشد پس احتراز در کارست. والله سیحانه وتعالی اعلم. ۲۳ سروسیماللانیسند۳۳ ۱ هجری

اجرت بر لیسنس در یوری

سوال: لیسنس در یوری یا لیسنس در یوری مکتب را با اجرت تیار نمودن تحت یکن از دو صورت دیلاً جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

(۱) مردم مکتب اجوره دوش ومحنت خویش را می جویند.

(۲) مردم مکتب دلال اند اجوره دلالی رامی جویند پس صورت درست جواز آن چگونه

است شرح نمائيد ؟ بينوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : صورت ثانيه يعني اين معامله را دلالي گفتن درست نيست : را دلال دوکار دارد. (۱) تالاش بائع (۲) ارضاء على البيع در اين صورت هر دو مفقود است زیرا بالع حکومت است که متعین است وقانونا مکلف است بر اجرای لیسنس در یور

لذا ارضاء على البيع را نيز ضرورت نيست . صورت اول درست است در حصول لایسنس سه نوع محنت را متحمل میشود.

(۱) عریضه دادن

(۲) منظوری گرفتن از حکامت

(٣) بعد از وصول نمودن از حکومت تا عارض آنرا رسانیدن.

یس بر قسم اول وثالث گرفتن اجرت جواز دارد زیرا هر دو در اختیار اجیر میباشد . اما قسم ثانی منظوری دادن ووصول نعودن آن در اختیار اجیر نعیباشد وقدرت بقدرة الغیر در حكم عجز است جواب اينست كه محكمه قانوناً مكلف است بر اعطاء ليسنس چراكه اين . کار خارج نیست از قدرت اجیر در این جواب تامل است اما بنا بر قسم اول وثالث حقدار اجوره ميباشد . والله سبحانه وتعالى اعلم . مرهمهان سنه ١ ١٣١ هجري

اجاره برق

سوال : با محکمه برق معامله بیع میباشد و یا معامله اجاره؟ اگر معامله بیع باشد. بودن عيو: معقود علميه شرط است كه در اينجا مفقود است واگر اجاره باشد پس با ابقاء اصل تحصيل منفعت مي آيد در حاليكه اصل برق مصرف ميشود پس اين كدام نوع عقد است؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این عقد اجاره است اما نه در حق برق بلکه در حق يبداوار وآلات رساننده برق وعمله آن اجاره است. والله سبحانه وتعالى اعلم.

4 ا الربيع الاولسند ١٣١٠ هجري

شرط نمورن بطرول تکسی بر مستاحر

سوال: پترول تکسی مانند علف دابه است اگر در کرایه دابه علف بر مستاجر شرط باشد

اجاره فاسدااست پس اگر پطرول بر مستأجر شرط شود باید این اجاره نیز فاسد باش_{د واگ} جائز باشد پس در آن مابه العرف چیست ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بين تيكسي ودابه بنا بر دو علت فرق است :

(۱) در دابه علف مهم باشد برای بقای عین دابه در حالیکه برای بقاء عین تیکسی پطرول ضروری نیست.

بر چیزیکه بقای مستاجر موقوف است آن بدوش مالک است وچیزیکه موقوف علیه بقاء نباشد بدوش مستعمل است.

(۲) اگر از دابه انتفاع گرفته نشود نیز علف دادن برایش لازمی باشد اما اگر تکسی انتفاع گرفته نشود پطرول انداختن در آن ضروری نیست .

ازینجا علف بر مالک دابه وبطرول بر مستعمل قرین قیاس است پس قیاس تیکسی بر ۱۸ /ربیعالاؤلسنه ۱۳ ۱ هجری دابه درست نیست . والله سبحانه و تعالی اعلم .

کورت فیس «یعنی فیس محکمهء قضاء»

سوال : چند سوالات جواب طلب است در حصه کورت فیس :

(١) آبا در وقت عریضه دادن عدالت کدام نوع قیس می خواهد ؟

(۲) فیس گرفتن قاضی از متنازعین جواز ندارد تنخواه گرفتن از حکومت جواز دارد آیا در حصه عریضه مدعی ومدعی علیه عدالت از جانبین فیس میکیرد بنام اخراجات عدالت · آیا این جواز دارد ؟

(٣) درعدالت های پاکستان فیس مقدمات عائلی عدالت حادثات کرایه داری وفوجداری هیچ نوع فیسر نیست در بعض مقدمات پانزده روپیه میگیرد که با آن کاغذ وغیره را خریداری کنند واگر مقدمات دیوانی کم از بیست وپنج هزار باشد بر آن نیز فیس نباشد در زائد هفت ونیم فیصد فیس میباشد که مسکین در آن نیز معاف میشود واگر این فیس ختم

شود تمکن مقدمه بازی زیاد میشود آیا گرفتن فیس جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجه و ا الجواب باسم ملهم الصواب: حكومت مكلف است بر قيام امن وانصاف در حصه رعيت لذا درحصه ادای قرض حکومت حق فیس را ندارد در کورت فیس لفظ فیس اجرت ست که لفظ متبادل انگلیسی است لذا در حصه سماع مقدمه محکمه کورت حق اخذ فیس را ندارد.

ابت اگر حقیقة ضرورت درست محکمه باشد باید حکومت طبق قواعد فقها بر دولتمندان یکس تعین کند در دولتمندان هم تخصیص داده شو افراد تعلق داشته گان وضرور تمندان در بیالت از افراد دولتمند با شرایط ذیل :

 (۱) از افراد دولتمند تکس تنها برای اخراجات عدالتی اخذ شود اما آنرا حکومت ذریعه ماندان نگرداند مستقل.

(٢) حكومت حق ندارد كه اين فيس را اضافه كند از ضرورت حالي عدالت.

(۱) يحدوث عن سارة من بين ميش دا دعف السر صورت المقال مصفحة يكتب فيها محته و
مهاد . قال الاجاماء السر عمي مي الميثلات و لا پاس بان يكلف القائدى الطالب صفيفة يكتب فيها محته و
مهاد القائمية و دائم الميث المال الميث و كان في بيت المال فلا باس بالمك لانه يتصل
بيماد كفايته في مال بيمت المالف فيا يتصل به لا باس بان يجعل في مال بيمت المالي و هي هذا اجر
كانب القائمي فاناه ان جمل كفايته في بيت الميال لكفاية القائمي ليمتسب في علمه فهو حسن و ان ال ان الميث الميث و كلفك اجر
ماليميز طفات في الميث لا الميمن لهم عملالا يستمن على القائمي مهادرته و كلفك اجر
وام القائمي (الميسوط صن ح)،

۲- وقال إيضا: ذهر الاول ان يهبط كفاية قام القاضى ليبيت البال ككفاية القاضى لان عللمن تتهقم التصب القاضى لمغان أمد يقدر حل طلك امر اللفن يرينون القسية ان يستاجروها إجر معلوم و طلك حميح لانه يعبل لهير عبل معلوماً و ذلك العبل غير مستحى عليه و لا حل القاضى فالقضاء يتحر بعبان نصيب كل واحد من الفركاء و القسبة عمل بعد ذلك فلا يأس بالاستثنجار عليه كالكتابة. المبسوط ص. ج.)

۳ - وقال الإمام ظاهر بن عبدالرشيد البعائري كيئتًة: وفي البعيط واظا ارد القاضى ان يكتب أسجلزوا لحاض بلك اجر ايا علمه مقدار ما يجوز ا خلافلوبر و كذا لو تولى القسمة بدخسه بأجر لوا عدا لا جمؤلم بأم إذ كاح الصفار ليس له للك لا نهواجب عليه و صالا يجب مباعر ته جأز ا خذا الإجراة عليه. (خلاصة الفتاء) بع ، ، جر،

*- وقال الإمام الكاساني كيلية: ومعلوم انه لا يمكنه القيام يما نصب لم بنفسه فيحتاج الى نارُب بلوم مقامه في طلب و هو القاضى ولهذا كان رسول فله الشهيمة ما أن الاقاق قضا قله عصيد دامعاذا لله كتاب الاجارة

الى اليبن وبعد عتابين اسيد خالى مكة فكان نصب القاضى من هرور العائصب الإمام فكان فريا وقدم أوخمد وكالم فريضة صكبة (بدائع الصنائع ص،ج،)

ه - وقال الإمام المرغيدا في مُرَافِقُ : (ولا بأس برزق القاضى لانه القية بعث عتاب بن اسيد الله ال مكةوفرض لهويصفعليا بهالى اليبن وفرض لهو لانه هيوس اعتى البسلبين فتكون نفقته أزماله و هو مال بيت البال و هذا لان انحيس من اسباب التفقة كبا في الوصى والبضارب ادًا سأقر عال. المضاربة وهذا فهايكون كفاية فان كأن شرطا فهو حرام لإنه استئجأر على الطاعة اذا لقضاء طاعة يا , هوافضلها ثعرالقاض اذاكأن فقيرا فالإفضل بل الواجب الإخللانه لإيمكنه اقامة فرض القضاء الإب الخالا شتغال بالكسب يقعزه عن اقامته وان كان غنيا فالإفضل الامتماع على مأقيل رفقاً ببيت البال وقيل الاخدادهو الاحتع صيانة للقضاء عن الهوان و نظر الهن يولى بعدة من البحتاجين لانه اذا انقطع زمانايتعلداعادته ثوتسبيته رزقا تبل على انهبقدر الكفاية (الهداية صسب

 - وقال ايضا: وينبغ للقاضى ان يعصب قاسما يرزقه من بيت المال ليقسم بين العاس بغير اجرلان القسمة من جنس عمل القضاء من حيث انه يتم به قطع البدازعة فأشهه رزق القاضى ولان منفعة نصب القاسم تعير العامة فتكون كفايته في مالهيرغرما بالغدير (قال فأن ليريفعل نصب قاسم يقسم بألاجر)معناة بأجر على البتقاسمين لان النفع لهم على الخصوص ويقدر اجر مفله كيلا يصحكم بالريادهوالافضلان يرزقه من بيسالهال لانهار في بالناس وابعد عن العهبة (الهرؤية ص. ١٠٠٠)

٧ - وقال العلامة علاء الدين الطرابلسي بولية :و للقاضي اخذ الإجرة على كتب السجلات والبحاهرة وغيرهما من الوثائق اذيجب عليه القضاء وايصال الحى الى اهله لا الكتابة ولكر الهما يطيب له لو اخلاما يجوز اعلى الفيرة قال في الملتقط للقاضي ان يأعلاما يجوز لفيرة اعلى و ما قيل في كل الف خمسة دراهم لا نقول به ولا يليق ذلك بألفقه واى مشقة للكاتب في كثرة الثبن وانما اجرمثله بقند مشقته وبقنع عمله في صنعته ايضا كحكاف و ثقاب مستاجر بأجر كثير في مفقته قليلة.

(قصل) و اما اجرة السجل على من تجب قيل على البدعي اذبه احياء حقه فنفعه له و قيل على البدعي عليه اذهو يأغذ السجل وقيل على من استأجر الكاتب وان لع يأمرة احدو امرة القاصى فعلى من يأغذ السجل (معون الإحكام ص، ج) و قال ايضا: و اما اجر كتاب القاضى و اجر قسامه فان راى القاضى ان يممل ذلك هم الانصوم.

و قال ايضا: و اما اجر كتاب القاضى و اجر قسامه فلا باس به و على هذا الصحيفة التي يكتب
فيها نحوى البناعين و شها نعهم ان راى القاضى ان يطلب ذلك من البناعى فله ذلك و ان كان فى بيحت
البال سمة و راى ان يجمل ذلك فى بهمت البال فلا بأس به و فى النوازل قال ابراهيم سمعت ابا يوسف
يخطؤ سنل عن القاضى اذا جرى له ذلا فون در هما فى از واقى كاتبه و فى صحيفته الباس عالم المسابقة المنافقة عن الما المرافقة المنافقة عن الما المرافقة المنافقة عن الما المنافقة عن الما المنافقة المنافقة المنافقة المنافقة عن الما المنافقة عن المنافقة عن المنافقة عن المنافقة عن المنافقة عن المنافقة المنافقة عن المنا

 وقال العلامة التيرتائي وكالم وكالم المجاولة المعارض العاض الرجر على كتب الوثائق قدم ما يجوز لفيرة كليفتي.

۱۱ – وقال العلامة ابن عابدت<u>ن کُوتاً ؛</u> (قوله قدر ما کهوز لفوره)قال فی جامع الفصولین للقاهی ان بامنها کهوز لفورد. بامنها کهوز لفورد. (ر دالبحدار ص۳جه) و فلاسجانه و تعالی اعلم

۱۳ /صفرسنه ۱۳ ۱ هجری

کرفتن اجرت بر تعلیم دادن مسائل

سوال: در دیار ما مفتی مقرر نیست مردم جهت حل مسائل یک مقام را تعین نموده اند برای سه یا چهار ساعت یک مفتی مسائل مردم را حل میسازد از طرف حکومت کدام معانی نیز برایش تعیین نیست آیا این مفتی حقدار اجرت میباشد یا خبر ؟ بینوا توجروا

سماس بو برنیش معین جسم ، ایا باره علمی خصدرا جربت حیاست یا حجر ؟ بیبوا بوطروا ال**جواب باسم علیم الصواب** : بله ! حق گرفتناجرت را دارد تفصیل جنین است اگر حکد از فقش کدام مسئله را بهرسد ومفتی آنرا بداند نمودن آن بر مفنی فرض است لذا حقدار اجوره نیست اما اگر کدام مفتی جهت سهولت مردم اوقات خویش را فارغ کند تنها مسئل مردم را حل سازه چونکه این معلی بر او فرض نبود از بنجا حقدار اجرت است.

قال الإمام الهرغيداني يُحِيَّرُون ولا بأس برزق القاطعي الإنه عليه السلام بعث عتاب بن اسيد ، الله الممكة وفرض له و بعث عليا الله المبدن و فرض له و لانه عميوس محق المسلمين فتكون نفقته في كتابُ الإجارة

مالهم وعومال بيساليال وخذا لان الحبس من اسهاب النفقة كيا في الوصى والبطارب الحاساق عمال المضارية وهذا فها يكون كفاية فان كان غرطا فهو حرامر لإنه استعجار على الطاعة الثالقها.

طاعة طاعة بل هو افضلها ثمر القاضى اذا كأن فقيرا فالإفضل بل الواجب الإخللانه لا يمكنه اقامة فرخى القطاء الإبه اذا لاشتقال بألكسب يقعنه عن اقامته و ان كأن غنياً فالإفضل الإمعناع على ما

قيل رفقاً ببيت المال وقيل الإعلاوهو الإمنح صيانة للقضاء عن الهوان و نظار لبن يولى بعده من البحاجين لإنهاذا نقطع زمانا يتعلد اعادته ثمر تسبيته رزقا تدل على انهبقند الكفاية. (الهداية

وقال ايضاً: وينبغى للقائص اينصب قاسما يرزقه من بهندالبال يقسم بين العاس بغير اجر لان

القسبة من جنس عمل القضاء من حيث ان يتم به قطع البنازعة فأشبه رزق القاضي و لان

منفعة نصب القاسم تعمر العامة فتكون كفايته في مالهم غرما بالغدم (قال فأن لم يفعل نصب قاسما يقسم بألاجر)معناة بأجر على البتقاسمين لان النفع لهم على الخصوص ويقدر اجر مثله كيلا يتحكم

بالزيادا والافضل ان يرزقه من بيت المال لانه ارفق بالداس و ابعد عن العبية (الهراية ص م جم) وقال الإمام طاهرين عبد الرشيد البخاري كينيك وفي البحيط واذا اراد القاضي إن يكتب السجاية

يأخذ على ذلك اجرايا على معه مقدار مأيجوز اخذة لغيرتاو كذا لو تولى القسية بنفسه بأجروله اخل الاجرة فىماهر الكاج الصغار ليس له ظلت لانه واجب عليه وما لا يجب عليه مهاهر تهجاز اعد الاجر اعليه (علاصة الفتأوى ص،ج)

وقال العلامة علاء الدين الطرابلسي مُنظِرة : (فصل) واما اجر 8 السجل على من تجب قيل على البدعي اذبه احياء حقه فنفعه له وقيل على المدعى عليه اذهو يأخل السجل وقيل على من استأجر الكاتب و ان لم يأمر العندو امرة القاضى فعلى من يأخذ السجل (معين الحكام صسج) والله بعانه وتعالى اعلم

با شیعه قادیانی وغیره زنادقه اجاره، استجاره وديكر معاملات جواز ندارد

سهال: آیا ما موریت شیعه یا مامور شدن با شیعه جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب** : شيعه زنديق است اورا مامور گرفتن با او ماموريت نمودن جواز ندارد مال حصول شده از واگر با اجرت باشد یا تحت خرید وفروخت ویا ماموریت

جواز ندارد همه حرام است باید صدقه نموده شود بر مساکین. فرقه هاي قادياني. ذكري. برويزي آغاخاني انجمن دينداران وغيره فرقه ها عقائد كفريه خویش را روشن و برملا اعلان نموده اند که اینها عقائد کفری خویش اسلام می ماند حکم

معه بكسان است.

تفصيل حكم زنادقه در جلد اول در كتاب الايمان والعقائد ودر جلد ششم باب المرتد والبغاة بيان شده تفصيل اضافه در كتاب الخطر والاباحة مي آيد . والله سبحانه وتعالى اعلم . غرة/ذىالحجهسته ٣١٨ ١ هجرى

طلب نمودن اجرت اضافه از تعین برای قلی

ابن تحث در كتاب الحظر والاباحة گذشته است .

کرایه تکسی اضافه از میتر اين بحث در كتاب الحظروالاباحة گذشته است .

بنــــــــــالغوالتَّزَالَيْتَ ﴿ رَمَا زَهْدِينَ إِلَّا إِلَّهُ عَلَيْدِ وَكُلْتُ وَالْتِهِ أَيْثُ ﴾

ارشاد أولى الابْصَار الي

شرَائط حقّ القرَار

«حق قرار وعوض آن برای مسّتاجر در این باره بر یک رساله تبصره»

بحث مفصل در باره حق استقرار مستاجر

در حصه حق استقرار مستاجر یک تحریر خدمت ایتان عرض نموده شد دلائل تائید ویا تردید را در این مورد ارسال فرمائید والاجرعندالله الکریم:

سوال: دکان رابستاجردادن وضمناًیک مبلغ بول بعنوان(سرقفلی) از دوکاندار گرفتن چه حکم دارد آیا جواز دارد یا خبر؟

جواب: أصل طابعه شرعيد در اين صورت مورد اين است كه بهايان رسيدن مُدت اجاره يا موت احدالستعاقدين مطلق اجاره خاتمه مي بابعد بذا لازم ست آن وقت از مستاجر بالغور خلع بدبعمل آيد كما هو مصرح في عامة العنون وشروح الفتاوى اما فقهاء متاخرين در بعضى صورت بارعايت شرائط چند يا بقاء مورد اجاره (وكان رمغازه وغيره) در قبضه مستاجر سنا بعد نسبا فتوى داده اند وماداميكه مستاجر پابند شرائط مورد نظر باشد موجر حف اخراج وبرا بنا فيخ اجاره رانداره حتى موت احدالمتعاقدين هم موجب فسيخ نخواهد شده بلكه نسباً بعد نسل جارى وبر قرار خواهد ناند. ومن جمور تهائ كه موجب فتوى جواز قرار گرفته است اين ست كه دكان ومقازه وغيره بيض موده اجاره بعنوان اجاره دانمى در اختيار مستاجر گذاشته واو را مطعئن سازند كه مال الاجاره از تصرف وى اخراج نمى گرده تابیلغی که صرف تعییر وغیره مینساید بهدرترود.این قبیل املاک مستأجر را در اصطلاح نقها، رحمهه الله تعالی ارض محتکره وکردار یا جدک گویند، وحق دانمی مستأجر را بعشد سکه با حق قرار تعییر می نمایند. کما فی ردالمحتار والعقود الدریة.

واین صورت در اراضی اوقاف یا بیت المال مسلمین یا در املاکی که مالک آن را مغتض اجاره نموده است متصور ست: ونیز قرار داد دائمی اجاره مرقوم گردیده است که او پانگا، آن مبلغی درمال الاجاره صرف وسشقت وزحمتی متحمل شده است پس در این صورت هم تا وقتیکه مستأجر شرائط ذیل را رعایت کند از تصرف وی خارج نخواهد شد : ارا اینکه اجرة مقرره را مرتباً پرداخت نماید.

اون آیات نانیاً مستأجر ملتزم شود که در صورت تغییراجرة برحسب عرف هر چه باشد بیردازد . ثالثاً اینکه زمینی یادکان ومنزل مورد اجاره را تاسه سال معطل از استفاده نگذارد.کما

في الخيرية اذا ثبت أنهم معطوها ثلث سنين تنزع من ايديهم . والنوم كي دا أن شائط ما كري عامت كرديشده حتر من ساقط ميك دد.

چنانچه یکی را از شرائط مذکور رعایت کرده نشده حق وی ساقط میگردد. علامه این عابدین رحمه الله تعالی در دالمحتار والعقود الدریدفی تنقیح الفتاری الحامدیه در مورد این مسئله بحث مفصلی ایراد نموده است ونیز مسئفلاً رساله ای بنام : (تحربورالهجاوهٔ فهمنهواحق بالاجارهٔ) مرقوم فرموده است، وقسمتی از تحقیق علامه رحمه الله تعالی که در رساله مذکوره زیب فرطاس فرموده است، بدین قرار ست.

ذكر في البحر عن القدية ما تصه استناجر ارضاً وقفاً عرس فيها و يني ثير مضت مدة الإجارة فللستناجر ان يستيقيها بأجراليقل الخالف يكرف فلك هزرولو إني العوقوف عليجد الا القلع ليس لهد الله و

و قال فالبحر بهذا يعلم مسالة الارخى المحتكر أو خرص مقولة ايضا فاء وقاف الاصاف النهى. قال الفاتم يكولوك فلنمو صاصله ان كلام المجتون والفروح وان كان شاملا للوقف و المبالت الخ و فيه ايضاً قال يقيمت من القرار بهتر الهناء والفرس بأن تكون الارخى مصلة فيستأجرها من أمتكلم عليها ليصلمها للزراعة و يحرفها ويكبسها وهو البسمى عشد البسكة فلا تلاخ من يدهما دام. للقرما عليها من القسم الباحدار ف كالعمر و نحوة الخ

و في رئاليجتار و في فتاوي العلامة البحقي عبدالرحن أفندي مفتى نمفق جواياً لسؤال عن

ا غلو البنتيار ف يما حاصله ان المكدم العام قديمة بسمية عرف القاص عنديمض العلماء كالمسلوم وقور مده الاستكر التي جوب بها العادقان هذه الديار ولملك بأن قمسح الارخش و تعرف بكسرها و يقرض من قدر من الاطرح صباع معين من الدراهد و يبقى الذي يبنى فيها يؤدى فلك القدر فى كل سنة من فير اجارة كما ذكر فان انتقع الوسائل الح

على هذا گرفتن سر قفلى از مستأجر بارعايت شرائط بالانزد متأخرين فقهاء رحمهم اله تعالى حرجى ندارد.

هذاما وقع فحؤادى وفله جمانه الهادى وعليه في الإمور كلها اعتمادى

الجواب باسم ملهم الصواب : مرسل تحرير حضرت مغتى محمد شغيع رحمه الله تعالى در رساله قانون اسلامي بابت پته دوامي از جواهرالفقه ماخوذ شده در رساله مذكوره.

تحقیقات علامه شامی رحمه الله تعالی مدنظر گرفته شده تحت (همریر العبار8فیمن،هوامق بالاجاره) در آن رساله این عبایدین رحمه الله تعالی تحریر نموده .

طبق این تحقیق علامه شامی رحمه الله تعالی در حصه ثبوت حق قرار شرایط ذیل است: (۱) زمین وقف باشد یا ارض سلطانیه باشد در زمین معلوک کسی حق قرار ثابت نگرود.

(۲) در ارض وقف واراضی سلطانیه نیز مطلقاً حق قرار نباشد بلکه شرط است که این اراضی برای زراعت متعین شده باشد وانتقاع کامل بر این موقوف باشد که به مزار عین حق قرار داده شود.

و كذا الموانيت والإبنية يشترط فيها ان تكون معنقاللاستغلال و ان يكون الانتفاع بها البعتار موقوفا على بقامها بأيدي البستاجرين.

(٣) مستأجر زمين را با مصارف شخص تعمير وآباد نموده باشد يا باغ تيار نموده باشد يا بر تعمير زمين خيلي مصارف نموده باشد.

(£) بوقت عقد اجاره تصریح شده باشد برحق قرار یا چنین در عرف معروف باشد.

(۵) حق قرار در اراضی وقف بعد از سه سال تثبیت میگردد ودر اراضی سلطانیه بعد از سی سال ثابت میشود.

(۶) اینکه مستأجر اجرت معینه را اداء نموده باشد.

(٧) اگر در عرف شرح اجرت اضافه گردد مستأجر طبق آن اضافه را قبول کند البته در

_{تمین} اجرت آن حالت زمین معتبر باشد که قبل از محنت مستاجر بود بعد هموار نمودن زمين آبياشي وغيره انتظامات طبق حالت بعدى اجرت نباشد.

(٨) مستأجر زمين را تا سه سال معطل نماند.

عقدالعلامة ابن عابدن ويستلت فررسالته تحرير العبار الفصلالبيان فللكة ما اطال في تحقيقه فقال: قد ظهر لك مما قررناه و ما نقلعال عن المتون وغيرها ان المستأجر بعد قراع منة اجارته يلزمه تسليد الارض ليس له استبقاء بعائه اوغراسه بلارهى المبتكلد على الارض الااطاكان له فيها زرع فانه يترك فيها بأجر البغل الى ان يدوك لان له مهاية معلومة بخلاف البدأء والغراس واصول الرطبة التى تيق فى الارض لا الى مدة معلومة فليس له استبقاء ذلك بل يقلع ذلك ويسلم الارض فأرغة مأله يكن فالقلع مررعى الارض فأن البوجر يتبلك ظك جبراعل البستأجر يقيبته مقلوعاً الإان يتراضياً على يقائه (و عليت)ان هذا شامل للارض البلك والوقف الزافا كأنت ارض الوقف معنة لللك كألقرى والمزارع العي اعدمت للزراعة والاستهقاء في ايدى فلاحيها الساكنين فيها والخاجين عنها بأجرة المغل من الدارهم أو يقسم من الخراج كنصفه و ربعه و أمو ذلك ثماً هو قائم مقام أجرة البغل و مثل ذلك الاراضى السلطانية فأن ظلك كله لا يتم عمارته والانتفاع به البعتبر الاببقائه بأيدى الزارعين فأنه لولاظك مأسكن اهل القرى المذكور 8 فيها فأمهم اقاعلبوا امهم اقا فلحوا الارض وكرروا اعبأرهأ و غرسوا فيها اغذت منهم و اغرجوا منها ما فعلوا ذلك ولا سكنوها فكانت التدرورة داعية الى ابقاعها بأينيهم اذاكأن لهم فيهاكردار اومشدمسكة مأداموا يدفعون اجرة مفلها ولعر يعطلوها ثلاث سنين كبامر لان تعطيلها اقل من ذلك قديكون لاستراحة الارض حتى تفل الغلة المقصودة فأن عطلوها اكثر سقط حقهم و دفعت لغير هم (و كذا)لو امتنعوا من دفع اجرالبدل او ما قام مقامه من القسم البتعارف والافهم احق منغيرهم رعاية للجانبين ودفعا للصررعن الفريقين فان بذلك يحصل الدفع لهم ونجهة الوقف اوالبيري ومفل ذلك الحوانيت اي الديكاكين البوقوقة البعنة للاستغلال اذا كأن فيهاللبستاجر سنكتى موضوع ياذن البتولى وقام البستأجر يعبأرها وثبت لهيها حق القرار وصارله فيها الكردار المعير عده في رماننا بالجدك كما مر لا تلزع من يدة ولا توجرة لغيرة مأ دام يدفع إجر المدل والمرادباجر البدل فيهاهو ماتستاجريه اذاكاتت خالية عن البناء (وبعد اسطر) وينبغ ران يقال مثل ظك فمضد البسكة فانصاحب الهشدوان لعيكن له في الارض عين قائمة لكن له فيها تعب وعدمة حيد حرفها وكربها وكرى انهارها حتى صارت قابلة للزراعة فتعتبر اجراة مثلها على تقدير كدنها

مطلة عالية عن ذلك الذي فعله فيها فيؤخل منه بقنو لاو كذا من قام مقامه من ولداو مذ و غله

كتاب الاجارة الوشاه اولى الإمار

مفل لخلك ينبغى ان يقال في المبلك لمتعدد اجر 18 المالون عالمية عن جد كه القائد فيها و عما الفقه عليها حق صار معقابلة ليمار الانتفاع (رسالل اين عابدت ص٠٠٠٣)

برای نفع ارض وقف وارض سلطانیه حق قرار جانز گردانیده شده که در آن مستا_{جر را} نیز فانده باشد اما در ارض حق قرار برای ضور مالک باشد لذا جواز ندارد.

وقال علامة ابن عابدش كوليگ والفرق ان الوقف معدللايمار فايمار 19من ذك البدباجر 8 مطاد ايل من ايمار صن اجمع لبا فيممن البطر للوقف والدطار للبستاجر الذي وضح السكام بالألائن ولبسمامي القرار بخلاف البلت فان لصاحبه ان لا يوجر ليسكنه بنفسه او يحيزة او يوهنه او يبيعه از يعطله ارساكل اين عابدين ص س ج،

وقال في المناهضية المعلامية (هو نمو لو استاجر ارضوقف)هيد بالوقف المبا فى الخيزية عن المماوى الزاهني عن الامر ار من قوله بمطلاف ما ذا استاجر ارضا ما نكالهس للمستاجر ان يستبقيها كللمانان ايي المالك الا الفلع بل يقال على ذلك الا اذا كانت قيمة الغراس اكثر من قيمة الارض فيضمين المستاجر قيمة الارض للمالك فيكون الغراس والارض للفارس وفى العكس يضبى المالك قيمة الفراص فعكون الارض والاضحار لموكذا أمكم في العارية اهزر والهمتارض جن

نقل ابن عابدندن برئيطة تحسن (مطلب في البر صدوالغيبة و مضدا البستكة بعن فتداى العلامة البسطة عبدالرحن اقددى مفتى تصفق و هو (اكلو البتعارف في الموانيسة) ان يجعل الواقف او البتولي اوالمالك على الحانوب قدر امعيداً يؤخله من الساكن و يعطيه به تحسكاهم عيا قلا يمكل صاحب الحانوب بعدلك العراج الساكن الذي فيدن له الخلو و لا اجاز مها لفيزوه أكد يدخع له البيلغ البرقوم فيضي يجواز طلك فياس طريح الوفاء الذي تعارفه البناغ ووراحتيالا عن الرياسة الامتراض سيح،

و ذكر فى رسالته تحرير العبارة عن القنية وانحاوى الزاهدى انه يقيمه حق القرار في ولا يون سنة لى الارض السلطانية والبلك وفي الوقف في لارغيستين اهار سائل ابن عابيين ص ٢٠٠٠ ع.

در عبارات مذکوره از عبارت اولی بنا بر این استدلال درست نیست که در آن حق قرار داد دانمی مذکور نیست بلکه مانند بیع وفاء تادم مسترد نمودن پول تسلیم شده حق قرار را فرموده ازین نوعیت قبض نموده شده سرقلفی مانند کراء با ضمان باشد. در عبارت شامیه رحمه الله تعالی اندک قبل شرح خاو را بدین الفاظ نمود. وقان تکون اصل هار قالو قف من صاحب الکرك یا عابها معه الواقف یعیر بها و پهملها للبستاً جر

وقان تكون اصل خمارة الوقف من صاحب الـذنك يا طلها منه الواقف يعبر بها وي ويوجر تباجر 18ليلة وهو البسين يألفلو .

وپوچههپورمسی ویورمسیمه در این صورت عبارت وقف از طرف مستاجر باشد پس ظاهر تا آنکه قیمت عبارت خ پش را تسلیم نشده آنرا حق قرار داده شود.

اً نظاب عبارت ثانیه دانسته میشود که ابتداء در ارض مطوکه مالک حق قلع را دارد اما بداز مدت مذکوره حق قلع ساقط میگردد ودر حق مستاجر حق افرار بدین معنی ثابت اما بدو که قبعت غراس که باشد از قبعت ارض مستاجر مطالبه قبعت غراس واکند.

بنا برین ترتیب طبق عبارت صفعه ۲۹چ۵ شامی نیز نشاه مرتفع میگردد ازنیجا اولاً برای مالک حق قلع و آخراً بر مالک شمان قبعت غراس مذکور است صورت تطبیق آن این است که قبل از مدت معینه مالک را حق قلع باشد اربعد از آن مدت حق مطالبه قبعت غراس را زامالک داشته باشد.

اس را از مالح داشته باشد. در عبارت ثانیه در ارض ملک دائمی حق قرار مراد نباشد بنا بر دلائل ذیل :

 (۱) باوجود نقل این عبارت شامی رحمه الله تعالی خلاف آن فیصله نموده اگر از عبارت بر ثبوت حق قرار امکان استدلال می بود هر آننه علامه شامی رحمه الله جواب آنرا تحریر

میداشت یا این مسئله را اختلافیه قرار سیداد. (۲) این عبارت را قنیه وحاوی از داهدی نقل نموده اند در حالیکه شامی رحمه الله در

ص۲۱ج۵ در عبارت فوق مذکور حاوی وذاهدی حق قرار ارض ملک را نفی نمود . (۳) معامله بناء. غراس وغیره مانند خلوالحوانیت است که حکم آن در عبارت اول چنین (۳) معامله بناء. غراس وغیره مانند خلوالحوانیت است که حکم آن در عبارت اول چنین

بیان شد که مستاجر تا وصول نمودن مصارفِ خویش حق قرار را داشته باشد اما حق قرار دانمی رانداشته باشد. (1) در ارض ملک از ثبوت حق قرار همه حقوق مالکانه مالک خاتمه می باید که علاو،

(۱) در ارض ملک از نبوت حق هرار همه حصور مالانام مالات حاصه می باید ده عدود خلاف اصول اسلام کاملاً ظلم است البته اگر مالک مستاجر رای دخل کند پس بدرن ثادید معارضه معنت ومصارف اوحق بی دخل نمودن اورا ندارد.قفط والله سبحانه و تعالی اعلم .
۸/معمومیسه ۳۰ همچری

رساله (القدل الصدوق لبيع الحقوق) در تتبه است

كتابُ الغصّب

ظلما وصول نمودن تكس ‹‹باج››

سوال : در دیار مادر کلکت بعد انتها ، حکومت انگلیس ها وهندوها حکومت پاکستان په میان آمد در وقت حکومت هندوها در منطقه پونیال راجه سکونت داشت خانم نظم ونسق انها پنداشته میشد بر زراعت کاران کارهای شاقه رامی نمودند بالاخره تنگ آمدند وگفتند باج میدهیم پس بر کسی ده سیر بر کسی پست سیر غله در فصلی مقرر شد نمی توانیم که حکومت را از ظلم این ستمکاران اطلاع دهیم آیا گفته میتوانیم که این غله به آن اشخاص حرام است وکسی که آنرا خریداری کند او نیز حرام را خریداری نموده است یاخیر ۹ بینوا توجروا

ا**اهواپ باسم ملهم الصواپ** : اینچنین کرفتن غله راجه ها جواز ندارد نه بعد از گرفتن مالک آن میگردند این غله مال مفصوب شعرده شود که واجب الرد میباشد پس بیع وشراء آن جواز ندارد . والله سیحانه رتمالی اعلم .

تفصيل وجوب ضمان بصورت هلاك مغصوب

سوال: وقتیکه کسی کدام چیز را عصب کند وان چیز از دست غاصب گم شود درو قت ادای ضمان کدام قیمت را اعتبار باشد؟ بینوا توجروا

الجواب باسم علیم الصواب : اگر شی مغصوب مثلی باشد مثل آن واجب میباشد واگر مثل آن در بازار منقطع گردیده باشد قیست یوم انقطاع را اعتبار باشد.

اگر مفصوب قیمتی باشد پس قیمت یوم غصب را اعتبار باشد. قال فی التدویر وهرحه: اونهب ردمقله ان هلک و هو مفلی و ان انقطع البعل پان لا پوچه فی

السوق الذي يماع فهه و أن كأن يوجد في البيوسا ابن كبأل قيبته يوم الخصومة أي وقدينا القضاء وعدداني يوسف وكانياً يوم الغصب وعدا عمد وكيناً يوم الانقطاع ورجا فهستال وتهب القيبة لا القبي يوم عضاءاً على المسلم المسلم

وقال العلامة ابن عابدين يُمِيَّيِّةِ: (قوله و رجما) بي قول اي يوسف وقول حيدار حهيما لله وحالي و كان الاولى الديقول ايضا الى كبارج قول الإمام يُمِيَّيِّةٍ حيدال بشي البتون عليه وحريما قال القهستاني هو لاح كما أن الغوانة و هو الصحيح كما أن التحقة وعنداني يوسف يوم الغصب وهو اعدان الاقوال كما قال اليصف هو البغتار على ما قال صاحب العباية وعند هيدب يوم الانقطاع و عليه الفتوى كما أن يغير القفتا وكيوبه التى كثير من البضاغ (ردالبعتار ص سجم يولف-جانبو تمال باعلم.

۵ *ا ار*ذی**آم**دہسته۸۸هجری

تعمير نمودن زمين بلا اذن

سوال: اگر شوهر زمین زوجه را تعییر کند پس آن تعمیر در ملکیت کدام یک از آنها سائد آیا در ملک زوجه یا در ملک زوج ؟ بینوانوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: دراين حصه صورت هاي مختلف است.

 (۱) اگر به اجازه خانم تعییر نبوده باشد تعییر از زوجه میباشد وبدوش زوجه پول بصرف شده زوج قرض میباشد.

(٢) اگر بدون اذن خانم تيار نموده باشد پس تيرع شمرده ميشود.

(۳) اگر شوهر آنرا _کرای خویش به اجازه خانم تیار نموده باشد پس زمین از خانم وتعمیر از شوهر میباشد.

ار شوهر میباشد. (£) اگر بدون اجازه خانم تیار نموده باشد برای خود پس خانه از شوهر میباشد اما اگر

خانم مطالبه تخلیه زمین را بکند پس اگر با تخلیه نمودن زمین متضرر میشد شوهر قیست زمین را اداء کند تا مالک زمین گردد اما قیست آن خانه سنجیده شود که فیصله تخریب آن مدنظر گرفته باشد که تقریباً اندک تفاوت کند باملیه یعنی خشت وگل خانه ویران شدد.

قالياً التنوير وهرمه: عبر دار زوجته شاله بالذيا قالعبارة الها والنفقة خين عليها لصعة امرها ولو عرفضه بلا اذنبا قالعبارة له ويكون غاصباً للغرصة فيؤمر بالتغريغ بطلبها ذلك ولو لها بلا اذنبا فأصارة لها وهرمتطرع في المبارة لارجو عله

وقال العلامة اين عابدين مخطئة؛ (توليه عو ما از وجعه الخ) حل ملا التفصيل عمار B كرمها و سائز الملاكها جامع الفصوليين و فهه عن العدة كل سمنهى لمنا خيره بالهو وفالبداء لامرة ولو لعلسه بلا امرة لحو انوله دفعه الا ان يعتم المبتداء ولم يعتم ولو بلى لوب الارش بلا امرة بينهى ان يكون معتبرعا كها مر اعد الواقع الغها إنتها ويكون عارقة ط (دوالبعثاء صن سنح) ولله سجما نمو تعالى علم.

اشتباهًا در زمین غیر تصرف نمودن

سوال : نزدیک زمین ما زمین همسایه ما بود بعد از جریب کشی حکومتی اشتباها توریخ نیم جریب زمین آنها را مایان تصرف نموده بودیم که چندین سال حاصلات را نیز از آن برداشته ایم آیا مسترد نمودن حاصلات سابقه در این صورت اشتباهی بر مایان لازم است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب ب<mark>اسم ملهم الصواب</mark> : قیمت تخم ، پارو و آبیاری راکشیده با مزدوری حاصلات متباقی را مسترد نمودن بر مالک واجب است . واقد سبحانه وتعالی اعلم .

، ۳ ا /شعبانسنه ۹ ۸هجری

زمین حاصل شده در اصلاحات زراعتی

سوال: وقنيكه توسط اصلاحات ذريعي اراضي تقسيم شد زمين بعضي ها نزد بعض افراد تحت غصب بود و يا انكليس ها آنرا عوض غداري به آنها داده بودند . پس اين اراضي را بلا معاوضه يا با معاوضه به مروم ميدند . بهدورت با معاوضه مع سود داده ميشود آيا استعمال عائدات آن جواز داره يا خير ؟ وكسانيكه آنها را بلا معاوضه داده شده آيا عائدات آنها جائز ميباشد يا خير ؟ وزمينيكه آنرا غصب نموده اند اگر آن زمين به كسي بلا معاوضه داده شود آيا خوردن عائدات آن براي ايشان جواز دارد يا خير ؟ در صورتيك

الجواب باسم علهم الصواب: زمینیکه در حصه آن مفصوب بردن یقینی است عائدات آن حرام است اگر بلا معاوضه میسر شود یا قیمة مع سود یا بلا سود. وزمینیکه مفصوبه بردن آن یقینی نباشد عائدات آن به هر صورت حلال است اگر که چاگیر بدست آورده از انگلیس هاباشد یا مفت میسر شده باشد یا بالمعاوضه مع سود یا بلا سود البته خریدن آن با سود با سود دادن گناه وجرم است . والله سیحانه وتعالی اعلم . ۳۸رجیب ساده 2 هجری

كتاب الشفعة

بعد از یک ماه دعوی شفعه قابل قبول نمی باشد

سوال : یک قطعه زمین را خریدم از مدت شش ماه شفیع کشت وکارم را مشاهده داشت حالاشفیع دعوه شفعه را دارد آیا دعوه او قابل قبول باشد یا خیر ؟ اگر فرضا شفیع بر طلب موالبه وطلب تقریر شاهد بیاورد پس جهت تاخیر اضافه در تاخیر طلب خصومت عندالقاضی از یک ماه آیا نزد امام محمد رحمه الله حق شفعه او ساقط میکردد یا خیر؟

یاه داشت : نزد مجستریت (مدیر مرافعه) رفتیم گفت فیصله شرعی را بیاورید پس مایان نزد شمایان مراجعه کردیم تا شما در این مورد برای مایان فیصله شرعی را بدهید . بینرا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: در اين صورت جهت فقدان طلب موالبت وطلب نقرير حق شفعه او باطل ميباشد اكر فرضا شفيع شواهد بياورد بر طلب مواتبه وطلب تقرير در اين صورت نيز جهت تاخير اضافه از يک ماه حق شفعه او باطل ميباشد اكر اين تاخير پلا عفر شرعى باشد. همين است قول امام محمد رحمه الله تعالى، وامام اين عابدين رحمه الله تعالى همين را مفتى به قرار داده.

(قولموقیل یفتی یقول محمد) و (قوله دفعاللندر) و (قوله قلداً الح)

ملاوه از آن علامه وافعی رحمه الله تعالی در (التحریر المختار) بر آن سکوت نموده که دلیل مفتی به بودن این قول میباشد . البته اگر بنا بر عذر معقول در طلب الخصومت عند العاکم ناخیر آمد حق ساقط نمیگردد . بشرطیکه طلب مواثبه وطلب التقریر را با شواهد نشیت کند.

اقوله بلاعلى) قلو بعلى كبرخن و سفر او عدم قاض يرى الشفعة بأنهوار فى بلده لا تسقط اتفاقاً لانالمتارض سجه) و فأنه سيما نمو تعالى اعلم . ۲۸ / محرم سنه ۲۸ همجرى

تفصيل بطلان حق با سكوت شفيع

سوال : بعد ازفروش یک قطعه زمین شفیع تا چند ایام خاموش بود آیا حالا حق اثبات ^{من} شفعه را دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب : بعد ا**ز اطلاع يافتن بيع عجالة طلب مواثبة وطلب تقرر ضروری میباشد در صورت مسؤله جهت فقدان این شرط حق شفعه باطل میباشد.

البته اگر جهت علم نداشتن بر مشتری وثمن شفیع سکوت باشد وبعد از اطلاع یافتن عل الفور طلب مواثبه وطلب تقرير بشرايطها المعتبره نموده شود درست است .

قال العلامة ابن عابدينن رحيه الله تعالى معزيا الى الغائية : اغير بها فكسب قالو الا تبطل مألد يعلد البشائرى والقبن (الى قوله) اقول ويه اقتى البصنف التبرتائي في فتأوانا فليحفظ . (ردالبعتار ۲۸/محر مسنه۲۷هجری ص ١٥٨ بجه) ، والله سجانه و تعالىٰ اعلم

بوقت بیع اختلاف در موت شفیع

سوال: زید که بعد از وفات پدرش بالغ بود بر بکر حق شفعه را دائر نمود اما بکر گفت حالاً تمامالوازمات بيع تكميل شده در وقت بيع پدرت حيات بود اما زيد با بينه ثابت كرد که در وقت بیع پدرش قوت نموده بود آیا بینه زید را در اثبات شفعه اعتبار داده شود یا خير؟ بينوا توجروا

- **الجواب باسم علهم الصواب:** از جزئيات ذيل بر اين مسئله استشهاد نموده شود.
- ١- قال الإمام قاطبيعان والمراقط : الماشهدرجلان ان زوجة فلانة قتل او مات وشهد اعران انه ي كانستشهادةالبوت والقتل اولى (خانية بهامش العالبكرية صسب
- ٧ وقال في الفتاوي المهدية: ان الاصل تقديم بينة الموت على بينة الحياة لانها تفهد امرا عارضا كبا هوالاصل في البيداتفقي الفصل الفالمه عضر من العبادية اظا شهدرجلان ان زوج فلانة قتل اومأت وشهد اغران انهحى كأن شهأ دقالبوت والقتل اولى لانه البوت اثبت العارض اهنعمال تعقيح الحامدية بعة زوج فلانة قتل اومأساولي من بينة انه حى الااذا اخبر بمياته بدأر يخ لاحق اهزال ان قال) فيهنة البوت اولى مطلقا كما هو ظاهر اطلاقهم له والتوجيه الهارى مطلق عن قيد التاريخ
- عدمهو تأخر تو تقدمه الخ (قتأوى مهدية صس) ٣ - وقال العلامة ابن تجييم وكالله: يوم البوت لا يدعل تحت القضاء ويوم القتل يدعل كذاذل اليزازية والولو الجية والقصول وعليها قروع
- ٤ وقال العلامة الحموى وكالم تحت قوله وعليها فروع: لوبرهن ان من شهدوا على اقر اره في وقت كذا كأن ميتا فى ذلك الوقع لا يقبل لان زمان البوت لا يدخل تحت القضاء حتى اذا برهن إن فلا نامات

يد كالوادعت امرا الانكام إمدنك اليوم و بر هندي قبل يملاقد رمان القتل والدكاح سبدي بديكان المدار الدكاح سبدي بديكان المدار و مها أو الدين الموادر المدار و المال و المدار و ال

ا جزئیه اولی وثانیه اولویت شفیع به نظر می رسد اما استدلال او بنا بر این درست نیست که در وقت بیع بین موت وحیات شفیع تنازع نیود بر موت آن جانبین متفق بودند تنازع در امرین حادثین (الموت والشراء) در تقدم وتاخر اینها بود.

از جزئیه ثالثه ورایعه ظاهراً بینه مشتری قوی به نظر می رسند.اما بنظر غائر بینه شفیع را نرجیح ثابت است چراکه در جزئیات مذکوره در قبول نمودن بینه مدعیه نکاح علت آینست که این حق مدعیه است.وجانب آخر منکر حق اوست واصولا بینه مدعی حق راجح باشند در صورت متنازع فیها چونکه شفیع مدعی حق است ومشتری منکر لذا بینه شفیع راجح اند . علاوه ازین اگر فرضا بینه مشتری را ترجیح دهیم بازهم مشتری را مفید نباشد چرا در

وقت شرا فقط به حیات پدر زید حق شفعه ساقط نمیگردد تا که نابت نشود که او اطلاع وعلم داشت بر شراء مشتری ومبلغ ثمن نیز ومعهذ خاموش مانده بود. واگر از نظر قانون اذا تعارضا تسا قطا بینه هر دو را هدر تسلیم کنیم حال راقاضی

واگر از نظر قانون اذا تعارضا تسا قطا بینه هر دو را هدر تسلیم کنیم حال راقاضی بگیریم باز هم شفیع حق داشته میباشد.

> خلاصه اینکه بنا بر وجوه ذیلاً شفیع را حق هنوز باقیست. (۱) شفیع مدعی است ومشتری منکر فترجح بینة المدعی

(۲) مشترى علم والد شفيع را بالشراء والمشترى والثمن ثابت نكر ده است .

(۳) قضاء بالحال نموده شود. والله سبحانه وتعالى اعلم. ۳۰دى قعده سنه ۸۸هجرى

با اقاله بار دوم حق شفعه ثابت کردد

سوال: آیا با اقاله برحق شفعه شفیع اثری بیفند یا خیر ؟ بینوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب**: با اقاله حق شفیع از سرنو جدیداً ثابت میشود. ^{قال}فی الهدید: و بالر دی**حکم الالال**اییجدد للشفیع حق الشفعة. (هالمگیریه ص ۱۹۳ ـ چه) و اتما

مهماله وتعالى اعلم - ١٠٠٠ ميماله و تعالى المسلم الم

در احیاء موات حق شفعه نباشد

سوال : ارض موات که بازمین زراعتی متصل باشد آیا با احیاء آن حق شفعه ثابت میش_{ود} یا خبر؟ بینوانوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: حق شفعه تنها در صورت بیع زمین ثابت میشود و در احیاء مرات حق شفعه میباشد .

قال فالتدوير: هي تمليك البقعة جبر اطى البهترى عاقام عليه

وقال العلامة ابن عابدلين يُحتُونُ مسهوله جهيرا حل البيفترى اواستزا يقوله حل البيفترى حما ملكه بلا عوض كها بالمُجهة والارش و الصديقة او يعوض غيز معين كأميهو والاجارة و الخلج والصلح من مد عمدو دُخَلَ الجدما وصبهو حمل خانه اشتراء انتهار (ردالهستار صسح بمولك سهانه وتعالى اعلم 2 مصفوسته 4 معيري

جهت تاخير فيصله حق شفعه باطل نكردد

سوال: اگر شفیع حق شفعه را دائر نبود اما فیصله چند سال را در بر گرفت آیا جهت این تاخیزخش شفعه ساقط میکردد ؟ اگر ساقط میکردد پس در چقدر وقت ساقط میکردد؟ بینوا پرجروا

ا**اهواب باسم هایم الصواب** : بعد از دائر نبودن دعره فیصله به اختیار قاضی میباشد در صورت تاخیر قاضی غفلت از طرف شفیع نیست لذا حق او ساقط نمیگردد . واله سبحانه وتعالی اعلم .

تفصیل ترتیب در حق شفعه

سوال: يک شخص ثنها شريک في العبيع دوهم شريک في العبيع شريک في العقوق است در اينجا حقدار شفعه کدام يکي ميباشد ؟

صورت دوم شخص اول شریک فی السیع مخص دوم شریک فی السیع شریک فی العقوق وجار ملاصق نیز است در حق شفته که ها را ترجیح داده شود ؟ آیا ترتیب ملعوظ است یا کشرت مراتب ؟ از عبارت علامه شامی ترجیح ترتیب بنظر می رسد اما در اینجا بعض علماء کشرت مراتب را ترجیح داده اند فریقین فنوی شما را قبول نموده فیصل قراد بیدهند وبر آن توافق می دارند ؟ بینوا توجروا العوافی باسم علهم العوافی: در صورت اول هردو مساوی میباشنددر صورت درم بزرک فی المبیع را ترجیح میباشد لان الاعتبار افوة الدلیل لالکترته ازینجا در شرکاء فی المبیع کثرت وقلت حصه وجوار ومقدار مجاورت را اعتبار نباشد بلکه همه شرکاء وهمه بلانفن معاوی میباشند.

· قال فى التعويد : بقدر رؤوس الفقعاء لا البلك (ردالبحدار صسع،

وقال العلامة این عابدت*ین بختیات*: وقوله تم کیار ملاصق) و نو متعددا والبلاصق من جانب و اصدولو بغیر کاملاصق من ثلاثهٔ جوانبخهها سواء اتقالی (ر دالبعتار صس یه ع)وقاه میمانتو تعالی اعلم ۲۳ رشیهارسد ۹۵ هیچری

اگر دو راه (جوی) آب باشد در هریکی شریک حق شفعه را دارد

سوال: اگر در آبیاری یک قطعه زمین دوجوی آب باشد آیا شرکاء هر دو حق شفعه را دارند یا خبر؟ بینوا نوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : هر دو حقدارند . لانالفظال پرب عامرسوا، کان من بهرواصناو ۱۳ برکناوا کگر. والله سبحانه و تعالی اعلم .

در حق شفعه راه جدید را اعتبار میباشد

صاحب مسیل ذیل در مسیل زمین فوق حق شفعه را دارد وبر عکس ندارد

موال: ازبیخ کوه آب می آید دور یک حوض وتالاب جمع میشود پس بر چهار جوی تقسیم میشود از هر مسیل عده زیاد مردم زمین خویش را سیراب میکنند بعداً از هر مسیل دو دو مسئل جدا شده است پس شخصیکه زمین او تحت جوی بزرگ قرار دارد و توسط مسیل ^{طاق} صغیر سیراب میشود یک شخص قطعات مختلف زمین خویش را به فروش رساند آیا ۳/شمهانسنه ۹۸ همجری

در مسیل وسط بزرگ شرکاء همه حقدار شفعه میباشند یا تنها کسانیکه در مسیل های ذیلی با باتع شریک اند ؟ وافراد مسیل های فوق مسیل بالع محروم باشند.بینواتوجروا **الجواب باسم ملهم الصواب:** مالکان مسیل های ذیلی بر مسیل فرق حق دعوی شفت را

ندارند البته مالکان مسیل های ذیلی حق دعوی را بر مسیل های فوق دارند

قال العلامة ابن عابدتن مُولِينَا : (قوله وطريق لا ينقل) فكل اهلها شفعاً دو لو مقابلا والبراد يعرم النفاذ ان يكون بميت يمنع اهله من ان يستطرقه غيرهم كما في الند المنتقى (الى ان قال) فأن كاني سكة غير دافلة ينهم منها القرى غير دافلة مستطيلة لاشفعة لاهل الاولى في دار من هذه بهلاني عكسه ولو كأن عهر صغير يأخذا من عهر اصغر مده فهو على قياس الطريق فلا شفعة لاهل العهر الصغير في ارضمتصلة بألاصفر كبافي الهداية وغروحها زردالبعتار صسج والله سمانه وتعالى اعلم

در زمین بلا شرب اهل شرب حق شفعه راندارند

سوال : یک قطعه زمین به فروش رسید که شرب، مسیل وطریق ندارد در آن حق که ما را باشد ؟ تنها جار ملاصق را یا تنها اهل شرب را و یا هر دو را ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب : در این زمین حق شفعه تنها جار را باشد اهل شرب را نباشد . والله سبحانه وتعالى إعلم . معرجمادي الاخردة ٩ هجري

قال العلامة ابن عابدين مُرَسِّدُ: (قوله كالشرب والطريق الخ) الشرب بكسر الشين العصيب من الباء وعطف القهستال الطريق بشعر وقال فلوبيع عقار بلاغرب وطريق وقنعا البيع فلاشفعة فيهمن حمة حقدقه (ر دالبحثار ص سح) ولله سمانه وتعالى اعلم. ١١ / شعبان سنه ٩ هجرى

بدون شرب در بیع اراضی اهل شرب راحق شفعه است

سوال : یک قطعه زمین به فروش رسید که شرب وطریق داشت اما بیع بدون الشرب وبدون الطريق نموُّده شد آيا دراين صورت اهل شرب واهل طريق راحق شفعه است يا خير؟ در حصه این مسئله عبارات شامیه وهندیه ظاهراً متعارض دارد.

قال في الشامية: (قوله كالشرب والطويق الخ) الشرب بكسر الشين النصيب من الباء وعطف القهستالى الطريق بغمرو قال فلوبيم عقار بلاغرب وطريق وقت البيع فلأشفعة فيدمن حمة حقوقه

(روالمعتارصسجم

. وقال فالهندية: وكذلك لوياع ارضا بلا عرب قلا على العرب الفقعة ولو بيمصا على النبار و هذله ور همر قاعرى فليس لهم فيها الفقعة حكذا في الفهرية (عالبكورية ص·· ح·)

الإرهبروهوريميني معرضية بر هر دارات نظر نموده صورت ترجيح يا طبيق را تعين نشائيد. بينوا توجروا ا**ايجواب باسم ملهم العواب** : در اين صورت شفيع شريك في الشرب ميباشد عبارات شابه با اين صورت تشفل وارد كه در حصه ارض مبيعه يوقت بيع شرب نبود ودر جزئيه الشكريه حكم اين زمين مذكور است كه در اين زمين در وقت بيع شرب بود اما بدون

شرب پیع نموده شده لذا در آن هیچ تعارض نیست.والله سبحانه و تعالی اعلم . ۱ ۱ /هجانسنه ۹۸ هجری

اگر مسیل بدون الشرب باشد در آن حکم شفعه

سوال : کسی زمینی را فروخت که مسیل داشت اما شرب وطریق ندائشت در عقد ذکر مسیل نشد اما مشتری بدین طریق زمین را خرید بانع اعتراض نکرد در این صورت حق شفته که ها را باشد آیا شریک فی الحقوق را یا جار ملاصق را ؟ بینوا ترجروا

الجواب پاسم ه**لم الصواب**: در احکام شفعه مراد از مسیل شرب است در زمینیکه شرب نباشد اهل شرب در آن حق شفعه راندارند لذا حق شفعه جار ملاصق را باشد.واله سجانه وتعالی اعلم.

وقتیکه مسیل آب بین دوزمین حائل باشد آیا حق شفعه است یا خیر ؟

سوال: بین زمین شفیع ومییمه یک مسیل کوچک بود که زمین شفیع وزمین میبعه را سراب نس کرد وقتیکه در مسیل حق شفیع باشد در اینجا حکم حق شفعه چگونه است وقتیکه شفیع معلوم نباشد در این صورت حکم چیست؟ بینوا توجروا

وقتيكه مالك مسيل وسط دوزمين شخص ثالث باشد حق شفعه كه را _{بالثير}

سوال : بین زمین مبیعه وزمین شفیع یک مسیل کوچک شخص سوم **جاری ب**ود از آنها أب جربان داشت پس سوال اينجا است كه حق شفعه را مالك جوى دارد يا زمين سنطر مسيل؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: زمين معاذي نه شريك في الشرب است ونه جار ملام: ازینجا حق شفعه اورا نیست ازمسیل که به زمین کسی آب می ریزد اگر آن مسیل از مالک زمين باشد پس اين جار ملاصق شمرده شود لذا حق شفعه را دارد.والله سبحانه وتعالى اعلم. ٠ ٣ /شو ال سنه ٩ ٨ هجري

اختلاف شفیع ومشتری در طلب مواثبه

سوال : شفيع ومشترى در طلب مواثبه اختلاف نمودند شفيع دعوه نمود كه بعد العلم طلب مواثبه نموده اما مشتري انكار ورزيد پس قول كه ها را اعتبار داده شود؟ بينوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب : ا**كر شغيع بينه داشت قول او معتبر باشد در غير آن قول مشترى مع اليمين معتبر باشد

قال في الهدية: و إن قال المشترى للقاضى حلفه بالله لقد طلب هذه الشيفعة طلها صيحاً ساعة علم بألفر اءمن غير تأخير حلفه القاضى على ذلك فأن اقام البشترى بينة ان الشفيع علم بألبيع منذ زمأن ولعريطلب الشفعة واقأم الشفيع البينة انهطلب الشفعة حين علمر بألبيع البيدة بيدة الشفيع والقاضى يقضى بألشفعة في قول إلى حديفة ورايل وقال ابويوسف البيدة بيدة المشترى كذا في الذعيرة و فيها ايضاً: اذا اتفق البائع والبشترى ان الشقيع علم بالضراء مثل ايأم، فُمَّ اعتلفاً بعد للك لَيْ الطلب فقال الشفيع طلبت مدل علبت وقال البشترى ما طلبت فالقول قول البشتري وعلى الشفيع المينة (عالمگيرية صسجه)ولله سجانه وتعالى اعلم. ١٢ / جمادى الاولى سنه ٩٩ هجرى

جهت نجات از شفعه تحریر پول زیاد در قیمت جواز نداره

سوال : جهت نجات از شفعه اگر در راجستر قیمت اضافه تحریر شود وقصدش این پاشد که بعد از مسترد نمودن زمین پول اضافه را نمیگیرد آیا این طریقه جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب** : در راجستر خلاف واقعه تحرير نمودن يول زياد جواز ۲ / زمضان سنه ۹۹ هجری ندرد.والله سبحانه وتعالى اعلم .

كتاب القسمة

تغصيل شرط حضور شركاء بوقت تقسيم

س**وال**: آیا در وقت تقسیم نمودن شی مشترک وجود همه شرکاء یا وکیلان آنها ضروری است!بینوا توجروا

ال**بعواب باسم ملهم الصواب** : اگر شی مشترک از جمله ذوات الامثال باشد پس وجود مه شرکاه ضروری نیست اگر آن چیز با ارث حاصل شده باشد یا به شراء وغیره البته اگر حمه خانب تا آمدن او ضائع میگردد این نقصان در حصه حاضر وغالب داخل شود وحصه که به محاضر برسد هر دو در آن شریک باشند.

واگر شی مشترک از ذوات القیم باشد پس وجود همه شرکاء ضرری است در خیاب یک شریک هم تقسیم جواز ندارد وموقوف باشد بر اذن غائب البته تنها تقسیم ترکه به اذن قاضی جواز دارد قاضی از جانب غائب نائب بالقیض شعرده شود .

قال فی التدویر و هر حه: (و تشتیل) مطلقار علی) معنی (الافران) و هو اهل عین سقه (ی) علی مطلقار علی است. معنی(المباطلة) و هو اهل عوض حقه (و)الافراز (هو الغائب فی البطق) و ما فی سکیه و هو العیدی المبقارب فان معنی الافراز خالب فیه ایضاً این کبال عن الکافر(والمباطلة)غالبة (فی غیره) ای غیر المفاره دو القبی افا تقرر هذا الاصل (هیا غارالفریك حصته بغیبة صاحبه فی الاول) ای البطل لعامد المفاوسلا(الفائی) القبی رفتاً و ت

وقال العلامة ابن عابدتين كونيكية : (قوله والانواز هو الفائب في البغل بلان ما يامغرنه اصداحا اصطفا ملكه مطيقة وضعفه الاخر بدل العصف الذى بهدالاعرفها عنها الاولى الواز و باعتبار الدافل مباطلة الانواسفل أظاهفه بعضه بذل بعض كان الباعو ذعين الباغو ذعيه حكيا نوجو دالهدائلة بملاك القرى (قوله وما في حكوم البغل القول نقل في جوزة عرضا مثلها سوائه بوائمة والمساورة بعض المساورة بعد المساورة المدحى فيرمسوغ وعندى متقارب كفلوس و بيض وجوزة عرضا مثلها سوائم بوائمة والمرادع المساورة المدحى المعقورة كرمان وسفر جل والوزل الذى في تميضه مغير و هو المسوغ قيمها ساد المرتقل عن المجامع المعقورة المتقارب كله مقل كيلا و عداو ولا فاوعد لا فركيتك قرى وما تتفاوسا عادتان العهدة فعد عن معقورات المتقارب كله مقل كيلا و عداو ولا فاوعد لا فركيتك قرى وما تتفاوسا عادتان العهدة فعد عن قال في تمرح التدويد: في الخانية: في الخانية مكيل او موزون بنين حاضر و غائب او بالغ و صفير فإين الحاضر او البالغ تصبيه فقلم عالقسية ان سلم حظ الاخران و الالا.

و من الدلامة ابن عابلين يُختِلَّ (قولم الغائبة الخارا وبه بهان فالدفاهم إنه اذا قسم خوالين معنده و قال الدلامة ابن عابلين يكون الدفاق القسمة ما لمرتسليم حصة الاخر (قوله ان سلم حظ الاخراض) يغيبة صاحبه كها قال فالدين لا تعلق القسمة لما تعلق المنافق المناف

لها فيعلة القسية من معنى البها طائع رونالهمتارض سنج) قال في شرح التدوير: وصعب برهاء الشركاء الإالفاكان فويقد صغيرا المجنون لا تأثيب عند او غائب لا وكيل عند امتدم لزومهها حيثقاراً لأباجاً (8 القاهن او الفائب او العبنى الخابلغ أو وليه هذا لوورقة ولو شركام بطلسه مية البطنى وغيرها (والبحثارض سنج)

وقيه ايضا بعد صفحتين: (ولو برهنا على البودت وعند الورثة وهر) أن المقار قلب قال شيفتا و كل السقول بالا تقل شيفتا و كل السقول بالا ول و كل به المستوية المستو

و قال العلامة ابن عابدت كرائية: (قوله قسد بهنجم) افادان القاض فعل ذلك قال في البحيط للو
قسد بغير قشاء لم تجر الا ان بحضر او يبناغ ليجود طوري وهذا ما قدمه الفارح ولاية بغلاف الإرجافال
في الدور عاصل العالم المخالفة المخالفة في يوديا لعبب على بائح اليود ويوديد عليه و يصير مغرور ابغراء
اليور وي حقيل و طي امة اشتراها مورثة فوليده فاستحقد وجم الوازد عن طالبات يوجيها و قيمة الولد
للمور وي سيهميته فانتصب احدهم خصبا عن البهت الياق الإعراض عن نقسه قصارت القسية قضاء
تحرة البعقاء عين و اما البلك القايم سياس الرائي التي يديو والاعمر عن نقسه قصارت القسية قضاء
على الإعراض عن المائية القايمة بالقراء في العائمة بذيرة بسبب بأعر هان نصيبه و لهذا لا يرود بكهب
على بائع بائده فلا ينتصب الماضر خصبا عن العائمة بذيرة سيدة في حق الفائمة في المحبدة سدة ١٨ هجرى

در چنین حالت تقسیم که در ورثه صغیر موجود باشد یا بر میت دین باشد

سوال: کسی فوت نمود که پنج پسر وشش دختر و یک خانم داشت بعد از وفات او علی الفور جانبداد منقوله وغير منقوله او تقسيم شد كه عبارت بود از اراضي طلاباب حيوانات اسباب خانه که قیمت همه جمع شد بر علاوه پسر بزرگ سیزده صد روپیه مقروض بود سه دختران عوض گرفتن حصه کامل یکی یک ماشین خیاطی را ویکی یک گاومیش را ویکی **یک قطعه زمین را گرفت مال متباقی را به ورثه بخشیدند.**

بعد از گذشت پنج سال علماء فتوی دادند که این طریقه تخارج از دو جهت باطل است اول اینکه یکی از ورثه در وقت تقسیم یک ونیم ساله نابالغ بود.

دوهم اینکه بر وارث دین بود در صورت دین تخارج باطل میباشد در حالیکه این دین بر وارث بود که آنرا در جانیداد منقول شامل نموده تقسیم نمود بدین ترتیب آن دین از سهم او رضع شده بود.

در این مورد نظر گرامی شما چیست؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در اينجا جهار امور قابل تحقيق است :

(١) آیا در صورت بودن دین بر یک وارث دین مانع تخارج میباشد یا خیر ؟ (٢) درمصالح سهم خویش را به یک وارث دادن به دیگرندادن آیا تخارج را باطل میکند

(٣) آیا تخارج بغبن فاحش درست میباشد یا خیر.

(1) در صورت بودن صغیر در ورثه آیا تخارج درست است یا خیر ؟

تحقيق اين امور اربعه بالترتيب شرح ميگردد .

(۱) اگر در ترکه منقوله حصه میراث مدبون اضافه از دین باشد مانع تخارج است در غیر أن نس گردد زيراكه علت منع دين (تمليك النفن) من غير من عليه النفن) است وقتيكه در تركه منفوله در حصه تجاوز دین موجود است که علاوه مصالح مدیون دیگر ورثه را نیز مالک دین ^{گردانب}د اما دین غیر متجاوز از ترکه منقوله این علت مفقود است.زیرا که در تقسیم ترکه منقوله قیمت آن تعین میشود دستور تقسیم نمودن است وظاهر است که با تراضی همه ورثه دين در حصه مديون محسوب ميگر دد فهو تمليک الدين ممن عليه الدين وهو جائز. در مسئله زیر نظر همین صورت است.

(٢) اگر بدل صلح از تركه قرار نگيرد بلكه مصالح را از نزد خويش اداء كند اين تخارج مطلقاً درست است واگر بدل صلح در ترکه قرار گیرد چونکه در آن حق همه ورئه میباشد.

لذا در صحت آن رضایت همه شرط است .

قال في التنوير و ندرحه : ولو اعرجوا واحداً من الورثة فحصته تقسم بنين الباقي على السواء ان كان ما اعطوتهن مألهم غير البيران وان كأن البعطى معرور ثو تطعلى قند ميرا فهديقسد بينهم

وقال ابن عابدين كُونُولُة : (قوله على السواء) الحاد ان احد الورقة اذا صالح البعض دون الباقي يصعو تكون حصته له فقط كذا لوصالح الموصى له كما في الانقروى سأتحالى (ر دالمحتار ص، سج)

قلت وفى مسالتنا وقع التعارج بتراض الورثة فاندفع هذا الاشكال ايضا لكن بقى رضا الصفيرو سيأتى حكمه في الامر الرابع.

(٣) بدل صلح اگر هر قدر اندک باشد تخارج جواز دارد البته اگر با کسی فریبکاری نماید که بوقت صلح از قبمت چیزی مطلع نشود بعداً غبن فاحش ظاهر شود پس توسط قاضي اختيار فسخ را دارد.

قأل فى التنوير و غرحه نولوظهر غين فأحض لا ينخل تحت التقويم فى القسبة فأن كالنعبقضاء بطلب اتفاقا لان تصرف القاضى مقيد بالعدل ولع يوجدولو وقعت بالتراضى تبطل ايضا في الإحم لان شرط جوازها المعادلة ولعر توجد فوجب نقضها محلاقا لتصحيح الخلاصة قلمعاقلو قال كالكاز تفسخ لكأن اولى وتسم دعوا تخلك اى مأذكر من الفين الفاحش ان لعيقر بالاستيفاء وان اقريه لا.

وقال العلامة ابن عابدتن ويرافز و طهر غين فأحض في القسية) أي في التقويم للقسية بأن قوم

بألف قظهر انه يسأوى عسالة قيدبألفأ حض لإنهلو يسير ايدخل تحت تقويم البقومين لالسبع دعواهو

وقال ايضا تصعراقوله قلندا المخ المقتضاداتها تمتأج الى الفسخ و ان معنى تبطل ويطلت له ابطالها و پەيھەر قولالكاز تفسخىسەلىرىقلتىفسىخ(ردالىعتار صسجه)

از عبارت مذکوره علائیه بعضی ها اشتباه نموده اند که در مسئله مذکوره بنا بر غبن فاحش تخارج باطل است در حالیکه عبارت علائیه وشامیه کاملاً روشن است که بعد از نخارج جهت ظهور فبن فاحش خیار فسخ سیباشد ودعوی او مسموع سیباشد غین فاحش _. _نغمان راگوید که بعد از عقد ظاهر میگردد نقصانی که در وقت عقد ظاهر شود اگر که زیاد _{مد با}شد آنرا غین فاحش نگوید.

م بانند اور سین دستان در ... احتیاج به بیان نیست که در تخارج در بدل صلح کدام کمیت مشروط نباشد معهذ جهت ریکن خاطر چند امور تحریر میگردد.

(۱) در کتب مذهب تصریح شد. اگر بدل صلح زر، نقره، مکیل یا موزون باشد در صحت بنارج شرط است که بدل صلح در آن چیز اضافه از مصالح میباشد . علاوه از آن شرط باشد که در کل ترکه حصه او چه نسبت دارد ؟ واگر بدل صلح در اشیاء مذکوره نباشد در

آن کدام کمیت مشروط است . (۲) تخارج بحکم بیع است ودربیع با تراضی متعاقدین تفاوت کثیره دربدلین جواز دارد.

(۱) متارع بحدم بيخ است و دريع به براحمى متفاقدين مدوت خديد و دريدين جور درد. (۲) قال العلامة اين عابدتان <u>کوتائ</u>: (قوله اهرجت ا^خ) اوصي رجل بشلت ماله و مانت اليوصى فعاخ الوارد فعالم ماده القلت بالسدس جاز الصلح و ذكر الامام البعروف بخواه رزده راده م فيوص بامو حق الوارد فعامل القسمة غير متاكديمتيل السقوط بالاسقاط (هزر داليمتار ص، من ج). ذراليميار ص، من جم)

در اين عبارت اسقاط بالصلح مراد است اسقاط بلا عوض درست نيست . كما حررت في كتاب الوصية والفرائض.

به طویت و میروسید. مثال استاط با العصلع در عبارت مذکور در صلع من الثلث بالسدس مذکور است که در آن نسبت تضیف و تنصیف است شخصا علامه این عابدین در مثال غین فاحش همین نسبت را ذکر نوده: کهامرمن همه: بارگی و مربالف خطهر انهیساوی همیناند.

ازینجا ثابت شد که باوجود تفاوت فاحش تخارج جواز دارد. در برا

(4) اكر صغير شخصاً عاقد باشد پس تسام عقود بيع وشراء وغيره او مانند دائره بين النقع والفرر در عقد صلح نيز عاقل بودن صغير شرط است بلوغ شرط نيست عقد صبى غير مائل منعقد نبيشود وعقد صلح عاقل بودن شد بلوغ شرط نيست عقد صبى غير عاقل معقد تهند وعقد عاقل غير ماذون متعقد ميباشد اما موقوف نيست بر اذن بعد البلوغ يا بر اذن ولى دلى فى العال مائة تسب جنين اند. كتاب الغيير

پدر، وصی پدر . جد . وصی جد قاضی .

. قال في العدوير و غير حد يو غير طه العقل لا البلوغ والحرية فصح من صبى ما لمون ان عرى صليمير

هرريون (ردالبعتارص، ج) وقال فالهدية: واما عرائط فانواعمدها ان يكون البصائح عاقلا فلا يصح صلح البجدون والمو

الذىلايطلمكذا في البدائع. (عالبكيرية صسح)

وقال فى التدوير و شرحه: و تصرف العبى و البعتوة الذى يعقل البيع و الشراء ان كأن تألما فيز إ كلاسلام والاحباب صحيلا اذن وان كأن خيارا كالطلاق والعتاق والصدقة والقرض لا وان اذن يعولها ومأتر ددمن العقوديون نفع وهور كالبيع والفراء توقف على الأذن حتى لويلغ فأجأز الانطفا

الولىقهبا قىئىراموييع كعيدما ئون فى كل احكامه. (ردالبحتار ص ٣٠٠) واگر صبی شخصا مباشر عقد نباشد بلکه کسی از جانب او عقد کند پس در اینصور عاقل

بودن او شرط نیست بلکه بهر صورت صلح منعقد میشود . البته در نفاذ چنین عقد شرط است که ولی از جانب صبی عقد کند اگر غیر ولی عقد نمود منعقد میشود اماموقوف بر اذن بعد البلوغ صبی یا بر اذن ولی او ویا قاضی است .

البته در تقسیم غیر تر که دو قول است اول عام عقود مانند فضولی این نیز موقوف است دوهم این که این تقسیم باطل است رحمتی رحمه الله تعالی وجه الفرق را چنین بیان نمود، که در انعقاد عقد فضولی وجود متعاقدین شرط است که در اینجا مفقود است.وسنذکر نعه عن الرافعي رحمه الله تعالى

قال ابن عابدتك يُوالله: قال في البحيط فلو قسم بغير قضاء لم تجو الا ان يمتمر (الغائب)او يبلغ (الصغير)فيجيزطورى وهذاماً قدمه الشارح (ردالبعدار ص، ج،)

ونص الشار البتقدم:وصعب برهاء الشركاء الاالماكان فيهدر صفير اوعمدون لا تأثب عداوغالب لاوكيل عنه لعده لزومها حيث فالا بأجاز القاحى او الغائب او الصيى الخابلة او وليه ولو عركاً دبطات معية البقع وغيرها.

وقال العلامة ابن عابدين ورياج: (قوله الا الحاكان)استثناء معقطع كما يغيده قوله بعد لعنه لزومها أو استثناء من محلوف اي ولزمت اهط او اراد بالصحة اللزوم (قوله الإباجاز 18 القاضي)الطاهر رجوعه للبستثنيات الثلاث (قوله أو الفائب أو العين أذا بلغ)ولومات الفائب أو الصبي فإجازت

اسمن الفتاوى، **فارسى، جلد هف**تم وزته نقلتعا عنداهما علاقا ليجين منية البقتى والاول استحسأن والثالى قيأس وكبأ تغيب الإجازة يريما بالقول تفيت ولالة بالفعل كالبيح كما في التأثر عائية، وفي البنج عن الجواهر: طفل و بالغ اقتسما ميناثم بلغ الطفل وتصرف في نصيبه وبأع البعض يكون اجأز الاقوله هذا)اى لزومها بلجأز القاضى يويغو كأنواهر كأمال الميز الفخلوهر كأمال غير داتبطل ومقتضا داعها لاتنفله لاجاز الالميتأمل

وعبار الهدية هكذا: اقتسم الور ثة لا يأمر القاضى وقيهم صغير اوغائب لا تنفذ الا بأجاز الفائب يوول الصغور او يجوز الحابلغ اقتسع الشركاء فهابيه بعروفيهم صغير اوغاثب لاتصح القسمة فان امرهم العاض بذلك صحاه

اقول: سيلاكر البصنف تبعاً لسائر البتون ان القاتش لا يقسم لو كأنوا مشارين وغاب احدهم فكف تصح قسمة الشركاء بأمو القاضى اللهد الاان يواديه الشركاء في الميوا الشاكن يبقى قول الشأرح ونوهر كادبطلت محتاجا الىنقلونقل الزهدى في قديته: قسمت بين الشركادو فيهم شريك عالب فلما وق عليها قال لا ارضى لغين فيها ثمر اذن اعرائه في زراعة نصيبه لا يكون رضاً بعدماً رد فليحرر ولا تنسمأ قدمه من ان للغريك اخل حصته من البغلى بغيبة صاحبه و ما نقله عن الخانية فأنه محصص لبأ ىيا. (ردالبعتار ص ٢٠٠٠)

وقال العلامة الرافعي مرايع : (قوله الظاهر الرجوعه المستغليات الغلاث) يدل له مانقله في المدح عنالسراج يقوله ولهم ان يقسبوا لانفسهم الحا تراضوا الاان يكون فيهم صغير لا ولى له او غائب لا وكيل عدم فينغذ لاتجوز بالاصطلاح بل لابدمن القاضى لانه لا ولاية لهم على الصغير و لا على الفائب فأن امر القاصي بهاجاز على الصغير والغائب لان له ولاية على الصغير و نظرا على الغائب و تصرفه يصح البيعد

(الوله لكن يبقى قول الشارح ولو شركاء بطلت محتاجا الى نقل) على البطلان الرحتى في هذه البسالة بأنكا واحداجتي فيحق صاحيه فلم يوجد قابل عن الصغير ونحوة وغيرط عقد الفطولي وجود القابل ص البالك و لا يتوقف شطر العقد على غائب بغلاف مسألة الورثة لان بعضهم يصلح خصباً عن الباقتن فيصح ان يكون بعضهم مقاسما ويعضهم مقاسما اهومعلوم ان الشارح ثقة في العقل يعتبد طيهفيه حتى يوجدها عفالفه (التحرير البغتار ص٠٠٠٠)

^{از} تعقیق مذکور ثابت شد در جائیکه در عبارات فقهاء وجود صغیر را مانع صحت نغسبم ترکه قرار داده اند بدین مفهوم که تقسیم لازم ونافذ نیست بلکه اذن ولی یا اذن والی یا بر اذن بعد البلوغ موقوف است ازین عبارت استدلال بر اعدم انعقاد بعض اصاغر مینی بر

اشتباه است. **مسئله زیربخت** : ازتحقیق امور بالا مسئله زیر بحث کاملاً روشن گردید که از جان_د صغیر ولی حق عقد تخارج را دارد ازینجا عقد تخارج علی الارض موقوف است _{بر از}. گرفتن كدام وارث از قاضى يا بر اذن صغير بعد البلوغ اگر صغير قبل البلوغ فوت شد پر

با اذن ورثه إو نافذ گردد. وعقد تخارج على العروض ابتداءً نافذ ولازم است . لأن للأم والأغييع المعقول من ماً!

الصغير تعارة.

سخن قابل تحقيق: تا الحال این امر منقع نگردید. که در قسمت موقوفه قبل الاذن دیگر شرکاء حق فسخ را دارند یا خیر؟ رجحان بسوی عدم حق فسخ است اما تا حالاً شرح صدرم در این مورد نیامد.

ولعل لله يحدمه بعد طالك امراً. قنبيه: (١) ولى اختيار بيع ارض صغير را ندارد الا في صور مخصوصه اما ولي اختيار تقسيم حقاز را دلود چراكه تقسيم من كل الوجوه بيع نيست بلكه من وجه بيع است ومن

وجه افراز. (۲) علاو. پدر پدر کلان ووصی انها وقاضی دیگران مانندیکه اختیار تقسیم را در حق صغیر ندارند این چنین اختیار تصرف را در مال صغیر ندارند حق تجارت را در مال وحق

زراعت را در اراضی انها ندارند. البته والده. برادر وعموى صغير حفاظت مال وبيع منقول را بقصد حفاظت وخريدارى

طعام ولباس صغیر دارند بشرطیکه صغیر در پرورش اینان باشد البته اگر در ترکه طعام ولباس باشد از آن حصه صغیر را بر صغیر مصرف کند در اینجا زیر پرورش بودن صغیر شرط نیست .

قال في التدوير: او اشترى الوارث الكبير طعاماً او كسوة للصغير او كفن الوارث الهيت او قعى دياته من مال نفسه فانه يرجع ولا يكون متطوعاً.

وقال العلامة ابن عابدتن وكيلية : (قوله او اشترى الوار سالكمير الخ) كذا في الخانية ونصما او اشترى الوارب الكهير طعاما اوكسو قاللصغير من مال نفسه لا يكون متطوعاً وكأن له الرجوع في مال المها

والتركة اعاقول: ولعريفترط الإههادمع ان في الفاق الوصى خلافا كيامر وينبغي جريانه عنا بألاول طي المقدوقع الإعتلاف في الفاقه على الصغير نصيبه من التركة نفقه مغله في انه يصدق امر لا قولان حكاهما الواهدي في الحاوى ثم قال و البغتار للفتوى ما في وصاياً البحيط يرواية ابن سماعة عن محبدر حداثله تعالى ماسعن ابدين صغيرو كبيرو الف درهم فأنفى طى الصغير عسبائة نفقة مغله فهو متطوع افا لديكن وصياولو كأن المشترك طعاما او ثوباو اطعمه الكبير الصغير او البسه فأستحسن ان لايكون طبالكبيرهماناه

وفي جامع الفتأوى ولو انفق الاخ الكبير على اغيه الصغير من نصيبه من التركة ان كأن طعاماً لع يضين و ان كأن دراهم فللك ان كأن في جرة و في غير ذلك يضين ان لم يكن وصياً اه و مفله في التأثر غانية وقده البصنف في فصل البيع من كتأب الكراهية والاستحسأن ان يجوز شراء مأ لابد للصغيرمته وبيعه لاخ وعمروامر وملتقط هوفي جرهم واجارته لامه فقط اهومثله في الهداية وعليه فيمكن حل مامرعن مميدر حدالله تعالى على ما الثالم يكن في جردتامل وعلى كل في الخالية مشكل اللا يكن الكهير وصيا فليتأمل (ردالمحتار ص، ج،

(٣) تحقيق فوق متعلق بود با نفس مسئله در صورت مسئله زير نظر اگر بنا بر خوف نارضائیت برادران وهمشیره ها یا بنا بر رسم جاهلانه ایثار نمودند باز هم بدوش برادران حق

حکم تقسیم ترکه با صغیر

. سوال : یک شخص فوت شد وور ثه ترکه اورا تقسیم نمودند در صورتیکه یکی از ور ثه نابالغ بود آیا این وارث نابالغ بعد البلوغ حق فسخ تقسیم را دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب : صغير بعد البلوغ اختيار فسخ را دارد البته ولي او جواز تقسيم را مي تواند بدهد در آنصورت اختيار فسخ تقسيم را ندارد.

این حکم تقسیم ترکه است بصورت شرکت صغیر بهر صورت اختیار دارد. قال فى التنوير وغرحه: وصعيرها الشركاء الااذاكان فيهم صغير او مجنون لا ناتب عنه او غائب لا

وكيل عنه لعزهر لزومها حينشل الإياجازة القاضى او الغائب او الصبى اذا بلغ او وليه هذا لو ورثة ولو المركاد بطلسمنية اليقع يوغيرها (ردالبحتارص، جه) والله محانه وتعالى اعلم

طريقه تقسيم نمودن مكانات مشترك

سوال : دوسکانات در دو قریه بین دونن مشترک است می خواهند که ملکیت آن مشترک بر قرارباشد ومنافع آنرا تقسیم کنند آیا این صورت جواز دارد باخبر؟بینوا توجروا العجواب باسم علهم الصواب : جواز آن را در صورت است :

(۱) محموعه منفعت هر دو مكان را بقدر حصه تقسيم كنند.

(۲) بین هم مکان را تعین کنند یک تعمیر از یکی ودوهم از دیگر باشد.

پس هر شریک اختیار دارد که در تعییر خویش سکونت می کند ویا کرایه نشین را در آن جامیدهد . در این صورت هر یکی حقدار منافع آن تعمیر میباشد که در سهم به از رسیده اگر که منافع او از منفش رفیقش اندک باشد یا اضافه.

قال الإمام العبر تصى يُولِيناً: ولوجها يوا في سكنى دار او دارين (الى توله) او فى شلة دار او دارين صح وقال العلمة ابن عابد فين يمينين ؟

قنيبه 1- في الهداية لخكل واحدان يستقل ما اصابه بأنههايالا وان امد يشترط ذلك تحدود شالبدالع على ملكه اهـ (الوله كللك) اى يأضاها شهرا والاغر شهرا او يأضل هانا علة هذه والاغر على الاغرى (دالبحثار صسح،) وفات سهاده وتعالى اعلى . • ١ / شعبان سنده ١ / ١ عجرى



كتاب المزارعة والمساقاة

حكم زمين موروثي

سوال: صورتهای ذیل زمین بلوجستان را ببینید که حکم آن مطلوب است :

(۱) در بلوچستان زمین نا آباد بدین شرط به دهقان داده میشود که کشت. آبیاری، پلوان، جوی کشی وغیره آن برکاشتگار باشد و ۲/۵ آن از کاریگر ۲/۱ آن از مالک باشد اما

ک مقدار را مالک کرهاً از کاشتکار میگیرد مثلاً فی خروار هفت کاسه میگیرد مالک زمین چنین کاری نمی کند که باعث دخل گردد در عمل کاریگر.

(۲) بعد ازین معاهده آباد کار در زمین هر نوع تصرف از قبیل فروش، مزارعت می نماید وبشكل عوض خلع دادن در مهر اداء نمودن كه مالك بر او حق اعتراض را نداشته باشد.

(٣) مالك تنها حق فروخت حصه خویش ١٧١ را داشته باشد درحصه زميندار كاري ندارد.

(٤) چنین زمین را آباد کار معلوکه خویش میهندارد در آن وراثت نیز جاری میشود.

(۵) مالیه سرکاری را نیز آباد کار تادیه میکند.

(۶) اگریک آباد کارسهم خویش را بغروشد آباد کار دوم خویش را حقدار شفعه می پندارد.

(٧) آباد كار حصه مالك را حصه او مي يندارد.

جندی بعد سردار علاوه حصه ۱۸۱ کدام مقدار متعین راکه وصول میکند در آن حصه نزاع نمود كاشتكار آنرا ظلم قرار داده بند نمود حكومت نيز تانيد اورا نمود پس سردار

گفت من زمین خویش را از دست توکشیده خودم آنرا متصرف می شوم .

سوال اینجا ست که در صورت حقوق مالکانه دو ساله در عرف واعتراف سردار تصرف أباء واجداد خویش را نقض نموده آیا حق دارد که کاشتکاران را از زمین انها بی دخل کند ؟ ^{با} جواب با اطمینان ومحقق ممنون سازید.بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : مشاهده شود كه آيا ١/٥ عائدات به آباد كاران داده مبشود ویا زمین ؟ این حقیقت از کاغذات ومعاهده معلوم میشود ویا از دفاتر حکومتی در أنتغال اراضي در كاغذات هيچ ثبوت بنظر نوسيد پس در عوف فيصله آن نموده شود.

از کوانف مندرج استفتاء فهمیده میشود که زمین در ملکیت سرداران است تنها عائدات

از آباد کاران است بنا بر قرائن ذیل :

(۱) از اصطلاح کارشتگار وزمیندار فهمیده میشود که سردار مالک اراضی اس.

وكاشتكار مزارع. (۲) واگر کاشتگار مالک زمین باشد پس ۲/۱ حصه (سردار) مالک از کجا آمد بور معاوضه؟ بلکه سردار یک حصه معین را چگونه از سهم خویش اداء میکند ؟

(۳) تا امروز کدام کاشتکار حصه اراضی خویش را با اراضی سردار تقسیم نه نمور وحدا نكر ده.

در استفتاء قرائن مذکور بر ملک کاشتکار در بیع. هبه ومهر اگر در انتقال رقبه اراض در دوسیه حکومتی تصریح شده باشد پاکاشتکار توسط تقسیم زمین خویش را از سردار جدا کند وبر رقبه معین خویش تصرف کند این واقعة دلیل ملک آن است اما از مضمون استفتاء معلوم میشود که چنین نشده لذا عقود بیع. مهر وبدل خلع بظاهر بر منافع أراضي واقع میشود که آنرا حقوق بیع گفتن جواز ندارد.

تنبیه : اگر معلوم شود که حکومت این زمین را به سردار داده پس شاید در این صورت حكم مسئله تغير شود والله سبحانه وتعالى اعلم. ٢٦ / روبيع الآخرسنه ٩ ٨ هجرى

زمین مزروعه را بر مزارعه دادن

سوال : زمین زید را که حاصل داشت عمرو وبکر به مزارعت گرفت اما در تحریر ذکر فصل نیامده بود البته شغوی گفته شده بود که زید در فصل سهیم باشد عمرو پسر مالک زمین است او این سخن را تسلیم نمود اما بکر را از این فصل محروم میساخت آیا شرعاً بكر در اين فصل حصه دار ميباشد يا خير؟ بينوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: اكر بوقت عقد فصل تيار نباشد پس عقد درست است وعوض مزارعه معامله باشد بكر نيز حقدار فصل است .

اگر فصل قریب باشد به تیار شدن این عقد درست نیست بعد از قطع فصل از سرنو عقد مزارعت نموده شود در این صورت در این فصل کسی از عمرو ویکر حصه دار نباشند.

قال العلامة ابن عابدين وكروك و يفرط العطلية الخ وهي ان يقول صاحب الارض للعامل سلبت اليك الارض فكل مأيمنع التخلية كأشتراط عمل صأحب الارض مع العامل يمنع الجوازومن المفلية ان تكون الارض فارغة عند المقدفان كان فيها زرع قد نهت يموز المقدو يكون معاملة لا مزارعة و ان كان قدادرك لا يموز المقدلان الزرع بمد الامراك لا يُمتاح الى المبل فيتمدر تجريزها معاملة ايضا غالية اردالبحدار صسح ع) وقلُه جمائه وتمالى عليه. . . ١٠ مرجب سنه ٩٣ هجرى

مزارع قبل المدة كار را ترك نمود

سوال: كسى چند دهقان را نزد زبيندار آورد واو زمين خويش را براى تعمير نمودن به آنها دادن وبرای خانم واولاد عابش قرض نيز داد زميندار گفت اگر تو تضمين ميدمى پس قبول ميکنم آن شخص ضامان شد دهقانان ناسه چهار ماه کار کردند در اين مدت چهارده صد رويه قرض گرفتند پس قبل از تيار شدن زمين در شب دهقانان فرار نمودند آيا آنها حقدار اجوره صل اين چهار ماه اند يا خير ۲ آيا په آنها اجرت چهار ماهه داده شود ويا اجرت مثل داده شود؟ پينوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب : اگر شرط بذر بر رب الارض باشد پس مزارع بحكم اجير است در اين صورت بقدر عمل اجر مثل بگيرد واكر شرط بذر بر مزارع باشد زمين به شكل اجاره نژدش باشد لذا عمل او موجب اجر نيست . واقه تعالى اعلم . ۱ ارمفرسنه 2 هميري

گذاشتن حصه آب در عائدات جواز ندارد

سوال : در صورتیکه زمین از یکی عمل از دوم چا، عمیق آب از دیگر وعائدات بر سه حصه نفسیم شود آیا جواز دارد ؟ وآیا عشر بر همه لازم باشد یا تنها بر مالک زمین ؟ بینوا ترجروا

ال**جواب باسم ملهم الصواب** : عوض آب حمه گرفتن از فصل جواز ندارد مائدات بین مالک مزارع تقسیم شود مساوی عشر نیر بر هر دو واجب باشد ومالک چاه عمیق را اجر بصورت نقد داده شودوائه سبحانه وتمالی اعلم.

نهال نمودن باغ بشرط نصفه كاري

سوال: کسی باغ خویش را بدین شرط به یک شخص میدهد که در آن نهال شانی کند به نصفه کاری آیا این طریقه جواز دارد ؟ اگر جواز ندارد پس طریقه جائز آن چگونه است وسال های گذشته راچه صورت باشد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: اين معامله صورت هاي مختلف دارد با احكامات مختلف:

YAE

(١) اگر شرط نموده باشد شرکت زمين را با باغ اين عقد فاسد است .

(۲) اگر در زمین شرکت نباشد تنها برای نهال کاری شرط شده باشد ومدت عقد را بیان

نكرده باشد اين عقد فاسد است.

(۳) تنها در درخت ها شرط شرکت را نهاد ومدت عقد را نیز معین نمود.این عقد درست است بعد از انتهای مدت عقد زمیندار اختیار دارد که درخت را با نصف قیمت خریداری

است بعد از انتهای مدت عقد زمیندار احتیار دارد که درخت را به نسست سبست کند با آنرا بکشد. کند با آنرا بکشد. اگر طبق دو صورت اول عقد فاسد صورت گرفت در صورت اول زمیندار عامل را

قیمت نهال نمانی رابدهد ومالک باغ گرده وعامل علاوه قیمت درخت حقداراجرمثل میباشد. واختیار دارد که درخت را خریداری کند یا عامل را حکم کند بر قلع و کشیدن درختان. در صورت اول حیله جواز چنین است که نصف زمین عوض نصف باغ فروخته شود وعامل بر اجرت قلیله بر اجرت گرفته شود.

قال في التدوير وغرحه: دفع ارجها بيشاء مدة معلومة ليغرسو تكون الارض والشجر بينهبا لا تصح لاشتراط الفركة فها هو موجود قبل الشركة فكان كقفيز الطمان فتفسد، والغير و الغرس الرب الارض تبعا لارضه و للأغر قبمة عرسه يوم الغرس واجر مثل عمله و حيلة الهواز ان ينيح تصف الغراس بعضه الارض ويستأجر رب الارض العامل ثلات سنين مثلا يشيء قبل ليعمل في تصيد

صيد القريعة. قال العلامة ابن عابدتين كالتيّاء: (قوله منظه معلومة) و يدونها بالاولى (قوله و تكون الارخس و الفجر بيدينا) قيديه اذّلو فرط ان يكون هذا الفجر بينها ققط صح قال في الخالية قطع اليه ارضا مداة معلومة في ان ان يقدر سماجهم يعرب البلغة عرض في قساسة بعدمه و وجهه ان ليس لادرا كها منظ معلومة (ال قوله) الولى اللهورة و إذا التقطيعة البلغة غير رب الارخس ان شاء غرف مدهد قيمة المهجر قو ميلكها و ان شاء قلعها الموبيان نشات فيها في القصل الخامس فراجعها هذا وفي العثار عائمة عرضة الماجر قو عليكها و لما رضا ليفرس طيها الفرايسا في ان الخامس فراجعها هذا وفي العشارة عالم سنهيا ثم ما سالنافج

احسن الفتاري،**فارسي،** جلدهفتم

عيه وعن ورثة سواة (الى قوله) كلف قلعه و تسوية الإرض مالم يصطلحوا (الى قوله) و يمكن ادعاء الفرق رين هذا ويزين ما افا فسنعت بأشتراط نصف الإرض ويظهر ذلك ثما عللوا به الفساد فأعهم عللوا له يقلالة اوجه معداكما فرالعهاية انهجعل نصف الارض عوضاعن جميع الفراس ونصف الخارج عوضا لعيله قصار العامل مهتريا تصف الارض بالغراس البجهول فيفسد العقد فأطا زرعه في الارض بأمر صاحبها فكان صاحبها فعل فلك بدفسه فيصور قابضا ومستبلكا بالعلوق فيجب عليه قيمته واجر البدل اهولا يتأتى فلك في مسالتنا بل هو في معنى استيجار الارض بنصف الخارج واذا فسد العقد بلعدم البدة يبقرالغ اسللغارس وتطيرهمامر فحالها ارعة اعها المافسيت فالخارج لرب البذرولا يحفى ان الغرس كالبندويتين لزوم اجرمعل الارض كهافى البزارعة هذاما ظهر لى والله تعالى اعلم.

(قوله وحيلة الجواز الخ) هذة الحيلة و أن افادت صة الإرشتراك في الإرض والغراس لكنها تتمر صأحب الارض لان استيجار الشريك على العبل في البشترك لا يصحو لا يستحق اجرا ان عمل فقد متنع عن العبل ويأخل تصف الارض بالثين اليسير اللهم (الى ان معبل على انهما افرز الغراس وغرس كل نصفه في جانب فتصح الإجار قايضا فتامل (ردالبحتار صسجه) والله سيمانه وتعالى اعلم ۵۱/صفرسته۱۹هجری

شرابط صحت مزارعت

سوال: درسلسله مزارعت بين مالك زمين وكاشتكار اختلاف آمد جواز دهقاني را مفصلا با شرايط شرح نمانيد.نيز اختلاف امام صاحب رحمه الله تعالى وصاحبين رحمهم الله تعالى در ابن مورد وقول مفتى به را شرح كنيد؟ حديث : (من لعيةرك المعابرة فليؤخن بحرب من الله ورسوله) را شرح کنید. بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: قول جواز مفتى به است از عصر صحابه كرام رضى الله تعالى عنهم تا امروز بر آن تعامل امت جاري است. صحت مزارعت را هشت شرایط است :

- (۱) اینکه زمین صلاحیت زراعت را داشته باشد.
 - - (۲) زمیندار ومزارع از اهل عقد باشند . (٣) تعين مدت (٤) تعين صاحب تخم
- (۵) تعین حصه (۶) زمین را در قبضه مضارع دادن

(۷) بیان شرکت هر دو در عائدات

(٨) تعيين جنس تخم.

مزارعت هفت صورت دارد :

(۱) ارض وبذر از یکی وبقر وعمل از دیگر .

(۲) ارض از یکی دیگر اشیاء از دیگر.

(٣) عمل از يكي متباقي از دوم

(٤) ارض و بقر از یکی بذر وعمل از دوم

(۵) بقروبذر از یکی ارض وعمل از دوم

(۶) بقر از یکی متباقی از دوم. (۷) بذر از یکی باقی از دوم.

در این هفت اقسام در سه قسم اول مزارعت درست ودر چهار قسم دیگر فاسد است.

قال في التدوير و غرحه: و كنا صعداو كأن الارض والبلد لزيد والبقر والعبل للاغر اوالارض والماتي للاغراو العمل له والماتي للاغر فهزة الفلاثة جائزة وبطلت في اربعة اوجه لو كأن الارض والمقر

لزيداوالهقر والهذر لهوالإخران للاغر اوالهقر اوالهذر لموالها فيللاغر (ردالهحتار ص ١٠٠٠ ج٠) جواب حدیث مذکور اینست که در آن عصر در مزارعت شرایط فاسده وضع می شود مثلاً باوزن متعین از عاندات برای کسی امتیاز نمودن وغیره ازینجا از چنین مزارعت منع آمده.

قال الامام ابن الهبام ركوالة : و يمكن ان يقال لهما ان يدفعا ذلك بمبل البروى عن الذي علىما الماهرط في عقد المزارعة شرط مفسد اذقدروى انهم كأنوا يشترطون فيه شيئا معلوما من الخارجلرب الارض وتحوظك ما هومفسد عددهما وقداشار اليه صاحب الكافى الخ (فتح القديوص، جم)

وقال في التدوير و شرحه: ولا تصح عدد الإمام لانها كقفيز الطعان وعدنهما تصحو به يفتى للعاجة و قياساعلى البطارية. (ردالبحتارض ٢٠٠٠) والله سمانه وتعالى اعلم

۲ ا اربیمالآخر سنه ۲ ۰ ۳ ا هجری

كتاب الصيد والذبائح

ذبيحه حالت جنابت حلال است

سوال: حکم شرع چیست در اینکه کسی در حالت جنابت کدام حیوان را ذبع کند آیا حیوان حلال است یا حرام ؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم علهم الصواب : مذبرحه حالت جنابت حلال است برای ذبح طهارت از حدث اصغر ویا حدث اکبر شرط نیست .

قال في القدوير: وهرط كون النائج مسلما حلالا عارج الحرص ان كانت صيدا و كتابيا فعياً او حربياً الخ - (والبحثار ص ١٠٠ ج) والماسجة العرص الخالفاء

> در صورتیکه توسط فیر کردن بر پرنده، کله او پران شود وگردنش باقی ماند ذبح آن جائز است

سوال : در صورتیکه کله (سر) حیوان بافیر تفنگ زده شود وگردنش باقی ماند واندک حیات هنوز در او باقی باشد آیا تکبیر گفتن بر گردنش در وقت ذیح آنرا حلال کند یا خیر ! بینوا توجروا-

الجواب باسم طهم الصواب: در این مرده بین امام صاحب رحمه الله تعالی وصاحبین رحمه الله تعالی وصاحبین رحمه الله تعالی وصاحبین رحمه الله تعالی و است عندالصاحبین رحمه الله حیات مستقره یعنی فوق مایکرن فی المذبوع ضروری است ونزد امام صاحب رحمه الله تعالی مطلق حیات شرط است یعنی بوقت ذیج حیات قلیله خفیفه نیز کافی است. وقت این مطلق حیات شرح الله تعالی مطلق حیات شرح الله تعالی و الله تعالی مطالف الله تعالی الله تعالی و هموما بالاستفران الله تعالی و هموما بالاستفران الله تعالی و داره ما به الله تعالی و تعالی هذا الله تعالی و الله تعالی و الله تعالی و الله تعالی و تعالی هذا الله تعالی و تع

صالماصمان تداوله لانه استقر فيه فعل الذكافاقيل و قوصه ما بالى فيه اهطراب الدئوس و قبل هذا فرانا إديوسف و هميد "<u>فتنظ</u> قاما عندان سيفة كيمالاً فلا يمل وهو القياس لائه وقع أن يدهبا فلا يمل الافتاد كافلا لاعتيار كل يتروي هذا الذي ذكر والغائز الهائدة كية فلو ذكافه ما عنداني سعيفة كيمكولا لانة أن كلاسافيه مي أنا مستقر القائل كافو وقعت موقعها بالاجناع و ان لعربكن فيه حياة استقرافا فعنداني صعفة كيكولا وكان الذي وقد وجن وعندها حل بلا ذكره كذا الباتروية و العلوسة والدو قو ذاته الذي يقر الذَّب بطنه و فيها حياة عقية او بينة يمل إذا ذكاه وعليه الفتوى كذَّا في الكافئ (عالمگرية كثار

الصيداص، ٣٠٠)

وايضافيها : ذك شاقمر يضة وقديقي فيهامن الحياقمقدار ما يبقى في المذبوح بعد الذي فانها لاتف اللكاة عندانى يوسف وعميد كيتين واعتلف البشاغ فيه حل قول انى حديقة برواطة ونص القاص الرماء المعتسب الى استيجاب في شرح الطحاوى ان يقبل الذكاكا وعليه الفتوى كذا في الظهيرية (عالمكررة

وقال في الهناية بعد ذكر أن البعتبر عبد الإمام مطلق الحياظو أن قلت و كلنا البترتية والنطيعة والموقوذة والذى بقراللثب بطنه وفيه حيأة خفية اوبينة وعليه الفتوى لقوله تعألى الإمأذكيتم

استئناتمطلقامنغيرفصل (هدايةص٠٠٠ج)

واستنل عليه الطحطاوي مُرَاثِيَّة بمديده عدى الله حيث امرة الذي الله بالذائح ان وجد الصيدحيا من غير تفرقة بين الحياة البستقرة وغيرها (حاشية الطحطاوى على الدر البحثار ص٠٠٠ ج٠)

وقال في شرح التنوير: والمعتبر في المتردية و اخواهها كنطيحة و موقوطًا و ما اكل السبع والمريضة مطلق الحياقوان قلت كما اغر تأاليه وعليه الفتوى (ردالبحتار كتأب الصيد ص ٢٠٠٠)

از نصوص فوق ثابت شد که در مذهب امام صاحب رحمه الله تعالى در حصه ذبح حیات مستقره شرط نیست حیات قلیله نیز کافی است برهمین فتوی باست.

جونكه در صورت مسئله محل ذبح (ما **بين الحلق واللبة**) موجود است وحيات نيز باقي است اكر كه قليله هم است . لذا بنا بر قول امام صاحب حيوان بعد الذبع حلال است . وعليه الفتوي.

البته حيوان كله جدا شده حرام است. لقوله عليه السلام: مأ اينن من الحي فهو ميت

وفالعلالية: وانعلمت حيامها وانقلت قت الذاح اكلت مطلقا يكل حال

وفي الشامية تحت (قوله و ان كأنت جيأتها خفيفة) في النزازية شأة قطع اللثب او داجها و هي حية لا تلكىلفوات المحلولوان انتزع اسهاوهى حية تحلى للخين اللبة واللحين اهدردالمحدار ص،مج، مراد از قطع ادواج اینست که محل ذبح کاملاً ختم شود.

جمله دوم یعنی (ولوانتزعراًسها الح) بر آن دلیل باشد در عالمگیریه بر آن تصریح آمده: شأة قطع الذئب اوداجها وهي حية لاتلكي لفوات عمل اللنح كذا في الوجيز للكردري (عالبكرية

كتأب الليائح البأب العالم ١٩٠٠ جلده)

~~ لانممانمن|لى حقيقتاوحكماً.

البته عبارت ذیل ظاهراً با آن متعارض به نظرمی رسد :

ا - قال این عابدندی کرایار گا تفسیر قوله ها ما ایزین من الای فهو مهمه و به یعلم انداو ایان الراسی
این بردن لیس منفصلا من می حقیقة و حکیا بال حقیقة ققط لانه عند الانفصال میسد

مکار دایجتار هن ۲۰۰۰

۷ – وژیشر حالتدویر: او قطع نصف راسه او اکثر تا او قده نصفین اکل کله لازن فی هذه الصور لا یمکن حا تمادق صبا 5 البلدوح

قال ابن عابدتن كَوَاللَّهُ: و هذا عن صورة لا حكما اذ لايتوهم بقاء المياة بعد هذا الجرح (ردالبعدارص، ج٠)

از بن جزئيات معلوم شد حيوانيكه كله اوبريده شودحكماً ميت است لذاقابل ذيع نيست.

- في الهندية في الباب الإولى من كتاب الليائة ديل فلتاوي الماسم فديدها مساب في القلوليلة

- في المساب من المقوم او اسفل منه عبرم الخلها لانه خالى غير النيائة و هو الملقوم الماق القلم
البحث في علم فقطع من القامو او المسابق منه ليان يوميم الاولى فهذا طل وجهين اما ان قطع الأولى بعامه
الوطفي هيما منه فقى الوجه الاولى الإنمال لاندامية القطح الاولى بهامه كان موجها من فلك القلطة العراص موجهان القلمة التوليقية المرحمين

؛ - و إيضا فيها: سنور قطع راس دجاجة فانها لا تحل بالذيح و ان كان يتحرك كذا في البلتقط (عالبكرية ص، ج،)

راهبهورهمایی است یعنی اولی اختیاری و ذبع ثانیه اضطراری است یعنی اگر قبل از رسان است یعنی اگر قبل از رسوب ان جزیر است یعنی اگر قبل از رسید در هر رسیدن صاند حیات صیدختم شد پس سر قفط شده آن نیز خلال است مراه در حکما می و در خرا ما است لذا عضو قفط شده از حرام نیست زیرا مراه از راها ایلان میان ان می مخیفتاً و حکما می است لذا می حقیقاً و حکما مراه است و در الا ما ذکیتم چونکه قبد نیست لذا الام میان اکمی است کنا است و در الا ما ذکیتم چونکه قبد نیست لذا این عام است کرد می حقیقاً و حکما عراه است و در الا ما ذکیتم چونکه قبد نیست لذا این عام است کرد می در در مرت مسئله اگر محل ذیج باقی باشد یا آنها حقیقة بهر کیفیت با ذبح حلال میگردد.

عبارت ثالثه معمول است بر مذهب صاحبین رحمهم الله. در عبارت رابعه مراد از راس عنق باشد طبقیکه در عالمگیریه آمده.

عنق باشد طبقيكه در عالمكبريه اسده.
ويعد ارتفط عنق محل ذيح باقى نيست لذا حرام است اكر لفظ راس را بر ظاهر صل
ويعد ارتفط عنق محل ذيح باقى نيست لذا حرام است اكر لفظ راس دو جزئيان
كتيم اين جزيه نيز منفره است بر مذهب صاحبين بهر كيف بر ظاهر اين هر دو جزئيان
عالمكبريه فنرى داده نشود زيرا شخصاً عالمكبريه در باب بالث كتاب الذبائع تحرير نبوده.
لوالكرجاللهموأس الشاقرهم عيد تمل بالملاح بين اللهمة واللحييين (عالم الديمة سهائه وتعالى اعلم.
هدين است مذهب امام صاحب رحمه الله: وعليه الفترى، والله سبحانه وتعالى اعلم.
۱۵ مريع الاول سند محمدهم

مسلمان آهو را با تیر زدوکافر آنرا ذبح نمود

سوال : اگر مسلمان آهو را بافیر تفنگ بزند مجروح ساز وکافر (ذکری) آنرا حلال کند آبا آن حیوان حلال است یا خیر؟ و بر عکس آن اگر کافر آنرا بانفنگ بزند ومجروح سازد ومسلمان آنرا دیم کند آیا حلال است یا خیر؟ در این مورد علماء اختلاف دارند عاجلاً جواب را صادر نمائید تا نزاع حل وفصل گردد؟ بینوا توجروا العواب باسع ملهم الصواب : در صورت اول میچ دلیل حلت موجود نیست ذبیعه

كافريلا شبه حرام است. البته اكر مسلمان برتير بسم الله گفته آهورا بزند وباحد تير جراحت بردارد ودر مذبوح زياد حيات نباشد وقتيكه دراين صورت آنرا ذكرى ذبع كند عند الصاحبين رحمه الله تعالى حلال است وعند الامام رحمه الله حرام است. والفتوى على **قوله كيا** يحين الجواب غن السوال العالم.

واكر حيات فوق المذبوح باشد بالاتفاق حرام است .

در صورت دوم اگر در آن حیات فوق المذبوح نباشد عندالصاحبین رحمه الله حرام است وعند الامام حلال وعلیه الفتوی.

واگر حيات فوق المذبوح باشد بالاتفاق حلال است .

قال في الهندية: ذخرة شاهريضة و قديقي فيها من الحياة مندار ما يبقى في البليو – بعد الله كولها بالأ تقبل اللكاة عندالي يوسف و عميدر حمها لله تعالى واعتلف البشائخ فيه على في الي سيومة يُخطُّرُه نص القاضى المنتسب الى استيجاب في سرح الطحاوى الديقيل الذكاؤو عليه الفتوى كانا في الطهرية . (عائم كُروية ص سج) ولله سجادة تعالى اعلد.

ذبيحهء سارق

سوال: یک شخص در منزل غیر برای سرفت ودزدی رفت و گرسفند را گرفته ذیع کرد پانسجه وهرگاه صاحب منزل را خیر شد گرسفند را از وگرفته.آیا خوردن گوشت این مذبوحه سازق حرام است با حلال ؟ اینجا گویند حرام است چراکه دزدی حرام است، وهرگاه بسم الله گفت میخواهد حرام را حلال کند واین گوینده، بسم آلله کافر شد. پس ذبیعه کافر است، ودلیل از شامی می دهند، درنزد بنده شامی مکمل نیست، أمید است حراب با صواب مرحمت فرمانید . بینوا ترجروا

حكم شكار باز

سوال : کسی بسم الله گفت باز را فرستاد باز مستقیماً رفت شکار را گرفت از گلو اماشکار قبل از رسیدن به مالک جان داویه چاقونرسید آیا این پرنده حلال است یا خبر؟ بینوا ترجروا

الجواب باسم علهم الصواب : اگر باز را بسم الله گفته فرستاد واوشکار را مجروح نمود وقبل از قدرت بر فیجا از پرنده خون بر آمد وجان داد نوبت نرسید بدین که او را ذیح کند بس حلال است البتی تعاقب شکال مسلسل ضوروی است اگر اندک سکته کرد بس اقدام بر نشش نمود واورامرد، بافت دراین صورت حلال نیست اگر زنده بافت ذیج آن واجب است. قابل التدویر وضرعه: واذا ادرک البوسل او الرامی الصیاحیا بحیاقاوی الماله الماله و کاکاو جویا وقبط کام بالرمی التسبیة و لوحکها کها مر و هرط انجر حالیت هوی معنی الدکاکا و هرط الا پلاهندی الماله و این الا بلاهندی الاحمال طلبه او عابالصی المصیدا برسیجی و داد فر فاطلبه نمال و ان اهداری طلبه کدر اصابه میدا لا لاحمال مراکب میدا هر (درالیحتار ص۳۳) و دائم حالت و تعالی علم.

ذبیحه کسی که غیرالله را متصرف میپندارد حرام است

سوال : اشخاصیکه انبیاء واولیاء را جالم الغیب ومتصرف فی الامور مافوق الاسیاب میدانند وبدور قبور طواف می کنند باین عقیده که اموات از حالات ما عالم اند ونذر ونیا ز برای ایشان می نهند وبظاهر نساز وروزه هم اداء می کنند. آیا مذبوحه م ایشان حلال است پا حرام? هیشاز نیج وا

الجواب باسم علهم الصواب : انبياء واولياء را عالم الغيب ومتصرف في الامور دانستن كغر است پس ذبيحه چنين اشخاص حرام است . واله سبحانه وتعالى اعلم .

٠ ١ / ذي القعدة سنه ١٠ هجري

9 ارجمادیالفانی سید ۸۸ هجری

وقتیکه ماهی را در حوض بیندازد وبمیرد حلال است

س**وال** : کسی مامی را زنده از دریاب گرفت وانرا در تالاب آب. حوض یا ظرف آب انداخت که چند لحظه بعد مامی جان داد آیا این ماهی در حکم طافی است ویا حلال است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: سبب نوت این ماهی شکار نمودن وگرفتن او بود لذا حلال باشد.

قال الامامر قاهیمهان گوتگونا: والاصل ان السبك علی مامته بسبب حانشه مل اکله و ان مامت حتف الفه لا بسبب ظاهر لا يمل اکله عندنالانه طاقت وانم راديو كان و جندمها او ميشا قان اللی مسكانی جب ماء قدانت فيه لا باس باکانها لا بها مانت بسبب حانشه و هو ضيوى البكان و كا ما قاعج السبان ا حظيرة لا بستطيح الخروج معها و موريت يكن من اهلام بقرر صين في مانسطونها لا باس باکلها و ان کان لا

و قال العلامة الطسطأوي يُوليك : وائما قال العلامة عبدالبر الاصل فى اباسة السبك ان صاما معهافة يوكل و ما ما مع بقير القلايوكل اعدام سطاق على المدوس سب بهولله سبحا تصويصا في اعلم.

ماهی های کوچک کاملا خوردن حرام اند

كواهة التعريد هو الأصح)

آیا این فنزی درست است اگر درست باشد تعین سمک الصفار را بفرمالید. نیز بگولید که جواهر الاخلاطی تصنیف کیست ؟ بینوا توجروا

الهواب باسم علهم العمواب : نقل العلامة ابن عابلان مجلّلًا عن معراح الداية : و في السبك الصفار التي تقل من غور ان يقوم جوله فقال اصابه(اي الضافق يُحَلِّلُكُ لا يمل اكله لاله رجيعه فيسرو عندساز الاحمة كقطع العراج(روالبعدار ص٠٠٠ج)؛

بنده ازمدتی اشکال داشت که رجیع ماهی را چگونه حلال قرار داده بودند ؟ بانص جواهر الاخلاطی بر کراهت تحربیسه آن مطمئن شدم.

حواله های آن بکثرت در عالمگیریه موجود است فهمیده میشود که جواهر الاخلاطی یک

كتاب معتبر ومعتمد است.

علت حرمت سمک صفار اینست که بدون تصفیه آلانش خورده میشود ازین مراد متعین میکردد . والهٔ سبحانه وتعالی اعلم .

با انداختن دوا در آب ماهی مرده شده حلال است

سوال : اگریقصد شکار و گرفتن ماهی در آب دواء انداخته شود وماهی بمیرد آیا در این صررت خوردن ماهی جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: چنين ماهي حلال است:

قال في التنويز و فترسه : و لايمل حيوان مائي الا السبات الذي ماستهافة و لو متولذ في ما دنجس و لو طالية غيروحة و هيأتية غير الطاق عن وجه الباء الذي مات حتف انفه و هو ما يطعم من قوق فلو ظهر لا منابق فليس بطاف فيوكل كها يوكل ما فينطن الطاق و ما ماست بحر الباء او بردتاه بربطه فيه او الغاء غير فرتم يفتو هيائية.

وقالالعلامة ابن عنينين مُرشّل ف (قوله او القامص») وكان يعلم انها تموسمنه قال في البنت او اكلت ضيفا القابق البارك كله في اتسعده وظلت معلوم. (روالبحثار ص٣٠) وللمسجداته وتعالى اعلم.

ا ا/ربيعالاول،نه ۹ ۹هجری

بعد از خشک شدن آب مردن ماهی حلال است

سوال : در دریا مادر نهر ماهی می بر آید احیاناً که نهر خشک شود ماهی های مر_{د.} بیرون می افتند آیا این ها حلال اند ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بله إحلال اند . والله سبحانه وتعالى اعلم . عمرينجالاول • • ٣ اهيري

ماهي قرش حلال است

سوال : دربحر یک نوع ماهی که آنرا (قرش) میگویدو تقریف آن در المنجد چنین آمد: توعمی السیانیه فرهبگلی البه و بقطع الهیوانیاستانه کیایقطع السیف مخافج جرحواب البعر ومجربان ماهی ها میگویند این ماهی موض تخم چوچه می زاید وبر آن حیض هم می آمد آیا این ماهی حلال است؟ مولانا عبدالعی رحمه الله تعالی در فتاوی خویش بر حرست آن قرل نموده امید است تا رهنماتی نمانید؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در چنین تحقیقات شرعا وعقلا قول ماهرین فن حکم فیصل قال واده شده باهر بر حدید آنرا جهار علامات ذکر نبوده اند.

- (۱) استخوان کمر (۲) شش برای تنفس
 - (۱) شش برای سعه (۳) یکه م تیر شدن
- (۱) پات میر سال
 (۱) طبق ماحول کم وپیش بودن درجه حرارت جسم او.
- این علامات در فرش موجود است ازین صورت نیز واضح میشود که ماهی فرش حلال است معهذ بنا بر اختلاف احتیاط اولی است . والله سبحانه وتعالی اعلم .

٣٠ جمادي الآخو سنه ٢٠٠٠ ا هجري

جینگا حرام است

سوال: در حصه جبنگا شما بر حرمت فنری دادید در حالبکه از آیات قرانی احادیث اثار صحابه وتعامل امت حرمت او بنظر نمی رسد.

ودر حاشيه شرح الوقايه آنرا كالسمك كفنه: "بفصحتان يقال له بالفارسية ماهي وهو بمبع

السامه علال حق الصغير الذي يقال له جهيد كاوغير منجس موتهفيه - (هر حوقايه ص ١٠٦١) ومولانا اشرف على تهانوي رحمه الله تعالى با اظهار لا علمي جواز را راجح قرار داده. **، حضرت مولانا عبدالحي رحمه الله تعالى مينويسد :**

ك حلال است زيرا اين نيز يك قسم ماهي است كه ماهي با جميع الانواع خويش بالاتفاق ملال است. کسی که آنرا حرام میگوید آنرا از نوع ماهی خارج میکند در حالیکه چنین نیست. در حماديه آمده: النودالذي يقال له جينكا حرام عند بحض العلماء لانه لا يشهه السمك فانمأ ساح عددامن صيدالبحر انواع السبك وهذالايكون كذلك وقال بعضهم حلال لانه يسبى بالسبك واللهاعلم

فوت : چونکه دلیل انواع سمک بودن ونبودن نیست لذا احتیاط در کارست. (مجموعة الفتاوي ص ۲۷ ٤)

نیز می فرماید : بعض فقهاء آنرا قسم ماهی گرفته اند بلکه آنرا کرم دریایی گرفته حرام فرار داده اند وبعض فقهاء آنرا ماهي محسوب كرده حلال گفته اند.زيراقاعده مذهب حنفيه است که علاوه ماهی دیگر حیوان دریایی حلال نیست وبجمیع الانواع ماهی حلال است .

در منتهی الارب آمده: (اربیان نوعی از ماهی است که آنرا بهندی جیهنگا میگویند). در صراح آمده: (اربیان نوعی از ماهی است) (مجموعة الفتاوی ص ٤٣۶) ومتن هدايه است: "لايأسياكل الجريب عبوالمأرماهي"

در حاشیه آن آمده: "سهكاسود"(صهديم) در قاموس العصري آمده: (بر غوث البحر (PRAWAN) (انگلش عربي ص. ٥٥١) ودرالمنجد آمده: "يرغون اليحر القريدس" (ص٣٦) - الجرين عن السبك" (ص٨٦) ودرآن آمده: القديداس جنس سعك صغير بقدر جرادقا واكبر قليلا يشبهها وصاا

ودر عربي اردوي المنجد آمده: "يرغونفالبحرجهيدگامچل" بس جيهنگا كه با جريث ترجمه شده است حلال است : (كمأ في الهداية ومجموعة الفتاوي وغيرهما) در عين الهداية شرح الهدايه آمده است :

در حصه جریث اباحت صریح از حضرت علی رضی الله تعالی عنه منقول است : (روالافی الاصلورواةعن ابن عياس رضى الله عنهما ايضاً) (ص ١٧٧ ج ٤) واهل مصر فتری دادند که این الذ السمک است وقیمت بهای آنان پس چنین چیز که ور عصر صحابه کرام وتابعین موجود بود حرمت او از کجا ثابت شد ؟

سبر حسيه مرم ديميين هريد و الله المستقبل المستقبل و اوقات قول ماهرين را اعتبار داد. تنها نظريه ماهرين مندالجنفيه معتبر نباشد طبقيكه در اوقات قول ماهرين را اعتبار داده شود. لذا تعامل امت خلاف حرمت آن سن. بهراتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در جمله مذكورات ماهرين فن ماهي سه چيز آن كاملاً عام فعم است.

- (۱) استخوان قبرعه
- (۲) شش برای تنفس
- (۳) پگه برای تیر شدن و آب بازی نمودن. هر شخص میداند که در جنبهکی یکی ازین سه چیز هم موجود نیست پس این مامی
 - كاملاً جداست كه با هيچ نوع ماهي تعلق ندارد بر همين ماهرين فن حيوانات مثفق اند.

فيصله ماهرين حيوانات:

اگر الاغ را انسان گفته شود تعجب نیست اما در ماهی گفتن به جهینکا تعجب است زیرا که تقسیم اول حیوان بر دوگونه است اول انکه استخوان قبرغه داشته باشد دوهم انکه نداشته باشد این قسم در نوع موران داخل میباشد لذا جینگا داخل قسم اول میباشداز قسم ماهی خارج و داخل قسم موران میباشد بخلاف الاغ وغیره که او در تقسیم اول با انسان شر یک است.

فيصله بداهت نظر وعقل

-- - - الموري فن فيصله بداهت نظر وعلل نيز اين الساكه جهينكي با ماهي هيچ تعاني ندارد زيرا در اتحاد جنس خواص متشابه اعضاء ظاهر، وباطنه واتحاد آثار ضروري است اگر كسي از تشابه در همه اعضاء وخواص انكار و رزد از لزوم تشابه واتحاد اين شخص هر آنه معنت باشد جهينكي وماهي در عضو، دريا خاصيت هيچ شابهت واتحاد ندارند. چنكي (مار ماهي) مانند مار است كه باماهي مشابهت ندارند.

در دنیا نظیر ندارد که در انواع جنس بین هم نه در عضو تشابه باشد نه در خاصیت اتحاد.

معيار اتحاد جنس با تجربه چنين است:

کسی کدام جنس گوسفند ، گاؤ، شتر الاغ اسپ گربه سک کدام فرد این جنس یا نوع آن را تصور کند پس حالاً بداند که این همین جنس است اما مشاهد، کننده ماهی هیچگاه آنرا نکر نمیکند که آن همان جنس است.

74Y

ودر معاوره نیز اطلاق جریث بر ماهی نمیشود تاکه با آن قید مارماهی را اضافه نکند تنها از لفظ ماهی مارماهی مفهوم نمیشود مثلاً کسی ماهی خواست مامور برایش مار ماهی

نها را نشد ناخی ماراندی مسهوم حیدود می از را نشده میشود. آررد آن شخص مخالف امر پنداشته میشود. پس ثابت شدکه در عرف بین ماهی وجریث عموم خصوص نیست بلکه تبانن ونقابل

است طبقیکه در منجد در پهلوی تصاویر ماهی ها تصویر جریث رانداده در جای دیگر آنرا صراحة قسم سرطان بحری قرار داده.

وفصه : اربيان و روبيان جلس سرطان يموى من القشريات العشارية الاقدام و يعرف(ياقدرين)فهما منافء ديدة الزياة الطعم(البنجدات) ، برغوت البحر نوع من القشريات العمارية الاقدام تضمعية البرغوضو تسبيما العامة (الغريدات) (البنجدات)

درکتب فقه جریت را کسی ماهی نگفته طبقیکه سقنطور را (ریگ ماهی) میگویند در حالیکه این حیوان بری وخشکه است.

وحیوان بعری مشابه با انسان را (انسان ماهی) میگویند در حالیکه انسان نیست نیز بر انسان جنگلی احکام انسان جاری نمیشود.

وجه اشتباه : دو اشتباهات وعلت ماهي پنداشتن جريث ومارماهي :

(۱) سبک وماهی هر حیوان بحری را گفته شود پس جریت را هم ماهی گفته شود. قال العلامة ایوز کریاالدوری کوتائی: ان الصحیح ان اسم السبات بقع طی جیمها (البجیوع ص۰٫۳٪) وقال العلامة قصی الدین الفهر را العالم العالی الصغیر کوتائی قصد قوله (السبات متحلال کیف ما سو کلاغیر قال الاحتم ما افریکن علی صور قالسبات البشهور فلایدا فی تصحیح الروضة ان جمع ما فهه پسمی محکوبایی تا می می چی،

وقال ايضا: و ام السبك يقع عل نكل حيوان البعر حيث كأن لا يعيش الافيه و الخاخرج منه صار عَمْهُ عَيْشٍ مِلْهِ حَوَانِ لَمْ يَكُن عُلُ صُورَ تِهُ البِيْهُ وَارْقَالِهُ الْمِعْتَاجِ صَّ * حَ^) و قال العلامة ابو الطبياء دور الفتان القامة رئيمينينية "مندالأوله سرطان) بليطو مم أيتسمي مسكالانالسياس تعريف السياف السياق عليه عليو عالم يمار الانتفاع بدفي الاودية وغيرها (بنهاية البعث يصحس بج) و قالبنجيذ السياف الخيود إدمان علق الباءاري البعلوق فيه (البنجيذه سنه)

نیز ماهی ماه به معنای ماه سوی آب منسوب است یعنی مخلوق آبی پس هر حیوان آبی اداما مدالت

را شامل ميباشد. وفيلسان|العرب:واصل|لباً مماثقوالواحنةماهةوماءق(لسان|لعرب، ص-م-ج-)

وفيه ايضا: والنسبة الى البارمائي وماوى في تول من يقول عطاوى وفي العهليب: والنسبة الى البار ماهي(حواله بالإ)

و فيه ايضا: و همزة ماء مقلبة عن هاء بنلالة طروب تصاريفه على ما الأكرة الآن من عمه

تصفير نقان تصفير نعمو يموجع الباء امر انوميا تو سكن ابن جاي أن جعه امر انا (حو العبالاً) و قا البنجون الباء : هو البائع البعر وف (اصله مولا) و تصفيرنا مويمواللسبة البه مأل و ماوكن ماهى جمياتو امواقد (البنجونات،)

 (۲) در مذاهب ثلاثه جهینگا (جریت) نیز مانند دیگر حیوانات بحری حلال اند نسبت پهض خواص این مور مرغوب تر آنها است لذا علاوه مذاهب ثلاثه ومقلدین غیر مسلم ها نیز

آزا به کثرت می خورند. پس بنا بر اطلاق بی تحاشای انبه ثلاثه وغیر مسلمین احتاف نیز مکلف شدند تا آنرا ماهی پکویند طبقیکه در حلال نمودن از احرام احتاف نیزمانند اهل مذاهب دیگر بر ترا

شیدن چند مواکنفاء کردند . نیز با پزیدن و تناول خصیتین گوسفند در سوق بر سرعام مردم مجبور شدند تا آنرا حلال می پندارند بنا بر تعامل مردم احتیاطاً آنرا حلال گفتند. این چنین در اطلاق جریث برماهی عوض عوام علماء نیز در اشتباء بیفتند که بعضی آنرا مور می پندارد.که نقلاً بعد نقل مردم بر آن اعتماد نمودنده اند .

تجزيه تحرير مرسل

قوله : فتوی انها که جریث مکروه تعریمی است اما در قران، حدیث آثار صحابه ونعامل است چیزی در مورد حرمت ویاکراهت آن موجود نیست. اقول: حكم توضيح مدار حكم كافيست پس بر آن اكتفاء نمودم واختلاف اتمه مذهب در حمد، حيوانات بحرى بادلائل ودر كتب فقه موجود است واهل علم بر آن علم دارند باز هم اي نياز مندى به دلائل باشد دلائل انه كرام تحت نصوص قرانى احاديث بيرى تعامل است انزاماً موجود است بعض آنها صراحتا وبيعض آنها التراماً أن عصر حداديه تا دور حكيم الاسم در تصانيف موجود است تعامل امت وبيان متقد مين ومتأخرين با صراحت در اين مورد آمده قوله، تنها نظر ماهرين نزد احتاف معتبر نيست مانند كه در معرفت اوقات نظر ماهرين را اعتبار داده نميشود.

اقول : معرفت اوقات با مشاهده تجدید نبرده میشود پس بدون مشاهده نظریه ماهر بن ظکیات را اعتبار نیست در جانیکه اتباع ماهرین در کارست شرع نیز در اتبا حکم نموده برانباع انهامتلاً یکارت، تداوی بالمجرم در ضرورت آب جواز ایسم ترک صوم در حالت مرض. وظاارها کفیراه مفهوراه ولی کمپ البلاهب مزیوراه مسطوراً، وعزن اول مسکه من العلم غیر مستوراً، تحت این کلیه وقتیکه دخول یاعدم دخول حیوان در کدام جنس بدیهی باشد در آن

نظریه ماهرین فن را اعتبار داده نمیشود اما در جانیکه حالت مشتبه باشد در آنجا عمل نمودن لازم است بر نظریه ماهرین حیوانات که در این مورد در کتب فقه نصوص موجود است نوفیسله تحت (بداهت ونظر مقل) طبق تفصیل ذیل عدم دخول جریت در جنس ماهی بدیهی است.بس نیاز مندی نباشد به رجوع به ماهرین فن معهد نظر آنها تبرعاً نویسده شد. اما اگر ماهرین جریت را ماهی گفتند پس این قول جهت خلاف عقل ونظر مردود است . آهای دلیل بررگ در این دور تمامل است است که خلاف حرصت است.

قوله : دلیل بزرگ در این دور تعامل امت است که خلاف حرمت است. **اقول : (۱) حقیقت و توجیه آن تحت (وجه اشتباه) گذشت.**

(۲) شخصاً در تحریر مرسل اوعلماء ادواردخلفه مذکوراست. پس تعامل است چکونه باشد ؟ (۳) مراد از است . است ماحول محرر مراد است در غیر آن حصه ، بزرگ است بزرگ چنین اند که جریت را ماهی نسیگویند بلکه آنرا چنین کریه المنظر می پندارند که از آن سیان آید پس اشخاص سلیم الطبع آنرا تحت تحریم قرآنی (ویحره علیجم الخیائی) داخل کنند . وائه سیحانه وتعالی اعلم .

حكم هدهد

سوال : در عالمگیریه وطحطاوی گوشت هدهد را حلال گفته اند . اما در فتاوی شام آنرا مکروه گفته است ودر هندیه آمده است که :

اكل الخطاف والصلصل والهدهد لا يأس به لانها ليسنت من الطيور التي هي قوات عقلب كلال.

الظهورية.(عالمكوريةص١٩٠٠عه) در حاشيه طحطاوي آمده است: ويوكل القبري والسوادين والزرزوز والصلصل والهناهد

واليوم والطاؤوس (الطعطأوى على الندص، ١٥٠ ج)

وعلامه شامى رحمه الله تعالى ميفرمايد : قال في غور الافكار: عددناً يؤكل الخطأف والهوم ويكولاالصردوالهدهد(ردالبحتارص٠٠٦). عن اين عباس تيائيًا نهى رسول 🕮 عن قعل اربع من النواب العيلة العطة والهزهد والصر درواة ابودوا دوالنارحي

تحت این حدیث ملا علی قاری رحمه الله تعالی مینویسد:

قال الفطاني امما جاء المهي فى قتل العبلة عن نوع عناص منه وهو الكبار خوات الارجل الكبار لإنه قليلة الاذي والصرر واما النحلة فلبا قيها من البنفعة و هو العسل و الشيع واماً الهنهد والصرد فلتحريد لحبهها لان الحيوان اظامهي عن قتله ولديكن لاحترامه والتغرر فيه كأن لتحريد لحبه الاترى المعنى عن قتل الحيوان لغير ما كلمويقال ان الهدهدمنة ن الريح فصار في معنى الجلالة.

. ملا على قارى رحمه الله تعالى ازين حديث برهدهد استدلال نموده پس آيا دليل حرمت قوی است و یا کراهت کدام دلیل راجح است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : عبارات عالمگیری وحاشیه ، طحاوی صریح است بر حلت

هدهد پس ترجیح داده شود اما استدلال ملا علی قاری ازین حدیث محل نظر است چرا علت نهی قتل هدهد ممکن احترام او باشد ودر موجودیت نصوص فقهیه همین قرین قیاس است علت احترام او بعثت وقاصدیت او بود از طرف سلیمان علیه السلام برای ایمان یک قوم بس هد هد حبثیت امتیازی دارد.

نيز ملا على قارى رحمه الله تعالى قول حلت را ذكر نموده : ونصه: وقيل عمل اكله لانه عكى عن الشافعي رجه لله تعالى وجوب الفدية فيه وعدنة لايفتدى الاالم أكول (البرق أقص ه ٢٥٠)

آن كراهت را علامه ابن عابدين از غرر الافكار نقل نموده آن نيز بنا بر همين احترام

T.1 ۲۰ درجپسته ۲۰۰۰ هجری محمول است بر كراهت تنزيهي.والله سبحانه وتعالى اعلم .

زيز حرام است

سوال: حیوان کوچک که در منجد آنرا (زیز) گفته شده در آخر موسم بهار پیدا میشود ودو هفته بعد می میرد بر درختان باشد صدای بلند دارد غذای آن معلوم نیست که چیست آیا این حلال است یا حرام ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : از تعریف زیز در لغت دانسته میشود که فرق دارد با جراد ک نوع مور است لذا حرام است که باجراد فروق ذیل دارد :

- (١) جراد از قبيل مستقيمة الاجنحه است وزيز از قبيل نصفية الاجنحه٠
 - (۲) زیز صدای بلند دارد جراد ندارد.
- (٣) زيز از تخم مانند مور مي برآيد جراد با شكل خويش از تخم مي برآيد در تحقيقات جدید بر آن تصریح آمده :
- (٤) زیزشربت درختان را مینوشد وجراد برگ درختان را میخورد .

قال في المنجد : جرادة ج جراد(ح):دويبة من مسقيات الاجتحة انواعها عديدة الختلف بأعتلاف الشكل معهاما يكثرو يغزوالبزروعات والاعبار بميت لايبقي طي في د المنجر ص،

وقال في الافصاح: الجرادو انواعه الجراد: معروف وجنس حشر العامصر 8 من قصيلة الجراديات رلبة مستقيمات الاجتحة واحدته: جرادة تقع على الذكر والانفي سمى بذلك لانه يمرد الارض و يأكل ما طيهاجردالجرادالارض يجردها هاجردا: اكل ما عليها من العباس وجردالزرع: اصايه الجرادقهو زرع مرودوارض مرود اوجرد اكلك وقيل: ارض مرود ا: كثير الهراد

التُعطَاب: العُنطَاب، والعُنظب والعُنظوب، والعُنظبأن: الجراد الضخم، او الذكر الاصغر من الجراد الْجُعْلُب: الجُعْلُب و المجعلَب: ذكر المجراحو قيل: مثل الصغير من المجراحو قيل: نوع من المجراد يصر (بصون) ويقفز ويطير الجمع: جدادب الجُعرُب: الجُعرُب؛ الجُعرُب، والجحادب: الذكر من الجراد. العُنظُوانة : الإتلىمن الجواد

العُرادة: الجرادة الاتعي-

النيئساءة:الانفىمنائهرانوائهمع:النيئساء السِلقة:انجرادةالعىالقىمبيطها.

كتاب الصيد والذبانع

البُصاق:لعابالجراد

الْجَرَدُم:جراداخصرالرؤسسود

القبل:قيل صفارا لجراد: وقيل: شي مصغير لهجناح احر (الإفصاح صسب،)

وقال في المنجد: زيز : ا_ الزيز جزيزان (ح): حضرة من فصيلة الزيزيات و تبة تصفيات الإجمعة. راسها كبير واجنعتها طويلة تحط على جلول الشجر وتسبع صوتاً صرصرياً كأنها تقول (زيز) فسبيسه (البنجنه))

وقال ايضاً : (مستقيات الإجنعة (ح) حضرات يتقارب جناحاهاً عند الإستحراحة منها انواع كثيرةالها قوالحرقوية تساعدها على الققومثل الجراد

(نصفية الاجنحة) (ح) حشر ات من فوات الاربعة اجنحة تتند جمن البيضة الى البعوضة قبل ان تصل الىشكلها العبائي تعيش من نسخ العباتات الجداحية (المعجد ص٠٠٠) والله سجانه وتعالى اعلم. ۲۰/رجب ۲۰۰۰ اهجری

ذبیحه شیعه ، قادیانی ودیگر زنادقه حرام است

سوال: آیا ذبیحه شیعه. آغاخانی ها قادیانی ودیگر فرقه های گمراه حلال است یا حرام؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : چونکه این فرقه های شیعه قادیانی. بروریزی انجمن دیندران همه کافر اند خود را مسلم معرفی میکنند با تحریف در اسلام عقائد کفریه را ظاهر ميكنند وأنرا اشاعت ميكنند اين همه زنديقان اند ذبيحه أنها حرام است ر

تفصيل احكام اين زنادقه در باب البغات ودر كتاب الخطر والاباحت گذشته است. واف سبحانه وتعالى اعلم.

غرةذىالحجاسته ٢١ ١ هجرى بافراموش ٍنمودن بسم الله در وقت ذبح ذبيحه حلال است

سوال : اگر در وقت ذَّیح بسم الله را فراموش کند آیا حیوان حلال است ویا حرام اگر در وسط یا در آخر متذکر شود آیا قرائت بسم الله لازمی است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اكر بسم الله را فراموش نمود ذبيحه حلال است اكر قبل اذ قطع نسودن ریشه های آن یا د آور شد قرائت بسم الله ضروری بود بعد از آن ضروری نباشد. دل فالديد و هد حدة و ترك تسبية عمدنا علاقا للعالى يكتليك فان تركيا ناسيا حل علاقا لبالك يُخطِرُه و قال العلامة ان عاليف يكتلك الوله علاقا لبالك كذا في اكثر كتبدنا الإان المساكور في معاهد يحسد لعجه الله يسعى عند الارسال وعند الله يحان من عامد الايوكل على المعهود و فلمسايوكل غير الاتكر فرد المستار صسح) والحكم جانبوت قال عاعد ١٢ / مجمدا عى القاليمسة ١٩ هجرى

گوشت اسپ مگروه تحریمی است سوال : آیا گوشت اسپ حرام است ویا حلال بعض ها آنرا مگروه قرار داده اند آیا در

سوال : ایا گوشت اسپ حرام است ویا حلال بعض ها افرا محروم فراز داده اند این حر این صورت مکروه تحریمی است ویا مکروه تنزیهی ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملّهم الصواب: اسب بنابر قول منتي به مكروه تحريبي است:

قال في التدوير و خرصه: و لا يُحل نونك بيصيد، بدايه قدح محو البحير، او مخطب يصيد بمصابه اي هذر وطوح محود أعيامة من سميع بيان لذي ناكب والسبع كل محتطف معهب جارح قائل عاد قاؤ وطور بيان لذي عليب ولا المصر امناهي صفار حواب الارض واحدها حصر قوائمبر الاحلية بملاف الوحضية فانها ولينها حلال واليفل الذي امه حارق قلوا منهق قائل اتفاقا ولو فرسا فكامه والاجراب عندهما والشاقع يُقْتِيعُ على وقبل إن ابا حيثة وكاتياً ورجع عن حرمته قبل موته بثلاثة أيام وعليه الفتوى عمادية و لا بأمريا بها طي الاوجه

وقال العلامة ابن عابديش كالطبخ؛ (قوله و عليه الفتوى) فهو مكروة كراهة ثائله و هو ظاهر الرواية كما كلياية البيهامي و هو الصحيح عل ما ذكرة المر الاسلام، و غيرة الهستال فم نقل تصميح كراهة الصويه عن الخلاصة والهداية و المحيط و البيهام وقاضية أن والعبادى و غيرهم و عليه المبتون و الحاد ابو السعودانه على الاول لاخلاف بين الإمام، و صاحبه في تنظيم لامباء أو ان قالا بأكمل لكن مع كراهة العالمة كما معرح به في الفر نبلالية عن البرهان قال طواخلاف لم غيل البراما عبل البعر فلا توكل

چوچه تولد شده از اسپ واز خردشتی مکروه تحریمی است

سوال : اگر اسب ازالاغ دشتی الاغ بزاید آیا گوشت او حلال است یا حرام ؟ آیا بین الاغ نشتی وخانگی فرق است یاخیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: در حيوانات جوجه تابع مادر ميباشد لذا اين جونكه بنا بر

تابعیت اسب مکروه تحریمی است . الاغ دشتی که حمار وحش گفته میشود حلال است ارا ۲۹رفری الحجه است ۱۹ میری آن الاغ در این دیار یافته نمیشود . وافه تعالی اعلم .

طريقه ذبح

سوال: حیران چگرنه ذیح نبوده شود ؟ بینوا توجروا الجواب باسم هلهم الصواب: طریقه ذیح جنین است که پهلوی حیوان را بسوی قبله کند جافوی تیز را گرفته پسم الله آله اکبر یگوید وجافورا برگردنش کش کند تا آنکه جهار رگ آزا فقم کند.

ر استان (۲) نل تغنس (۲) نل آب ودوشه رگ ها که طرف راست است اگر از بن جهار ریشه ها سه آن قطع شود نیز دبیع درست است و گوشت آن حلال است واگر دو ریشه آن قطع شود حیوان مردار وگوشت از حرام است.

قال في التدوير و هر صه: و عرقه الملقوم و المرىء والوحهان و حيان و طى بقطع اى ثلاث عمها. وقال ايضاً: و ندب احداد شفر ته قبل الاحتماع (ر دالبعدار ص - -ج-) و لله سيما نمو تمالي اعلى. مع ترفق السيم المراقبة على المراقبة المراقبة المراقبة المراقبة المراقبة المراقبة المحتمى المراقبة المحتمى الم

سیهجریه (قنفذ) حرام است

سوال : در حصه حرمت قنفذ (جریه) که باز وهای در از دراز مانند خارهای دراز دارد علت حرمت در کتب فقیه قنفذ موجود پس آیا قنفذ حلال است یا حرام ؟ بینوا توجروا **الجواب باسم علیم الصواب** : جریه (قنفذ) جهت بودن آن از خیائث حرام است در نظر شعایان کدام علامت حرمت است که در فنقذ موجود نیست ؟.وال*ه سیحانه و*عالی اعلم .

۵ / رجب ۱۰ ۱ معری بوقت ذبح به عربی بسم الله گفتن ضروری گیست

سوال: آیادروقت نوج بسما الله به عربی در کارست یا بالسان دوم نیز جواز دارد ؟ بینوا توجروا **الحواب باسم ملهم الصواب**: بسم الله گفتن به عربی ضروری نیست. لانالطقهام نختین/مردیشترطواالعربیشولوکانلاکروه

قال فالغالية: رجل طي وذيج وقال بسع فله بدار عناي وبناء عهد ينا يستال السيح مدرو

للندلها افأدانعنص كة الغير بغير العربية التحريم فتعتبر التسبية ايضا بغير العربية والله سهانه ۱۳ ا رجمادیالفالیه ۲ هجری وتعالى اعلم.

هفت نوع حيوانات حرام اند

سوال: در حیوانات حلال کدام کدام حرام وکدام آن مکروه است ؟ بینوا توجروا الجواب باسم ملهم الصواب : هفت چيز حرام است :

(١) خون جاري (٢) نله مذكر (پيشاب گاه) (٣) خصيتين

(٤) پیشاب گاه مؤنث (۵) غدود (۶) مثانه (۷) تلخه وجیزی دیگر مکروه نیست.

قال فالهددية: واما بيان ما يحرم اكله من اجزاء الحيوان سبعة الدم البسفوح والذكر والانشيان والقبل والفدة والبدائة والبرارة كذافى البدائع (عالبكرية ص٠٠٠ ع٠) والمهانه وتعالى اعلم. ۲۵ اربیمالاز لسنه ۹۸ هجری

قبله رخ بودن ذبيحه وذابح سنت است

سوال : در وقت ذبح روبه قبله بودن ذبیحه وذابح چگرنه است آیا هستحب است یا سنت مؤكده؟بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: به پهلو انداختن ذبيحه رو يه قبله وبودن ذابح رو به قبله سنت مؤكد است .

قال العلامة المصكفي وكالله : وكرة ترك التوجه الى القبلة البحالفة السئة

وقال العلامة ابن عابدين مُحاطر: (قوله محالفة السنة) اى المؤكدة لانه توارثه العاس فيكرة تركه بلاعلداتقاني (ردالبحتار صسجه)

وقال العلامة الطوري ويروع ويكر دان يذعها موجهة لغير القبلة لبحالفة السنة في توجيعها للقبلة والوكل (تكبلة البحرص ١٠٠٠)

وقال في الهديمة : و السنة في الشاة و البقر إن يذبح كل معبها مضجعاً لانه امكن لقطع العروق واستقبل القبلة في الجبيع كذا في الهوهر الديرة (عالمكرية صعب والله سمانه وتعالى اعلم

حکم قطع شدن کردن در وقت ذبح

سوال: اگر در وقت ذیح گردن مرخ قطع شود حکم آن چیست آیا گوشت آن مکورو

میشود یا خبر؟ بیتوا تُرجروا `` الجواب ب**اسم ملهم الصواب** : قصداً چنین نمودن مکروه است اما بدون قصد کراهن

نیست لکن در هر دو صورت گوشت مکروه نمیشود . واله سیحانه وتعالی اعلم . ۲۵ مربیحالاولسنه ۹ هجری

حکم خریدن کوشت از دکان کافر

سوال: در مردم معروف است که علاه گرفتت دیگر اشیاء خوردتی ونوشیدتی از دست غیر مسلمان حلال است تا در حصه ذبیعه تحقیق نشرد که آیا ذبیعه را کدام مسلمان به طریقه اسلامی ذبح تموده ویاید از وقت ذبح تا وقت فروخت هندو وکافر تحت مراقبت مسلمان باشد زیرا آنها کفار رانجس می پندارند هندو توسط یک مسلمان گوسفند را ذبح میکند که تا وقت قصابی آن مسلمان نزدش باشد آیا شرعاً این ضروری است ؟ بینوا توجروا الجواب باسم علیم الصواب : جونکه اصل در گوشت حرمت است لذا برای حلت چند شرایط است لذا از وقت ذبح تا فروش گوشت مراقبت مسلمان بر او ضروری باشد.

قال العلامة اين عابدين يُجيِّنَا: وفالتعار خانية قبيل الاحمية عن جامع الجوامع لا إي يوسف يؤلِطُّةً من اهترى عميا قعلم انه جوسى و اراد الروققال خصه مسلم يبكر وا كلما اهو حملاناتان بهر وكون البيانات جوسها يقيمت المرقدة فانه بعدا هبار وبالعل بقوله خصه مسلم كردا كله فكيف بنيوندة تأمل (دوالبعثار ص-٣٠) وفك سجان موتفاق اعلم.

ذبیحه زن حلال است

سوال: آیا در ذبیحه زن کراهت یا حرمت است یا نیست؟ پینوا ترجروا **الجواب باسم علیم الصواب**: ذبیحه زن پلاکراهت حلال است. والله سیحانه و تعالی اعلم. ۲۲/هوال سمه ۹ همیری

حکم کوشت مرغی که کوشت حرام رامی خورد

سوال : توسط ماشین گوشت حیوانات مردار را با شمول گوشت سگ میده میکنند مانند.

احسن الفتاوى، فلوسى، جلاحفتم 4.4 ردر وأنرادرغذاي مرغ ها خلط ميكنند آيا خوردن گوشت چنين مرغ ها جواز دارد يا خير؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: خوردن كوشت چنين مرغ حلال است اما بهتر اينست كه چنین مرغ تا سه یوم بند شود وغذای حلال داده شود اما اگر توسط عذای حرام ونجس در گرشت انها بدیونی پیداشده باشد باید تازمانی حبس شود ودانه حلال داده شوند که پدیونی أن كاملاً ختم شود واگر قبل از زوال بديوني ذبح شود گوشت آن حرام است . ولف سبحانه ۲۳/شوالسنه۹۸هجری وتعالى أعلم .

زاغ وبوم را شکار نمودن

سوال : آیا شکار نمودن حیوان حرام مانند زاغ ویوم را شوقی جواز دارد یا خیر ؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : قتل نسردن برم وزاع ثراب دارد اكر به قصد نشانه براي جهاد باشد ئواب اضافه دارد امابعد از زدن نهادن تا آه وناله کند جواز ندارد باید طریقه خوبي اختيار شود در زودجان دادن آن.

عن عائمة ﴿ وَإِنَّهُ إِنَّ الَّذِي اللَّهُ قَالَ: خس فواسي يقعلن في الحرم الفارة والعقرب والحديا والغراب والكلبالعقور. (حيحالبغارىص،،ج) واللهجائهوتعالىاعلم

٨/ ذي القعد وسنه ٩٨ فجري

حكم چوچه شكم حيوان مذبوح

سوال: اگر از شکم حیوان مذبوح چوچه مرده بر آید آیا خوردن آن جواز دارد یا خیر ؟ ومعناي (ذكاة الجنين زكوة امّه) چيست ؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : حرام است ومعناي (زكوة الجنين زكوة امه) اينست كه بايد طريقه ذبح چوچه مانند طريقه ذبح مادرش باشد.

قال في شرح التدوير: وفي منظومة النسفي قوله ان الجدين مفرد يحكمه لعريت لم يتزلك بدا كالا امه لحقف البصنف ان وقالا ان تم علقه اكل لقوله عليه الصلو قوالسلام ذكاً قالمدين ذكاً قامه وحمله الإمام على التغييه اي كلكاة امه بدليل انه روى بالتصب وليس في ذاع الإمر اضاعة الولد لعدم التيقن عوله

بكلا وشارك حلال است

سوال: دوقسم مرغابی، سفید دنیله که بقه رامی خورد بعض پرنده ها را نیز می خورد آیا در ذیح آنها هم که در بول ویراز نول میزنند تاسه پوم بند نموده شوند ویا فی العال با شکار کمون گوشِت آنها حلال باشد شارک نیز دو قسم دارد یکی نول سرخ ودوم نول نیله دارد؟ بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب : خوردن این چیز ما فی الحال حلال است تا سه پرم حیس نمودن آنها لازمی نیست . واله تمالی اعلم .

اصول معرفت حيوان حلال وحرام

صوال: در درنده ها وپرنده ها طریقه معرفت حلال وحرام چگونه است؟ بینوا توجروا الجواب باسم هایم الصواب: درنده که باشکار تغذیه میشود یا بانجاست وگندگی مانند شیر، دیو، شغال، گربه، شادی، بازالاغ وغیره حرام اند اما آنانکه چنین نباشند حلال اند مانند طوطی، مینا، فاخته، گندشک، مرفایی، کبوتر، آهو، بطک، طرگوش وغیره، واقله سیحانه وتعالی اعلم.

خوردن كوشت خام

سوال: آیا خام خوردن گوشت حیوان حلال وجائز است یا مکروه ؟ بینوا توجروا الجواب باسم هلیم الصواب: مدارحل وحرمت آن بر ضرر است اگر گوشت خام مضر جسد باشد حرام درغیر آن حلال است . تحقیق ضرر وعدم ضرر از نظر اطباء نموده شود. واف سبحانه رتمالی اعلم .

ذبيحه اهل كتاب

س**وال**: در هصر حاضر اهل کتاب که راهبان دارند معبد ها دارند باقاهده هبادت میکنند نگاح ، جنازه ودیگر امور را طبق مذهب خویش انجام میدهند آیا اینها اهل کتاب پنداشته میشوند وفییحه آنها که از معالک ایشان ارسال شود حلال است در این حصه عموماً (۱) اکثر اهل کتاب در این عصر دهریه اند.

(٢) حيوان را طبق طريقه اسلامي ذبح نميكند.

(۳) برآن بسم الله نمی گویند .

جواب : جواب اشکال اول اینست که اینها مسلمان زبانی اند آنها نیزکم نباشد از ملحد و دهری شب وروز کلمات بی حساب کفری را تلفظ می کنند.باوجود آن در ممالک اسلامی گوشت دست انها حلال پنداشته می شود بنابر اینکه درملک مسلمانان اند تاکه دلیل قطعی نباشد.بركافر بودن ذابح بائد فكر نموده شود كه مسلمان صحيح العقيده آنرا ذبح نموده.

نیز اگر فکر کنیم که اکثر اهل کتاب دهریه اند پس همه چنین نیستند باید تحقیق شود مانندیکه در ممالک مسلم جواز ندارد در ممالک اهل کتاب نیز جواز ندارد.ابهموا ما ابهم الله جواب اشکال دوم وسوم نیز همین است که در حصه قصابان مسلمان نیز بعض سخن ها را ترک کنید که آنها در وقت ذبح دشنام زنند وکیف ما اتفق چاقو را کش میکنند یک حیوان را در خیز ولغت بمانند بر دیگری شروع میکنند اما تا زمانیکه در حصه کدام یکی یقین ذبح غیر اسلامی یا قصداً ترک تسمیه نباشد باید ذبیحه اورا حلال قرار دهید در کتب فقه تصریح آن موجود است اگر مذبوح کتابی بیاید خوردن آن حلال است نیز اگر در معضر مسلمان ذبح کند وتسمیه رابه سمع او نرساند نیز حلال است . البته اگر در حضور مسلمان با گرفتن اسم غیراله ذبح کند یعنی مسلمان در آن وقت از او اسم غیراله وابشنود ذبیحه حرام است .

قال في التدوير : وهرط كون الذائح مسلماً حلالا عارج الحرم ان كان صيدا او كتابيا فعيا او حربيا. وقال الامام المصكف يوفيد : الااذام معمعه عدد الذيخذ كر البسيم (ردالبحدار صسيم)

وقال العلامة ابن عايدون عُراك : و فالتعار غانية قبيل الاضية عن جامع البوامع مع لاني يوسف كلية من اهترى لحية فعلم ان جوسى واراد الرد فقال فصعمسلم يكرنا كله اهومفادتان جود كون البائع جوسيا يفيت الحرمة فانه بص اعباره بألمل بقوله ذمه مسلم كره اكله فكيف بدونه تأمل (ردالبعدارص، جه)

وقال العلامة الطوري وينافي : قال في العداية الكتابي اذا الى بقليدسة منهوسة اكلما علو ذي بأعشور فلايدمن المرطوه الدلاية كرعير استفاه وتكيلة البحرص ١٠٥٠) وقال ايضا: و في هرح الطحفاري و فيهمة اعلى الكتاب الحاقوك الذا الى بياً ملهوسة و ان فيم يين يديك فان سمى فله تعالى لا باس باكلها و كذا اذا لد يسبع منه غيره وان سمى بأسم السسنح و سمعه مدعولا يدكل وتكبلة البعر ص. ٣٠٠٠ بيم)

وقال الإمام الكلسان كَيُّكُونُ : هو الماتوكل غييمة الكتابي الخالد يشهد فكمه و لعد يسمع مده هي اوضع و ههده ممه تسبية قاله تعالى وصده لانه الخالد يسمع مده شيعنا كميل على الده تسمى الله تباراعه و تعالى جو دالتسبية تحسينا للطياب كياباليسلم ولو سعم مده كراسها للمتعالى بلكنمه عن الله مووطي السبيح عليه الصلوة والسلام قالوا توكل لانه اظهر السبية عن تسبية البسلسنون الاانه الما نص فقال السبيح الموادية عند الله عند ولا تعالى و قداروى من سيدنا على جهد قداحل فحلة فياتمهم وهو يعلم ما يقولون قاما الخاصة عدد المساح لا توكل فيهدمه كذا روى سيدنا على جهدو المديو عدد غرة علاقولون قاما في المناص عدد المساح لا توكل فيهدمه كذا روى سيدنا على جهدو المديو عدد غرة علاقات على المساح لا توكل فيهدمه كذا روى سيدنا على جهدو المديو عدد غرة علاقات على المساح لا توكل فيهدمه كذا روى سيدنا على جهدو المديو عدد غرة المناطقة على المساح لا توكل فيهدمه كذا روى سيدنا على جهدو المديو عدد غرة المناطقة عدد المساح على المساح لا توكل فيهدمه كذا روى سيدنا على جهدو المديو عدد غرة المناطقة على المساح المناطقة عدد المساح المناطقة عدد المساح المناطقة المناطقة عدد ال

علاوه ازین نزد امام شافعی رحمه الله تعالی متروک التسمیة عمداً حلال است پس آنرا خرق اجماع گفتن چه حیثیت داره ؟ بنا بر تفصیل مذکور گنجایش تناول گوشت وارد شده از دیار اهل کتاب بنظر می رسد اگر که احتیاط اولی باشد.

اميدوارم با مطالعه اين تحرير اصلاح فرمانيد. بينوا بيانا شافيا نوجروا اجرا وافيا **الجواب باسم عليم الصواب. قال** العلامة الالوس كينوك: والحق عندى ان البسالة اجهادية و ليوسالاجاع غير مسلم ولو كان ما عرفه الامام الشافي <u>كينوك</u> واستدلاله على مدعاة على سعميلا يعلو عربعائة (روح البعائي ص» ج»)

و قال الاماد العودي يحيط : (وح) في ملاحب العلماء في التسبية مل ذيح الاسمية وغيرها من اللمائح وعلى ارسال الكلب والسهد وعيرهما ألما العهد

و من الرساقية بعضية طلك قان تركها سهوا او خما حلما الليمعة ولا المرعلية قال العبدة ري روى هذا عن ابن عباس و إن هزير أو مطاره قال ابو حنيفة التسبية هرط للإيامة بع الذكر دون النسيان و هذا ملعب عماهز العلياء وعن احماب مالك قولان (احمها) كملحب ابن حنيفة (والفائ) كملحبنا و عن احمن ثلاث روايأمزالمعيمة)عندهم والبغهورة عنه ان التسبية هرط للإيامقاناتر كها حما اوسيوا لمحيدة هومية (والفائية) كملحب المحيدة (والفائقة) ان كماطها المساعدة سهوا حلميو ان تركها عمدنا قصده روایتان و قاتل این سیزنان وابو تور و داو دلا تمل سواء تركها حمدنا و سهواهذا نقل العبددی وقال این البدلد عن الفصق ونافع كهدهب این سیزیان قال و نمی ایا حاکل ما تركت التبدیه قبله این عباس و ابو هزیر 5 و سعیداین البسیب و طاق س و صطاء وانحسن البصری والنخسی و عبدالر حمی این این و جمعفر این عبدوانمكد و ربیعة و مالك و الفوری و احدواصی و ابو حدیقة تغییر البصوری س س س

وقال ايضا: وقر عضيه هذا الكتاب سلال سواء ذكروا اسم لمله تعالى عليها أدر لا لظاهر القران الدوان الدوان من ما مناسب المجمود و حكوان سليفان و إلى حديقة و الدوان و حياد بن سليفان و إلى حديقة و الدوان و عرف هذا مناسبة المجمود المناسبة و الدوان عصد و أعير وقد يم لوقال ابن الدخل و قال عطاء الخافج الدوان المحمود الأياض اسم عيس فكل قد تعالى الدوان المحمود الأياض المحمود الأياض المحمود الأياض المحمود الأياض المحمود و المحمود المحمود المحمود و المحمود المحمود المحمود المحمود المحمود المحمود المحمود المحمود المحمود و المحمود المحمود و المحمو

(قرح) ذكر ذا ان ملعبدنا تعريد ذكالا نصارى العرب بين تعلب و تنوخ و بهراء و به قال على بين اني طالب وعطاء وسعيذين جهيز و اباستها ابن عباس والنصى والفعيى وعطاء الخراسالي والزحري والمحكم و حمادوا يوجيهة و اصحة بين (هويهو ايو فرو طلبلنا ماذكرة البصعف.

(فرعين) فح إعل الكُتاب في دار غرب سلال كلبائعهم في دار الاسلام، وهذا لاخلاف فيه ونقل ابن السند الإيما عمليه، (البعيد وحص سع)

سدر من مسيدرو بيمين من الله المنافقة الساسنة وأما كنيمة تصارى بقى تغلب و فيانح كل دعيل في البودولة وقال المطارحة القرائية إلساسنة وأما كنيمة تصارى بقى تغلب و فيانح كل دعيل في البودولة والدورانية كل كل من من فيانح بين عن فيانح بين عن فيانح الدعاري البحقتين منافذ الدعرانية الإمرينا إلى و في المالية والمنافذين منافذ و المنافذين المنافذين منافذي المنافذين المنافذين منافذين المنافذين المنافذين المنافذين بدورانية بين يتوليم معكم قائد منهم كلولد تكن بدو تغلب من العصاري الا تموادي الا تموادي الا

وقال الامام الاجل ابن العرفي مواليه: وقد قلت لشيفنا إني الفتح المقدسي: الهد يذكرون غير فأعققال بالحدمن ايامهم وقنبحلهم فأعتب البن كان قبلهم مع عليه بحالهم (احكام القران صسيم وقال الشيخ همدان يوسف ابوحيان كِيُرَاقِيُّ : والطاهر حل طعاً مهم سواء سموا عليه اسم الله إمر اسم غيرفاويه قلل عطآء والقامم ين يمصر الوالشعين وربيعة ومكعول واللينف وخضب الى ان الكتابي المالم يلكر اسم فأهمل النبيحة وذكر غيرفأه لعرتوكل وبهقال ابوالندداء وعبأدةين الصامع وجاعةمن الصحأبة ويدقال ابوحتيقة وابويوسف وعميدوز فرومالك وكردالتضي والغوري اكل مأذخ واهل يد لغير الماراليحر البحيط صسج

وقال القاص صيد لعاء فأه العقال موالة : مسالة : لوذ كيبودي على اسم عزير و نصر الى على اسم عيس لا يمل اكله عددنا قال في الكفاية انما يمل ذبيمة الكتابي فيها اذا لمديد كر وقت الذبح اسم عزير او اسم المسهجواما اظاذكر فلايمل كمالايمل فيهحة المسلم اظاذكر وقمعا للنج اسمغير فأله تعالى لقوله تعالى وما اهل بعله يو فأعضال الكتاني في فللتعلا يكون اعلى من حال المسلم.

وقال البغوى اغتلف العلبآء فيعله البسالة قال ابن عمر لايمل وخعب اكثر اعل العلم الى انه يمل وهو قول الهجور بوعطاموا الزهرى ومكحول سكل الشعور وعطاءعن النصر الى يذبح بأسم البسيح قال يمل فأن أتله تعالى قداحل فبأتحهم وهو يعلم ما يقولون وقال الحسن اذا ذيح اليبودي او النصر الى فل كر اسم غير فله تعالى وانستسبع فلاتأكله واذاغاب عدائ فكل فقد احل فلملك

قلىموالصحيح البختأر عددناهو القول الاول يعنى فبأتح الكتابي تأر كاللتسبية عامدا اوحل غيرام الله تعالى لا يوكل ان علم ذلك يقيدا أو كأن غالب حالهم ذلك وهو عميل النهي عن أكل دُباعُ تصارى العرب وعمد وول حل يهلا تأكلوا من فيأفح نصارى بنى تغلب فانهم لم يتبسكوا من العصر الهة يقديد الابغر ببعد الخبر فلعل عليان علم من حالهم انهم لا يسبون لأنه عند الله م العون على غير اسماله تعالى فكذا حكم نصارى العجم ان كأن عادمهم الله محل غير اسم الله تعالى غالبالا يؤكل فبيعمهم ولا شلحان العصارى في حذا الزمان لا يذيحون بل يقعلون بالوقد غالبا قلا يمل طعامهم (التفسير المظهري 17:10

از تحریرات مذکوره امور ذیل ثابت شد :

⁽١) قول حلت امام شافعي رحمه الله تعالى را در متروك التسمية عمداً خرق اجماع قرار دادن محل نظر است مخالفت نمودن چنین امام جلیل القدر قرین قیاس نیست قبل از او از

صحابه رضى الله عنهم وتابعين وائمه مذاهب نيزجنين قول منقول است.

(۲) بعض شوافع ترک تسمیه عمداً وخوردن چنین ذبیحه را مکروه گفته اند که مراداز
 آن کراهت تنزیهی است .

ون كرامة الصويم تداق انحلة و هن ثابتة عددهم بلاخلاف. على امهم يدكرون درجة كراهة الصويم بين انحرامو كراهة العالايه كما يعكرون درجة الواجب بين انحرام والبستحب.

(۳) ذبیحه نصاری برای تام مانند بنی تغلب را حضرت علی 智道 حرام قرار داد اما جمهور فائل حلت آن اند.

(٤) اگر نصرانی در وقت دبح اسم حضرت عیسی علیه السلام را بگیرند باز هم ذبیحه حلال است زیرادر عقیده انها مصداق الله وعیسی یک چیز است اگر الله بگویند مرادانها عیسی علیه السلام باشد واگر عیسی یگویند نیز مراد آنها الله میباشد پس اگر اسم الله تعالی را یکیرند یا اسم عیسی علیه السلام را ذبیحه آنها حلال است این دلیل آنها قوی بنظر رسد اما معهد جمهور آنرا حرام قرار داده اند.

(۵) کتابی قصداً اسم الله تعالی را ترک نبود اما اسم غیر الله را نیز نگرفت در حلت ان اخلاف است عندالجمهور حلال است، پس ثابت شد که در عمداً ترک تسمیه نسبت به فعل مسلم فعل کتابی اهون است عند الجمهور اول حرام است وثانی حلال.

معلم هل دایای آهون است عند المجهور اول خرام است وامل علاق.

در المستار) شخصاً من از پاکستان تا روم مراکز نصارادادیدم و تعقیق نمودم که بوقت ذبیح
اسم الله نمیگویند و اسم حضرت عیسی علیه السلام را نیز نمیگیرند بنا بر این تفصیل اندک
امکان دارد مگر از تحقیق معلوم میشود که فیم با طریقه اسلامی را ضروری نمی پندارند با
کنام شکل دیگر زدن سر حیوان را کافی میپندارند واین معمول انهاست گردن مرغ رامی
کنند که ذبیعه آنها در موقوده حرام داخل است درسوال تحریرات درحصه ذبحه در معالک
اسلامی فقط احتمالات است یا جزئیات معمودی در صورتیکه نزد اهل کتاب این وقائم
معموم وحقان است فافتر قارفائه سیجانه وتعالی اعلی.

املامی فقط احتمالات است یا جزئیات معمودی در صورتیکه نزد اهل کتاب این وقائم

بنسيله ألتخالف

الذكألامأيين اللية واللحيين (الحديث)

الجَوهرةُ الفَرْدَة في حكم الذّبح فوق العُقْدَة

(رحلت حیوان ذہح شدہ فوق الحدہ در این مورد فیصله طبق حدیث، فقه علل وقجریه ها،)

الجوهرة الفردة

تاریخ تالیف: ۲۸ دی الحجه. سنه: ۱۳۷۲هجری طبع اول: ۲۳۳ جنادی الثانیه سنه ۱۳۷۹هجری.

مندرجات:

- دلائل مستحلین ومحرمین
- توقف علامه ابن عابدین رحمه الله تعالی
 - توقف حكيم الامة رحمه الله تعالى
 - اختيار توقف امداد المفتين
- مشاهده مؤلف رحمه الله تعالى وطبق آن فتوى بر حلت
- مشاهده حضرت سهارنپوری وطبقه آن فتوی بر حلت.
- رجوع حكم الامت رحمه الله تعالى از توقف وفتوى دادن بر حلت .

تحقيق ذبح فوق العقده

سوال : آیا با ذبح فوق القعده ازنگاه شرع ذبیحه حرام میشود یا خیر در پرتو شریعت این مسئله را توضیح نمانید؟ به**دوابلارهانتوجرواعددالرحمن**.

الجواب باسم ملهم الصواب : در اين مورد نقهاء كرام اختلاف دارند.

ستماين عمرم حديث : (الذكافك الين اللمة وللحيونين) در كتب فقه عبارت مبسوط از (الذكام ابين اللبة واللحيوني) استدلال نبوده اند وقايلين حرمت حديث : (افر الاوهاج عا هليم) تخصيص ميدهند زيرا اوداج اسم جمع است كه اقل درجه آن سه است وبا ذيم فوق

الهنده سه رک قطع نمیشود لذاً حرام است . میارن جامع صفیر : (لایاس)المانهااالملی کلموسطه واعلاهواسفله)

وهيارت قفوير الابصار: (وذكاة الاعتبيار ذخ بين انحلق واللية).

نیز موید آنست زیرا بالای عقده حلق نیست :

اعلوق الإصارة أصافه عند كما أن القاموس) ومن المقدقة اليميذاً الصدر (ردالبحثاريجه) لذا قائلين مرست فكر دارند كه حديث : (اللكوكاما يون الله قواللجيون) وعبارت مسبوط : (اللياح ما يون الله قواللحون) مقيد است با تحت العقده .

ستحلين ميگويند كه باذبح فوق العقد، عروق منقطع ميشود وعبارت جامع صغير وتنوير نيز فوق العقد، را شامل ميباشد ماننديكه اطلاق (حلق) بر ما فوق العقد، نيز ميشود.

وكلام التصفة والكافئ وغيرهما يدل على إن الحلق يستعمل في العنق بعلاقة الجوثية فالبعني بون مهدا الحاق اصل العنق كما في القسستاني روالبعدارج»

مارن جامع صغير: (لا بأس بالذاخ في الحلق وسطه و اعلاه و اسفله والاصل فيه قوله عليه الصلوة واسلام الذكاة ما بين اللهة واللحيفان) دليل واضح است براينكه لفظ حلق مافوق العقد، را

غامل است .

ازنفصیل مذکور دانسته میشود که اختلاف بنا بر این ست که آیا با ذیح فوق العقد، عروق سخطع میشود یاخیر ؟

علامه شامی بعد از بحث میفرماید از اهل تجربه پرسیده شود یا مشاهده شود که آیا با

فيع فوق العقده عروق منقطع ميشود يا خير؟ هسمز اصت نظر به ادراد الدفت را داد الفتاء مردر كام كار وذر حدر النزاع و رود

همین است نظریه امداد العفتین وامداد الفتاوی بنده کله گاو مذبوحه راخواستم دیدم که ^{طور}مری حردو بر عفده خاتمه می بابند باذیج نمودن فوق العقده منقطع نعیشوند.

بظاهر از آن تائيد قائلين حرمت ميشود جراكه نزد امام مالك رحمه الله قطع عروق اربعه

كتاب الصيد والذبائح الججوهوة الفردة

حلقوم. مرى وودجين شرط است.

شودگانی است.

نزد امام احمد وشافعی رحمه الله تنهاحلقوم ومری را قطع نمودن ضروری است .

وبر قول امام ابويوسف رحمه الله قطع نمودن حلقوم. مرى واحدالودجين واجب است .

امام محمد رحمه الله ميفرمايد وقتيكه حصه اكثر هريكى از عروق اربعه قطع

یک روایت امام صاحب امام محمد رحمه الله است وقول مختار ومفتی به امام صاحب اینست که بلاتمین قطع سه عروق ضروری است علاوه قول مختار امام صاحب همه انمه باشمول امام صاحب در یک روایت قطع مری وحلقوم را ضروری میپندارند وبر قول مختار ومفتى به اولاً قطع سه عروق ضرورى است ودر ذبح فوق العقده تنهاودجين قطع شود حلقوم ومرى منقطع نشود لذا مذبوح فوق العقده بالاتفاق حرام است.

اما بعد از نظر غائر معلوم میشود که با ذبح فوق العقده نیز عروق اربعه قطع شود بنا بر چند وجوه .

(١) مراد از قطع قطع العروق من الوسط نيست بلكه قطها من الراس او من الصدر است.

قال البقدس تونه لم يحصل قطع واحدمه بما ممنوع بل خلاف الواقع لان البراد يقطعها فصلهما عن الرأساوعن الاتصال باللية-آتا (ردالمحتارجه)

ومراد از و ذبح فوق العقده انفصال العروق الاربعة عن الرأس است.

(٢) واگر مراد از قطع قطع العروق من وسطها باشد بازهم در صورت ذبح فوق العقد. مری وحلقوم قطع میگردد حلقوم بنا بر اینکه حلق اگر که حقیقتاً بر عقده ختم شود اما اطلاق حلق وحلقوم بر مافوق العقده نيز شود طبقيكه بيان كرديم-

در اشتراط قطع حلقوم چند قرائن برعموم حلقوم :

(١) حديث: اللكأقمأيون اللية واللحيون.

(٢) عبارة جامع الصغير : لايأس فالحلق كل وسطه واعلانا واسفله الاصل فيه الوله عليه الصلوة والسلام الذكائما بنن اللية واللعينن.

(٣) عبارت مبسوط : الذبح ما بين اللبة واللحيين .

(٤) مواد از قطع حلقوم توحيه اخراج الروح است واين مقصد باقطع مافوق العقده نيز
 عاصل ميشود.

وبانيخ فرق العقد، مجروعه مري از پنجهت قطع شود که بر حقده حلقوم وسرى متحد شوند
وبانيخ مافرق العقد، مجبوعه مري وحلقوم باشد وآن سوراخ کارهردو را انجام دهد مجرى
وسوراخ مافرق العقد، مجبوعه مري وحلقوم باشد بر قطع مرى عدم انقطاع مرى وقتى
این که سوراخ مرى نزد عقده کاملاً بند ميشود وسوراخ بافرق العقده را شامل نمى باشد.
این وقبیکه سوراخ مافرق العقد، شامل است بر مرى وظیفه مرى را نیز انجام میدهد وبا
نظم آن همون مقصد حاصل میشود که با قطع مرى حاصل می شود یعنی قطع مجرى النفس
نیزیم فی اخراج الروح هیچ توجید نباشد که قول نموده باشد بر عدم انقطاع مرى وشرط
نیزم تعت العقده را ازنزد خود اضافه نموده در حالیکه در کلام الله وکلام رسول الله این قید
نیامده است.

(هوه اللوگاهمایین اللبیهٔ واللمیهان) دلیل است که در ذیع فوق العقده همه عروق منقطع میشود که قطع نمودن آن ضروری است.

ر لذا ذبيحه فوق العقده با اتفاق همه ائمه رحمهم الله حلال است.

اگرفرضاً قطع مری را مستقلاً تسلیم کنیم باز هم بنا بر قول مفتی به ومختار امام صاحب مروق للائه حلقرم وودجین منقطع میشود.

(۳) فرض محال اگر حلقوم ومرى را تا عقده تسليم كتيم وما فوق العقده يكى انها را نيز تسليم نكتيم باز هم نظر به حديث حلت ذبيحه فوق العقده ثابات ميشود زيرا كه عمرم الذكاة مايين الليه واللعين آنرا شامل سيباشد واو فر الاوواج با آن منافى نيست جراكه درجه اقل إيواج للاله باشد وهروق للاله فوق العقده نيز موجود است يك سوراخ مجراى علف ونفس ودو دومين.

^وز مدیث ذکرعروق ثلائه مطلقا آمده حلق ومری ذکر نشده مراد از عووق است که با قطع آن توحیه فی اطراج الووح وانهار الدم میباشد.

اس اگراطلاق حلق ومری برمافوق العقده نشود باز هم بهر کیف عرق موجود است که

قطع آن باحث توحیه فی اطراج الروح میگردد لذا در حالت فوق العقده عروق نلائه منتظم میشود پس ذبیعه حلال میباشد. فقط، وهلماماچا، فاجهه هلاالقلیم والعلم عندالحاله الطبق با_{خیور} ونیداحمد / ۲۸ (وعالمهم ۲۲ عجری

الحاق

شش سال بعد ازین تحریر فتاوی مولانا خلیل احمد سهانفوری رحمه الله مطابق فتوی پنر، بنظرم رسید که بر آن فیصله آخر حکیم الامت رحمه الله نیز موجود بود.فالحمد له علی ذلک، مضمون امداد الفتاوی درج ذیل است.

سوال : جناب حضرت مولانا مولوى محمد اشرف على صاحب سلمكم الله تعالى :

السلام علیکم ورحمهٔ الله مطلب که آنچه در باره، مذبوحه فوق العقده فتوی او شان باشد از آن مطلع فرتمودند و ازمولانا خیل احمد صاحب نیزجواب خواستانیده شده است.وازمدرِسه دیربند شریف نیزجواب به این الفاظ :

(اقوليالله التوفيق حل المذبح فوق العقدة هو الراح روايةً ودرايةً - فقط و لله تعالى اعلم.

كتهه الاحقر عزيز الحبن عفى عدم مقعى دار العلوم ديوبدند

آمده است اکنون آنچه بنظر او شان موجب شریعت غراء آمده است ارسال داشته باشند تاعند الله ماجور وعندالناس مکشور بوده باشند.

نقل تحرير حضرت مولانا خليل احمد صاحب مدظله العالي :

محترم جناب حاجى شير محمد صاحب اسلام عليكم ورحمة الله وبركاته ! تموير فريقين در مسئله ذيح فوق العقده رسيد كه سالهاى سال بر آن بحث نموده شد تعقيق چنين است : اگر ذيح فوق العقده باشد پس حلقوم ومرى قطع نميشود درست نيست منشاى آن عام

رو دیج طوی انتخدا باسد پس حسوم وجوی صبح عیسود درست بیست مستدی از ۱۳۳۰ تجربه است بنگرید حلقوم منتهی نشده برعقده بلکه از طرف سرتا بالا رفته لذا این دعوه که: نهایت تعجب انگیز است وار چنین قول است که تاثید آن از کتاب اله وسنت رسول الله نباهده بلکه حدیث الذکاه مابین اللیه واللحیین مصدق انست در این مورد مولانا محمد سعید نهریر کامل درج اندوده اما جهت اطمینان شما چند سطر را از مبسوط شمس الانمه سرخسی نقل میکنم:

وان مو البعرة حلمت يكر فظك كيابيدا ان السنة في البعر اللخ قال فأد تعالى ان فأد يمركد ان تلموا بعر المعرف الإبل فالسنة فيه النعر وهنا الإن موضع النعر من البعور لا كمر عليه وما سوى خلك من سلقه عليه محمد خليط فكان النعر في الإبل اسهل فاما في البعر اسفل الملق واعلافاً للحد عليه مسواء كما في الفعد فالذخي فيه ايسر والبقصود تسبيل النعر والعروق من اسفل الملق إلى اعلافاً فالبقصود يصل بالقطيط في اكام موضع كان معد فلهذا حل وهو معنى قوله فقطة اللكافاً بين الله أو اللعيين ولكن تراعا الإسهام مكروفاً كل بهنس لها فيه من إلى الإمريز عما حالهم موضوع حرب كتاب اللها أي المجواب عن الشوف على: بناى دليل حلت وحرمت در ذبح فوق المقده در ابن است كه آيا مرى وحافزم قطع شود يا خير مشاهد ثابت نبود كه قطع شود پس حكم داده شود بر حلت قبلاً بنده حكم حرمت آنرا نموده بود لذا از آن حكم رجوع نمودم.

۱۲۲ (ترجیح خامس ص ۱۲۲)

بسيلة التخزالف

((أَحِلَ لَكُدُ القَلِيْلِ عُومًا عَلَيْهُ عُرِينَ الْهُوَادِيِّ (العران)

حُرْمَةَ المقعَاص برَمْيَة الرَّصَاص

«جواب یک تحریر در حصه حلت شکار با مرمی تفتک اثبات حرمت با نصوص قرآن ، حدیث ، فقه ودلائل عقلیه،،

بحث مفصل بر شکار تفنگ

سوال : شخصاً بنده در این مورد اشتباه دارم که آیا شکار با تفنگ مانند حکم مرمی بالسهم وبا شروط المعهوده حلال است ويا حرام با دلائل مايانرا مطلع سازيد وتحت دلائل به موجب فأنظرالىمأقال ولاتنظرالى من قال فيصله صادر كنيد باوجوديكه از دلايل ذيل حلت آن بنظر می رسد:

- (١) قل احل لكم الطيبس وما عليتم من الجوارح مكليون تعليو بهن هما عليكم الله فكلوا هما امسكن عليكم واذكر وااسم الله عليه الاية
- ماده جوارح جرح است در تفسير آن نزد امام ابوحنيفه رحمه الله تعالى زخم و خروج دم با شکار کلب شرط است که از آن دانسته میشود که در ذبح اضطراری مدار حل خروج الدم است واین سخن در تفنگ به درجه کمال موجود است.
- (٢) در حصه معراض حدیث عدی بن حاتم رضی الله تعالی عنه که رسول الله صلی الله عليه وسلم فرمود :كلُّ ماعوق وما اصاب يعرضه فقتل فالفوقيل فلاتأكله (بخاري ج ٢ص٨٢٣) در منجد آمده است : خرقه بالرمح طعنه طعناعفیفا
 - (٣) مأ الإرالدم وذكر اسم الله فكل ليست السن والظفر الحديث (معارى جع)

این حدیث در حصه ذبح اختیاری ست که در آن استثنای سن وظفر معلوم میشود که در ذبح اختیاری علاوه انها را لدم خصوصیت اله را نیز دخل باشد بخلاف اضطرار که در آنجا خصوصیت اله معتبر نیست مدارحل فقط انها را لدم است (بأی آلة کأن) زبرا اگر با دندان مناخن بازوسك اكر (عددالقدوة على الزكوة الاعتماريه) ودجين مرى وحلقوم كدام حيوان فطع شود باز هم حرام است وعند الاضطرار مثلاً در وقت شكار اگر بادندان وناخن باز ویا

سگ خروج الدم موجود شود پس حلال است. فهمیده شد که در ذبح اختیاری خروج الدم مع خصوصیة الآله ضروری است ودر اضطراری فقط خروج الدم کافی است . البته این ضرور معلوم نمودن در کارست که موت

منسوب باشد بسوی جرح وخروج الدم نه بطرف دق وثقل کما یدل علیه لفظ الجوارح فی اگر دق وثقل موجب موت گردد باوجود خروج مقدار قلیل خون حلال نباشد.صرح به

قاضيخان في فتاوا، وسائرالفقهاء رحمهم الله تعالى : صاحب حدايه قانون نهادم : والاصل في هذه البسائل ان البوسان كأن مضافا الى الجوح بيقين

كأن حلالا وان كأن مضافا الى العقل بيقين كأن حراما وان وقع الشات ولا يدرى ماس بالهر ح او بالعقل كأنحراماً احتياطاً (كتأب الصيد)

پس دیده میشود در تفنگ با وجودیکه زخم وانهار الدم کامل است.آیا در اینجا موت مضاف الى الثقل والدق هست يا خير ؟

ازتجربه ومشاهده ثابت است كه در وقت خوردن مرمي محسوس هم نشود وقتيكه خون را دید یا از زخم درد شروع شد قطعا علم نداشته باشد که من با مرمی خوردم این عجیب دق وثقل است که مرمی خوردن را محسوس نکند بلکه این دلیل است بر تیزی آن اضافه از حد. این نیز مشاهده است اگر یک تحته را چنین ایستاد کنیم که بافشار اندک بیفتد اگر آن

را با تفنگ بزنید مرمی از او خارج میشود اما تخته نیفتد. اگر دق عنیف می بود طبقیکه علامه شامی در کتاب الصید تحریر نموده پس قایم ماندن

تعته چگونه ممکن باشد فهمیده شد که موت در تفنگ مضاف شده بسوی زخم.

(4) شامى: ج: ٥ كتاب الذبائح: وق البنع عن الكفاية انسال بها الدم تحل وان تهديلا.

وقنیکه ذبح اختیاری بالناردرست شد کما تدل علیه هذه العبارة پس جواز اضطراری

بطریق اولی درست است . این نیز تجربه شده تا زمانیکه مرمی مانند انگار سرخ باشد هنوز حد رفتار او قائم میباشد

كتاب الصبد والذبائح ومقالعتينى

وفتیکه سرد شود بیفند در آب میچ بهش روی کرده نمیتواند دانسته شد که مرمی در وقت اصابت با حیوان مانند انگار باشد که در آن حدت وحرارت میباشد پس این در حکم اخزاج دم میباشد در غیر آن در صورت سرد شدن بادق وئقل معیض آن قطعاً کشام نفس نهیر کساهو مشاهد.

(۵) امام ابوحنیفه رحمه الله تماان در قتل بالسئلل قصاص راواجب نمیکند جارحه بودن اله را ضروری میداند باوجود آن در هدایه وغیره آمده اگر کسی را با چو بهتراز وو میزان بزند وزخمی کند و از آن خون بر آید پس موجب قصاص میباشد.

باوجودیکه در آنجا جهت زممایددو مرکدههادماهتهاظاً) در آن سقوط میباشد نه وجوب در اینجا باذیج اضطراری وسهم وحیوان شکاری حیوان زخمی شده در حلت رخصت گردید. ودر این رخصت تساهل فی الشروط منظور نظر میباشد.

این دلیل نیست تنها تبرماً تقدیم گردیده است : (۴) در عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم عادة تیر معراض سک ،باز وغیره عادت بود

ر ۱۲ فر عصر محصورت صفی افه حیث وستم عاده بیر معراض ست. بهر وهیره عادت بود در شکار از اینجا نسهیلاً بشرط الجرح در این چیزها حیوانات شکار شده در حکم حلال گرفته مشیدند.

ونزول ما علمتم مى كرديد : ولوطعه ما كله الأجرأ عناصروا «الترملي» ارشاد شده.

باوجودیکه در شکار این جیزها (قد*وقطهااللهکاقالاعتیاریةغالبالحصول)* میباشد. موت فوری در اینها نباشد اخراج دم نیز ناقص میباشد.

پس از کبوتر گرفته تا به آهو شکار با نفنگ میشوند که در آنها قدرت علی الذکاه الاختیاریه شاذ نا در میباشد واخراج الدم نیز کامل میباشد.

پس باوجود این ضررت شدیده تمیز الدم البفسوح باکمل وجه وهوالمقصود را حرام قرار دادن که بر این معنی است که در این عصر مردم از رخصت خداوندی متمنع نشوند.

این درست است که بلاوجه در عصر جدید ویا آلات جدیده در احکام ترمیم نمیون العاد وزندیقیت است وخلاف عبارات وارشادات فقهای کرام نافذ نمودن کدام حکم نیز خالی از فتنه نباشد لیکن در موجودیت دلائل شرعی تحت اصول مقرره فقهای کرام فکر نمودن بر

كدام مسئله نيز قابل ملامت است غور وفكر نكردن بر آلات جديد وضروريات زمانه وقياس

شعابان نهایت ضروری است. **والسلام**

نبودن مرمی تفنگ بر بندقه طین سبک دوش شدن شان علماء نیست. بازهم در تفنگ تنها با مرمی وبرچه شکار نشود بلکه با مرمی نوکدار نوک کار توس که کہ از نوک مقراض نیست همه را در یک حکم گرفتن چگونه درست باشد این خیالات بادلائل فوق تحریر نموده شد شمایان بعد از فکر در آن مایان را باجواب سر فراز سازید بلکه یکبار هر آنینه بر کنونشن علماء پاکستان مغربی تشریف آورده ممنون سازید شرکت

محمون عفاالله غنه مفتى مدرسه قاسم الطوم ملتان

كتاب العتيد والذبالح،حومة العقعاص،

الجواب باسم ملهم الصواب : مواد این تحریر تقریباً مانند تحریر مودودی صاحب در رسائل ومسائل صفحه ۱۰۶ هست پس آن تحریر مودودی صاحب نیز زیر بحث قرار داده

شود اولاً آن جملات (۱) رانقل نموده که ضرورت است بر بحث نمودن بر آن : (۱) حیرت است مرا از کجا معلوم کردید که بر حرمت شکار تفنگ انمه اربعه متفق اند

أبا در عصر ائمه اربعه تفنك ایجاد شده بود پس مسائل استنباطي از كدام مسئله، تخریج شده انمه واخراج حکم از آن چیزی وحکم فقهاء بعدی چیزی دیگری است .

(۲) قسم دوم یعنی حیوان ذبح اضطراری در اختیار ما نمیباشد مثلاً حیوان دشتی ویا

حیوان اهلی که ترور شود ودر حکم وحشی می آید یا حیوانیکه در چاه افتیده باشد که بر أن شرط طريقه، مقرره، زكوة أداء نكردد يا حيوانيكه بناء بر كدام علت قريب الموت باشد وتا یافتن چاقو جان دهد.

(٣) در قسم سوم یعنی ذبح اختیاری ضرور است که با الهء تیغ دار حلقوم آن تاحد نرخره قطع شود وریشه های بریده شود و دوم یعنی ذبح اضطراری در حیوان آنقدر خرق کافی ست که از آن خون بر آید.

در این سلسله نصوص را از کتاب وسنت بالترتیب درج نموده ایم :

(١)- احل لكم الطيب وماعليتم من اليوارح- الح

(٢)- كلىماخۇقىومااسابىعرىيەفقىلىقائەوقىلىغلاتاكە(مىنفىعلىه)

(٣) رافع بن خديج ميفرمايد عرض نمودم يارسول الله صلى الله عليه وسلم فردا بادشمن ^{مغابه} داریم وچاقو نباشد تا حیوان را با آن دیح کنم آیا با پارچه چوب پانس دیح کنیم رسول كتاب العبيد والذبائع: حومة العلعاص،

اله صلى الله عليه وسلم فرمود: مااجرالدم وذكر امجلله كخاليه سعال سي والمطهر (معلق حليه)

از بنجا معلوم شد كه شئ اصلى آن آله نيست كه از آن كارگرفته شود بلكه در تكبيل

زكود وذيح تنها اين است كه خون ريختالده شود در ناليد آن حديث حضرت عدى بن حاتم

رضى الله عدة كه پرسيد: يارسول اگر كسى از ما شكار را بيا رد ونزدش جاقو نباشد آيا با

پترده چوب تيخ دار آنرا فيح كند ؟ رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: (امرد الله مك

TYE

- (٤) لوطمىسى قائمالاجزاعىك (ترمذى ابوداؤدلسا في اين ماجه دار مي)
- از اینجا ثابت شد که شئ اصلی آن نیست که از آن کار گرفته شود بلکه تنها باکوبیدن پاره کردن جسد است که خون را از آن جاری کند.
- (۵) کعب بن مالک رضی الله تعالی عنه میفرماید گوسفندان مادر مقام سلع میجرید یک کنیز مادید که یک گوسفند میمیرد پس هلی الفور یک سنگ رامیده کرد و توسط آن او را
- فیح کرد رسول اله ﷺاجازه داد به خوردن آن (بنغاری) (۴) عطاء بن یسار میفرماید شخص از بنی حارثه نزدیک احد در یک وادی شتر چرانی میکرد دید که یک شتر در حالت جان دادن است چیزی را نیافت که شتر را بدان ذیح کند یک میخ خیمه را گرفت وآن را در گلونی شتر کوبید تا آنکه از آن خون ریخت پس آنعضرت
- صلی الله علیه وسلم را مطلع ساخت رسول الله اجازه داد بر خوردن آن (ابوداؤد، موطا) (£) ستره هائی سنگ میده شده نیز در تعریف حد دار میآید اما میخ نوکدار چوبی را در
- زمره، آله تبغ دارد آوردند ظاهر است.
- (ه) مرم وقتیکه با قوت از تفنگ بر آید وقتیکه باوفتار سریع بسوی نشان تفنگ تقریباً پنج صد ذراع فی ثانیه رفتار دارد بناء بر آن کدام سنگریزه سرد پنداشته نشود بلکه ملاتم خاص وتقریباً نوکدار میباشد که جسم را پاره میکند و در آن داخل شود.
- بعث بر عبارات مذکور : بناء حلت شکار نفنگ این قرار داده شده است که در ذبع اضطراری خصوصیت آله
- شرط نیست این خلاف تصریحات اثمه اربعه است. قالاغانط العین برکالگ (هوله مااصابه بعرهه) بفتح العین یعنی بعیر طرفه انحدهلا تاکل و به قال

كتاب الصيد والذبائح حرمة العلعاص،

وحنيفة ومالك والهافعي والعورى واحدو اسحاق ليتيلخ وقال الشعيى وابن جبيريوكل افاعزق وبلغ المقاتل الخ (عدالالقاريج، ص)

از تقابل قال الشعبي - الخ معلوم ميشود كه غير محدد اگر هر قدر زخم تيار كند باز هم انمه اربعه قائل حرمت آن اند.

وقال العاقظ العسقلالي كوافرة وحاصله ان السهم وما في معناه اظا اصأب الصيد بحدة حل وكالت تلك دكاته واطااصاً به يعرضه لمريحل (الى ان قال) قوله بعرضه بفتح العين اى بغير طرقه المحددوهو عة للجيهور في التقصيل المذ كوروعن الاوزاعي وغيرتص فقهاء الشام حل فلك (فتح المأرى صسبح)

اكريكي ازائمه اربعه خلاف جمهور ميبودحافظ رحمه الله تعالى هرآنينه ازاو نام أورميشد بس چنین گفتن که این مسئله خلاف انمه اربعه نیست بلکه خلاف فقهای مقلدین انمه اربعه است درست نیست البته اگر از خصوصیت اله انکار ورزیده نشود بلکه آنرا تسلیم كنند وشكار تفنك را توسط كدام اجتهاد حلال پندارند پس اين قائل بگويد كه من مخالفت انمه اربعه را نکرده ام بلکه مخالفت فقهائی مذاهب اربعه را کرده است بر عدم اشتراط خصوصیت آله چقدر دلائل تقدیم نموده شد یکی از آن هم صراحتاً مثبت دعوه نیست در آن الفاظ جرح حزق انهار الدم امر را الدم طعن وغيره آمده در حاليكه در ذبح اختياري نيز چنبن الفاظ انهار الدم امرارالدم وغيره وارد شده طبقيكه بالاتفاق در ذبح اختيار اين الفاظ eال است بر جارح ومنهر الدم بودن آله بالطبع واين شرط متفق عليه است پس چه دليل است که در ذبح اضطراری بعینه از این الفاظ دلالت آن خارج نموده شود بالخصوص وقتیکه انمه اربعه رحمهم الله تعالی نیز این دلالت را ملحوظ داشته اند کما مر. اگر در این الفاظ بالطبع جارح وبر منهر الدم بودن آله دلالت نباشد پس در ذبح اختیاری این شرط از کجا آمد شرط حدت آله در ذبح اختیاری غالباً مُنصوص نیست محض از الفاظ ^{مأنند} امرار الدم مستنبط است ودر ذبح اضطراری نیز بعینه علاو، وارد شدن این الفاظ این

شرط منصوص است.

عن عنى بن حاتم كالسالت التي كاعن صيد البعراض فقال ما اصاب بعد بن فكان وما اصاب نعرضه فهووقیداد (عفاری جرص سه)

^{اگ}ر جرح آله غیر محدده آنقدر باشد که در آن موت مضاف الی الثقل نباشد بلکه مضاف

الى الجرح واموارالدم باشد موجب حلت ميكرده پس مطلقاً بر مصاب العرض والبندق وحكم حرست نموده نميشد بلكه صورت مذكوره لازماً از آن مستثنى ميبود زيرا در اصابد العرض واصابة البندقة اين صورت ممكن ومحتمل است مع هذا در روايات بلا تفصيل وتفريق مطلقاً حكم حرمت آمده.

ولا تأكل من البعر اض الإما ذكيت و لا تأكل من البعدقة الإما ذكيت رواة احد (نيل الأوطار جمعى»)

دلیل ثالث یعنی حدیث رافع بن خدیج را مودودی صاحب متعلق ذبح اضطراری فکر نموده وبر آن بر اطلاق آله استدلال نموده در حالیکه این حدیث در مورد ذبح اختیاری است شخصاً مودودی صاحب که کدام صورتها را در حصه ذبح اضطراری بیان نموده مضمون آن حدیث یکی آنرا نیز شامل نیست اگر مودودی صاحب بداند که این حدیث متعلق ذبح اختیاری ست پس هر آتینه از آن الفاظ بر خصوصت آله استدلال مینمود واز ما انهر الدم بالطبع جارح ومنهر الدم را مراد میگرفت.

آیا این بی اتصافی نیست که یک لفظ در یک موقعه بر یک مفهوم دال تسلیم نموده شود ودر موقعه دوهم بلا دلیل وبلا قریته صارفه از آن دلالت انکار ورزیده شود.

مودودی صاحب در ذرح اضطراری چنین حیوان را نیز داخل نموده که بناء بر کدام علت قریب الموت گردد وبعد از تالاش چاقو امکان موت آن باشد بناء بر آن او در دلیل خامس وسادس روایات کعب بن مالک وعطاء بن یسار رضی الله عنهما را ذکر نموده در حالیکه داخل نمودن چنین حیوان در ذرح اضطراری نهایت بعید است تحقیق اقوال دیگر انمه را بنده نکرده البته یک قول مرجوح مشافخ حنفیه رحمهم الله است مگر در حصه موقوده متردیه ومنخنقه درشرط الاماذکوهتر بعد از این منصوص حیچ امکان نیست .

پس مودودی صاحب سنگ میده شده را تیغ دار گفته واز حدیث کعب بن مالک رضی الله تعالی عنه استدلال چه معنی دارد ؟

مودودی صاحب بین تیخ دار ونوکدار فرق نموده غالباً از استدلال عطاء بن پسار روایت نموده از اینجا باوجود انکار نمودن از خصوصت آله تیخ دار بلاغره مرمی تفنگ را در البات نوکدار کوشیده است که او مراد از تیخ دار چاقو ویا مانند آن چیزی تیخ دار را مفهوم گرفته در حالیکه مراد جمهور محدد است اگر چه نوکدار باشد طبقیکه در فتح الباری ص ٤٧٤ ج ٩ از عبارت گذشته : السهم وما في معناه الخ ظاهر شد.

خلاصه اینکه در این هر دو روایت ذبح اختیاری هست کمامر در چیزیکه شما نیز شرط آله جارحه را تسلم نمودید.وبنا بر آن بر تسلیم نمودن جارحیت میخ وسنگ تیغ دار مجبور شوند.

اگر فرضاً بقول شما در این صورت ذبح اضطراری تسلیم شود نیز از این روایات اطلاق آله ثابت نمیشود در هر دو واقعه آله جارحه ذبح صورت میگیرد

از کوشش نمودن در اثبات نوکدار بودن معلوم میشود که اختلاف مودودی صاحب با جمهور در خصوصیت آله لفظی محض است که برندانستن مراد جمهور مبنی است مگر مع هذا از اینجا این دعوه شما خطا است: (من خلاف تصریحات انمه اربعه چیزی نگفته ام)

زبرا متعلق خصوصیت آله مطلب تصریحات اثمه اربعه را مانندیکه شما فکر میکند شمایان خلاف آن قائل اید تو به زعم خود خلاف انمه اربعه رحمهم الله فتوه میدهی اگر چه در حقیقت خلاف آنها نباشی.

اما اینکه آیا مرمی قبل از رسیدن به هدف نوکدار میگردد اگر این دعوه از مشاهده ثابت شود انكار را مجال نباشد ورنه تنها با تخيل اثبات يك امر نا ممكن است .

(أقالظن لايغنى من الحق شيعًا).

بعد از آن بر آن امور اظهار نظر میکنیم که صراحتاً یا ضمناً بر آن کلام نشده بود.

قولگم : ازاستثناء سن وظفر معلوم میشود که در ذبح اختیاری علاوه انهار الدم خصوصیت آله را نيز دخل باشد.

اقول : ذبح اختیاری اگر چه باسن مقلوع وظفر مقلوع ممنوع است اما ذبح درست باشد یعنی مذبوح حلال است ودر ذبع اضطراري همين آلات است فرق اين قدر است كه قيد قلع تيسيراً باقى نمى ماند . اين فرق آله نيست بلكه فرق طريق استعمال آله است طبقيكه قيد تيسيراً در معل ذبح اعتبارکرده نمیشود واگرفرق آله نیز تسلیم نموده شود باز هم ذبح اضطراری خلاف فأنون نيست بلكه مطابق قانون ذبح بالجارح است. اشكال بر ذبح اختياري است كه باوجود ذبح بالجارح چرا حلال نمیگردد؟ در جارح بودن سن وظفر هیچ شبهه، نیست.

قولگم: در وقت اصابت مرمی محسوس نشود.

كتاب العتيد والذبائح حومة العقعاص

أقول: هرضرب مفاجاتي اكر با محدد باشد يا با مثقل ابتداءً محسوس تعيشود بالغصوص وقتيكه آله، ضرب صغير الحجم باشد وبر موضع قليل ضربه زند مانند ضرب كمان

قولكم: وقتيكه يك تخته چنين نصب نموده شود - الخ.

ا**اقول** : اگر با چبری ضرب داده شود که وزن وحجم آن اضافه از مرمی نباشد شاید آن تخته نیفند تجربه کنید اگر فرضاً باز هم بیفند با تجربات یک چیزی مدور بالسشاهده اندک محدد ثابت شوه اگر تخته بیفند یا نیفند مرمی را در هر دو صورت محدد گفته نمیشود.

قولكم: ولو بنار - الخ

اقولی: افتیدن مرمی بعد از سرد شدن بهید از قیاس معلوم میشود وفتیکه کدام چیز در تیز رفتار گیر شود آن رفتار او تا یک حد قائم میباشد اگر آن چیز گرم باشد ویا سرد رفتار نکردن مرمی در آب به وجه مزاحمت است طبقیکه تیر کمان نیز در آب رفتار نسی کند در حالیکه در هوا تار وبیج میرود.

پس ابتداء متیقن نیستند که مرمی در حالت حرارت اصابت کند. واگرازشدت جرح ظن غالب اصابت در حرارت باشد این یقین نیست که این حرارت

مستقلاً قوة احراق رسیده و یا خیر. واگر یقین نیز حاصل شود مثلاً آثار احراق معلوم شود یا هدف از مسافه نزدیک بازهم اضافت موت الی الاحراق قطعی نیست زبراکه بر علاوه آن ضرب شدید نیز موجود است

وجرح وانهار الدم نیز بسوی احراق وضرب غیرمحدد منسوب است. سر، تا زمانیکه مطاف الی الاحراق بودن موت وجرح قطعی معادی نشرد کری سیدات

پس تا زمانیکه مضاف الی الاحراق بودن موت وجرح قطعی معلوم نشود حکم بر حلت نموده نمیشود.

در اینجا علامه شامی باوجود تسلیم نمودن مرمی را محرق فتری بر حرمت داده است: وقعهالایتهایان)هریهارساس(ام)ها هو پلاحرال والفقل پواسطة(اندفاعه(العنیف)ذلیس(امدیفا کمارونه(افق)بان)هیم.(ردالمعتارج،ص،م)

دراین جا معلوم میشود که متعلق احراق مرمی قطب العالم ابو حنیفه عصر حضرت مولانا

رشید احمد صاحب گنگوهی قدس نبره تجربه ، خویش را چنین تحریر نموده : از مولانا معلوک العلی صاحب پرسیدم که از اصابهٔ مرمی فرمودند بر پخته را نشانه کیرید ونگرید امتحان کردیم حماناکه مرمی از پخته بیرون بر آمد وچیزی آنرا نسوخت پس معلوم میشود که مرمی میده کننده است محرق نیست تا زمانیکه ذیح نشود شکار مرامی

> حلال نمی باشد (تذکرة الرشید: ج: ۱ ص ۱۳۰۹). قولگو: نزد امام ابوحنیفه رحمه الله تعالی در قتل بالمثقل قصاص واجب نیست.

اقول : (۱) وفتیکه در ذبح اضطراری محدد بودن آله بانص صریح واتفاق انسه اربعه نابت شد در آنجا قیاس راگنجائش بافی نسی باشد.

(۲) دوهم اینکه از عبارات ظاهرا معلوم میشود که در وجوب قصاص نزد امام ابو منبغه رحمه الله معدد بودن ضروری نیست تنها جرح شرط است ودر ظاهر الروایة جرح نیز شرط نشده.

قال في حرالتدوير بالة تقوق الإجزاء حقل سلاح ومقل لما ومن حديدو حدوس حصيب المخ و الحالف أمية ودوى الطسطاوي <u>بمثلة عن ا</u>لامار بمثلة اعتبار الجرح في الحدوث حواذاتي قول بحاج طل كل فالقط بالمبدخة الوصاص عدلا مهامن جنس المديدو جوسائخ ود البعث ا_{رج}وس».

وابضا في الفرح كل مابعال كالكهم القردوالا فلاوف سيدخور هدد كاستجار وابتان اظهر هما انها عما لخ وفي الفامية ذكر مذه الدقول الثلاثة (اكبوفي صديدا كل نقضا لمكس الكلية وهو قولوا والافلاو هو ظاهر لإنماليهم وطلق المناكلار كالاوداح اجراء الدعوظ للكلا يحصل بهاستجة الخرد والبعض رجيص سم

وایها فی الفرح ان قطاع و بقتص ان اصابه عدا اخدید اوظهر توجر حه اجماع ارداله بعدار به می ۲۰۰۰ ظهر السر جارح نیست باوجود آن در صورت وجود این جرح اجماعاً قصاص است.

سراسر جراع بیست با دوجود آن در صورت وجود این جرح اجماعا قصاص است. (۳) اگر تسلیم شود که عندالامام رحمه اله تاس معدد بودن حدید لازمی است پس وجوب قصاص جهت سنجات میزان مبنی بر قول امام رحمه الله تعالی نیست بلکه بناء بر ظاهر الروایه است . لهافی الشامی (توله الهرهم) امها عدی، بدا می عدم اشتراط الهری فی اندیدید نموانروالهمتار اجمع)، به

بهر کیف ثابت نمیشود که امام صاحب رحمه الله باوجود شرط نمودن محدد غیر محدد را مندالجرح به حکم محدد قرار داده باشد.

قولكم: درعصرنبي كريم صلى الله عليه وسلم تير ، معراض ، سك الخ. **اقول** : واقعة حتى الامكان كار كرفتن از تسهيل الامر ورخصت بهتر است.

مگر مخالفت جمهور بالخصوص در معامله حلت وحرمت تا آن وقت جائز نيست تا زمانيكه دليل قوى وموجب اطمينان معلوم نشود.اجرؤهم على الفتيا اجرؤهم على النار اير

حمله تخویف است.

قولکم: بلکه مرمی نوکدار کم نباشد از توک معراض.

اقول: در حلت شکار چنین مرمی هیچ شبهه، نیست ونه در آن کدام نوع اختلاف گنجانش دارد در امدادالمفتین نیز فتوی حلت چنین شکار ذکر شده اما اگر چنان مرمی

آنقدر حیوان کوچک را بزند که تحمل ثقل مرمی را نداشته باشد یعنی اگر مرمی تیز ونوكدار نباشد بازهم از ثقل آن حيوان بميرد پس اين حيوان حلال نباشد.

قال في هرح التعويد او بعدقة ثقيلة ذات مدة لقعلها بالعقل لا بالحدول كانتصلفيفة بها مدة على لقتلها بالهرح. وفي الشامية (قدله ولو كانت عقيقة) يشير الى ان الفقيلة لا تحل، و ان جرحت قال قاضيغان لايحل صيدالبندقة والحجر والبعراض والعصاوما اشهه ظلت وان جرح لانه لايحرق الاان يكون عي من ظلات قد حدد وطوله كالسهم (الى قوله) و الإصل ان البوساذا حصل بالجر عبيقين على

ان العقل اوشائفيه فلا يمل معااوا حتياطاً (ردالبحتار جدس، فقط:وهذامأجاء فهمرهذا الفقير والعلم عددالله اللطيف الجبير،

بنسي ألموال فأناف ﴿ رَمَا مَّ فِيفِيِّ إِلَّا إِلَّهُ عَلَيْهِ مَوْكُلْتُ رَالِيَّهِ أَلِيثُ ﴾

رفعُ الحجَابُ عن حكم الغرَابُ

«جُواب یک رساله در حصه، حرمت غرابً»،

معذرت

باگذشتن هر روز فتنه ، جدید در دین اسلام در این دور آغاز و تحریر میشود مانند دعوت تعریر بر موضوع زیر بحث که احیانا از گوشه نظر ویا از حاشیه قلب گذشته باشد که فوراً بی ساخته درد دل به صورت اشعار ذیل بر زبان آید.

جب جلی بغداد مین تاتارکی تخ نیام منتیان شرع مین جاری تھی اک جگ کام

ایک کھتا تھا کہ کوا اٹات وسالم حلال 💎 دوسرا کھتاکہ کالی حوثج 🗀 تا وم حرام

اس زمانے کے مورخ نے حو دیکھا تو کھا ہے کہا ہے کہ منتیان را مرودہ کار ملت بیضا تمام ترجمه : وقتیکه رسید بر بغداد تیغ بنام تاتاریان بین مفتیان شرع جاری شد یک جنگ کلام. یکی از آنان گفت غراب ثابت وسالم وحلال است. دوهم گفت سیاه نول است وحرام

وقتیکه مؤرخ این عصر دید پس گفت مفتیان را مؤده کار ملت بیضا تمام. مگر الله تعالی گاهی از طرف افراد ناعاقبت اندیش چنین مسائل بر خیزد که به ذات خود

صورت یک فتنه را اختیار میکند پس بادل ناخواسته در مقابل بر برداشتن قلم مجبور شدم. والى الله المشتكى -

تحقيق متعلق غراب اهلي

متعلق غراب اهلی از من استفتاء خواستند اما بناء بر عدم الفرصتی جواب رابرای عزیزم مولوى محمد تقى سلمه الله تعالى متعلم شعبهء تسرين وافتاء سيردم.بحمدالله تعالى آنان ^{جواب} شافی وکافی را تحریر نمودند که ناظرین از مطالعه ء آن قابلیت او را درک میکنند.

كتاب الصيد والذبائح بوفع الصبين

زاده الله تعالى علما وعملا وصلاحا . وشيد احمد،

سوال: علمانی شکار پورسند در حصه، حرمت غراب یک تحریر را قلمیند نمودند. تحرير چونکه خلاف مسلک جمهور است از اينجا متعلق آن بر عجلت ممکنه تحقيق فرمود،

ممنون سازيد. والاجر عندالله الكريم .

سوال: آیا غراب ملکی حلال ست یا حرام، بینوا توجروا **جواب** : غراب ملکی حرام ست از جمله فواسق وموذیات ست، در حدیث شریف :

ص المحرم في قتلهن جداح الغراب والحداة والعقرب والفارة والكلب العقور،

دوحاشيه مصفى طى البوطاقال الهفوى اتفى اهل العلم على انه يجوز للبحرم قتل هذه الإعيان ولاشىءوعليه في قتلها في الاحرام والحرم لان العديب يشتبل طي اعيان بعضها سبأع وبعضها هو امو بعضها لايدعل فمعنى السباع ولاهى من علة الهوامروائما هوحيوان مستغيب اللحم وتحريد الاكل يجمع الكلء قالت الحنفية لإجزاء يقتل مأ وردق الحنيت وقاسوا عليه الذئب وقالوا في غيرها من الفهد والنبر والخازير وجيعما لايؤكل لحبه عليه الجزاء بقتلها الاان يبتدئه شيء فيدفعه عن نفسه

فيقتله فلأهىء عليه وفىالبحرمعنىالفسق فيهن خبثهن وكثر قالفرر فيهن

در هدایه می آرد: والبرادالغراب الذی یاکل انجیف و پخلط لانه یبتنه پالاذی و فیسس النسخ اويخلط كبانقل عبارتها في البحر او يخلط الحب النجس معناتياكل الحب تأرقو النجس تأرق

وكذا فالحاشية للسيدالهامى على البحر نقلاعن العهرعن البدائع قال ابويوسف وكيته الغراب المذكور في الحديث الذي ياكل الجيف او يخلط لان عدا الدوعد الذي يبتدم بالاذي

د ر مسكين شوح كنز تحت: (قوله و لا شيء بقتل الغراب) ي آرد: والبراد به الا بقع الذي يأكل الجيف ويخلط النجس مع الطاهر فى التداول

و درحاشيه علامه ابوالسعود مي نويسد: الراوعتى اواذلاحاجة بصم الخلط الي اكلها كيا

ذكوةالحبوىانعبى

وفقهاء كرام دونوع غراب را از غراب كه در حديث شريف مذكورست استثناء ساخته اند. يكى غراب الزرع ديگر عقعق كما في عامة الكتب، بقتل اين هر دو نوع بر محرم جزا واجب ست: كتاب الصيد والذبائح وفع الحجاب،

وهوالذى يلتقط الحب ولايأكل الجيف در ردالمحتار در تعریف غراب الزرع می نویسد: ولايأتي القرى والامصار. ودر تعريف عقعق من آرد: هوطائر أعوائمبامة طويل الللب فيهابيأهل وسواد وهو نوع من

الغربأن يتشاءم به يعقع يصور سيشبه العين والقاف

پس این هر دو نوع حلال اند و ازین جاست که فقهاء کرام در کتاب مایحل اکله وما لايحل همين دونوع غراب راحلال نوشته اندم ودر تنوير الابصار مى نويسد: ﴿ وَحَلَّ هُوابِ الرَّارِعُ اللَّي يَأْكُلُ الْحَبُ وَالْارْنَبِ وَالْحَقْيقِ وَهُو

غراب يهبع بئن اكل جيف وحب ولا هك إن غرب ديارتاً خير العقيق وخير غراب الزرع فيكون داخلا فى البغراب البلكورى فى المنصفهكون فأسقا وحراما كسافر نظافره.

وآنچه بعض فضلاء این غراب ملکی را حلال دانسته وتمسک گرفته بآنجه بعبارات فقهاء واقع شده : نوعياكل الحسمر الوالاعرى جيفة غير مكروا عدد الامأم الاعظم مراتك

فانه يتوهم معه في بأدى الراى ان الفراب المعروف في ديار ناغير مكروة عدمالامامر مراكة لانه يخلط يون الحب والنجاسة.

فعقول ان الفقهاء الكرام حصروا هذا النوع في العقعى.

قال فالعناية هر الهداية اما الغراب الاسودوالا بقع فهو انواع ثلاثة نوع يلتقط الحبولا ياكل

الهيف وليس بمكرو تاونوع لاياكل الاالهيف وانهمكروا وتوع بفلط بأكل الحب مراقوالهيف اغرى وهو غيرمكر واعددالامام وكالله ومكرواعددان وسف وكالله.

وفي الحاشيع السعدية للجلي اقول قال الزيلى ونوع يخلط بينهما وهو يوكل عدد الى حديقة كالم هوالعقس كبافي المنحوسياتي

وفي حاصية هرح الوقاية دع يجمع بين الحبوالجيف وهو حلال عدداني حديقة برايا وعوالعقم الذى يقال لم إلفارسية عكه

وفى تكملة البسر للعلامة الطرطوسي في عر (قوله الابقع)والغراب ثلاثة انواع (الى نقوله)و نوع

علطبيعبهاوه ايضايه كلعدبالامام والأواد وهوالعقعق

پس ظاهر شد که این نوع که جامع ست درمیان حب و جیفه و آن نزد امام حلال است

منحصر ست درعقعق و او مودی نیست و آنچه درهدایه و شرح مسکین آورده (و یخلط) مراد ازان آن است که اوموذی باشد و آن حرام است. پس غراب که جامع باشد در میان حب وجیفه دوصنف ست یکی که او موذی نیست و آن حلال ست منحصر ست درعقعق و صنف دیگر او موذیست حرام ست.

در تیسیرالقاری شرح ضحیح البخاری می آرد : فاسق بودن غراب از آنست که پشت مجروح دواب را وچشم شتر را می کند. انتهی - ویزبان سندهی مشهور ست: (کانوکرک کرد کنی) یعنی وقتیکه غراب آواز دهد حیوانیکه ریش دارد می لرزد. مصداق آن دردیار ما همین غراب معروف ست چنانچه در اوصاف ذمیمه او ظاهر ست.

و در ردالمحتار مي آرد تحت (تولمولاش،بقتلغرابلاالمقعو)لان الغرابحامًا يقعمل دير الدابة كبأ في غاية البيان

ازین عبارت واضح گردید که این غراب که دردیار ما ست موذی ست ریش دابه رامی کند و در دبر دابه می افتد و چشم شتر را می کند حرام ست وعقعق غیر آنست عقعق را در سندهى (متاه) كويند _ والله اعلم بالصواب

المحرر فقير عبدالحكيم صدر مدرس مدرسه اشرفيه شكار پور

كتاب الصيد والذبائح وفع العجني

أسماء كرامي مصدقين بالالفاظ المذكورة في الاصل:

محمد فضل الله مهتمم مدرسه اشرفیه شکارپور ــ عبدالقادر ثانی مدرس ـــ الفقیر عبدالفتاح ... مولوی عبدالحق مولوی غلام مصطفی مولوی عبدالمالک مولوی تاج محمد. مولوى مظفر دين سومرو مولوى عزيز الله، الفقير محمد عظيم عبدالحي جتوني، عبدالكريم چشتی،محمد عارف چشموی، امیدعلی جیکب آبدا، محمد اسمعیل عودوی ثم الشكارفوري، أنا عبدالعزيز الباندوي، العبد عبدالغني. حامد الله بلوچستاني اجميري. عطاء الله انقلابي، مولوي مظهر الدين مدرسه هاشميه. عبدالعزيز جتوني .

العبارات والروايات الزيدة:

در عالمگیری در صفحه ۴ : کدام پرنده که نجس ومردارخور باشد مانند غراب خانگی كه طبيعت پاكيزه آن راخبيث وپليد مي داند. انتهي .

عن هشام عن عروة عن ابيه والمائد الله عن اكل القراب ققال ومن ياكله بعدما معادرسول الله كفاسقا يريديه الحديمه المعروف مس فواسق يقتلن في الحلوالعرام

و فى البغصص للافغلس يقال للغراب ابن داية سمى بدلك لانه مولع بالوقوع على الدير البي على

كتاب المتبد والذبائح وفع العجاب،

دابك ظهور الابل والعقع طائر كأغراب يعبل جلانا وهويدجن والغراب لايدبين والعقمق يسرق كلهيءمن الدراهم والدائير وكلهيء ويفيأه ثمر بمأر دهيمن طلاء

مهى الدي كعن كل ينى علب من الطيروروي مهى عن كل ينى عطفة ومهية والفراب الذي يأكل الحب والورعملاليلاهاع (يدالم الصدالمصري)

سألت ايأحنيفة عليه الرحمة عن اكل الغراب فرخص في غراب الزرع و كرة الغذاف فسألته عن الابقع فكر عظلت (بدائع ص،ج)

وفالبوعدالابقعموالذى فصدوعياض

قال فى المحكمة راب ايقع عمالط فيه سوادوبيا ضوهوا عيمها. ردالمعتارازعنايه نقل كرده: وعلاياكل الإالهيف وهو اللى سماة البصعف الإبقع واله

مكرودالخ

حقیقت همین است که یک نوع غراب ابقع سوائی جیف نمی خورد مراد عنایه همین نوع ست مگر در حدیث از غراب ابقع همال مراد ست که هر دو خلط می کند. : کها فی تبهین المقائل والبرادبالابقعماياكل الهيف وعفلط كذا فالهدايه

الجواب باسم علهم الصواب : اقول وباله استعين، استدلالي راكه فاضل مجيب بر حرمت غراب خانگی گرفته حاصل آن اینست کدام یک نوع غراب راکه فقهاء کرام بیان نموده اند

که نجاست وغیره را خلط می کند آن نیز دو نوم است .

(۱) عقعق که موذی نیست.

(۲) غرابی که خلط میکند وموذی است.

قسم اول آن حلال است اما قسم دوم آن حرام است از جهتیکه غراب خانگی در قسم دوم داخل وحرام است . بر موذی بودن ونه بودن دو دلیل آورده اند در جائیکه فقهاء کرام گفته اند که درحالت

احرام قتل غراب جواز دارد وجزای نداشته باشد آن غراب را با ابقع ونوع آن مخصوض نعوده اند که عادی خلط نجاست وزرع است بعد از آن عقعق رااز آن مستثنی نموده اند کما في الهداية وغيرها ازين فعل معلوم ميشود كه خلط كننده دو نوع است. آنكه موذي است وبرقتل آن جزاء واجب نميگردد دوهم عقعق كه او نيز خلط كند اما موذى نيست پس برقتل أن جزا واجب ممكر دد.

بر حرمت غراب خانگی فاضل مجیب دلیل آورده که شاه ولی الله رحمه الله تعالی در مسوی (۱) تحریر نموده آن پنج چیز که از حکم عام حدیث مستثنی شده در قتل انها هیچ حرجی نباشد همه آنها حرام اند.

از عبارات فقهاء دانسته میشود که در این اشیاء موذی خلط کننده نیز داخل میباشد .

ازین عبارت مسوی نیز حرمت حرمت غراب بنظر می رسد.

به شكل خلاصه استدلال بر مقدمات ذيل موقوف است: (۱) خلط كننده دو نوع باشد : (۱) موذي (۲) غير موذي وعقعق .

(۲) جهت قِتل غراب موذی بر محرم جزاء واجب نمیگرد وجهت قتل غیر موذی جزاء

واجب میگر دد. (٣) در عبارت مسوی امده که همه فواسق پنج اند که از قتل آنها بر محرم جزاء وارد نمیشود همه آنها حرام اند.دار ومدار صحت وعدم صحت این استدلال چونکه بر مقدمات

فوق است پس بر هر مقدمه بحث می نمائیم. عقدمه أولى: اين مقدمه على الاطلاق درست نيست زيراعقعق نيز احياناً ضرر ميرساند. قول صاحب هدايه: ((المرادبالغراب الذي يأكل الجيف او عقلط لانه يهتد مهالاذي اما العقعي غير

مستفى لانه لايسبى غراباً ولايبتد بالاذى . الخ))

تحت آن علامه اكمل الدين بابرتي رحمه الله تعالى ميغرمايد :

قيل فعل منا يكون في قوله في العقعي و لا يبدن بالاذي نظر لانه يقع على دير الدابة (عداية على

هامشالفتحج،ص،، ومولانا عبدالحي رحمه الله تعالى تا آنجا تحرير نموده : الهمائماً يقعطي دير الداية (حاشيه

هدایه ج ۱ ص ۲۶۲) نيز علامه ابن نجيم زين الدين رحمه الله تعالى بر اين عبارت هدايه اعتراض نموده مي

فرمايد: فيه نظر لانه دائماً يقع على دير الدابة كما في غاية البيان (البحر الرائعي ٢٠٠٠) باوجودیکه علامه شامی رحمه الله تعالی بر حاشیه بحر ورد المحتار این اعتراض صاحب بحر را رد نموده و تحرير فرموده : واهار في المعراج المحقعما في هاية الهيان بانه لا يقعل طلت عالماً.

۱ - در اصل جواب ممکن که سهوا مصفی شده باشد که خطاء است.

اما باز هم اصلاً موذي نبودن عقعق ثابت نميشود زيرا صاحب معراج لفظ غالباً را استعمال نموده که از آن معلوم میشود که او نیز احیاناً ضرر میرساند.

چند سطر بعد شخصاً علامه شامی رحمه الله تعالی مینویسد :

ثمرايته في الظهرية قال وفي العقعى روايتان والظاهر انه من الصيود قلب وبه ظهر ان ما في الهداية هو ظاهرالرواية (منحطىالبحرص بي)

علامه عثمانی نیز قول ظهریه را در فتح الملهم نقل نموده.(ص ۲۳۱ج۳) که از آن معلوم میشود طبق یک روایت مرجوح بر قتل عقعق نیز بر محرم جزاء واجب

نباشد ظاهراست که مرادعقعق موذی است که علت مشترکه درقتل خمس فواسق نزد احناف ايذاست. طبقيكه علامه ابن رشد در بداية المجتهد نويسيده در ج ١ ص ٤٧٠ وسيأتي نصه.

پس ثابت شد که عقعق نیز در یک درجه موذی است پس طبق قول شما غراب موذی حرام است پس عقعق نیز باید حرام باشد. وذلک خلف.

بهر صورت مقدمه اولى على الاطلاق درست نيست بلكه نظر بعضي ها در آن مختلف است کسانیکه اورا موزی نمی دانند آنها نیز احیاناً بر ایذا رسانی او قائل اند.

مقدمه ثانیه : این مقدمه بنا بر قول راجح درست است اگر که علامه این نجیم رحمه الله در ابن مورد از همه متفرد است و او تحرير نموده : واطلق فالفراب فهمل الفراب الوعه العلاقة.

اما آنرا صاحب نهر، علامه حصکفی ، علامه شامی ومولانا عثمانی رحمهم الله تعالی رد نبوده اند (شامیه ص۳۰ج۲.فتح الملهم ص ۲۳۱ ج ۳)

مقدمه قائله: این مقدمه هیچگاه درست نیست در مورد عدم صحت آن عبارت اصل ستوی را ملاحظه فرمانید این امر حیرت انگیز است که فاضل مجیب در نقل عبارت مستوی از قطع وبرید مجرمانه کار گرفته که اقدام ناپسند وبعید است در شان علماء در ذهن مایان قلابازی های زیاتی در تاویل این جمله افتید اما هیچ راه حل نبر آمد عبارت

مستوی قرار ذیل است : قال البغوى اتفع اهل العلم على انه يجوز للبحرم قتل هذه الاعيان البذكورة في الخبر ولاهي معليه فاقتلها وقاس الشافعي ويلط عليها كل حيوان لا يوكل لحبه فقال لافدية طلمن قتلها في الاحرام

والحرمرلان الحديده يهتبل على اعيان يعضها سباع وبعضها هوامر وبعضها لايدعل فيمعني السباعو

لأهىمن جلة الهواهرو اثمآ هو حيوان مستغينت اللحمرو تحريت الأكل يجمع الكل قأعتزروة وقالت المنقيع ليتخ لإجزاء بقتلما وردفي المنيت وقاسوا عليه اللثب وقالوا في غيرها من الفهدو النبر والخلاير وجميع مالايوكل لحبه عليه الهزاء يقتلها الاان يبتنثه هىء قيدقعه عن نفسه الخ (مسوى مع

مصلیصسی) مجیب فاضل جملات خط کشیده را نقل نکرده که از آن فهمیده میشود که حکم تحریم

الاكل مجمع الكل را احناف داده اند در حاليكه بامشاهده اين عبارت هر شخص بداند كه اين همه طبق قياس امام شافعي رحمه الله بيان شده.

مایان عادی حمله بر دانیات کسی نیستیم اما اینقدر عرض میکنیم بر هر مسلمان فرض است که باید عاقبت اندیش باشد اما در مقام باریک فتوی فرض موکده باشد عاقبت

مظاهره چنین بزدلی در یک مقام دوم فتوی نیز شده که فاضل مجیب یک پارچه عبارت

بحر را (ومعلىالفسىفيهن،غيههن،وكار8الحررفيهن) رانقل نبوده چند سطر قبل عبارت هدايه را نیز تا صاحب بحر بظاهر همنوا معلوم شود در حالیکه این چنین حرکت مضحکه خیز وافسوسناک است که درباره، آن چیزی گفتن بکار نیست زیرا که از کلام کامل صاحب

بحر تردید یک مزعومه فاضل مجیب را میکند . ^(۱) صاحب بحر نویسیده: واطلیفالغراب فقبل الغراب بآنواعه العلاقة

بعد از آن بر صاحب هدایه نیز اعتراض نموده. (إنه داه اُ ماه علی دیرالدایة)

که از آن واضح میشود که نزد صاحب بحر حکم همه اقسام غراب یکی است ^(۲) واین نیز که نزد او عفعق نیز موزی است لذ اگر ایذا علت حرمت باشد پس عقعق نیز نزد او باید حرام باشد در حالیکه بر حلت عقعق همه فقهاء احناف اجماع دارند الا ابا یوسف رحمه الله باوجود آن فاضل مجيب اورا هم خيال خويش پنداشته.سبحان الله هذا بهتان عظيم.

۱ - اے جم افکبار ذرا دیکہ توسی یہ کھر حوب رہاہے کمین تیرا کھرنہ ہو - دشیدا حد

ترجمه : ای صاحب چشمان گریه کنان ۱ ببین که آیا این خانه که غرق میشود از تو نیست؟ إلى اگر حيوان مباح القتل حرام باشد پس حرمت غراب زرع نيز لازم گردد در حاليكه كسى هم

نىبداند. ﴿ وَإِذَا فُلُعُمْ فَاعْدِلُوْ اوْلُوْ كَانَ فَأَكُولُ ﴾ اين ارشاد كدام قسم كساني راست؟ بهرکیفیت فاضل مجیب که از کدام عبارت موسوی آستدلال نموده با آن مسلک امام شافعی رحمه الله ثابت میشود پس در این مورد مسلک احناف را مشاهده کنید نزد احناف علت قتل فواسق خمسه ابتداء بالا يذاء است اكل نجاست يا خلط نيست ونه حلت وحرمت با آن کدام ارتباط دارد طبقیکه از جملات آخر مسوی رحمه الله مستفاد شود.

وقالوا فيغيرهمأ من الفهدوالعبر والخازير وجيبع مآلا يوكل لحبه عليه الجزاء بقتلها الاان يبتدئه غىء فيدفعه عن نفسه فيقتله فلاغىء عليه

یعنی اگر کدام حیوان ابتداء بالادّی کند ودر دفاع قتل نموده شود کدام جزائی واجب نىيگردد پس معلوم شد كه ابتداء بالاذي علت است . علامه ابن رشيد رحمه الله نيز مسلك حنفيه ومالكيه را در اينجا نقل نموده .

قال (البسألة الفألفة)و هي اعتلاقهم في الحيوان امأمور يقتله في الحرم و هي الخبس البنصوص عليها الغراب والمنظوالفأر كاوالعقرب والكلب العقور فأن قوما فهبوا من الامر بالقدل لهامع العهي عن قتل البهألت البهاسة الاكل ان العلة في ظلت هو كونها عمر مقوعو من عب الشافعي وكليل وقوما فهموامن

ظلتمعنى التعدى لامعنى التحريم وهوملهب ماللتواني حديقة وجهور اصابهما كتنتيخ (بداية السميرص...ج)

در این عبارت با توضیح این مذهب احناف تحریر میشود که علت مباح القتل ابتداء باالاذي ميباشد . وازين حديث برشي خاص دليل قايم نميشود . علاوه آن ازعبارت همه فقهاء چنین معلوم شود که در حصه وجوب وعدم وجوب جزاء در مقابل قتل حیوان ابتداء بالاذی مدار كردانيده شده است (١) كما في الهداية والبحر والعداية وغيرها.

۱ - غالباً مستدل نیز منکر نیست بلکه او هر موذی یا بالفاظ دیگر بر حومت هر مباح القتل مدعی اند بصورت شكل اول دليل مستدل اين است.

هر سباح القتل موذی است وهر موذی حرام است پس در نتیجه هر مباح القتل حرام است کبری این دلیل

^{اولاً} بنا بر اینکه فقهاء در اصول حرمت ایذاء را ذکر نکرده در وسیأتی ذکراصول حرمة الطیور. فانتظر. ِ تَانَيَاً : اينكه بر حلت زاغ اهلي عبارات صريحه فقهاء مي آيد.

وقتیکه این مسئله ثابت شد واضع گردید که مسئله حل وحرمت غراب در کتاب العج جستمبو نشرد بلکه در کتاب الذباتع در بحث اقسام وانواع غراب جستمبو شود این خطای بنیادی است که یک مسئله را از نمام درست آن بر داشته در جای ودیگر جستمبرشرد در حالیکه در کتاب الذبائع عبارات فقهاء واضح وروشن است که از آن حلت غراب ملکی ثابت میشود.

(١) ملك العلماء امام كاساني رحمه الله تعالى ميفرمايد :

والغرب الذي يأكل الحب والزرع والعقيق وتموه إسلال بهالاجاع (بدائع ص٢٦ه) (٢) شسس الانمه سرخسي رحمه الله تعالى تحرير نموده :

خسس فواسق بقتان في المرمر والبرواديه ما ياكان انهيدية إما الغراب الورخي الذي يلتقط المسيطهر طهيسما "الانتظار متستهد عليها وقد إلى المسالة الما يقل المسالة المستويدة والمقتوسة الولايات بالكل العقوق وإن كان القراب بمين يقاط فيها كل انهيد بالرقوانه بناز قلقديروي عن الما يوسف كواللها الدي لكر مواعن المسالة الي سيطة كانتال المسالة الم

(۳) در عالمگیری این فتاوی از قاضی خان نقل شده :

عن الى يوسف يُؤلِيُّكُ قال سائس اباسديفة يُؤلِيُّكُ عن العقدى ققال لا باس به فقلسا انه باكل العجاساسخقالان يعلط العجاسة بشىءآخر ثم ياكل فكان الاصل عدده ان مال يعليل كالرجاج لإلى (عائميكورية كتاب اللبائح ص ٣٠٠)،

بر جملات خط کشیده از نظر عقعق دانسته میشود که هر خلط کننده حلال است :

اما اینکه فقهاء خلط کنندگان برنده ها را حلال گفته اند سپس انرا معصور نموده اند بر مقعق این بنا درست نیست که فقهاء در نوع غراب گفته اند : وهوالعقعق این دلیل با چند وجوه باطل است :

(۱) الفاظ وهوالعقص هیچگاه برای حصر نیست اگر محصور نمودن مقصود میبود به

ثالثاً : اینکه صاحب بعر وغیره بر آباحة قتل الغراب بانواعه الثلاثه رد نسوده اند نگفته اند که بصورت تصییم حرمت غراب زرع وعقق لازم می آید بلک بر نمبر بودی بودن آن استدلال نسوده اند. و**خید احد،**

كتاب المشيد والذبالح وفع العجعب

صراحت می گفت که هذالنوع محصور فی العقعق زیرا که مسئله مهم حلت وحرمت بود ازينجا عامه فقهاء تنها بر عقعق تصريح نكرده اند طبقيكه از مبسوط بدائع وعنايه معلوم مي شود پس این قید اتفاقی است احترازی نیست.

(۲) بر خلاف آن در عبارات مبسوط بدائع وعالمگیری بر تفصیل نکردن بین هقعق وغیر عقعق ^(۱) از تفصیل نکردن واضح میشود که درست بنظر می رسد هر خلط کننده خلال است

اگر عقعق باشد یا غیر عقعق. (٣) دراصل در غراب بودن عقعق اختلاف است بعضي ها او را غراب ميگويند وبعضي ها

نمیگویند طبقیکه در کتاب معروف لغت تحریر نموده. العقعىطالرعلى شكل الغراب اوهو الغراب (منبير صورمه)

مانندیکه نزد صاحب هدایه عقعق غراب نیست طبقیکه می نوسید :

اما العقع غيرمستفى لانه لايسمى غراباً (هذاية عجتها كي ص٢٠٠ ج١)

وفقهاء دیگر اورا غراب گفته اند پس کسانیکه عقعق را در حکم غراب داخل نگرده اند آنها از بیان انواع غراب گذشته نغرموده اند. وهوالعقعق بلکه یا قطعا آنرا ذکر نکرده اند ویا گفته اند وکذاالعقعق وغیره وکسانیکه عقعق را با غراب شامل نموده اند انها خلط کننده را

عقعق گفتهٔ اند در این مورد در عبارات فقهاء اندک فرق بنظر می رسد. بهر صورت معلوم میشود که با وهوالعقعق گفتن حصر را در عقعق نکرده اند.

جواب العبارات مزيده:

در آخر فتویٰ آن عبارات مزیده مذکوره که در آن از (المخصص للاندلسی) نقل نموده شده بعد از تفصیل فوق قابل اعتناء پنست. كما لايخفي البته بعد از نقل چند روايات تحقيق

فاضل مجيب عجيب است كه ابقع نيزد ونوع است : (١) خلط كننده (٢) تنها خورنده نجاست. طبقیکه در تبین الحقائق آمده:

والمرادبالابقع الذي يأكل الجيف وعطط كذا في الهداية.

پس همان دلیل را آورد که ابقع حرام است مانندیکه در حدیث مراد از خراب ابقع است.

یعنی غراب خلط کننده را جدا از عقعق در ذکر نموده دلیل صریح است که حکم حلت مخصوص اعقعق نباشد بلكه غراب خلط كتند، علاو، عقعق نيز حلال باشد. ١٢ رشيد احمد»

و مصرت عروه رخص الله تعالى عنه ميفرمايد : (ومن)يأكله بعناماسمانوسول فلهصل للمعليه وسلع فاسقا) .

جواب آن اینست که ایتم نفتهٔ آن غراب را میگوید که در آن سیاحی وسفیدی باشد لذا اطلاق آن بر هر سه نوع (اگراب نسوده میشود تنها غراب دانه خور را نیز ابنتم میگوید وطلط کننده را نیز وتنها نجاست خور را نیز طبقیکه علامه شامی در شرح غراب الزرع نویسیده:

قال القهستالي و ارين به غواب لعرياكل الا انصب سواء كأن ابقع او اسود او زاغاً وتماحه في اللهورة (شاحية ص ١٠٠٣)

دوهم اینکه اگر واقعة چنین می بود همه فقها با صراحت تامه تحربر میداشتند زیرا این یک معامله مهم است در کتاب الذبانع تفصیل کامل مذکور می بود بالخصوص در حالیکه فقهاء رحمه الله تعالی عموماً ابقع را تنها بانجاست خورانده مخصوص نموده اند. ^(۱)

بطور مثال عبارت ذيل عالمكبريه را مطالعه كنيد:الفرابالابقع.وهوماياًكل.انجيف.(عالمگيريه جلد/اصفحه۱۲۰

ب است. اما قول حضرت عروه رضی الله تعالی عنه در این مورد عرض کنیم که شمس الاییه سرخسی در مورد کدام غراب نویسیده آن را بقدر نقل حدیث^(۳) تحریر نمودهٔ عبارت کامل

۱ - قال في العماية و اما الغراب الاسود و الابقع فهو الواع ثلاثة نوع يلتقط الحب ولا ياكل الهيف الخ رعابة مع الخنج ص ۲۲ ج ۱۲/۸ و حبد احد \

 - شناماً مستدل از شامیه نقل نمود : و عاکمالاانهید و اللی سما اللیصند الابع و العمکر و موایدا
 - فیام (المدافره و العمور فی مساح الله الابکر العام فی است که سیاح الفتل در خیاب ملکی شامل نشود اما و فتیکه در فوق ثابت شد که مر میاح الفتل حرام نباشد پس نیامرزی نباشد بدین جواب ۱۲ رشید احد.

 " - أين رشيد رحمه الله تعالى نيز در بداية المجتهد با ملحوظ داشتن اين حديث از امام ابوحنيفه رحمه الله وامام مالک رحمه الله قول حلت رائقل نموده كما مر نصه.

استدلال حضرت عروه رضى اله تعالى عنه از فسق بر حرمت مسلم نيست : قالبالامامدالدووي كينائي؟ . تسعيد هذا الالعين فرامول تسميدا هميشها فرادها في الفائدات الماضية المقال وحرار المستعافل على الداعوجية الماضو منطقه ها فوصفه بلالماضور وجهان حكم هورها من المهون إن الم تعالى الماضور وجها بالرابارية والإنساد وقبل الاوطار ص-ح) ول فاعج المبله در اما الدعن في وصف الدومية عن مكم هودنا بالإنبارة وجها عن ممكنة غيرها من المهون في تحريره قبلته وقبل في حل الأدومية عن مكم هودنا بالإنبارة و الاستارة عند.

الانتفاع(الى انقال)وهويرگالقول الاخيروفله اعلم كلالى الفتح رامح الملهم ص٢٣٠ ج٣) ١٢ رشيد احد .

چنین است :

بس بسيد من من المراقع المراقع

پس بعد از آن ضرورت نماند به تفصیل: البته عبارت اردوی عالمتکبریه آن صریح است در مسئله زیر بعث اما مستاسفانه که کتاب اردوی مالمکبری نزد من نیبست وباوجود تنجع اصل عربی آن چنین عبارت را نیافتم پلکه بر خلاف آن یک صراحت بنظر رسید طبقیکه آنرا در فوق متذکر شدیم قبل از یافتن اصل عبارت فیصله نکتیم در مورد غراب لاسههاالعاجههامههیدا.

واگر این عبارت بالفرض درست بأشد با تقدیم نمودن تصریحات بعد از آن کدام حیثیت متاده نداشته باشد در صورتیکه خلاف آن در عالمگیریه نص صریح موجود است.

خلاصه كلام

بنیاد همه استدلات فاضل مستدل از عبارات کتاب الجج گرفته شده در حالیکه این اشنباه بنیادی است زیرا که در حرم یا حالت احرام ملت باحث قتل ایزاد (۱۳ ست کما صرح به این رشد ویستفاه دن سال کتب الفقه، حرمت یاکل نجاست وخلط نیست. بخلا غراب که در آنجا علت حرمت وحلت تنهاخرون نجاست یا خلط نمودن است . کما صرح فی الهدید والمهسوط چراکه با یکجا نمودن صفت یکی یا دیگر وحکم نمودن هیهگاه درست نیست .

بلکه فیصله حلت وحرمت غراب در کتاب الذبائع در آنجا باید مشاهد، شود که فقها. رحه الله در آنجا آنرا ذکر نبوده اند باذکر انواع مختلف غراب با احکام آن از آنجا معلوم شود که هر خلط کنند، غراب حلال باشد اگر موذی باشد یا نباشد همین است فیصله اکابر مانند مرلانا گفیگری وغیره رحمهم الله:

هلامایدا لی بعد تحقیق وقوق کل دی علم علیم

احقر محمد تقی عثمانی غفرالله له. ۱۳۰۰ ربیع الاول سنه ۸۰ هجری – دارالعلوم کراچی ، ۱۴

تكمله از بنده رشيد احمد

حامدا ومصلها اما يعدقال العلامة الهابر في والد

و اما الغراب الاسودو الابقع فهو انواع ثلاثة نوع بلتقط انميدو لا يأكل انجيمه و لمس عكروة و نوع منه لا يأكل الاناميمة و هو الذي معادة البصنف الابقع الذي يأكل المهمة و انده مكروة و نوع يخط يأكل انميدم و اداميت اعرى ولم يك كرو الى الكتاب و هو غير مكروة عندا اي حنيقة يُوتِيَّلِكُ مكروة عندا اي

يوسف كولتيخ (العداية طريحام هي الفتح ص ح ج.) از تفسير نوع معدلا باكل الا المهيف و وهو الذي سماة _ الخ - ثابت ميشود كه تنها آن ابقع حرام است كه نجاست رامي خورد.

نیز از : وتوعهلط (ال وله) ولدید کره فالکتاب معلوم میشود که هر غرابیکه خلط کننده حلال است که در آن عقعق هیچ تخصیص ندارد بلکه این عبارت بر عدم تخصیصیت آن ناطق است زیرا که در این موقع ذکر عقعق در هدایه آمده پس (ولدیدائر کوفال الکتاب) نص صریح است که مراد از (نوع علاله) عقعق نیست : ازین عبارت میسوط وبدانع ثابت شد.

مخدوم عبدالواحد سيوستاني رحمه الله تعالى نيز برحلت غراب اهلى تصريح نموده ونصه: ما حكم عرد الغراب اللي يطور في الإمصار والقرى و يخلط بين العقاط الحب والعلرات وما

م حجم عرم انفراب اللهي يعير في الإمصار وانفرى و يُغلط بين التقاط الحب والعِكْر انت و حكم سورة!

الججواب: الطاهر ان الغراب الإبقر المالا يقع الذي فيه سوادو بيناضي هو مكرو لاعتدالصاحبين رجمها لمأة تعالى وغير مكرو عندالا ومام وكين المناف السراجية والإبقو والاسودان كان يخلط فيها كل الجييف وياكل ا الحبوقال بوحديدة وكين لا يكر قوقال صاحبا لارجمها الماتعال يمكر والنهي فيكون ماكول اللحد (الى ان قال المنافر الى ان قالى وان لم يكون الماتور التي ان قالى وان لم يكن الوقد والحدة كريهة يكون طاهر الكون عرقه عود ماكول اللحد من الطيور التي تزرق الواليوا التي المنافرة الكون عرقة عود ماكول اللحد من الطيور التي الاراق الوقائد والمنافذ كريهة يكون طاهر الكون عرقة عود ماكول اللحد من الطيور التي التي المنافذة المنافذة كريهة يكون طاهر الكون عرقة عود ماكول اللحد من الطيور التي التي المنافذة المنافذة المنافذة المنافذة التي المنافذة التي المنافذة المن

علاوه عبارات در نصوص ذیل نیز است که مدارحل وحرمت بر خوراک است :

ا و اصل فلك ان ما يكل المجهد خلصه نبستهن الحراف لمديكون خهيد عادلاه ما يها بعد المجل المجل المجهد المديدة و ال يوجد فلك طبعة وما خلط كالدبعة حراف العدى فلا بأس باكله عندا في صديقة مُوكنيني و هو الاسمح لانه الذي الله الما الكراف جامة وعما يخلط (العدامة معرالفتهم ص- جم)

٢- فكان الاصل عديدان ما يفلط كالديما جلاباس (عاليكيرية ص ٢٠٠٠)

بالاخره فيصله ابوحنيفه عصر ، فقيه النفس حضرت گنگوهي رحمه الله تعالى از تذكرة الرشيد نقل نموده شد. ونصه :

وقتیکه این فیصله در کتب فقه موجود است مدار آن بر خوراک است پس آن غرابیکه در قریه جات دیده میشود باوجودیکه عقعق نیست نیز حلال است زیرا وقتیکه او نجاست غله ودانه رامي خورد حلت آن نيز مانند عقعق معلوم ميشود اگر آنرا عقعق گفته شود يا ني. فقط . والله سبحانه وتعالى اعلم . (رشيد احمد گنگوهي عفي هنه)،

در حاشیه عبارت مذکور تحریر شده : وقتیکه مخالفین بر این مسئله شور وغوغا نمودند بس رساله بنام فصل الخطاب. از بيانات هفتاه علماء قلمبند شد نيز يک حاجي از حرمين فتوي حلت آنرا آورد : وهي هذه :

الحمدالله وحد مدرب زدلى علما الغراب المذكور حلال من غير كراهة عدد افي حديقة والما وهو الامنح وهوالبسبى بالعقعق بتصريح فقهائدا أيتنغ واصأب من افتى بحله وجواز اكله وكيف يلام الحنفي على اكل ما هو حلال عدى امامه من غير كراهة.

والإصل في حل الغراب و حرمته الغذاء وكونه ذا مخلب لا بصورته ولونه كما يدل عليه تصريحات فقهائنا التنغ في غالب معتبرات الملعب كما في البحر الراثي والنبر المحتار والعناية وغيرها وفي إنصه جامع الرموز اشعار بانه لو اكل كل من الفلاقة الجيف والحب جميعاً حل ولمريك تو قالا يكر تعوالا ول اصخفقتب همأصرح به علماؤنا ان الغراب بأنواعه سواء كأن عقعقا أوغير قاذا كأن يجمع بين جيف وحب يوزاكله عدامامعا الاعظم يوبطة والمهاعلم

قاله يفهه واموير قه عهد فأله بن عهاس بن صديق مفعي مكة المشرقة.

در این مضمون فتوی علماء مدینه منوره نیز موجود است.(تذکرة الرشیدحصه اول ص ۱۷۸) بعد ازین تحریر در توضیح این مسئله هیج خطاء باقی نماند. قَیَأَتِی حَلِیْهِ یَحُدَثُ لْكُونُونَ فقط والله الهادي الى سبيل الرشاد . رشيد احمد . ١٥ / روبيح الأول ٥ ٨ هجرى لله درالهجيب الاول وارشأد الرشيد الفأنى حيث اوضوا الحق والصواب بحيث لا يبقى منه ريب

احسن القضآء في الذَّبحِ با عَانَةِ الكهرِبَآء

«حکم ذبیحه ماشینی، محاکمه بینَ دو فتاوی متضّاد»

احسن القضاء

تاریخ تألیف ۲۲ *م*ربیعالاول<u>(۱۳۸۷ م</u>جوی طبع او*ل* سنه ۱۳۸۶ هجری

ملاحظات :

حلت مع عدم جواز فتوی: از حضرت مفنی محمد شفیع صاحب

فتوى حرمت: از مفتى محمود صاحب قاسم العلوم ملتان

معاكمه : از حضرت مؤلف دامت بركاتهم

اثبات حلت مع عدم جواز از نظر دلائل عقلي ونقلي .

حكم ذبيحه ماشيني

در مورد ذبیحه ماشینی دوفتاری متضاد مغنی محمد شفیع رحمه الله تعالی ومغنی محمود صاحب ملتان رحمه الله تعالی عارض خدمت شما گردید نظر گرامی خویش را در این مورد ارایه فرمانید:والاجرعندالله الکریم .

علماء دین ومفتیان شرع متین در این مسئلهٔ چه میفرمایند:

(۱) بعض علماء میغرمایند آن طریق ذیح که در احادیث مذکور است یعنی کشیدن چاقو بر حلق ولید ذیع بااله تیغ دار یا ریختاندن خون امر (تعیدی) نیست بلکه ما امر عادی است چونکه عرب چنین حیوان را ذبح مینمودند ازینجا آنحضرت علیه السلام با چند هدایات حمون طریقه را قایم نهاده لذا با گفتن بسم الله الله اكبر مسلمان یا كتابی كه هر نوع حیوان را ذبح كند ذبيحه آن حلال ميگردد آيا اين قول درست است؟

TEV

(۲) در این عصر مترقی صنعت ماشین عوض کار نمودن انسان بدست بسا اعمال را توسط ماشین انجام میدهند طبقیکه در یور پوامریکا چنین ماشین های برقی ایجاد شده که با یک بار زدن تکمه چندین حیوان را ذبح میکند وگردن همه را قطع میکند پس اگر تکمه زننده مسلمان یا کتابی باگفتن بسم الله. الله اکبر تکمه را بزند آیا مذبوحه حلال میشود یا خیر؟

الجواب : (١) این قول درست نیست برای ذبح حیوان بنص قران (زکوة شرعی) ضروری است وطریقه شرعیه زکوهٔ اختیاری ذبح یا نحر شده است ومحل آن حلق ولبه است که تعین آن در حدیث صحیح آمده به شکل امور عادیه نباشد بلکه به شکل تشریعی است .

(٢) چنین با قطع نمودن گردن حیوان از بالا وجدا نمودن اگر توسط چاقوی دستی باشد يا توسط كدام ماشين خلاف طريقه شرعي ذبح به اتفاق جمهور ناجانز وكناه است البته اكر كدام حيوان بدين طريق ناجائز ذبح شود در گوشت او چنين تفصيل است اگر با تكمه زدن یکبارگی تیغ بر گردن همه حیوانات بیاید و یا باگفتن بسم الله اکبر تکمه را بزند پس یکبار بسم الله گفتن همه را کافی باشد در غیر آن اگر یکی بعد دیگری گردن های انها قطع میشود پس بسم الله تنها در حصه حیوان اول کافی باشد در مورد دیگر حیوانات بسم الله گفتن کافی نباشد پس به اتفاق امت آن دیگر حیوانات حرام ومردار میباشند.

پس بسم الله گفتن در قطع گردن از بالا نموده شود اما در حلال بودن آن فقهاء صحابه وتابعين اختلاف دارند حضرت ابن عباس رضي الله تعالى عنه آنرا نيز حرام ميكويد وحضرت ابن عمر رضی الله تعالی عنهم ذبح بدین طریق را ناجانز وگناه میپندارد اما باوجود آن كوشت آنرا حلال ميپندارد. (صحيح البخاري كتاب الذبائح)

تفصيل وتشريح جواب:

تفصیل این اجمال اینست در حق کدام حیوانات که قرانکریم زکوة را در حصه حلت گوشت آن شرط گردانیده بدون زکوهٔ شرعی چنین ذبیحه قطعا حرام است . این زکوهٔ یک

نفظ اصطلاحی قران است که عنقریب آید:

ارشاه الهي است در سوره ، مالده : ﴿ يَوْمَتْ عَلَيْكُمْ النَّبِيَّةُ وَالدُّمُ الْمُعَيْدِوَمَا أَوْلَ يَنْمَ أَقُو وقد قالسُنْحَيْقُةُ وَالدَّمْوَانُهُ وَالنَّمْرِيَّةُ وَالنَّفِيسَةُ وَمَا أَكُوا النَّبِيُّ إِلَّا مَا لَكُنْم

در این آیات کریمه تنها آن حیوان مستثنی باشد از حرمت که به زکر: شرعی حلال گردد در مورد این آیات امام راغب اصفهانی میفرماید در مفردات القران :

وحقیقةالشاکیةاهراسمانیالدالدویییةلکی غیمی فیالیم عبایطالیانیمیاقطی وجمعون وجه. از تصریح امام راغب دوسخن هویدا شد اول اینکه زکوا مطلقاً اسم قتل حیوان نیست بلکه برای آن طریقه خاصی مقرر شده دوهم اینکه این طریقه خاص تابع عادات ورسوم نیست بلکه یک اصطلاح وقانون شرعی است .

پس قرآن وسنت دو صورت زکوه را شرح ندود» (۱) اختیاری مانند زکاه جیران اهلی جوانگی، (۲) غیر اختیاری مانند شکار یا جیرانی که به کنام طریق از حاکمیت و قدرت انسان خارج شود (ترری شود) وبطریق مقره، وزیح کوده نشوه طریقه دوهم توسط چیز تیخ دار وجارح مانند تیر بانیزه زخمی ندودن وریختاندن خون با بسم الله حسب تصریح احادیث در اینجا فرج یا نحر شرط نباشد. اما در قسم اول یعنی زکوه اختیاری ذمج یا نحر شرط میباشد درمورد کاو. گوسفند و گاومیش حکم ذیح در کاراست دود مورد شتر حکم نیح آمده: حقیقت فرح اینست که در آن چهار ریشه یعنی حلقرم ومری ودو ریشه های جانبین بینی ودجین قطع گردد وطریقه نحو شتر اینست که ایستاده شود توسط شمشیر یا نیزه از طرف لبه یعنی حلقری زده شده وفرش آن ریختانده شرد در سده در مدلان ا

هری به پیش عدوم رده شده و خون آن ریختاند شرد.
در قرآن کربم در مورد گراافانظ (آن تیکهواالبقرق) و (فلکهوها) آمده و در مورد گرسفند
(فلیدهایلیگرعظیم) آمده پس دانسته میشود که در مورد گرای، گرسفند وغیره ذبح سنت است
رفتر نمون شتر از کامه (فصل او بایت ایش میشود که این آیات در مورد قربانی شتر نائز
شده درجای دیگر در مورد شتران کامه (صراف) آمده که از آن نحر شتر معلوم میشود همین
بود. تمامل آنعضرت علیه السلام وصحابه کرام خلاف آن یعنی ذبح تمودن شتر رفتر گافی
وگرسفند هیچگاه منقول نیست پس به اتفاق است چنین نمودن جواز ندارد اگر کسی چنین نمود
خلاف سنت نزد امام مالک رحمه الله گرشت این حیوان حرام است ونزد دیگر ایمه باوجود یکه
ذبحه خلاف سنت شده اما گرشت آن حلال باشد چرا که در حقیقت زکات مرجود شدد.

نهافي البدالع ولونحر مأيذيح وذبح مأيدحر يمل لوجود فرى الاوداج ولكريهكر فلان السلة في الإيل الدحر وفي غيرها الذيح الى قوله وو قال مالك الحافظ في البدنة لا تحل لان الله تبارك وتعالى امر في البدنة بالدحر بقوله عزها ته قصل لريك والحرقا ذاخ ترك الماموريه قلايمل (بدائع ص مجه)

در بدائع آمده اگر حیوان ذبح نحر نموده شود وحیوان نحر ذبح نموده شود ذبیحه حلال باشد زیرا که ریشه های گردن آن قطع شده اما مکروه باشد زیرا که در شتر نحر سنت باشد ودر گاؤ وگوسفند ذبح اما قول امام مالک رحمه الله که اگر شتر را ذبح کرد حلال نباشد زیرا در مورد شتر با آیات کریمه فصل لربک وانحر عوض ذبح نحر ذکر شده که با ذبح نمودن ترک مامور به نموده شد.

برای حلال شدن حیوان شرایط وِاحکام زکوهٔ از صراحت قران ، سنت واقوال صحابه وتابعين انقدر دانسته شدكه أنحضرت عليه السلام كدام طريقه ذبيحه را تعليم نموده محض رسم وعادت نیست بلکه تبدیل نمودن رسوم وعادات جاهلیت و یک امر تعبدی جاری نموده شد که مخالفت آن گناه است ودر بعض صهرت ها ذبیحه نیز حلال نمیگردد .

در سوال موجود زکوة خیر اختیاری بحث زکوة اختیاری ونحر شتر نیست بلکه بیان نعودن طریقه زکوة اختیاری گاو گوسفند وغیره است در مورد ذبح وشرایط آن تفصیل قرار ذیل است تا جواب سوال دوم واضح شود.

تعریف ذبح را در صخیح بخاری حضرت عطاء بن ابی رباح چنین نقل نموده که الذبح قطع الاوداج در آن اوداج جمع ودج است كه دو ريشته هاي كلان است طرف راست وجب حلق دعادة قطع نمودن با حلق ومرى است ازينجا مراد قطع نمودن اين چهار چيز است يعني حلقوم که از آن نفس کشیده میشود ومری که توسط آن غذا داخل شود ودو ریشته های گردن که توسط آن خون جریان داشته میباشد ودر تعین محل آن هدایه حدیث آنحضرت عليه السلام را نقل نموده كه (اللكاقابين اللبة واللحيين) يعنى ذبح بين هر دو بيره بين كردن وسينه تا توتك باشد در اين حصه كه هر حصه قطع شود ذبح درست است نزد فقهاء جمهور امت همین است تعریف ذبح در عام کتب فقه همین منقول است البته اقوال انمه مجتهدین در ابین مورد مختلف است اگر یکی از چهار رگ باقی ماند ذبیحه حلال است یانه؟ که ضرورت ^{دانس}تن آن تفصیل در این مقام نباشد.ازینجا معلوم شد که طریقه مسنون وشرعی ذبح آنست که عموماً بین مسلمانان رائج است که با انداختن حیوان جهار ریشته درست آن قطع نموده شود اما سرو کله آن کاملاً باید بریده نشود گلورا تا آخر بریدن را نخع گوید که در حدیث صحیح بخاری از آن متع آمده.

عن این به برخ الل اخبر این افغان اید مصر بهم عن المنع یقول پیشطح ما فون العظم اشدید و حقی موسد یعنی حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهم از نخع منع نبوده وفرمود که استخوان آخر گلو که آنرا نخاع گفته شود باید قطع نشود بلکه چهار ریشته را قطع نموده بگذارد تا آنکه حیوان جان دهد.

ودر بدائع صنائع اين ارشاد انحضرت عليه السلام منقول است ((الآلا تن**حوا اللبيحة))** يعنى سر حيوان مذبوح را كاملاً قطع نكنيد.

اين ظاهر است كه معامله نظر وقياس نباشد منع فرمودن حضرت ابن عمر رضى الله عنهم دليل است كه آنحضرت عليه السلام منع نبوده از همين نغع پس ريشه ها را تا آخر رسانيدن از نظر اين حديث منع وكناه شديد است وناجائز اينست كه از طرف پشت قطع شرد وسرش از تنه جدا كردد در هدايه آمده: وصري<mark>باي/اسكونالهماخ/وقطع(السروريم/هوذكالا</mark> وتوكل فيهمتموان فخ/الهافهن ققاماً فيهمت حية حمق الهوالعروق حالمتحق الهوسيم.أهو **ذكالاً**

و وطریقههمخورینچی استه استهامه میشیده میشود میشود استهامی موردید و کسیکه در وقت ذایج جاقو را تالخاع بعنی استخدان اخر گردن برساند مکروه باشد اما ذبیعه حلال است اما اگر گرسفند از طرف عقب ذیح شود و او تاوقت قطع عروق زنده باشد ذبیعه خلال است اما چنین نمودن مکروه باشد و ناجائز.

در درمختار وشامی آمده : و کرداشههامن قفاها ان بقیمتاحیهٔ حق تقطع العروق و الالعرقمل لیونها بلادگاگوالنمه و قطع الراس.

ذیح نمودن حیوان از طرف عقب ٔ مکروه باشد اگر حیوان تا وقت قطع ریشه حیات بود اما اگر زنده نبود حرام است چرا که حیوان قبل از قطع ریشه های جان داد ونخع نمودن نیز مکروه باشد یعنی قطع نمودن تا آخر گردن وقطع نمودن سر نیز مکروه است .

. و در بدانع صنائع آمنده : ولوهرب عنهي جوورا ويقر آاو ها آگايسيفه في آنها و صمى فان كان بعربها من قبل انحلقوم توكل و قداسنا، اما صل الاكل فلانه اي بقص الذيكانو مو قطع العروق و اما الاسناءة فلانه واد في اليها إرياطة لا يمنا جاليها في الذيكافيكر وظلك وإن مربها من القضا فان صاقعت قبل القطع

پا_{ن ت}عرب على التأليخ التوقف لا توكل/لامها ما تمانيل الذاركاقة كانت مينة و ان قطع العروق قبل موحها توكل لوجود فقعل الذركاقو هم مية الا انه يكر فقلك ارداقع ص سج»

اگر برگردن شتر گاه را گوسفند شمشیر را بکشد اما چنین نمودن بر فیصه کنا بر تکمیل این معل از طرف حلق باشد فیبهمه حالال باشد اما چنین نمودن بر فیبهمه بنا بر تکمیل شرایط زکات حالال باشد و بعدی و کناه بنا بر بابن باشد که او بلا ضرورت حیوان را غیر ضروری تکلیف داد ادا مکرور باشد واگر از بالای گردن شمشیر را زد و گردن را جدا کرد به اگر قبل مروق ازرسیدن شمشیر به عروق ذبح حیوان مرد مثلاً آنرا آمنت آهسته قطع نموده و نفی کنا و کنا از میت به ریشه ها مرد پس ذبیمه مردار باشد خوردن آنها حلال باشد خوردن آنها حلال باشد طریقه ذبح مکروه و ناجائز است.

از روایت مذکورهٔ بالا دانسته نشد.طریقه ذیح از عقب خلاف طریقه مشروع وناجائز باشداگر که کاملاً قبط بمنودن گردن یک فعل دیگر مکروه است واگر از عقب آهسته آهسته قبط نمود که قبل از قطع مروق موت صورت گرفت در این صورت نیز ذبیحه حرام ومردار باشد. البته اگر با کنارد تیز فوراً گردن او را برید پس باوجود ارتکاب گناه ذبح خلاف طریقه شرع با بسم الله گفتن چنین ذبیحه حلال میکردد.

به طریقه ذیح ماشینی که از عقب تیغ بر او نهاده شود با قطع نمودن گردن ظاهراً این صورت نباشد که قبل از قطع عروق موت واقع شده باشد چرا که قطع باسرعت زیاد صورت گیرد پس اگر جاقوی ماشین را برگردنش با بسم الحه گفته جاقو راکش کند پس گناه ذیح غیر طریقه مشروع موجود شد اما گوشت آن حلال میگردد:

اما در اینجا یک مسئله دیگر است که جندین حیوان راتعت ماشین ایستاد کند ویکبار بر آن کلمه بگرید آیا همه حیوان ما با حیین یک بار کلمه حلال گردند یا تنها حیوان اول، مثملق آن نصوص شرعیه اینست که باید پسم الله وفوع هر دو متصل واقع شود چند ثانیه بعد بر آن اثر کند زیرا که انقدر فرق عادة ضروری باشد اما اضافه از آن اگر باشد پس این تسبه بنا بر متصل نبودن کالعدم گردد وحیوان مردار شود.

در بدائع الصنائع آمده : فوقعها في اللكاقة الإختيارية وقت اللخ لا يجوز تقديمها عليه الإيرمان

قليل لا يمكن التمرز عند لفوله تهارك و تعالى و لا تأكلوا فم العربان كر اسم لك عليه والذي مضير فيه معناه ولا تأكلوا فما لعربان كر اسم لك تعالى عليه من الليا أخج و لا يتعقق ذكر اسم لله تعالى على اللبيحة الا وقت اللي لا يناتج الصنائع ص- ج)

وقت اختیاری تسبیه (بسم الله) در زکوهٔ بعینه وقت ذیح باشد لذا قبل از آن بسم الله گفتن جواز ندارد بجز آنقذر زمانه که امکان نداشته باشد زیرا که خداوند تعالمی میفرماید ومخورید گوشت آن حیوان راکه اسم خداوند برآن گرفته نشود لفظ ذیح در اینجا مضیر وپوشیده باشد بدین معنی کدام حیوان که در وقت ذیح اسم خداوند تعالمی گرفته نشود گوشت آنرا مغزرید لذا نام گرفتن خداوند بر ذیبحه در آن وقت متحقق شود که در وقت ذیح گرفته میشود.

صاحب بدانع صنایع یک روایت امام ابریوسف رحمه رائه رانقل نموده اگر کسی گوسفند را جهت ذیج انداخت بر آن پسم الله گفت ودر این وقت عوض او دیگر را ذیج کرد اکتفاء نموده بر تسمیه سابق پس این گوسفند مردار است خوردن آن جواز نداؤد زیرا که بین بسم الله وذیج فاصل آمد.

وامام محمد رحمه الله در مبسوط ميغرمايد: اوايعداللمانج يلخ المقالين والعلاقة فيسمى طن الاول ويدخ التسمية على غود طلك عماً قال يأكل الشاة اللى سعى عليها و لا يأكل ما سوى طلك (بدائع الصدائع ص ١٣٠٠)

اگر دایج دو یا سه گوسفند را ذیح کند واسم خداوند تمالی را تنها بر اول بکیرد دوم وسوم رایدون بسم آله ذیح کند حکم آن چیست؟ فرمود تنها گرسفند اول حلال میباشد باقی حلال میگردد.

البته اگر بر گاو هر دو یکجا چافورا کشید پس این تسبیه برای هر دو کافی باشد و هر دو حلال میکرد: اواهیمهاتین وامرالسکین علیههامهاان تجو طلاعتمه به قواصد قان های حص میه) اگر هر دو گرسنند را یکجا انداخت و بر هر دو یکجا بسم الله گفتن کافی است بنا بر روایت مذکور در مسئله زیر بعث در صورت ایستاد نمودن چندین حیوان تحت تیغ ماشین با گفتن بسم الله گردن آنها قطع کند در این علاره گناه ذیح طریقه غیر مشروع تنها آن حیوان حلال میگردد که تیغ بر گردنش کش میشود بشرطیکه در وقت کش نمودن تیغ بسم الله گفته شود.

نزد بعض صحابه کرام نیز این طریقه ذبح حرام است بنا بر ذبح غیر مشروع وحیوانیکه بر گردنش بعد از گفتن بسم اف تدریجا تیغ کش شود پس آن بنا بر ترک تسمیه نزد جمهور حرام ومردار است .

خلاصه كلام

بنا بر تفصیل فوق جواب هر دو شماره سوال حل شد و خلاصه ان چنین باشد که ذبح مردم يور پبدين طريق خلاف شرع وموجب گناه باشد حتى المقدور بايد مسلمان از چنين گوشت خود داری کنند ومسلمانان ساکن یور پرا بنا بر عذر ضرورت بنا بر شرایط ذیلاً استعمال آن گوشت جواز دارد اگر یکی از آن شرط مفقود گردید حرام است .

(١) ذبح كننده بر ماشين مسلمان يا اهل كتاب باشد.

(۲) در وقت کشیدن تیغ بر گردن حیوان باید بسم الله گفته شود.

(٣) این تیغ باید بر گردن همه حیوانات ایستاده یکبارگی کشیده شود وانانکه تیغ بعد از آن بر آنها کشیده شود مردار است باید گوشت انها با گوشت این حیوانات مخلوط نشود اما

ظاهراست که ساکنان در خارج وارد میشود از دانستن آن شرایط علم کامل ندارد لذا اجتناب از آن افضل تر است . والله سبحانه وتعالى اعلم.

- بنده محمد شفيع عفاالله عنبه دارالعلوم كراچي

۲۲/ڈیقعدہ۸۸ھجری

جواب: از مفتي محمود صاحب قاسم العلوم ملتان

میدانم که زننده تکمه مسلمان باشد ودر زدن تکمه تسمیه (بسم الله) را نیز میگوید اما باز هم ذبح مروج ماشینی حلال نیست بلکه مردار است.

مشاهده شود که در صورت زدن تکمه تعلق کنکشن ماشین قطع شود مانع بین هر دو جدا شود سپس کنکشن گذاشته شود در اصل استعمال کننده تیغ ماشین وقطع کننده گردن حيوان همان شارت برق است ني قوت محركه دست مسلمان پس اين قطع نمودن فعل قوت برقى است ني فعل آن مسلمان.

ودر ذبح اختیاری فعل ذابح بادست خویش گردن را قطع نمودن ومؤثر بودن تحریک شرط است ودر اینجا فعل زننده تکمه علاوه رفع مانع چیزی دیگری نباشد پس رفع مانع در ذبح بسوی رافع (دایح) چگونه شود ؟ و آنرا چگونه دایح بگوئیم ؟

مثال آن چنین است : (۱) یک مجوسی شمشیر را بدست گرفت کدام حیوان را ذہم میکند کسی دست او را گرفت ومانع ذبح شد پس یک شخص مسلم بسم الله اکبر گفته دست گیرنده راگرفت دست مجوسی راکشید واو فوراً شمشیر رابر گردن حیوان کشید آیا این ذبح حلال میباشد ؟ بنگرید :

در این مثال فعل رفع مانع را یک مسلمان نمود وتسمیه گفت واهل ذبح نیز است اما چونکه ذابح اصلی که تحریک آن موثر است مجوسی است لذا هر آئنه محرک اصلی وموثر را دیده حکم نموده شود بر حرمت این ذبح وفعل رافع مانع را اعتبار داده نشود.

(۲) چنین اگر اله تیز مثلاً چاقو از بالا در ریسمان بسته شود انداخته شود که پائین از آن چوچه مرغ یا کدام حیوان ایستاد باشد پس اگر کدام مسلمان بسم الله گفته ریسمان را قطع کند و آن تیغ گردن حیوان را قطع کند آیا این ذبح حلال باشد واین رفع مانع بسوی مسلمان منسوب گردد و آن حیوان ذبیحه مسلمان پنداشته شود ؟ اگر در این در ذبح حکم حلت ذبح

نباشد واین ذبیحه حلال نمیباشد وهر آننه حلال نیست. پس حکم حلت بر ذبیحه ماشینی چگونه نموده شود وبین هر دو چه فرق است؟ وهم اینکه اگر این حقیقت را نظر انداز کنیم وبرای یک لمحه تسلیم کنیم که زدن تکمه

یک عمل مؤثر واختیاری است پس فعل زننده تکمه بازدن تکمه ختم شود در وقت حرکت ماشین فعل او موجود نباشد ماشینی چالان باشد وگردن را قطع کند وآن شخص قبل از قطع نمودن گردن از عمل خویش فارغ باشد.

این طریقه در ذبح اضطراری (مجبوری) شرعاً جواز دارد که تیر زننده رامی از عملش فارغ باشد ودر وقت اصابت سهم ظاهراً فعل آن باقی نباشد اما در این صورت شرع بنا بر عذر اضطراری ومجبوری نسبت اصابت سهم را بسوی رامی قایم نمود واو را ذایح قرار داد ازينجا ست كه تيريذان خودر رسيدن آن طاقت مطلق نباشد اين توان از تير انداز پيدا شود موثر در حقیقت تنها یک چیز ات (قوت رامی) بر عکس آن ماشین قوت موثر برقی است در آنجا قوت زننده تکمه در آن موثر مطلق نباشد لذا فعل زننده تکمه ماشین را قیاس کرده _{اصا}یت سهم اهل بودن آن رامی نیز ضروری نباشد در صورتیکه در وقت رمی اهل باشد. امام ابوبکر کاسانی در بدائع صنائع ص: ٤٩ مینویسد:

ولورجى او ارسال وهو مسلم ثم ارتداو كأن حلالا فأحرم قبل الإصابة و اخارالصيد يمل و لو كأن

مرتدا ثمراسلم وسمى لايمل لان المعتبر وقعمالر مى والارسأل فتراعى الاهلية عد وظلت اگرحیوان شکاری را در چنین حالت گذاشت که او مسلمان بود پس فوراً قبل از رسیدن

نیر مرند شد یاحلال بود فی الحال احرام بست وشکار را گرفت آن شکار حلال باشد واگر در وقت رمی تیر یا گذاشت حیوان شکاری مرتد بود پس مسلمان شد وتسمیه نیز گفت شكار حلال نباشد زيرا كه اعتبار وقت تير انداختن وارسال حيوان را باشد نيز اهليت ذبح

ديده شود (كه آيا آهست يا خير) نيز در هدايه ج ٤ ص ٤٨٧ آمده : ولان الكلب والمازي آلة والذبحلا بحمل مجرد الإلة الإيالاستعمال وظك فيهما بالارسال فنزل

ملالةالرجى وامراز السكين زبرا که سک یا باز شکاری حکم آله را دارند وذبح بدون استعمال اله صورت نگیرد ودر

صورت سگ وباز گذاشتن آن باشد کار گرفتن با نگرفتن از آن در حکم انداختن تیر نبروكشيدن چاقو باشد.

همین است فرق بنیادی بین ذبح اختیاری واضطراری که در ذبح اختیاری امرار سکین

صل ذبح است ودر ذبح اضطراری رمی تیر وارسال حیوان شکاری از روی شرع قائمقام مل ذبع است .

بنگرید امام شافعی رحمه الله نیز در ذبح اختیاری فعل انسانی را شرط قرار داده است. در كتاب الام ميفرمايد : والذكاتاوجهان وجه فيها قند عليه الذيح والنحرو فهالم يقند عليه ما

الكالانسان يسلاح بيدنا اورميه بيدنا فهي عمل يدناوما احل فأته عزوجل من الجوارح فوات الارواخ البعلبات التى تأخل يفعل الانسان كبا يصيب السهم يفعله فاما الحفرة فانها ليستعوا حيا من ذاكان لجاسلاح يقتل اولعريكن ولوان رجلانصب سيفا اور محاثم اضطرصيدا اليه قاصا به فلكاتان عل

الله لانهاذ كوقهفير قتل احد (الامرص ٢٠٠٠) ^{ذیح} شرعی دو صورت دارد :(۱) اینکه حیوان در اختیار باشد در این صورت ذیح یا نحر

^{ذیع} شرعی باشد اگر حیوان در اختیار داشته نباشد در این صورت اگر انسان توسط تیغ

بدست قتل کند یا نیر سر اند یا آنرا توسط حیوان شکاری که خداوند تعالی این طریقه را حلال نبوده مانند تیر (فعل گذاشتن استان) حیوان شکاری وا اگر با انسان شسشیر واله صارحه باشد یانی در این دو صورت یکی هم نباشد.

صارحه پاسد پاسی در این دو اصورت پاسی هم بست واگر کسی مصفیر با نیزه را در جالی پکوید وضکار به آن سویر دواند مجبور شود ریا آن تیر یا شمشیر گردنش بریده شود خوردن آن جواز نداره زیرا که او بدون فعل انسانی ذیج شد وبدون شک اینکه ترسط ماشین برقی گردن حیوانات قطع میشود هر آثنه نی فعل انسان نکویند و آنرا فیجه ماشینی گریند الله شرعاً چیزی را گرید که بذات خود مؤثر نباشد وسعرک ماشینی هرآننه آله است اما حرکت دهنده آن ومؤثر در آن فوت برقی است نی زنده تکمه برقی.

الجواب باسم ملهم الصواب: جواب حضرت منتى محمد شفيع صاحب مدظلهم درست است يعنى ذبح ماشيني جواز ندارد اما ذبيحه حلال است .

درجواب دوم توجید حرمت این نیست که در ذیح اختیاری مباشرت فعل ذیح ضروری است وزدن تکمه ماشینی مباشرت نیست بلکه رفع مانع است بعد از مرتفع شدن مانع لهر برتی بذات خود تیخ ماشینی را حرکت مید هدالذ فعل ذیح منسوب باشد بسوی لهر برق نی به بسوی زننده.

تکمه در حقیقت زدن تکمه رفع مانع نصیاشد بلکه فاصله وتار باپارچه آهنی آله محرکه تا تیخ در استان کند با قطع حقیقت آن محرکه تا تیخ رسانی کند با قطع حقیقت آن این است که ایمانی است که ایمانی است که ایمانی است که او استان این است که او ایمانی است که در اول رفع الشی باشد و در انتان ایانی است که در اول رفع الشی باشد و در نانی اینانی ایمانی ایما

مانندیکه چاقو را ترسط ریسمان معلق کند وسبب آن یعنی نقل موجود است اما ریسمان مانع نائیر آن گردید پس فکر کنید بعد ازگذشت آن سبب یعنی لین (نار) موجود نباشد بازدن تکمه سبب پیدا شود مثلاً شعله اتنی تادورد و رم وداماکدام تخته آهنی مانع گردد آنرا

احسن الفتاوى،فلوسى،جلدعفتم مانع گفته شود وبلند نمودن آن تخته را رفع مانع گفته شود بر عکس آن اگر چیزی مانع آتش نکردد اما بنا بر اینکه چیزی پذیرنده ندارد که بالا رود پس این مانع نباشد بلکه اعدام السبب باشد پس فکر کنید اگر در یک فاصله زغاله نهیره شود کدام تکه ولباس را گرفته یک گوشه آنرا بر آتش نهید وگوشه دوهم را بر ذغاله نان بدین طریق شما آتش را به انجا

بر ساند پس ظاهر است که این رفع مانع نباشد. ۰ باز هم تسبیت قرار داده شود اما ایجاد سبب رفع مانع نباشد پس ترتب مسبب بر ایجاد سبب ضروری نباشد آثرا نیز مانند رفع مانع تسبب گفته شوداین مباشرت باشد پس مثال ذبح ماشینی چنین فهمیده شود که آتش آفروخته شده وشمانل آهنی را گرفته با گفتن بسم اله آتش را تا مذبوح رسانید وعروق را منقطع سازید خون را سیلان دهد آیا در حلت چنین حيوان كدام اشتباهي باقي ميباشد.

قال في الشامية قوله (ولو بدأر)قال في الدر البنتقى وهل تحل بالنار على البذبوح قولان الأشهه لا كما فالقهستاني عن الواهدي قلت لكن عبر حوافي الجدايات بأن الدار عدوجها تحل الذبيحة لكن في البدم عن الكفايةانسال بهاالدم تحليوان تجمدلا اهفليحفظ ليكن التوفيق اه (ردالمحتارص محم)

وفئالانية والحمامة اذطار سمن صاحبها فرماها صاحبها اوغير فقالوا ان كأنسلا مهدري الى الماذل حل اكلها سواء اصاب السهم المداخ اوموضعا اعرالانه عمر عن الذكاة الاعتيارية وان كالنصعهدى الى الهازل فان اصاب السهد الهذبوح حل وان اصاب موضعا اعر اعتلفوا فيه والصحيح اله لا يحل اكلها مروى فلك عن عبد موالية لانها اذا كأنب مبدري الى المنزل يقدد على الذكاة الاعتيارية والطبى افا علم فالهيئك فرجالى الصعراء فرما لارجل وسعى ان اصاب الملكحل والافلا الا ان يتوحش فلا يؤخل الا بصيد (عالية على عامض الهددية ص ١٠٠٠)

در این جزیه خانیه باز هم باوصول سهم قوت رامی کار کنید اما در مثال آتش این تیز نباشد زیرا که نار بالطبع محرق باشد اما استعمال فاعل مختار نسبت فعل احراق قطع کرده از نار بسوی ذابح نمود بعینه چنین شارت برقی اگر که بالطبع محرک شده باشد اما استعمال فاعل مختار یعنی بافشار دادن تکمه نسبت آن بسوی فاعل نموده شده.

اگر فشار دادن تکمه مباشرت فعل نمي بود بلکه تسبيب ورفع المانع باشد پس چنين اگر کدام انسان راقتل کند یعنی بر پرچه تنع تکمه رافشار دهد آیا بر او قصاص واجب نباشد؟ ازین تحریر دومثال ذبح ماشین تقدیم شد.

(١) مجوسي باگرفتن شمشير كدام حيوان را ذبح ميكند وقتيكه كسي دست اورا بگه د

وباز دارد از ذبح پس کسی از مسلمانان با گفتن بسم الله اکبر دست اورا فشار داده کشید واو فوراً بر گردن حیوان چاقو را کشید آیا این حیوان حلال میباشد یا خیر ؟

(٢) یک آله تیغ دار مثلاً چاقو در کدام ریسمان معلق گردد وزیر آن همانجا کدام مرء

گوسفند یا غیره ایستاد بود پس اگر کدام مسلمان یا قرائت تسمیه ریسمان را قطع کند وآن اله باثقل طيعي خويش پائين بيفتدوگردن آن حيوان قطع شود آيا اين ذبيحه حلال ميباشد؟

درهر دو مثال قرائت كننده بسم الله فشار دهنده دست نه حقيقة مباشر فعل ذبح باشد ونه

عرفا آنرا مستعمل جانو گفته شود. در مثال ثانی استعمال چاقر نیز نیامده در مثال اول مستعمل آن مجوسی است لذا آن حیوان حرام است . برعکس آن فشار دهند تکمه ماشین را مستعمل آن گفته شود وبافشار

تكمه تيغ تا مذبوع برسد. یس اگر با گفته تسمیه تا کلوی حیوان برسد چنین مباشرت ذبح باشد مانند رسیدن نارنا

مذبوح پس اگر با قرائت تسمیه تا حلق مذبوح برسد ودر آنجا اتش کار خود را انجام دهد آیا این حیوان حلال باشد وسوال است در صورتیکه فاعل تکمه را زد تنها شود بعد از آن ماشینی کار خود را کنند.

خلاصه اینکه در حلت چنین حیوان هیچ شبه باقی نیست اما در هذ طریقه بالا بلا شب

غلط وناجائز است . فقط والله سبحانه وتعالى اعلم ررشيد احمد،

كتاب الاضحية والعقيقة

با شهادت وگواهی، گوسفند کم عمر را بزرگ ثابت نمودن جواز ندارد

سوال: مالک یک گوسفند عادل اقرار نمود که سن گوسفند تقریباً ده ماه است اما ظاهراً گوسفند از مشاهد، چنین بنظر می رسد اما یک مولوی صاحب از دو تن اجنبی در حصه عمر گوسفند پرسید آنها گفتند نمی دانیم اما مولوی صاحب گفت تخمین کنید آنها گفتند ممکن یک ساله یا یک ونیم ساله باشد پس مولوی مذکور شاهدی آنها را قبول نموده آنرا عقیقه نمود آیا این عقیقه درست است یاخیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اين عيل مولوي به وجوه ذيلاً خطاست.

(۱) این شاهدی خلاف عمر ظاهرست.

(۲) مالک گوسفند عمر آنرا کم معرفی کرده. (٣) قول كسى واجب القبول باشد كه گوسفند در ملكيت او بيدا شده.

(۱) اجنبی که تجربه نیز ندارد نظر انهائی بلکه نظر مردم تجربه کار در کارست به هر صورت در عقیقه عمر گوسفند لازمی نیست عقیقه درست باشد. والله سبحانه وتعالی اعلم.

21/شوالسنه المعجري

قرباني حيوان موهوب جواز دارد

سوال : کسی برایم یک سفند را هدیه نمود وگفت با خوشنودی این گوسفند را بدون قیمت برانت بخشیدم پس آیا جواز دارد که این گوسفند را قربانی کنم ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: وقتيكه بره رابه اجازه رفيق قبض نمودي هبه تكميل شد وبره مملوک توگردید لذا قربانی آن درست است از آنحضرت علیه السلام قربانی بره موهوب ثابت است.كما ورد في الصحاح. والله تعالى اعلم . ٢٦/ في تعدد سنه ا عمجري

حكم شير وسرقين حيوان قرباني

سوال: آیا شیر حیوان قربانی را دوشیدن جواز دارد یا خیر ؟ بینواتوجروا الجواب باسم ملهم الصواب : در صورت هاي ذيلاً استعمال نمودن شير حيوان قرباني بلا

کراهت جواز دارد: (۱) حیوان اگر خانگی باشد.

(۲) حیوان خریداری شود اما هنوز در آن نیت قربانی را نکرده باشند.

(٣) حيوان را به نيت قرباني خويد اما بر چريدن اكتفاء نسيكند بلكه علف برايش خريد،

در مورد شير اين حيوان اختلاف است جواز وعدم جواز هر دودر ظاهر الرواية آمده : والاول اوسعوايسر والثانى احوط واشهر ،وفي قول يجوز للفتي لاللققير .

طبق قول عدم جواز استعمال شير آن مكروه است اگر آنرا دوشيد بايد صدقه كندش يا پستان اورا آب سره زند اگر ممکن نبود وحیوان را تکلیف بود دوشیده آنرا صدقه کند همین باشد حکم سرکین حیوان قربانی نیر اگر حیوان بر چریدن اکتفاء کند پس استعمال سرکین او جواز ندارد در غیر آن جواز دارد .

قال الامام قاضيهان مينية وان اشترى شاقيريد بها الاضيحة لا تصير اضية وكلالو كانت الشاة عدنا فاحمر بقلبه لا تصير اضية في قولهم ولو اشترى شأة للاشية ثم بأعها و اشترى اخرى في ايأم العهر فهذه على وجوة الغلأثة الإول اخااشترى شأة ينوى بها الاضية والغالى ان يشترى بغير نية الإضية ثم نوى الاحمية والغالب ان يشترى بغيرنية الاحمية ثم يوجب بلسانه ان يضعى بها فيقول بله على ان اهمى بهاعامدا هذا ففى الوجه الاول في ظاهِر الرواية لا تصير الحمية ما لعربي جبها بلسانه وعن إني يوسف عن الى حديقة رحهما الله تعالى انها تصير اضية عجر دالدية كما لو اوجهها بلسانه و به اغذا الويوسف مرين وبعض المتاخرين وعن محمد والمنتقى فالمنتقى اظاشترى شاتاليضع بها واهم نية التضعية عدد النهراء تصير اضمية كما نوى فأن سافر قبل ايأم النحر بأعها سقطت عنه الإخمية بالبسافر لقواما اذا اهترى شاقبغيرنية الإخية ثعرنوى الاخمية بعدالضراء لعيل كرهذا في ظاهر الرواية وروى الحسن عن ان حديفة رحمها الله تعالى إن لا تصير المحية لو بأعها يجوز بيعها و بمناعز يقاما إذا إشترى يشاقاتها وجوبا اخمية بلسانه وهو الوجه الفالى تصير اخمية في قولهم ولو ولنت ولنا يكون ولنعا للاخمية ولو بأعها كهوزبيعها فيقول افي حديقة ومحمدر حهما لله تعالى الاانه يكرعوقال ابويوسف رحمه لله تعلى لايمجوز

بيعهاوهى كالوقف عدنة (غانية بهامش الهددية صسج) وقال في العلائية: ويكرة الانتفاع بلبنها قبله وقال في الشامية: قان كانت التضعية قريبة نضح شرعها بالباء الباردوالاحلبه و تصرى به كما في

الكفاية (ردالمعتاريابالاخميةص٠٠ج٠)

و أن الهدنية: ولو اشترى شائللا خمية يكر دان يمليها أو يمز صوفها فينتفع به (إلى ان قال) والصحيح ان البومر والمعمر في طبوة وجو موقياً سوار مكلكا أنافيا ليه لور طب اللين من الاخمية قبل الليخار جز موقها يتصدق به دولا ينتفع به ان ان قال) بولو اشترى بقر قبر وها فان كان بطفها ها ان اكتسب سن لهباة أو انتقع من روجها قهو لمولا يتصدق بشهر به كذا في حيط السر عمي. (عالب كارية كاب الاخمية ص---ع) ولله سجانا مو تمانا علقي.

حكم پشم حيوان قرباني

سوال : آیا کار گرفتن از پشم حیوان قربانی جواز دارد و یا صدقه شود ؟ بینوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب** : اگر حیوان خانگی باشد یا در وقت خریداری هنوز نیت قربانی را نگرده باشد استعمال پشم آن جواز دارد.

اما اگر آنرا به نبت قربانی خربداری نموده باشد در مورد پشم او اختلاف است. علی الع*فصیلالذی حررنافیجواب*السوال|السابق

طبق قول عدم جواز قبل از فیح قطع نمودن پشم او جواز ندارد اگر قطع شود صدقه نمودن آن واجب است بعد از قربانی از آن حق فائده گرفتن را دارد یا به فروش رساند وقیمت آنرا صدقه کند قیمت آنرا در گار خویش آوردن جواز ندارد.

وتحرير الدلائل قدمر فيجواب السؤال السأيق والله سمانه وتعالى اعلم

۵/ذىالحجەسنە ا عجرى

بعد از گذشت ایام نحر قیمت شاة واجب است

سوال : کسی که قربانی بر او واجب بود در ایام نحر قربانی نکرد پس عوض گوسفند فیست سع بغره پینس حصه هفتم گاؤ را خیرات کند ویا گوسفند را زنده به کدام مسکین بهخشد ویا یا چنین هفت تن همراه شده فیست بغره یا نفس بغره را به مسکین بدهند آیا پدین طریق واجب از وساقط گردد یاخیر?بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: قبنت گاؤ یا گوسفند را صدقه نبودن واجب است بشرطیکه قربانی کننده غنی باشد در غیر آن واجب نیست لاکن تصدق سیم بقره کافی كتاب الاضحية والعقيقة

نمیگردد چرا مراد از قربانی اراقة الدم است که در آن شرکت متصور نمیشود جواز شرکت در گاؤ در ایام نحر خلاف قیاس است که بعد از آن وجوب قیمت بر آن قیاس نموده نشود. قال العلامة المصكفي والله: ولو تركت التضعية ومضت ايأمها تصدق بها حية تأفر فاعل

تصدق لبعيدة لوفقيرا وقال العلامة ابن عابدتي يُولِيِّكُ: (قوله و مضت ايأمها الحُكِقيد به لما في العِباية اذا وجبت بأيمانه

صريما اوبأثير ادلها فان تصدى بعيته فعليه مغلها مكانها لان الواجب عليه الازاقة والمأينتقل الى الصدقة اذاوقع الياس عن الضعية عص ايأمها و ان لم يشتر مغلها حتى مضت ايأمها تصدى بقيبتها لان الاراقة انماعرفت قربة في زمان عصوص ولا تجزيه الصدقة الاولى عما يلزمه بعد لامها قبل سبب الوجوب(ردالبعتارض،،ج)

وقال العلامة المصكفي كُمُرُوني و تصني يقيبها على شراها أو لا لتعلقها بلمته شراها أو لا فالمراد بالقيمة قيمة شاكاتيزى فيها. (رئالمحتار صبح) . والله سمانه وتعالى اعلم

70/جمادىالاولىسنة17هجرى

جواز اشتراء اضحيه قبل ايام النحر

سوال: چه می فرماید علماء عظام درین مسئله که علماء این دیاراختلاف کرده اند بعض ميگويندكه حيوان براي اضحيه قبل ايام النحرگرفته شود وبعض مي گويند كه في ايام النحر فرقه ، اول دليل وسند ميكيرد ازحديث شريف : سعوا الماكر فاعها على الصراط مطاياكم.

وفرقه، ثانی دلیل می گیرند از روایة ردالمحتار ص ۳۱۳ ج ۵ : واعلم انه قال في البدائع ولو تلد ان يضمى شأة و ظلك في ايام النحر و هو موسر فعليه ان يضمى

بهاتين عديدا شاق بالدار وشاقيأتهاب الضرع ابتداء الاافاعى هو الاخبار عن الواجب عليه فلايلزمه الاواحدة ولوقيل ايأم النعر لزمه شأتأن بلاخلاف لان الصيغة لاتحتيل الاغيار عن الواجب اذلا وجوب قبل الوقندو كذالو كأن معسر العرايسر في ايأمر التعر لزمه شاتان

وايطنأ فيه تحس (قوله تأطر لبعيدة) قال في البدائع إما الذي يجب على الفتي والفقير فالبدلوريه يأن قال لله طى ان اضى شاة او بدنة او هذه الهاة او البدنة او قال جعلت هذه الهاة اضية لامها قرية من

جلسها انجاب وهو هدى البتعة والقران والإحصار فتلزم بالدلد كسائر القرب والوجوب بالدلد

يستوى فيه الفقى والفقير اهواستفيدمعه ان انجعل المذكور نذروان الدلد بألواجب صيحاه بينواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: فريق ثاني كه فتواي عدم جواز اشتراء اضحيه قبل النحر را ختراغ نمودند در ضلالت بینه هستند زیرانکه :

(١) اشتراء بنيت تضحيه سبب وجوب بر فقيرست نه برغني-قال في شرح التنوير : لو ضلت او سرقت فشرى اغرى فظهرت فعلى الفتى احداهما وعلى الفقير

كلاهما (ردالبحتارص،٠٠ج٠)

وايضاقيه: وفقيرشر اهالهالوجوبها عليه بذلك حتى متنع عليه بيعها (ر دالبحتار ص٠٠٦٠) وقالشامية:جازله(اىللغني)ان يبدلها بغيرها مع الكراهة (ردالمحتارص ١٠٠٠)

واما نیت تحیه بعد از شراء یا نیت در حیوان پرورده، خانه پس بر فقیر هم موجب

قال في الشامية : فلو كأنت في ملكه فعوى ان يضح بها او اشتراها ولعرينو الاضعية و قت الشراء ثعر نوى بعد ذلك لا يجب لان الدية لم تقارن الغراء فلا تعتبر (ردالمحتار ص-،ج،)

(۲) در کتب مذهب مسطورست که لبن اضحیه را در استعمال خود آوردن روانیست بس اكر تضحيه قريب ست بآب بارد نضح ضرع كند والا بعد الحلب صدقه كند-

قال في حرالتديد: ويكر الانتفاع بلينها قبله

تضحیه نیست.

ولى الشامية: فأن كأنت التضعية قريبة نضح هرعها بألماء الباردو الإحلبه وتصدقه به (ردالبحتار

پس اگر قبل از وقت تضحیه اشتراء اضحیه روا نشود محمل این جزئیه چه خواهد شد ؟ اگر گفته شود که مراد ازین اضحیه منذوره هست پس جزئیه ذیل ابطال این تأویل

> خواهد کرد . ومهير من اجاز هما للفتى لوجوبها فى اللمة فلا تتعين (شرح التنوير)

و في الشامية : والجواب ان المشتر الاللاخمية متعينة للقربة الى ان يقام غيرها مقامها فلا يحل له

الانتفاع بهاما دامسمتعيدة ولهذا لايحل له نحبها اذا ذبحها قبل وقعها بدائع ويأتى قريبا انه يكردان سَمْلُ بِهَا غِيْرِهَا فَيقِيْدَالتَعِينُونَ ايضًا .(ردالبحثار ص٠٠٠جه) (۳) سرق الهدى من سيدالكونين صلى الله عليه وسلم الى هذا الاوان قبل ايام النمر معمول به سن كس از آست مسلمه بصيرورة اين هدى واجب بالنذر وبوجوب دم تعتم وقران على حده قول نه كرده است. نه خود سيدالكونين صلى الله عليه وسلم دم تعتم با قران

جُداگانه اداء فرمودند. ۵ - عوام الناس الفاظیکه برای جانور اضحیه اطلاق میکنند (مثلاً این جانور برای قربانی

خرید کرده ام یا این جانور برای قربانی ست) ازین الفاظ نذر نخواهد شد. چراکه دوعرف مثل این الفاظ برای اظهار اراده هستند نه برای ایجاب ووجوب نذر بلفظی موقوف بر عرف ست یعنی اگر لفظ برای نذر درعرف مستعمل ست از و نذر واجب خواهد شدوالا فلا. لان العرف قاض .

قال لى خرح التدويو: الن الإيمان مبلية عندوا عن العرف (دوالبعدار ص ٢٠٠٠)

۵ - اگر تسلیم کرده شود که مثل آین چنین الفاظ موجب نذر هستند پس مقصد عوام اخبار از وجوب فی السنتقبل ست.اگرچه نیت اضعیه واجبه قبل ایام النحر صحیح نیست چنانکه مستدل گفت و لیکن عوام الناس درین الفاظ محض نیت اضعیه واجبه فیم کنند بلکه درانفاظ هم مصرح می کنند که این جانور برای قربانی و در عرف لفظ قربانی برای قربانی عید نده کرد بلکه فنظ قربانی برای قربانی و بید بست شده است فلادا فقط عید باوجود حذف بحکم مذکر ست (لان البحروف کالمشروف) فلفا باین چنین این نخراهند گشت. پس تضعیه این جانور از واجب اصلی خواهد شد.

قنبیه : حدیث ((صنوا احمالاً کعد الح)) ثبوت ندارد.

قال العلامة الطوابلسي يُخِيَّجُ: (استسبنوا . وفي لفظ. استفرهوا خماياكم فامها مطاياكم) قال الإمام ابن الصلاح يُخِيِّجُ :لا اصل له (الكھف الالهي)، قال الله كتورا حديث عبود بكار في تعليقه:

روادالدیلس «موطریق اندنالمیدارگ عن کیمی اندنجیدفله عن ایهه عن ای مورد قاطع، قال السیوطی فی الدور کین ضعیف و قال السفاوی کیمی ضعیف جده و جاء بلفظ: عظیرا خمایا کثر فامپاعل المراط مطاباکی

وقال ابن الصلاح هذا المديدة غير معروف و لا تأبسه فيها عليدا توقال ابوبكر ابن العربي في هرح الترملي ليس في فضل الاحتية حديدت صحيحةال صاحب البغير هو من وحج الزنادقة اعداد الإسلام اللكن يوينون تعويه الغريصه و احصال اصفال عله البيجاز قامت البطعكة فيجا قاطا كان البسليون سيوركيون الأوقان طل العرط فسيكون عندا لموقان لهيه اكثر من عندالعين المباسات من البسليون عالمياً الاوقد ذخ ل عمره الكفور و إيضا الأكان ما الموقان مطاياً البسليون فيلزمه ان كل واحد منهم سيوركيب عدة كها الريضان يعطل ان يعطق بهذا من لا يعطق عن الهوى الكولان الكانات الدين فيدند

سير تبعيقة باس هزايتهوان وينهو بهنا بان وينهو بين سودون محرص المعرف المساوات والمساوات والمساوات والمساوات وال و حل الفيارى جلته الفديدة على البدارى مين وجه الفور على انه شعيف و حله على المقيقة لا على البجار والفارة : القوى الشفيط والكفف الأقرى سن سن)

قال السفاوي كالمتين : سنيدة استقدادها هما يا كمد قانها مطاكد على العراط استدنة الديلس من طريق السمال على المديلس من طريق ابن المديلس من على المديلة وكان المديلة

وهكَّذَا قَالَ العَهِعُ العَبِلُونَيُ كَاللَّهُ وَكَفَعَا المُتَعَادُومِ إِلَى الإلْبَاسِ صَبِّ ﴾ وللهُ سِمَانه وتعالى اعلم. 4 1 برمعر مسنه ۵ عجرى

تحقيق حديث سمنواضحاياكم : تحت عنوان (جواز اشتراءاهميه قبل ايأم النحر) گذشته است.

روز اول بنا بر عذر نماز عید اداء نشد بعد از زوال قربانی نمودن جواز دارد

واز دارد

سوال : پنا بر باران شدید ادای نماز عید غیر ممکن بود آیا در همین روز بعد از زوال فربانی نمودن جزاز دارد ؟ بیتوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بله در همین روز بعد از زوال ادای قربانی جواز دارد : قا<u>ل ش</u>رحالتدویر: ویعدمحیوقتها لولدیصلوالعلروکهوز فیالغدوبعده قل الصلو8لان الصلو8

في الفيز تقع قصاء لا ادار في لعي وغير ته. وفي الفامية: ووقت الصلوقة من الارتفاع الي الزوال (رداليستار ص ٢٠٠) والله سمانه وتعالى اعلم. ١١ / رفي العجه منه 2 هجر

488 قرباني نمودن مرغ جواز ندارد

سوال : کسی میگوید اگر کسی به نیت قربانی مرخ را ذیح کند پس قربانی واجب از او اداء شد و در استدلال حدیث ثواب تهجیر الی الجمعه را می آرند. آیا چنین گفتن آنها درست است؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: باكشتن مرخ قرباني واجب اداء نميشود كسيكه بر ار

قربانی واجب نباشد پس اگر به نیت قربانی مرغ را ذبح کند مکروه تحریمی است. استدلال از حدیث تهجیر الی الجمعه بنا بر دو دلیل درست نیست :

(١) مقصود از حدیث بیان اجر است نه جواز قربانی .

(٢) اگر علاوه حیوانات معهود قربانی کدام پرنده دیگری جواز می داشت پس رسول الله صلى الله عليه وسلم وباران مباركان او هر آننه در عصر فقر بر آن عمل مي نمودند.

قال العلامة المضكم يُولِظُهُ: وركنها ذبح ما يجوز ذبحه من النعم لا غيرهت فيكر قاذبح دجاجة وديك لانهتشهم البجوسيزازية

وقال العلامة ابن عابدتين مُرَبِّعَة : (قوله فيكرة ذيخ دجاجة و ديك الح) اي بنية الاسمية والكراهة تحريمية كمايدل عليه التعليل طوهذا فيبن لا اهمية عليه والافالامر اظهر (ردالبحدار ص٠٠٠ ج٠)

وقال العلامة عبدالحليم اللكتوى بُونِيَّة : وقالت الظاهرية يجوز التضحية بكل حيوان وحشى او السيروكل طائرية كل محمه محديث ان هريرة كالمجمود وعاميل المهجر الى الجمعة كمثل من يهدى بدنة ثمر كس بهدى بقر قائم كس يهدى شأقائم يهدى دجأجة ثم كبر بهدى بيضة والعصفور قريب إلى البيضة والموابعده المردابه بيأن قنع الثواب لا انه يجوز التضعية به. (حأشية الهزاية ص ١٠٠٠) والله يوم العرقة سنه ٨٣هجد ي جانهوتعالى اعلم.

بر هر یکی از شرکاء قربانی واجب است

سوال : چهار برادران میراث مشترک را تقسیم نمودند بعداً دو برادران جدائی را اختیار نمودند پس هنوز مال منقول آنها مشترك وغير منقول آنها غير مشترك است.

سوال در اینجاست که آیا بر هر یک جدا جدا قربانی واجب است یا یک اضعیه هر دو را کافی است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بر عر دو جدا جدا قربانی واجب است .

قال العلامة التعر تأثثي يُخطِّها: فتيب التضعية على حر مسلم مقيد موسر (د والبحثار ص - ج) المها المواتمالي اعلم. ولأبسيا المواتمالي اعلم.

فروختن كوشت وبوست قرباني جواز ندارد

سوال : آیا فروطنن گوشت وپوست قربانی برای ذایج جواز دارد ۴ بینوا توجروا **الیمواب یاسم علیم الصواب** : فروخت گوشت به هر صورت ناجانز است اگر کسی فروخت باید قیست آفرا صدفه کند البته استعمال آن در جیز دایسی استعمال جواز دارد. یا پدین چیز تبدیل نماید لاکن فروختن پوست جواز ندارد اگر کسی فروخت قیست آن

یا بدین چیز تبدیل نماید لاکن فروختن پوست جواز ندارد اگر کسی فروخت قیمت آن را صدقه نبودن بر مساکین واجب است. اگر بعینه پوست را بکدام شخص میدهد اگر غنی باشد نیز حق گرفتن را دارد. ۱۲ مارید ۱۶ سال ۴۰۸ میلند

قال العلامة المسكلي يَكِتْلُونَّ و يتصدق بمبلدها أو يعمل مده تحر غربال وجراب و قربة وسفر الوحلو أو يبدله عما ينتفع به بالويا كيا مر لا عسمبلك كفل و نحر و قوه كدر اهد قان بيع اللهدء أو الجالبان به الله عدم المبلدات المبلدة المبلدات المبلدة المبلدات المبل

قربانی حیوانیکه پستان او خراب باشد

سوال : کسی گوسفند یا گاو را برای قربانی خرید که پستان آن خراب بود آیا قربانی چنین حیوان جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر در پستان گار یا یک پستان گوسفند خراب باشد پس ... - - -

قرباني بر آن جواز ندارد. قال العلامة المصكلي كاملاً؟ لا يقعمياً (الى قوله)والجلاء مقطوعة رؤس عبرعها اويا سعها ولا الجدعاء مقطوعة الانشعر والنمير مقاطبا إدما هي التي جونجيست في القطع المبها والالتي (الميانيا علقة تجيني وقال العلامة التي عابلات كيانيا في مساويها وهي التي عوليسه التي ولي التعار عالية والشطور الانجور وهي من المقاقم القطع اللين عن احتى هر حياء ومن الإلمان والبقر ما قطع من هر عيما لان لكل واحدامها با اربع اهر ع (دوالبحدار ص-- ج) ولله-جانه وتعالى اعلم

۲ /رجب-نه ۲ ۸هجری

تبديل نمودن حيوان قرباني

سوال: کسی بره را به نیت قربانی خرید آیا اختیار دارد که آنرا تبدیل کند ؟ بهنوا با*لتفصیلمع*الدلیل(اجرکمدللهالبول)انجلیل

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر بره خانگی باشد یا بعد از خریداری هنوز نیت قربانی را نکرده باشد بهر صورت تبدیل نمودن آن جواز دارد اما اگر آنرا به نیت قربانی خریده باشد در این سه روایت است :

(۱) غنی وفقیر هر دو را موجب نیست . لذا در حق هر دو تبدیل نمودن جواز دارد.

(۲) درحصه هردو موجب است برغنی بقدر مالیت دیر فقیر قربانی همین حیوان واجب باشد. طبق این روایت در استبدال غنی اقوال مختلف است. اعدل الاقاویل اینست که ذبیعه دوم را ذبح کند ترک اول بلا کراهت جواز دارد قبل از آن تبدیل تمودن اول مکرو، تنزیهی است. در هر دو صورت اگر با ادنی تبدیل کند پس فضل واجب التصدق است.

در بعض عبارات فقهاء كرام مراد از (اقامة غيرها مقامها) ذبح ثانيه است. هكذا الهادملك العلباء الإمام الكلب الم

نعب داو ما مرافضت و واقد. این هر دو اقوال ظاهرالروایهٔ اند .

والأول اوسع و ايمر و اوفق لقاعدة (ان النذر لا ينعقد بديون الايماب باللسان). و الثانى احوط و اشهر و اوفق لقاعد ع (الاحتماط ليهاب العبادات و اجب)

(۳) در حق غنی موجب نیست و در حق فقیر موجب است لذا تبدیل نمودن در حق غنی مطلفا جائز ودر حق فقیر مطلقاً ناحائز است.

فروع : (۱) حیوان را بنیت اضحیه خرید واو گم شد پس حیوان دوم را خرید وبعد از آن در ابام نحر حیوان اول پیدا شد ، طبق روایت اولی غنی وفقیر هر دو اختیار دارند که هریکی ازین دوحیوان را و یا عوض هر دو حیوان دیگر را ذبح کنند. همین اختیار فقیر را نیز است. ففیر نیز اختیار دارد که یک حبوان راهم ذبح نکند. طبق روایت ثانیه بر غنی در هر دو قربانی یکی از هر دو واجب است.

البته در صورت ذبح دوم اگر قیمت کم از اول باشد تصدق فضل نیز واجب است. در صورت ذبح اول واجب نيست. اما ذبح هر دو افضل است بر فقير ذبح هر دو واجب است . طبق روایت ثالثه غنی را طبق تفصیل روایت اولی اختیار است وبر فقیر مانند روایت ثانی ذبح هر دو واجب است .

(٢) حيوان را بنيت اضحيه خريد پس گم شد يا مُرد :

ہر غنی طبق روایات ثلاثه قربانی حیوان دوم واجب است اگر که قبمت آن از اول کم باشد وبر فقير يكي آن هم واجب نيست .

(۳) حیوان را بنیت اضحیه خریداری نمود پس گم شد پس حیوان دوم را خرید آنرا در ایام نحر ذبح نمود پس در همین ایام نحر حیوان گم شده پیدا شد.

طبق روایت اولی بر غنی وفقیر چیزی واجب نیست. وطبق روایت ثانیه بر غنی ذبح آن واجب نیست. در صورت کم بودن قیمت حیوان دوم. باید فضل را تصدق کند اما چونکه اختيار ادني دراينجا عمداً پيدا نشد ازينجا فضل واجب التصدق نيست. بر فقير ذبح آن نيز واجب است.

طبق روایت ثالثه بر غنی ذمح آن واجب نیست وبر فقیر ذبح آن نیز واجب است.

(٤) حيوان را بنيت اضحيه خريد و او كم شد پس دوم را خريد هنوز آنرا در ايام اضحيه ذبع نکرده بود بعد از گذشت ایام نحر حیوان اول پیدا شد. پس طبق روایت اولی بر غنی واجب است که یکی از آن را زنده تصدق کند ویا قیمت یکی را که قابل قربانی باشد بدهد. وبر فقير چيزي هم واجب نيست ، طبق روايت ثانيه بر غني تصدق افضل تر آن هر دو واجب است. مقتضى اين روايت اين است كه بر غني قيمت يا تصدق حيوان مانند أن جواز دارد اما بعد از گذشت ایام نحر این حیوانات برای قربت متعین شدند. زنده صدقه نمودن هر دو بر فقیر واجب است.

او واجب است اگر قیمت گوشت اندک باشد از قیمت حیوان، تصدق فضل واجب است. طبق روايت ثالثه برغني مطابق روايت اول تصدق فضل واجب است و بر فقير صدقه نسودن هر دو واجب است.

(۵) حیوان را بنیت قربانی خرید و او گم شد پس حیوان دوم را خرید او را در ایام نحر ذبح نمود. بعد از ایام نحر حیوان اول نیز پیدا شد پس طبق روایت اولی بر فقیر وغنی چیزی

واجب نیست. وطبق روایت ثانیه بر غنی چیزی واجب نیست. این حکم اگر چه خلاف مقتضی این روایت است اما جهت عدم وجود عمد فضل واجب

التصدق نيست . زنده صدقه نمودن آن بر فقير واجب است.

طبق روایت ثالثه بر غنی چیزی واجب نیست.

اما زنده صدقه نمودن آن بر فقیر واجب است. (۶) حیوان را بنیت اضحیه خرید اما در ایام اضحیه گم شد. پس طبق روایت اولی برغنی

صدقه نمودن همین حیوان زنده یا کدام حیوان دیگر لائق اضحیه را صدقه نمودن واجب باشد . بر فقير چيزي هم واجب نيست. وطبق روايت ثانيه زنده صدقه نمودن اين حيوان بر غني وفقير هردو واجب است:

بظاهر طبق اين روايت تصدق بالعين يا تصدق بالقيمة است اما بعد از ايام نحر عين

متعين كرديد . كمأمر في الفرع الرابع. طبق روایت ثالثه در حصه غنی تفصیل وجوب مانند روایت ثانیه است وبر فقیر زنده

صدقه نمودن همين حيوان واجب نيست . (۷) فقیر بنیت قربانی حیوان را خریده ذبح نمود پس در ایام نحر دولتمند شد. پس

مقتضی روایت اولی عدم وجوب است ودر روایت ثانیه وجوب. طبقیکه امام کاسانی رحمه الله تعالی روایت ثانیه را اختیارنموده پس او وجوب را درسِت

گفته . البته امام کردری رحمه الله تعالی روایت ثانیه را ترجیح داده اما عدم وجوب را راجع گردانیده است.

(٨) استعمال شير وسرگين حيوان خريده شده به نيت قرباني. ، طبق روايت اولي غني

وفقير هردو را جائز است . طبق روايت ثانيه هر دو را ناجائز است . طبق روايت ثالثه برای غنی جانز وبرای فقیر ناجائز است . در شیر وسرگین تفصیل در آن صورت است که حیوان در بیرون می چرد اگر در خانه علف خورد برای غنی وفقیر هردو جائز است . وهاهاهم شماللقهام کنتیخ وهاهاهم شماللقهام کنتیخ

قال الإمام همس الأعمة السرعس يُحافظ: والمناشئة بما مضية ثير بأعها فاهترى مغلها فلا بأس بغلك لان بغضر الفراء (لاتعماد الموضية قبل ان يوجها (البيسوط ص - ج)

وقال الإدمام قاضيمان يُختِلِنَهُ ولو اشترى شاقال الإخبية قد بانعها واهترى اعرى في ايامر العمو فهله على جوء الالاقة الاركام الاهتبات واسترى المعرفية لله يوجب المساورة المعرفية المساورة المساور

و قال الإمام طاهر این عبدالر شیدا البعاری مختلفا: و باخشر امدینیة الزحمیة ان كان البعقری شیدا لا پمب علیه باتفاق الروایات حق لوباعها و اشتری بضعها اخری والعالیة حون الاولی جاز و لا پمپ علیه می دوان كان البعقری فقیرا قال فی هر س الفاق من اشتری شاة لیخس مها تعیدست لها بالدید عمد الطعاوی مختلف قال و مذهب البعود امها لا تصدر لها الا ان بقول عن ان استرمی بها لان نفس الدید قول اطعادی مختلف کر در هس الاممة المعاول محتلفات و کرا الامام خواهر زاده پختلف کا طاهر الروایة عن اصمایدا تصدر واجه و ممکذا دکر الطعاوی مختلفات و کالارجادت می تعدد المامة مواهر ادامه براهم الامتری ماها فاجه به احمیه و جدت علیه موسرا کان او مصدر او اعتلف الدهانخ مختلف کتاب التبعة دیمل اشعری قال بعضید اوجها باسانه بعد العراد خلال تعدل نف حل ان احمی جذه العاق و قال بعضید اراد به انه اشتراها

وقال الإمام الكلساني يُطلق وان كان معسر افاشترى شاقللا خمية فهلكت في ايأم النعر او ضاحت سقطت عنه وليس عليه شيء آعر لها ذكرنان الشراء من الفقير للاهمية يمازلة النفر فأذا علكت فق هلك محل اقامة الواجب فيسقط عده وليس عليه ضء آخر بأيجاب الضرع ابتداء لفقد خرط الوجوب هو اليسارولو اشترى البوسر شاقللاخية فضلت فأشترى شأقا غرى ليضحى بها وجد الاولى في الوقت فالاقضل ان يضى بهما فان حمى بالاولى اجزا تاولا للزمه التضعية بألاخرى ولا شىء عليه غير ذلك سداء كانسة يبة الاولى اكثر من الغانية او اقل والاصل فيعاروى عن سينتنا عائشة والما الماساق عداراً فضاع فأشترب مكانه اغرثم وجدب الاول فنخرعها ثمر قالت الاول كأن يجزعني ففيت الجواز يقولها والفصيلة وكالمجكولان الواجب في دمته ليس الاالتضحية بشاة واحدة وقد ضي وان ضي بالثانية اجزاه وسقطساعته الاخمية وليسعليه ان يضعى بالاولى لان التضعية بهالع تجب بالشراء بل كانت الاخمية واجبة فى دمته عطلى الشاقفاذا حيى بالغانية فقدادى الواجب بها بخلاف المتنقل بالاحمية اذاحى بألفائية انه يلزمه التضعية بالاولى ايضا لانه لبا اشتراها للاخمية فقدوجب عليه التضعية بالاول ايضأ يعينها فلا يسقط بألغانية بخلاف البوسر فأنه لا يجبعليه التضعية بألشا كالبشتر اكيعينها واتما الواجب في فمته وقد اداة بالثانية فلا تجب عيله التضعية بالاولى وسواء كأنت الثانية مثل الاولى في القيمة اوفوقها أو دومها لها قلعا غير امها ان كأنت دومها في القيمة يجب عليه ان يتصدق بقضل ما بين القيمتين لانه بقيت لههذا الزيادة سألبة من الاضية فصار كاللنن ونحو تاولو لعر يتصنى بدي مولكنه هي بالاولى ايضاً وهو في ايأم النحر اجزاة وسقطت عنه الصدقة لان الصدقة انما تيب علفاً عن ف ات عور من شاة الإحمية فاذا ادى الإصل في وقته سقط عن الخلف و اما على قول إنى يوسف بحاله فانه لا تجزيه التصعية الإبالاولى لانه يجعل الاطعية كالوقف (بدائع ص ع،

جویه انتصفیت او بر وی رفیدیش از صیب تا توصیدین بعضی این استاده الفاقو لمدید کر بستانه . هیمه افاشتری شاقبدا الاخمیدی ان کان البشتری خدید الا تصدیر واجه با اتفاق الدوایات فالداد و اینکه فلمان پیهمها د یفتری غیرها ای اتفاق افقراد اگر شمع الاسلام خواهر زادتای ظاهر الروایة تصدیر واجه تبدلس الشراء در دو کار الخوانی خوانی استاد الا تصدیر واجه فر اشار الرحم الدر صدی یکنیدی فیصر ساخته المساحد المساحد المساحد المساحد المساحد و المساحد المساحد

خورانیدن کوشت قربانی بر خادم

سوال: نو کران وخادمان که در خانه های سردم کار وخدمت میکنند آیا بادار حق دارد که از گرفت قربانی خویش آنها را طعام دهد یا خیر؟ در این مورد علما، دونظر دارند یک که از گرفت قربانی خویش آنها را طعام دهد یا خیر؟ در این مورد علما، دونظر دارند یک کروند خادمیکه طعام او بر بادار باشد هر آننه معاش او کم باشد وخادمیکه طعام او باشد پس این یک ومعاش خادم دوم چهل روییه که این بیست روییه عوض ویدل ظاهم او باشد پس این یک خویش را بر خادم بخوراند. وگروه دوم میگویند بیع ضرورت دارد به انشاء بیع و شرای که در اینجا مفقود است لذا این بیع نیست با حواله تفصیل نمانید که گوشت قرباش که در اینجا مفقود است لذا این بیع نیست با حواله تفصیل نمانید که فرموده کدام گروه سعت دارد اگر چواز نداشته باشد در این مورد کدام حیله شرعی است یاخیر؟بینواتوجرها البحوایه باسم طعیم المصواب : قول عدم جواز درست است بنا بر اینکه طعام جزء اجرت خادم است ودادن گوشت قربانی بر خادم

قال العلامة المُصكِّمُ عَمَّاتُكِ: ولا يعلى اجر الجزار منها لانه كهيج و استفيدست من قوله عليه الصلوة والسلام منها عهدا العميدة لخلاا الهية له هذاية (ر دالبحتار ص٠٠٠ ج) ولله سمانه و تعالى اعليه.

٧٤ي الحجه ١٣٨٦هجري

استعمال پوست قربانی در تعمیر مدرسه وغیره جواز ندارد

سوال : یک اداره در تعییر مدرسه وشفاخانه از پول زکوة، سرسایه وچرم قربانی استفاده میکند وآن پول را در فلاح وبهبود به کار می بره آیا جواز دارد یا خیر۶ پینوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب** : استعمال پول زکوة، صدقه فطر وچرم قربانی در تعمیر

العقواب بلهم مفهم العقواب : استعمال پول ردوه صدله فطر وجرم مربانی در تعمیر صحید مدرسه شفاخانه ودر دیگر کارهای رفاهی جواز نداره زیرا دادن این اشیاء در ملکت فقیر ضروری است ودر اینجا تعلیک فقیر معدوم است . البته در طعام طلاب مستحق وفقراء مدرسه مصرف آن جواز دارد.

قال ل التدوير: هى لغة الطهار الوالغاء و هرعا تجليك جزء مال عينه الغار ع من مسلم فقير غورها <u>هـ ملا ميلامية تلما المقمة عينالميلات من الموسالة تما</u>لا بدوالسميل من جزي وقال في التدوير وشرحه: لا يصرف الىبداء تحو مسجد

وقال العلامة ابن عابد فن يراف : (قوله نمو مسجد) كبداء القداطير والسقايات واصلاح الطرقاب كرىالانهاروالحجوالجهادوكلمالاتمليك فيمزيلي (ردالمعتار ص٧٠٠)

وقال العلامة الحصكفي بميانية : ويتصدق بملدها اويعبل مده نمو غربال وجراب وقربة وسفر للودلوا ويبدله عاينتفع بمباقيا كمامر (ردالمعتارص ١٠٠٠) والله بخانه وتعالى اعلم.

اذى الحجه ١٣٨٦هجري

دادن کوشت وپوست قربانی به کافر جواز دارد

سوال : آیا دادن گوشت وپوست قربانی به کافر جواز دارد ؟ بینوا توجروا الجواب باسم ملهم الصواب : بله ! جراز دارد.

قال فى الهددية: ويهب معها ما شاء للغنى والفقير والبسلم والذحى كذا فى الغياثية (عالمكررية ص --ىجە)و**اللەسما**ئەوتعالىاعلىر

تناول كوشت قرباني وصيت جواز ندارد

سوال : زید وصیت نمود وفوت کرد گفت عوضِ من قربانی کنید و از آن سهم خویش را نیز بگیرد آیا تناول این گوشت برای اهل او جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : جواز ندارد البته اكر بدون حكم ميت از مال خويش عوض او قربانی کنند جواز دارد.

قال العلامة ابن عابدين محلك : (فرع) من ضي عن البيت يصنع كما يصنع في اضمية نفسه من التصدق والاكل والاجر للبيت والملك للذاخ قال الصدر والمعتار انهان بأمر الميمت لا يأكل معباوالا يأكل بزازية ويسل كرتال النظم (ردالبحتارص، جه)

وقال العلامة الحصكفي مسيد : وعن مسعبالامر الزمر تصدقا.

وقال العلامة ابن عابدتك مُركِينًا: (قوله وعن ميسه) أي لوظمى عن ميسه و ارقه بأمر و الزمه بالتصدق بهاوعدم الاكل معهاوان تبرع بهاعده الاكل لانه يقع على ملك الذائح والعواب للبيت ولهذا لوكأن الذائح واحدة سقطت عده اخميته كهافى الاجداس قال الضرنبلالى لكن في سقوط الاخمية عده تأمل اخاقول صرس في فتح القنير في الحيج عن الغير بلا امر الديقع عن الفاعل فيسقط به الفرض عندوللاعر

وذى الحجه ١٣٨٦هجرى

العواب فراجعه (ردالبعدارص - جه)ولل جماله وتعالى اعلم. حكم كرفتن فاخن وغيره در عشره ذي الحجه

سوال: كسيكه قرباني براو واجب نيست اكر احتياطاً در اين امام عشر ذي العجه ناخن وغيره را نكيره آيا او را اجر است؟ بينوا توجروا

ا**یجواب باسم ملهم الصواب** و نه خیر ا این استحباب تنها در حق قربانی کننده است. آن نیز بدین شرط که بر ناخن ها رموهای زیر ناف وغیره او چهل یوم نگذشته باشد اگر چهل در کذشته باشد صفائی این جاها واجب است .

عن امسلبة و المنظمة التحقال سول الحق الحادثان المنازلة المنازلة المنازلة المنازلة المنازلة المنازلة المنازلة ا عن المسلبة والمنازلة المنازلة المنا

و قال العلامة المصكلي تختطية: ويستصب صلى عائشه و تنظيف بدنه بلاغتسال فى كل اسبوح عرو 8 والافضل يومر الهية و جاز فى كل جمسة عضر و كرواتر كهوراء الاربعين مجتوى (روالهمتار ص ١٣٠٣م) والمله منافق على العالم على

اگر پدر وپسر شریک باشند بر پسر قربانی نیست

سوال : عمرو با پدرش در خانه وکار وخورد ونوش شریک است آیا بر عمرو صدقه فطر. فریانی وحج شرعاً واجب است با خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر كار عمرو مستقبل نباشد وشخصاً مالك نصاب نباشد جيزي هم بر او فرض نيست. والله سبحانه وتعالى اعلم .

۵ ا /ذیالحجهسنه ۸ هجری

بر نابالغ قربانی واجب نباشد

سوال : در صورتیکه نابالغ مالک نصاب باشد آیا قربانی بر او واجب است؟ آیا ولی او من دارد که عوض اواز مالش قربانی کند ؟ در این صورت مال را چگونه تقسیم کند ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بر نابالغ قرباني واجب نيست ولي حق قرباني را از مال او

آنرا بخورد گوشت اضافه را نگاه کند عوض آن برایش چیزی خریداری کند اما فروختن آن با يول نقد جواز ندارد.

قال العلامة المصكفي مُحَاطِّة: ويضعى عن ولدة الصغير من ماله صحه في الهداية وقيل لا صحيه في الكافى قال وليس للإب ان يفعله من مال طفله و رجمه اين الشعنة قلت و هو البعت بداجاً في متن مواهد الرحن من انه اصح ما يفتى به و علله في الهرهان بأنه ان كأن البقصود الاتلاف فألاب لا يملكه في مال ولذه كالعتق اوالتصدق باللعم فمال الصبى لايحتمل صدقة التطوع وعزاة للمبسوط فليحفظ ثيرقوع عل القول الاول بقوله و اكل معه الطفل وادخر له قدر حاجته و ما يقى يبدل عما ينتفع الصغير بعينه كثوب وعف لاعما يسعهلك كعيز واعوة ابن كمال وكلا الجدوالوصى

وقال العلامة ابن عابدنين مُرافزة : (قوله قلت و هو المعتبد) واعتارة في الملتقي حيث قدمه و عبر عن الاول بقيل ورجعه الطرسوسي بإن القواعد تشهدله ولاعها عبادة وليس القول بوجوبها أولى من القول بوجوب الزكوقاق ماله (قوله عما ينتفع بعيده) ظاهر تاله لا يجوز بيعه بدر اهم ثمر يشترى بها مآل ذكرط ويفيدهما نذكرةعن البدائع (ردالبحتار ص٠٠٠٠ ج٠) والله سجانه وتعالى اعلم.

ماذى الحجه ١٣٨٦هجرى

كتاب الاضحية والعقيفا

حصه گرفتن درگاو از طرف میت

سوال: دو برادران شریک شدند گاو را خریدند نصف بول را یک برادر ونصف دیگر را برادر دیگر، سه حصه یک برادر گرفت وسه حصه را برادر دیگر، و یک حصه را برای پدر خویش گرفتند. آیا در این قربانی حصه والدین درست است یا خیر؟ بینوا توجروا الجواب باسم علهم الصواب : چند تن كه مالكان كاو باشند به همان مقدار حصه هاى آنها باشد در صورت سوال دوتن مالک آن اند پس در گاو نیز دوحصه میباشد. اضافه از دو

حصه کدام سهم دیگر در آن نیست، لذا از جانب والدین قربانی درست نمیشود. قال العلامة المصكفي مُوالله: و لو ضمى بالكل فالكل فرض كاركان الصلوة فان الفرض معها ما

ينطلق الاسمعليه فأذاطولها يقع الكل فرضاعيتين وقال العلامة ابن عابدين مُؤلِّقُةُ : (قوله لو حمى الكل الخ) الظاهر ان المراد لو خمى ببدنة يكون الواجب كلها لاسبعها بدليل قوله في الخائية ولو ان رجلا موسر احم بددة عن نفسه عاصة كأن الكل اهية واجهة عددهامة العلياء وعليه القعري اهمع الدلاكر قبله بأسطر لوضي الفي يضائعين فالزوادة تطرح عددهامة العلياء فلا يماق قوله كان الكل اهمية واجبة ولايحسل تكرار بين المسالحين فاقهم ومولى وعافق وإن النقصية بما تين تحصل بملين، مغصلين واراقة دمين فيقع الواجب احتاجماً فقط والزائدة قطرخ الالاف البندقة فانها بقطر واحدوار اقة واحدقه كلها واجها خذاماً ظهر أن (در البعمار

۱۱دی،الحجه ۱۲۸۲هجری

نفصیل آن را در رساله (دوحصه یک شخص درقربانی گاؤ) شرح شده است .

بعد از خریداری عیب حیوان معلوم شد

سوال : زید حیوان را به دوصد روپیه برای قربانی خریداری نمود بعداً دانسته شد که دو دندان او کم است نمی دانست که آیا عمر او یک سال است با خیر، زید گفت اورا در ولیسه ذیح میکنم و برای فربانی دیگر حیوان خریداری میکنم. سوال اینجاست که آیا حیوان دوم باید نیز دو صد روپیه قیمت داشته باشد و یا با قیمت صد روپیه نیز اگر خریداری شود درست باشد . ناگفته نماند که بر زید فربانی واجب است؟بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر حيوان دوم قيمت كم داشته باشد نيز جواز دارد.

قال العلامة المصكلي يَمَثِيَكُ : ولو اشتراها سليمة ثير تعييت بصيب مانح كما مر فعليه الحامة غيرها مقامها ان كان غنيا و إن كان فقيرا اجزاً وللك و كنا لو كانت معينة وقت العراء لعند وجوبها عليه بملاف الفهن (داليعتار ص ٢٠٠٠) الأطلاق بدل خل جوالاالال قيمة - ولحله-مانه وتعالى اعلم.

ە۲دىالحجە،۱۲۸۲ھجرى

طريقه غلط تقسيم نمودن كوشت اضحيه

سوال : چند برادران مشترگا گوشت قربانی دا بر مردم تقسیم می ندوند شبانی را حسه با دخایت اختیار دادند در گرفتن یک یک مقدار گوشت گفتند خرورت تول مساویانه نیست آیا این طریقه جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اين طريقه جواز ندارد البته اگر در هر حصه از پاچه ياسر يک يک مقدار نهاده شرد يس جواز دارد. قال العلامة المصكلي وكلواء ويقسم لمبه وزنالا جزافا الااقاطم معه من الاركاع او الجلاطرة

للجلس يخلاف جلسه وقال العلامة ابن عايدين ووالله : (قوله لا جزافا) لان القسمة فيها معنى المباطلة ولو حلل بعديم

بعضا قال فالبدائع اماعهم جواز القسية فياز فقفلان فيهامعنى التبليك واللحومن اموال الريوا فلا تهوز تمليكه مجازفة فاما عدمر جواز التحليل فلان الربالا يمتبل الحل بالتحليل ولانه في معي الهية هبة البشأع فيأ يمتبل القسبة لا تصح اهويه ظهر ان عنعر الجواز عملى اله لا يصح و لا يمل لفسأد البباطة غلافا لباعده فالمرتبلالية من الدفيه عمى لايصح ولاحرمة فيه (رحالبحدار ص سج، والمحمانه وتعالى علم.

۱۲ ذى الحجه ۱۲۸۷ هجر ي

اگر طعام خوری مشترک باشد با تقسیم کوشت ضروری نیست

سوال : والدین، همشیره ها وبرادران مشترکاً گاؤ را قربانی نمودند یک مقدار گوشت را بر فقراء تقسیم نموده ومتباقی را یکجا پزیدند. بدون تقسیم آیا تقسیم نمودن ضروری است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : دراین صورت تقسیم ضروری نیست زیرا این اباحت است معنای تملیک و تملک در آن نیست.

قال العلامة ابن عابدتك و والله و يقسم اللحم) انظر هل هذه القسبة متعيدة او لا حق لو اهترى لنفسه و لزوجته و اولادة الكبأر بدنة و لم يقسبوها تجزيهم اولا والظاهر امها لا تعترط لان المقصودمه بالاراقة وقدحصلت وفعتاوى الخلاصة والفيض تعليق القسية على ارادعهم وهويؤيدما سبق غيرانه افاكأن فيهم فقير والبأقي اغتياء يتعين عليه اخل نصيبه ليعصدق يه اهط و حاصله ان المرادبيان يفرط القسبة ان فعلت لاانها فرط لكي في استعداله الفقير نظر اذلا يعمن عليه التصدق كماياتى نعم الدافر يتجين عليه فافهم (رداله حدارص سجه) والله سمانه وتعالى اعلم.

۲۲ذیالحجه۱۲۸۷عجری

قرباني حيوان خنثي درست نيست

· سوال : آیا قربانی حیوان خنثی جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: نه خير ! جواز ندارد.

قربانی حیوان بی شاخ

سوال: حیوانیکه خلفهٔ هر دو یا یک شاخ آن نباشد ویا بعداً شاخ او میده شود آیا قربانی بر او جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بله جواز دارد. البته اگر یک شاخ نیز از ریشه میده شده باشد قربانی بر آن جواز ندارد.

قال العلامة ابن عابد نتريج أنتيج: (قرامه ويضعي بالهاريه في الهي لاقرن لها علقة وكذا العظياء التي فعب بعض قرنوا بالكمر اوغيره قان بناغ الكمر الى البخ لمر يجو قهستان وقى البدائع ان بلغ الكمر البشاش لا يجوى والبشاش يروس الظامر مثل الركيتين والبوققين (ردالبعدار ص٠٠٠ ج٠) وقاله سجائه و تعالى اعلم . «محمد مما معرم»

جواب حديث عدم جواز متعلق تضحيه مكسور القرن

سوال: یک عالم دین فتری داده حیرانیکه شاخ او میده شده باشد اگر از ریشه باشد یا از بالا بنا بر ممانعت مطلق در حدیث قربانی بر آن جواز ندارد .

عن *على خد بلمى رسول للله ، ان يبضعى بأعضب القرن والافان* وميكويد جزيه كتب فقه كه در مورد شاخ ميده شده از ريشه عدم قربانى ودر مورد از

فوق جواز را حکم نموده اصل ندارد آیا چنین گفتن درست باشد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : عن جية بن عدى قال ال فجل عليا ك فسأله عن البكسور 8 الغرب فقال لا يعرك (هر حمقال الأفار ص، ح)

در این حدیث فتری جواز راوی حدیث منع حضرت علی رضی الله تعالی عنه منقول است وفتری حضرت عمار رضی الله تعالی عنه، حضرت سعید بن المسبب رحمه الله وحسن بصری رحمه الله تعالی نیز چنین است (اعلاء السنن ج ۱۷ ص ۲۰۵) وچندین جوابات از حدیث منع تقدیم میگردد. (۱) از فتوی حضرت علی رضی الله تعالی عنه منسوخ بودن آن ثابت میگردد.

(۲) روایت منع محمول میگردد بر خلاف اولی. (٣) ممانعت چنین حیوان است که شاخ اوکاملاً از ریشه میده شده باشد. والله سبحانه

۹ / (ڈیالحجدسنه ۹ هجری وتعالى اعلم .

حولان حول در وجوب اضحیه شرط نیست

سوال : کسی که نزدش در ایام قربانی پول مقدار نصاب یا اضافه از آن هست اما بر آن

هنوز سال نه گذشته آیا قربانی بر او واجب است یا خیر ؟ بینوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب: بله! واج**ب است اما بشرطيكه اين مال اضافه باشد از

حوائج اصلی او پس حولان حول در آن شرط نیست . قال العلامة المصكى وينالة: فتجب التضعية اى اراقة الذهر من النعم عملالا اعتقادا بقند 8 مكنة

هى ما يهب يمجر دالتيكن من الفعل فلايشترط بقاؤها لبقاء الوجوب لانها شرط محض لا ميسر 8هي ما يهب بعدالتمكن بصفة اليسر (در المحتارض ٣٠٠٠) والله محانه وتعالى اعلم ە**ذىقى**دە ۱۳۸۸ھجرى

باشركت مامور بانك قرباني يكي هم درست نميشود **سوال** : در یک گاؤ با سهم داران قربانی یک ماموربانک نیز شریک شد یا کسی دیگر که مانند او تمام عائدات او یا اکثر آن حرام بود مانند مامور انشورنس آیا باشرکت او بر

قربانی دیگر شرکاء اثر می افتد یا خیر؟ بینواتوجروا الجواب باسم ملهم الصواب : در این صورت قربانی کسی هم درست نمیباشد. قال العلامة المصكفي والمراع الماحد السبعة البهتركين في البدنة وقال الورثة المحواعدة

وعدكم منح عن الكل استحسأناً لقصد القرية من اكل ولو فتعوهاً بلا اذن الورثة لم يجزهم لانه بعضها لعريقع قربة و ان كأن دريك الستة نعرانيا او مرينا اللحم لمريج عن واحد منهم لانه الاراقة لا تتجزاهداية. وقال العلامة ابن عابدين ووالله وان كأن شريك السنة نصر انيا الحرو كذا اذا كأن عبدا او منبرا يريدالاخمية لان نيته بأطلة لانه ليس من اهل هذة القربة فكان تصيبه لحماً قمتع الجواز اصلا

۱۲۸۸۱۲۸۹۹۰

يدالع (ردالبحدار ص،٠ج٠)والله سمانه وتعالى اعلم. فروختن استخوان اضحيه جواز ندارد

سوال : آیا قبل از پذیدن یا بعد از پذیدن گوشت قربانی فروختن استخوان های آن جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : چنین نسودن جواز ندارد اگر کسی آنرا فروخت پول آن را صدقه نمودن بر مساكين واجب است . والله سبحانه وتعالى اعلم.

۳ ا ارمحرمسته ۹ ۸هجوی

حکم قربانی دوهم در صورتیکه حیوان مفقود اول کردد ویا هلاک شود

سوال: زید یک حیوان را به قصد قربانی خرید در صورتیکه بمیرد یا مفقود شود آیا خریداری حیوان دوم بر او جهت قربانی فرض است یا خیر ؟ در صورت اول آیا قیمت آن باید با قیمت اول مساوی باشد ویا کم قیمت از آن نیز جواز دارد یک عالم میفرماید که در قیمت مساوات لازمی است. در دلیل عبارت ذیل در مختار را تقدیم میکند:

وكذا الفانية لوقيمها كالاولى اواكثروان اقل همن الزائد ويتصدق بهبلا فرقهين غلى وفقير آیا این جواب درست است ؟ بینوا توجروا

الحداب باسم ملهم الصواب : برغني قرباني حيوان دوم واجب است. در قيمت مساوات

لازمی نیست لیکن بر مسکین چیزی واجب نیست. قال الامام طاهرين عبدالرشيد البخارى والقائد الفقير لوسرق هاته ولعيهة اعرى ليس عليه

اغرى والغني يجب عليه اغرى لان الوجوب على الققير بالشراء والشراء يتعاول هذا البعين فوجب التضعية به فسقط الواجب بهلا لتحفظ البعين. (غلاصة الفتأوى صسح،)

وقال الإمام الكلساني ويبالله: ولو اشترى اخمية وهي صبيحة ثم اعورت عندة وهو موسر أو قطعت افنها كلها اواليعها اوفذها أوانكسر سرجلها فلعر تستطع انتمضى لاتجزى عنه وعليه مكانها اخرى لبأ

بيداو كللكان مأتسعدية اوسرقت (يدائع ص عن) از عبارتیکه در سوال ذکر شده. استدلال نمودن درست نیست زیرا که او با آن صورت تعلق دارد که حیوان اول در ایام نحر یافته شود. علاوه از آن بلا فرق بین غنی وفقیر را علامه ابن كتاب الاضحية والعقيقة

عابدین رحمه الله تعالی مرجوح قرار داده، راجح اینست که قربانی دوم بر فقیر واجب است. وجوب بر فقیر برهر دو قول مبنی است در آنکه هرامالفقیریلیة الاطمیه را موجب قرار داده است در روایت عدم وجوب نیز آمده هر دو روایت ظاهرالروایة است. وروایة الوجوب احوطواشهروالفائيةاوسعوايسر. والله سبحانه وتعالى اعلم.

۰ ۳/محرمسته ۹ ۸هجری

قربانی حیوان لنگ

سوال : زید یک حیوان را خرید. بعداً پای او موج خورد اما دانسته نشد که آیا میده شده یا خیر آیا قربانی بر آن جواز دارد یا خیر ؟ وآیا دراین مورد بین فقیر وغنی فرق هست یا خير؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر پای خویش را بر زمین می نهد وبا تکیه آن رفته می تواند بر آن قربانی جواز دارد. در غیر آن جواز ندارد. کسیکه مالک قدر نصاب نباشد به هر صورت قربانی او درست است.

قال العلامة ابن عابدين كَرَاتِينَ : (قوله والعرجاء)اي التي لا يمكنها المشي برجلها العرجاء الماتمشي بغلاث قوائم حق لو كانت تضع الرابع على الارض وتستعين بها جاز عناية (ردالبحتار ص٠٠٠ج٠)والله ۱۱۲۸۹هجری محانه وتعالى اعلم

قرباني حيوان سرقت شده جواز نداري

سوال : زید گاز حمرو را سرقت نمود واو را در قربانی ذبح نمود آیا قربانی زید درست است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: قربانی زید درست نشده زیرا که او مالک گاو نبود البته گوشت حلال است. اما بدون اجازه مالک استعمال آن جواز ندارد.

قال العلامة ابن عابدين وكوالية: قال في البدائع غصب شاة فضى بها عن نفسه لا تجزئه لعدم البلك (ردالبعتارص، ج)، والله جمانه وتعالى اعلم ١٨جمادى الثانية ١٣٨٩ هجرى

بر مال حرام قرباني واحب نيست

سوال: آیا برمال حرام مانند کمانی رشوت وغیره قربانی جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم عامم الصواب : صدقه نبودن تنام مال حرام واجب است لذا قربانی بر آن واجب نیست .

قال العلامة ابن عابدهن كِلِيَّلِيَّة ؛ في القعية لو كان القييت نصاباً لا يلزمه الركولا لان الكل واجب العدق عليه فلا يقيدا يمان التصدق بيعضه اهو مفله في الوازلية (دناستدار ص· ح) بولله سجاله عمر مسه + اهجرى

حکم زمین در وجوب اضحیة

سوال : در وجوب اضعیه آیا قیست زمین را اعتبار است یا عائدات آن را. اگر قیست زمین را اعتبار باشد آیا زمین غیر زراعتی هم در آن خامل است یاخیر ؟ پینوا توجروا ا**انجواب یاسم علیم الحواب : ا**گر مهبرعه قیست زمین زراعتی وغیر زراعتی وعیز زراعتی وعائدات

زائد از مقدار معاش بقدر نصاب باشد پس قربانی بر او واجب است.

قال العلامة ابن عابد<u>ن كوكيل</u> معزيا ال العدارعائية سلل عبد <u>كولتل</u> هي له ارض يورحها أو حانوسيستفياني أو دار غلبها ثلاثة الاف و لا تكل لنققته ولنفقة عيائه سنة ؛ يمل له اعدادار كوقو ان كانت فقيمها تبلغ الوفاو عليه الفتوى وعندهمالا يمل اهار دالبحدار ص» ج»)

و قال ايضا : و آن له مقار پستفله لقيل تلزم لو تبيته نصاباً و قبل لو يدخل منه قومنسلة تلزم و قبل قومنشهر فرق فضل نصاب تلزمه و الوالعقار وقفا قان وجبـله في ايأمها تصاب تلزم (ر دالبحتار ص.م.ج.ي . و فإلم-جانه وتعالى اعلم

تفصيل وجوب قرباني بر مقروض

سوال : نزد یک شخص نصاب وجوب قربانی موجود است اما مقروض است که بعد از ادای قرض آنقدر پول اضافه میشود که با آن خریداری حیوان قربانی مسکن باشد پس آیا بر او قربانی واجب است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم عليم الصواب و اگر بعد از وضع قرض از نصاب در نصاب نقص نيايد ونصاب كامل باقى باشد پس قرباني واجب است. در غير آن واجب نيست.

قال الإمام الكلسال كالله الوكان عليه دين بميت أو صوف اليه بعض نصابه لانتقص نصابه لا تجب لان الذين بمنع وجوب الوكاة فلان بمنع وجوب الاخمية اول لان الوكاة فوض والاخمية واجبة ١٨دى الحجه ١٢٩٠هجرى

والقرط فوق الواجب (يزائع ص-جه) والله سمانه وتعالى اعلم

اگر در شتر تعداد شرکاء از هفت تن اضافه شد

قربانی همه باطل میگردد

سوال : آیا ده تن در قربانی شتر حق شرکت رادارند؟ اگر تعداد شرکاء از هفت تن اضافه شود قربانی آنها درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا ؟

الجواب باسم علهم الصواب : مانند کار . نیز تعداد نهانی شرکاء در شتر هفت است. اگر تعداد آنها اضافه شود از هفت تن. قربانی یکی هم درست نمییاشد. واقه سبحانه و تعالی اعلم. ۸ ارفزی الحجمسه • (هجری

صدقه نمودن گوشت قبل از تقسیم جواز دارد

سوال : آیا قبل از تقسیم از گوشت مشترک قربانی، به فقراء صدقه دادن جواز دارد یا خیر؟ بینواتوجروا -

العبواب باسم ملهم الصواب: اگر جند نفر در حیران شریک شدند وهمه گوشت را بین خود تقسیم نکرده بودند بلکه به رضا ورغبت آنرا بر فقراء واقرباء تقسیم نمودند یا برای پخت ویز دادند پس جواز دارد.

قال العلامة ابن عايدتين كوتياؤ : (قوله و يقسم اللحم) نظر هل هذة القسبة متعينة أو لا حق لو أشكري لنقسه و لزوجته و أولاحة الكبار بدنة و لم يقسبوها تجزيهم أولا والقائم أنها لا تشارط لان البقصو دما بنا الاراقة و تبحصلت (ردالبعثار ص···ح) وللأسجاناته وتعالى اعلم .

۱۱ اذی الحجه ۱۲۹۰هجری

اگر قبل از ایام اضحیه مال را هبه نمود پس قربانی بر او واجب نیست

سوال : هنده مال دانست که قربانی بر آن داجب میشد. اگر منده آنرا به خوهرش هیه کند در ایام قربانی آ یا در این صورت بر هنده قربانی داجب است یا خیر ۴ بینوا توجروا **العجاب باسی ملحه الصواب** : اگر نزد مند در ایام قربانی بقدر نصاب مال نساند پس در

این صورت بر هنده قربانی واجب نیست .

احسن الفتاوي،**فارسي، ج**لدهفتم قال العلامة ابن عابدتك مُريناً. تحت (قوله الى اغر ايأمه) والأصل ان ما وجب كلَّفك يقعون الجزء الذى ادى فيمللوجوب او اعر الوقت كما في الصلوقوهو الصحيح وعليه يتخرجما اذا صأر اعلا للوجوب في اغرقها أن اسلع او اعتق او ايسر او اقام تلزمه لإ ان ارتداو اعسر او سافر في اغرة (ر دالبحدار ص٠٠٠ ج٠) ۱۱ ذی قعده۱۳۹۱هجری والمحانه وتعالى اعلم

نصاب وجوب قرباني

سوال: نصاب وجوب قربانی به کدام اندازه است؟ بینوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب : ٤٧٩ / ٨٧ ك**رام طلام يا ٤٢٠ / ٤١٢ كرام نقره ويا قيمت یکی از آن نقدیات یا مال تجارت یا متاع اضافه از ضرورت یا بعض ازین پنج چیز باشد قربانی واجب میگردد. اضافه از سه جوره لباس را دیو ، تلویزون ودیگر خرافات که داخل ضروریات انسانی نیست قیمت آن نیز حساب میگردد. قال الامام المصكف مُعَلِّظً: و هرائطها الاسلام والاقامة واليسنار الذي يتعلى به وجوب

وقال العلامة ابن عابدنين مرايلة : (قوله واليسار الخ) بأن ملك ما ق دهم او عرضا يساويها غير مكنه وثياب اللبس ومتاع يعتاجه الى ان يذبح الإخمية (الى قوله) وصاحب الثياب الاربعة لوسأوى الرابع نصاباغيي وثلاثة فلالان احدها للهللة والاخر للمدة والغالى للجمع والوفدو الاعياد (ردالمحتار ص غر ةذىالحجه ١٣٩٢هجر ى ج)ولله جائه وتعالى علم.

قربانی حیوانیکه با مال غیر علف داده شده باشد

سوال: زید گاوی را خرید ودر بازار گذاشت . این گاو مال دیگران را خورد. وآنها را نقصان داد. آیا خریدن چنین حیوان قزبانی درست استیا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در كاو قباحتي نيست لذا بر اين كاو قرباني جواز دارد . غرەجمادىالاولئ،سنە ۲ 9 ھجرى والله سبحانه وتعالى اعلم.

یا شرکت شیعه قربانی همه فاسد میگردد

سوال: در قربانی اگر با اهل تسنن فردی از شیعه ها شرکت ورزد چه حکم است ؟ بينوا توجروا؟ **الجواب باسم ملهم الصواب :** شيعه كافر است اكر در كدام حيوان او حصه دار شود قرباني ۱۳/جمادی|لاولیسنه ۲ ۹هجری كسى هم درست نيست. والله سبحانه وتعالى اعلم.

با شراکت مشرک قربانی همه فاسد میگردد سوال : در شرکاء اضحیه یکی آنها بریلوی بود که عقیده حضور وعلم غیب آنحضرت

عليه السلام را ميداشت. أنحضرت عليه السلام و اولياء كرام را مختار كل ميهنداشت مالك نفع ونقصان می پنداشت اختیار مرض . صحت دولت وعزت را میدادند ومیگویند از قبور اولیاء حوانج بر آورده میشود. بر قبر اولیاء گل پاشی میکند ونذر مینهند آیا با شرکت او قربانی دیگر شرکاء درست است یا خیر؟بینوا توجروا؟

الجواب باسم علهم الصواب : چنین شخص مشرک است با او در اضحیه شرکت جواز ندارد . در این حصه قربانی کسی از شرکاء درست نیست . والله سبحانه و تعالی اعلم .

2/ذىالقعدەستە 9 ھجرى

اضحیه نمودن در شب

سوال :آیا در شب بلا کراهت قربانی درست است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : درشب دهم وسيزدهم جواز ندارد ودر شب دواز دهم

وبازدهم جواز دارد. اما بنا بر خوف قطع نشدن وريدها يا قطع نمودن دست يا خوف خلل

اندیشی در آرام اضحیه در شب مکروه تنزیهی است . قال العلامة المصكفي والمالة : وكرة تنزيها الذي ليلالاحمال العلط

وقال العلامة ابن عابدتين وراقة : (قوله تلزيها) بحد من البصدة عيد قال قلت الظاهر أن هذه الكراهة للتنزيه ومرجعها الى علاف الاولى اذاحمال الفلط لايصلح طيلاعلى كراهة التحريم اه

الول وهومصر عبد في فيائح البدائح (قولاليلا) اي في الليلتين المتوسطين لا الأولى ولا الرابعة الخلاتصح

فيهما الاخمية اصلاكها هو الظاهر ونهمعليه في المهاية ومعهدا على على البعض (ر دالبحدار صسجه) وقال الامآمر الكلساني يمويني : (فمعها) ان المستعب ان يكون الليح بالعبار و يكرة بالليل والاصل فيها ما

روىعندسول الله كالديني عن الاخمى ليلاوعن الحصادليلاوهو كراهة تنزيه ومعنى الكراهة يمعمل ان يكون لوجوة احدها أن الليل وقت امن و سكون و راحة فأيصال الإلم في وقت الراحة يكون اشد

والغائل انه لا يأمن من ان يعض مقبطع ينجو لهذا كرة الحساد بالليل والغائب ان العروق البشروطة في الليخلا تتبيون في الليل غرضالا يستوفي قطعها (بدناتج الصمائح ص- ج-) ولله مجانه و تمالي اعلم. الرجلا تتبيون في الليل غرضالا يستوفي قطعها (بدناتج الصمائح ص- ج-) ولله معنان ١٩٦٨م عن

قبل از ذبح عیب پیدا شد

سوال : کسی که فربانی بر او واجب نبود یک گاو را به نیت فربانی خربداری نمود هماناکه گاو مریض شد وبرخاسته نتوانست. او گاؤ را ذیح نمود و گوشت آنرا فروخت. آیا بر این شخص عوض او فربانی دوم واجب است یا خیر۶ بینوا نوجروا

الحواب باسم ملهم الصواب: در رجوب وعدم وجوب در ظاهر الرواية هر دو قول نقل شده ليكن قول اول احوط وثانى اوسع است اكرسهولت باشد قربانى كند عوض آن . والله سبحانه وتعالى اعلم .

غنی حیوان را خرید ودر ایام نحر پس مسکین شد

سوال : زید دولتمند بود. شش ماه قبل به نیت قربانی گوسفند خرید هماناکه مسکین شد آبا بر او قربانی این حیوان واجب است یا مستحب ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : واجب نيست :

قال العلامة التمر تأثمن بِكُولِيَّلَّ: والمعتبر اخر وقعها للفقير وضنه والولادة والموسق فلو كان غنها في اول الإيام فقور الى اخر هالا تجب عليه و ان ولذي اليوم الاخر تجب عليه وان ما نعظيه لا تجب عليه. وقال العلامة ابن عابدتين: (قوله والولادة) اي عن القول يوجوبها في مثل الشارعة عند علاق

البعتين كيامر. ولأله بجائه وتعالى اعلم ٢٠٤٥ الحجه ١٣٩٧همرى

قربانی حیوان دیوانه جواز دارد

سوال : یک حیوان که خوب فربه است. اما احیانا او را مرگی یعنی دیوانگی میگیرد *ومی* افتد. آیا بر آن فربانی جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بله ا جواز دارد :

قال العلامة المصلكي مُوَالِّدُ: و يضمى بالجهاء والخصى والثولاء اى البجدونة (رئالبعتار ص٠٠٠ ج٠) ٧٧دى قصاد اعلى

بر مقرض قربانی واجب است

سوال : زید به قصد رفتن به سعودی تمام سامان خویش را به فروش رساند. پول آز_ا تسلیم عمرو نمود تا عمر او را به سعودی بفرستد. اما عمرو شخصاً به سعودی رفت واز آنجا خط فرستاد که در بازگشت تمام پول را تسلیم تو میکنم. آیا در این صورت بر زید قربانر واجب است يا خير؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اين دين قوى است كه بالاتفاق بر آن زكوة فرض است لذا بطریق اولی بر او قربانی واجب است. البته اگر پول نقد یا اضافه از ضرورت سامان یا ا،

نباشد تا آنرا بفروشد وقربانی کند پس قربانی بر او واجب نیست . قال العلامة ابن عابدين يُختاط : له مال كغير غائب في يدمصاريه او غريكه و معه من المبيرين او

متاع البيسمايضي يه تلزم (ردالبحتارص ١٠٠٠) وفى الهددية عن البدائع وولو كأن عليه دين بميسالو صرف فيه نقص نصابَه لا تجب و كذا لو كأن له

مال غائب لا يصل اليه في ايامه (عالبكرية ص ٢٠٠٠) والله سمانه وتعالى اعلم سائ المحمد عيدى

بر دین مهر قربانی واجب نیست

سوال: زینب هنوز مالک نصاب نیست اما بر شوهرش دو هزار روپیه دین از پول مهر دارد. آیا در این صورت بر زینب قربانی واجب است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اين را سه صورت است :

(١) اگر مهر معجل باشد وشوهر دولتمند باشد . (٢) مهر معجل باشد وشوهر مسكين باشد:

(٣) مهرمؤجل باشد وشوهر غنى يا فقير باشد.

در صورت اول قربانی واجب است ودر صورت دوم و سوم قربانی واجب نیست،

قال العلامة ابن عابدتن يُحَيِّلُهُ تحت (قوله واليسار الخ) والبراة موسرة بالبعيل لو الزوج ملياً و \\ذى|لحجهم\\\هجرى بالبؤجل لا (رداليحتار صسجه) والله سمانه وتعالى اعلم

با قرض خریداری حیوان قربانی جائز است

سوال : آیا با فرض خریداری فربانی وبر آن فربانی جواز دارد یا خیر ؟ زید میگوید اگر پید از فربانی بمیرد فرض بدوش ورثه بعاند لذا جواز ممکن آنها انگار کند ندارد ؟ نظر شما

راین مورد چیست ؟ بینوا توجروا ا**اهواپ باسم هلهم الصواب** : با قرض خریداری حیوان قربانی جواز دارد یا باید در معرت موت قرض از ترکه او اداء گردد در صورت انکار ورثه دانن بهر طریق که ممکن

باشد حق خویش را وصول کند. واقه تعالی اعلم . ۹ ا مرفی الحجامسنه ۹ هجری

قرباني حيوانيكه دندان هايش ضعيف وبوسيده باشد

سوال: حیوانیکه دندانهایش کرم خورده بوسیده وبوی دار باشد آیا بر آن قربانی جواز

اگر دندان هایش بینند قربانی بر آن جواز ندارد.

قال العلامة انصکلی گزائزگ: ولایاگههاماانی لااستانیاها دیکفی بقاء الاکثر وقیل ما تعتلف به.
وقال العلامة این عابد شیروگزائزگ: دوله وقیل ما تعتلف به) هو وما قبله روایتان حکاها فی الهنایة.
فن الفال و جوم فی انکانیة بالفائه و قال قبله واقع لا استان لها وهی تعتلف او لا تعتلف لا تجوز لونالیستار حرب حن، وقال مساله و تعالی علیه

نهوتمالیاعلم. ۱۹۵۰ ۱۳۹۳ مجری معیار جواز اضحیه بر دندانها

سوال : موجودیت اکثر دندانهای حیوان فربانی ضروری است پس اگر تنها هشت اندانهای بانین حیوان موجود باشد دندانها بالانی آن نباشد و یا اکثر دندانها باشد آیا قربانی ارآن جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم علیم الصواب : اکثر را احتبار نباشد بلکه معبار اینست که حیوان قدرت جریدن علف را داشته باشد قربانی جانز در غیر آن ناجانز باشد زیرا همین باشد مقصود دندانها. قال:لامام/همسکایمگینگه: ولایاکههامالتی(ا نمانیلهاریکهیفامالاکاروهیلمالتعطفهه وقال العلامة ابن عابدتين بمُكِلِيَّةُ ؛ (قوله وقيل ما تعتلف») هو وما قيله روايتان حكاها ألى الهيارية عن القائل و جود فى الخانية بكفائية و قال قبله والتى لا اسنان لها وهى تعتلف او لا تعتلف لا تجوز (روالبعدار ص-- ع) وقال الإمام الكاسان كريَّتِيَّةُ ؛ واما الهمام وهى التى لا اسنان لها فان كانت ترعى و تعتلف جاز مدوالا

وقال في الهدية: و إما الهماو هي التي لا استأن لها قان كانت ترعى و تعتلف جازت و الاقلاكلا في البذائح.(عالبگيريةص، ۲۰۰۰) وفاقه سيماندوتعالى اعلم ۲۰۱۰ مجرى

کار گرفتن از حیوان قربانی سوال : کسی گاز خرید برای فربانی آیا بر آن قلبه نمودن ویا آنرا به اجرت دادن جواز

دارد اگر چنین نمود حکم آن چیست؟ بینوا نوجروا ا**اجواب باسم ملهم الصواب**: در این مورد قول جواز وعدم جواز هردو منقول است هر

دو در ظاهرالروایه امده اول او سع واپسر ثانی احوط واشهر است . طبق قول ثانی اگر بر آن قلبه نمود باید قیمت آنرا بدهد به اندازه کمبودی امدن در قیمت

حیق فون نامی اگر بر آن علیه مود آیاید قیمت ایرا بدهد به اندازه کمبردی امدن در قیمت آن صدفه دهد دور صورت به اجوره دادن تهیدی اجوره واجب است. قال العلامة المسکلی کشته: و لا بر کیها ولا بمیل علیها شینها و لا بهجره قان قعل تصدق

بلاجرة هاوی الفتاوی (لاده النزم اقامة القربة پهيمها جوانها). وقال العلامة این عابلتان براترانید: (قوله فان جو انصافیه ان قوله صاوی الفتاوی) پر جدفی بعض اللسخ قوله قان فعل تصدق بلاجرة ای فیها لو اجرها و اما اظار کیها او حل علیها تصدق بما نقصته کبا فی انقلامه (در نالبحتارص ۲۰۰۰)، والله محالفوتمال) علیر ۱۰۰۰ دی المهد ۱۰۰۰ مجری

تفصيل عيب مانع تضحيه

سوال : اگر در گوش. پای دم وچشم حیوان قربانی عیب پیدا شود قربانی در کدام صورت ناجانز است وکدام اندازه میب در قربانی اضحیه را ناجانز میگردند؟ بینواتوجروا **الجواب باسم ملهم الصواب** : اگر نصف گوش یا دم یا اضافه از نصف قطع شود قربانی بر آن جواز ندارد وپای اگر بر آن فشار می امد بر زمین قربانی جائز در غیر آن ناجائز است. اگر دید چشم نصف یا کم از نصف باقی باشد قربانی بر آن جواز ندارد.

طریقه معلوم نمودن آن اینست که دو یا سه یوم حیوان را علف ندهد پس چشم معیب را بسته کند از دو رعلف را بنماید قریب آید از جائیکه نظر حیوان افتید آنجا را نشان زند بار دوم چشم درست رابسته کند آن عمل را انجام دهد پس بین هر دو مسافت نسبت را معلوم کند اگر فرق در نصف یا اضافه از آن بود قربانی جواز ندارد در غیر آن جواز دارد.

قال العلامة المصكفي كرينية الايالعيها موالعوراء والعجفاء المهزولع لا مخ في عظامها والعرجاء التى لاتمض الى المنسك اى المدايح والمريضة الهين مرضها ومقطوع اكثر الإذن او الذنب او العين اى التي فعب اكثر نورعيه بافاطلق القطع طى الذهاب عباز او انما يعرف بتقريب العلف

وقال العلامة ابن عابدفن ويروي : (قوله والعرجاء)اي التي لا عكنها البشي برجلها العرجاء الما تمشي بقلاعة قواثم حقى لو كانت تضع الرابعة على الارض وتستعين بهاجاز عناية (قوله الى المنسك) بكسر السين والقيأس الفتح وقوله ومقطوع اكثر الإذن الخافى البدائع لوخعب بعض الاذن او الإلية او اللذب او العين ذكر في الجامع الصغير ان كأن كثيرا يمنع و ان يسيرا لا يمنع و اعتلف احمايدا في الفاصل بين القليل والكثير فعن ابي حديقة وكالله أربع روايات رو محمد وكالله في الإصل والجامع الصغير ان الهانع فغأب أكثر من الفلمه وعنه انه الفلمه وعنه انه الربع وعنه ان يكون اللاهب اقل من الهاقي او مفله اه بأبعلى والاولسهى ظاهر الرواية صعهافي الخانية حيمة قال والصحيح ان العلمه وما دونه قليل ومازاد عليه كثير وعليه الفتوى اهومشى عليها في منتصر الوقاية والاصلاح والرابعة هي قولهما قال في الهداية وقال اذابقي الاكثر من العصف اجزا تاوهو اعتيار الفقيه ابي اللين وقال ابويوسف بماية اعبرت بقولي المحديقة محيلية فقال قولى هو قولك قيل هو رجوع منه الى قول إنى يوسف محيلية و قيل معداد قولى قريمين قولك وفى كون النصف مأنعار وايتأن عنهبا اهو فى البزازية وظأهر مذهبهما ان النصف كثير اهوفي غاية البيان ووجه الرواية الرابعة وهي قولهما واليهارجع الإمام ان الكثير من كل شيء اكثر تلوقي النصف تعارض الجانبان اهداى فقال يعنم الجواز احتياطا يدائع ويه ظهر ان ما في البتن كالهداية والكنز والملتق هو الرابعة وعليها الفتوي كما يذكرة الشارح عن المجتبي وكأمهم اختاروها لإنه البتبادر من قول الإمام السابق هو الرجوع عما هو ظاهر الرواية عنه الى قولهما وألله تعالى اعلم. (درالبعدارص، جه)والله سمانه وتعالى اعلم ۷۸محر ۱۳۹۸هجر ی

دم کوسفند را اعتبار نیست

سوال: زیر دنبه گرسفند یک دمبک گوچک میباشد اگر آن دم بیفند آیا بر آن قربانی جواز دارد یا خبر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : دم گوسفند را اعتبار نیست پس اگرهمه دم بیفند نیز

قربانی جواز دارد : قال العلامة المصكفي ويالي : ولا العيلا الية لها علقة عبدى.

وقال العلامة ابن عابدين مُحَافظة: (قوله ولا الع، لا الية لها علقة) الضأة اطَّالديكر. لها الحن ولا ذلب علقة قال ممد وكالله المون هذا ولوكان لا يجوز وذكر في الاصل عن ابي حديثة وكوالله الديموز عالية ثير قال وان كأن لها الية صغير قامثل الذهب علقة جاز اما على قول ابي حنيفة مُورُورُهُ فطاهر لان عندة لولع يكن لها المن اصلا ولا الية جاز و اما على قول محمد بكيات صغير قالا ذدين جا ثوة و ان لعد يكن الية و لا المن غلقة لا يجوز (ر دالبحتار ص٠٠٠ ج٠) والله سجانه وتعالى اعلم. ٢٩ محرم ١٣٩٨ هجرى

قربانی گاو مرض «کرگ») گرفته

سوال: اگر یک گاومرض گرگ داشته باشد یا دانه بر کدام حصه جسد آن باشد اما در شیر وغیره ماده گاؤ کدام فرق نیارد. البته نزد تجار قیمت آن کم شود ایا قربانی جنین گاؤ جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر با آن صحت گاؤ متاثر نشده باشد جائز است اما خلاف اولى اما اگر گاو را ضعيف ولاغر كند جواز ندارد.

قال العلامة الحصكفي وكالط: ويضعى بالجهاء (الى توله) والجرباء السبيعة فلومهز ولة لحد يجز لان الجوب اللحم نقص . وقال العلامة ابن عابدين والله الدوله فلو مهزولة الح) قال في العانية و تجوز بالثولاء والهرباء السبينتين فلو مهزولتين لا تنقى لا يجوز افا ذهب مخ عظمها فأن كأنت مهزولة فيها يعض الشعم جازير وىذلك عن محمد برواقة اهو قوله لا تنقى مأخوذ من النقى بكبير النؤن و اسكان القاف هو البخاى لا مخلها وهذا يكون من شدة الهزال فتنبه قال القهستاني و اعلم ان الكل لا يخلو عن عيب والمستحب ان يكون سليماً عن العيوب الظاهرة فما جوز ههنا جوز مع الكراهة كما في المضمرات ۲۲۰صفر ۱۳۷۸هجری (رداليمتار ص٠٠جه). والله جمانه و تعالى اعلم.

اجرت کرفتن ذہح اضحیه شریک جواز ندارد

سوال: در هفت حصه داران قربانی دوتن انها حیوان قربانی را ذیح نمودند گوشت وغیره را میده کردند ایا انها حق اجرت را دارند یا خیر ؟ علما مظفرنگر اختلاف دارند دلیل عدم چواز را پنویسید. بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اجرره گرفتن شریک قربانی بنا بر دو علت ناجانز است.

(١) ذبح نمودن اصالةً يا نيابةً بر مالك قرباني واجب است پس بر واجب على التعين

اجوره گرفتن جواز ندارد. (۲) در فعل مشترک استحقاق اجرت نمیباشد.

بعد از ذبح اجوره کشیدن پوست وتیار نمودن گوشت بنا بر علت دوم ناجانز است.

قال العلامة المص*كل يُختِلان*؛ ولو استأجره كميل طعام مشترك بينهما فلا اجر له لانه لا يعيل شهتا ليم يكه الاويق لغشه فلا يستحو بلاجر

وقال العلامة ابن عابدتين وكينيكا: (ولو له لانه لا يعبل الخ بالمان قبل عدم استحقاقه للاجر على فعل نفسه لا يستلزرم عدمه بالنسبة الى ما وقع لفيزه فالجواب انه عامل لدهسه فقط لانه الاصل وعمله لفيزه ومهى على امر محالف للقياس فاعترز الاول و لانه مان جود يحيله الا وهو غريك فيه فلا يتحقق نسليم المعقود عليه لانه يمع تسليم العبل الى غيره فلا اجر عناية و تبهين ملخصاً. (ردالبحث أر عن عن عن السلامة الدائدة محيليات الدائمة عدا المدائدة عدد ما المدائدة المدائدة الدائمة المدائدة المدائدة

وقال العلامة الرافق يُحَيَّظُ: (قوله وعمله لغيرة مهلى على امر مخالف للقياس الخيالماجة وهى تعلق تجعله عاملا لغضسه كمصول مقصود البسستاجر عناية (التحزيز البغشار ص ٢٠٠ ج) ولله سبحانه وتعالى ١٤٧ ربع الاول ١٣٥٨، همرى

مسافر بعد از قربانی مقیم شد

سوال : کسی روز عید پرمسافت سفر راهی شد قربانی نشود پس قبل از خروب آفتاب ۱۲ فن العجه به خانه باز کشت آیا پس بر او قربانی دوم واجب باشد یا خیر ؟ بینوا توجروا الجواب باسیم علیم الصواب : قربانی اول او درست است در باز گشت بر او قربانی دوم قال العلامة ابن عابدتين يُحِيِّينُ تمسه (قوله والاقامة) فاملسافر لا تجب عليه وان تطوع بها ابواله عبها (ردالبعدار ص. ج.) وقاًل|يضاً تمت(قوله|لى|غر|يأمه)ولوخى|لفقير ثم إيسر فبأغرةعليه|لإعادة\$|الصحيحلاله|تبين ان الاولى تطوع بدائع ملعصاً لكن في البزازية وغيرها أن البتأغرين قالوا لا تلزمه الاعادة و به ناعل ۲محرم۱۲۹۹هجری (ردالمحتارص،ج٠)والله سمانه وتعالى اعلم.

در ایام اضحیه مقیم مسافر شد ویا مسافر مقیم شد

سوال : اگر کسی بعد از آغار روز عید اضحی راهی سفر شد ویا کدام مسافر قبل از دوازدهم ماه ذي العجه مقيم شد آيا بر آنها قرباني واجب باشد يا خير ؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در وجوب قرباني وقت آخر را اعتبار باشد لذا در صورت اول قربانی واجب نباشد ودر صورت دوم واجب است.

قال العلامة ابن عابدين موالية: (قوله الى اعر ايأمه)دعل فيها الليل و ان كرة كمها يأتى و افادان الوجوب موسع فيجلة الوقع غيرعين والإصل ان مأوجب كلك يتعين الجزء الذى ادى فيه للوجوب او اخر الوقت كما في الصلوة وهو الصحيح وعليه يتخرج ما اطاصار اهلا للوجوب في اغرة بأن اسلم او اعتى او ايسر او اقام تلزمه لا ان ارتداو اعسر اوسافر في اخر تنو الله سيحانه وتعالى اعلم.

يمحرم ١٣٩٩هنجري

بودن دو دندان در عمر قربانی ضروری نیست

سوال : احیاناً عمر گوسفند یک سال وعمر گاؤ دو سال میباشد اما دندان آن معلوم نمیباشد آیا قربانی بر آن جواز دارد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اكر اطبينان بر تكبيل عبر حيوان باشد قرباني جواز دارد. والله سبحانه وتعالى اعلم. ٢/محرمىنه ٩ ٩هجرى

خورد ونوش قبل از کوشت قربانی

سوال : کسی اراده قربانی را دارد قبل از گوشت قربانی خورد ونوش نمودن برایش جواز دارد یا خیر ؟ وکسیکه اراده قربانی را نداشته باشد حکم او چیست؟ بینوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب** : اكر اراده قربانی را داشته باشد یا نه قبل از گوشت قربانی

خورد ونوش نکردن مستحب است چای هم بنا بر شیر وبوره حکم عذائیت را دارد. اما این حکم استحبابی است در مخالفت قباحت نیست .

قال الإمام المصكلي يُحافظ: وندب تأخير اكله عنها وان لديضح في الاصحولو اكل لديكرة الى تحريماً. وقال العلامة ابن عابدت بمشيلة: (قوله في الأصح) قيل لا يستحب التأخير في حق من لعريض بمر (قوله لع

يكرة)قالقالبحر وهومستحبولا يلزمرمن ترك المستحب ثبوت الكراهة اذلا بذلها من طيل خاص (ردالبعتارص، ج)

وقال فالهددية :وفي الكيري الاكل قبل الصلوة يوم الاضي هل هو مكرونا فيه روايتأن والبغتار انهلا يكرولكن يستعبله ان لا يفعل كذا في التتأرخانية ويستعب ان يكون اول تداولهم من لحوم الاضاحى العيموط على العلى العيدى ضرح الهداية. (عالمكبرية صوب ج) والله جمانه وتعالى **محرم۱۳۹۹هجری**

ابتداء طعام با اضحیه با روز دهم مخصوص است

سوال: اگر قربانی بتاریخ یازدهم یا دوازدهم، صورت گیرد آیا قربانی کننده انتظار گوشت قربانی را بکشد یا خورد ونوش بکند ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم علهم الصواب: اين حكم مخصوص است يا يوم دهم ذي الحجه. والله ۱/۸محرمسنه ۱ ۳۰۱هجری سبحانه وتعالى اعلم .

قربانی حیوان شند «عقیم» جواز دارد

سوال: حروانیکه از ابتداء شند (عقیم) باشد آیا قربانی بر آن شرعاً جواز دارد ؟ یک عالم بر عدم جواز فتوى داده با حواله جواب عنايت فرمانيد ؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : هيچ دليل عدم جواز حيوان شند موجود نيست وبنا بر وجوه ذيلاً جواز دارد :

(١) در گوشت آن نقصان نباشد بلکه نسبتاً گوشت او بهتر میباشد لذا قربانی آن افضل

است. كما قالوا في الخصى.

(٢) قوت توليد حيوان ختم ميشود باوجود آن قرباني بر آن جائز بلكه افضل ميباشد لذا قربانی حیوان شند قیاساً بر آن جواز دارد بلکه افضل تر باشد در هر دو عیب عدم قوت

توليد موجود است. (٣) در صورت کبیرسنی وقتیکه عدم قوت تولید باشد قربانی بر آن جواز دارد در اینجا

نيز جواز دارد . قال العلامة ابن عابنتن كولولة تحت (قوله و لا تأكل غيرها)بعنوا (تتبة) تجوز العضعية بالبجبوب

العاجز عن الجماع والتي بهاسعال والعاجز قص الولاد قلكبرسنها (ردالمحدار ص، ٢٥٠)

(٤) دلیل عدم جواز قربانی خنثی را علماء چنین بیان نموده اند که گوشت او خوب پذیده نمیشود پس اگر گوشت او مزه دار باشد قربانی حیوان خنثی نیز جواز دارد پس در

این صورت نسبت به خنثی حیوان بی اولاد بطریق اولی جائز است . (۵) اصل در اشیاء اباحت است پس تا زمانیکه جزیه صریح عدم جواز موجود نباشد حكم نموده شود بر اباحت. والله سبحانه وتعالى اعلم . ٢١٠ /صفرسنه ٩٩هجرى

خوردن پوست اضحیه جواز دارد

سوال : اگر کسی بعد از قربانی پوست را بر آنش بپزد آیا بر او ضمان است یا خیر ؟ در تنوير الابصار يك اشتباه آمده:

ويتصدق بجلدها اويعبل معه نحوغر بأل وجراب اويبدلها عاينتقع بهلاعسعبلك كفل ولحم.

اما در عالمگیری تفسیر تبدیل ربه اشتراء نموده: نیز در بزازیه ج۶ ص ۲۹۴ تفسیر را با اشتراء نموده که از آن جواز بنظر می رسد.

درخانیه ج ۳ ص ۳۵۴ بسوی جواز اشاره شده : حیمه قال: لاباس بهان پنته عیاهاب الاحمیة اويشترى بهاالفربال والمنعل بينواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بصورت بيع شرط است كه با چيز باقي ماننده تبديل نمايد در کار خویش در آوردن این شرط نباشد پس خوردن آن جائز است . واله سبحانه وتعالی ٢٧/ ذى الحجاسنه ٩٩ هجرى اعلم .

حصه مقطوعه در هر دو کوش محسوب میشود

سوال : اگر از هردو گوش های بزو بره آن قدر قطع شده باشد که مجموعه آن به ثلث میرسد اما در یک گوش کم از ثلث باشد آیا بر آن بزیابره قربانی درست است یاخیر ۹ بینوا توجروا الجواب باسم هاهم الصواب: در صورتیکه مجموعه قطع هر دو گوش به نصف یا اضافه از نصف رسد در آنصورت قربانی نمودن خلاف اولی باشد اما اگر کسی آنرا قربانی نمود جواز دارد.

ضأن غير ذات الية را شامل است

س**وال**: شمايان در پاسخ يک سوال تحرير نموده ايد که لفظ ضأن ذات اليه وغير ذات اليه هر دو را شامل باشد.سوال اينجاست که علامه ابن عابدين رحمه الله تحت ذوسته اشهر من الضأن) نويسيده (هوماله اليه) پس صورت مرجوحيت يا تخصيص يا تطبيق (ماله اليه) را تشغى نموده تحرير داريد؟بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : (ضأن) ذات الية وغير ذات الية مر دو را شامل باشد در بعض كتب كه در تعريف ضأن ذات الية مذكورست اين قيد احترازي نباشد بلكه تعريف بالنوع الاغلب باشد زيراكه در عرب اكثراً معين نوع باشد بنا بر دلائل ذيلاً :

(۱) در قرآن ازواج ثمانیه مذکور است که تفصیل آن قرار ذیل بیان شده است :

رب عرف عربي المسلم الم

در اینجا ضأن ذات الیه وغیر ذات الیه هر دو را شامل باشد.

در اینجا صان دات ایند وخیر دات ایند طر دو را سامن باشد. (۲) قال این منظور الافریقی:الضان من الغدم ذوالصوف و یوصف به قیقال کیند رضائر. روالاتفی

> خالفة غلاف الباغر. (لسأن العرب ص ١٠٠٠) دراينجا بر عموم ضأن دو دليل باشد.

دراینجا بر عموم صان دو دلیل باشد. (۱) ذوالصوف

...........

(۲) خلاف الماعز .

به ذمه مدعیان تخصیص البات آن است که اگر غیر ذات الیه در ضأن. داخل نباشد پس در لغت عرب کدام لفظ برای آن موضوع است.والهٔ سبحانه وتعالی اعلم.

٣٠/وييع الثالى سنه ٣٠٣ ا هجرى

وقتیکه در یک جا نماز عید اداء شد برای همه قربانی جواز دارد

سوال : در یک شهر در مساجد متعدد نماز عبد اداء میگردد ونیز در عبدگاه اما در اوقات مختلف آبا مردمان هر محله انتظار بکشند اداء نماز عبد را در محله خویش یا برای همه بعد از تادیه نماز عبد در هر مکان قربانی جواز دارد.

نیز آیا نماز در مسجد را اعتبار باشد ویا نماز عیدگاه را ؟

سوال : نیز معذوران که در نماز عید شامل نشده اند آیا بین آنها وتندرستان فرق است یا خبر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: وقتیکه در یک مقام نماز عبد اداء شد برای همه قربانی جواز دارد اگر در مسجد باشد یا در عبدگاه.

نیز بین معذوروتندرست فرق نیست.

عال العلامة المصكل محالية: و أولى و قام بعد الصلوة ان ذاح لي مصر أى بعد اسبق صلاة عيد ولو قبل الخطية لكر. يعدها أحب.

وقال الفلامة ابن عابدت بكتابات (قرقه بعداسيو صلو قتيد) ولو ختي بعدما صل اهل البسجدولد يصل اهل الهبانة اجزاداستحساناً لإمها صلوة معتبرة حتى لو اكتفوا بها أجزامهم و كلة عكسه هذاية * (دنالمحدار ص--ج)ولله-جذائحوتمال) علم

تحقیق جواز اکل در مورد اضحیه منذوره

سوال: در بدانع جلد ۵ صفحه ۸۰ بر عبارت آن اشکال است:

شبه اینست نوع اول که اکل آن بالاجباع جواز دارد در آن اضحیه منذوره را نیز شامل نموده در حالیکه اکل از اضحیه منذوره برای ناذر جواز ندارد در فهم ناقص من می آید که مراد از آن آن نذر باشد که غنی نذر گرفته باشد در ایام نحر وقصد او اخبار باشد واکل این منذوره جانز باشد آیا این درست است ؟ والدلیل طیما فهمسما الشامیة ان البومر اذا دلدگرایایم النحر وقصدالاهبار امدیکرن شاهمه نذرا طبيقة وان الفاقاتياب الخرع (ص ٢٠٠٠)، وفيه الصفحة الاتية فيصافول الدر البختار (قولمو لا ياكل العالم معها) اي نذراطل حقيقته كما علي سوس ١٠٠٠)، بهذوا توجروا ــ

الجواب باسم ملهم الصواب: از مراجعه كتب ثابت شد كه برای ناذر اكل از اضحیه منذره جائز است لاكن از نذر دبع برایش حلال نیست.

(۱) قالالإمامايوبكرانجساص رحمايله تعالى البتولى <u>٣٥٠ ج</u>رى: نظار المساهر المسا

وروى فلوع صادن عمر تُمَّاثُهُمُ كان يقيم لى النسك والاحقية للعلك ولاعلك ولدى جي جوالك ولدى للبساكيين والأرحد البلك عن حالم يُحِيِّلُو مثله قال وكل عنى مرسالهذي واجها كان او تطوعاً فهوا بهذه البذلة الأماكان من جواد صيدا و فدية من صياء. او صدقة او نسك او نذر مسمى للبساكين . (احكام العراض صديح)

درآن بعد از جواز اکل علی الاطلاق از اضحیه در مورد عدم جواز اضحیه منذوره قید للمساکین آمده که از آن ثابت شود که در اضحیه منذوره اگر نیت تصدق را نیز بکند پس تصدق آن واجب است در غیر آن واجب نیست.

٧- قال الإمام قاضيهان كالماء المتوفى سعمرى:

ولا يميع نمد الاخمية ليتصدق بل يأكله او يطعم ولو ولدمن الاخمية يضمي بلادم والولدا الا انه لا يأكل من الولديل يتصدق بمغان اكل معه يتصدق بقيمة ما اكل والبستحب ان يتصدق بولدها حيا ولو يأكل من الولديل يتصدق بمغان الكلمة عند بين مقان من القديم الكلمة المنهمية

باظ ما من الونديل يتصدق بمقان اظر مده يتصدق بقيمه ما اظروا اسستمب ان يتصدق بولنها حيا و لو حلب اللئون من الاختمى قبل الذكا وجز صوفها يتصدق بها ولا ينتفع بها. وعن حمد <u>وكتا</u> اذا ذار داخصا تا لا ياكل ما ينا الما أذ فأن اكل كان عليه قيمت (عائية بها من الهددية

ص مرجع) در آن در ابتداء على الاطلاق جواز اكل تحرير نموده پس صورتهاي واجب التصدق را

مو آن در اینده عنی ادعمی چور ا بن بعریر سوده پس صوربهای واجب انتصدی و را نظیر اندود دور آخر وجوب تصدق نفر ذخر را از امام معند رحمه اثه نقل نبود. (ولایمیم هُما الاحمیانیامیم الباریاکاها اویلغمی اطال نیست بلک تصدق آن واجب است پس حکم آنرا چراتحرید نکردددر صورتیکه تفصیل صورتهای واجب التصدق و بالخصوص حکم نذر بالذیع وا بیان نموده وفرو گذاشتن چنین امام جلیل قرین قیاس نیست .

(٣) قال الإمام الكاسالي وكيلية البدول ص سعيه رى: إن النماء انواع ثلغة نوع يجوز لصاحبه ان يأكل معه بالإجماع ونوع لا يجوز له إن يأكل معه بالإجماع ونوع المتعلف فيه الإول دعد الإخمية **1** · · احسن الفتاوي، فارسى، جلدهفتم

نفلا كأن او واجباً معتبورا كأن او واجباً مبتنا والقالى تم الإحصار وجزاء الصيدو تم الكفاء 3 الواجية بسبب انجداية على الإحرام كعلق الراس وليس البخيط وانجماع بعد الوقوف بعرقة وغد ذلك من الجدايات و دم الدنو باللخ والعالب دم البحمة والقرن فعدينا يؤكل و عند الشافعي والمالي

يؤكل.(بدائع الصدائع ص٠٠٠٥٠) این نص ناقابل تاویل است که اجماع است بر جواز اکل اضحیه منذوره وعدم جواز اکل

(۲) در تمام متون على الاطلاق جواز اكل را در اضحيه تحرير نموده اند كه اضعيه منذوره را نیز شامل باشد اگر حکم اضحیه منذوره مختلف می بود تصریح بر آن لازم بود در

حالیکه در متون ذکر آن نیامده بلکه شارح جلیل القدر هدایه وفتح القدیر نیز ذکر نکرد. اند در شرح الوقايه مجمع الانهر وشرح التنوير نيز ذكر نيامده.

(۵) مبسوط سرخسی مجموعه کتب ظاهرالروایة است درآن نیز حکم جداگانه منذور

(٤) در بذل المجهود تنها بر تحقيق مذكور امام كاساني رحمه الله تعالى اكتفاء نموده اند.

(بذل المجهود ص ۷۶ ج ۵)

ازينجا ثابت شده كه مولانا سهانفوري نيز اينرا صحيح قرار داده. (٧) در قاعده، اصول شرع نیز این درست است که در ذبح نذر لحم واجب التصدق

میباشد ودر نذر تضحیه نمیباشد البته در نذر تضحیه اگر نیت تصدق لحم را نمود پس تصدق واجب باشد.

این فرق بین نذر ذبح ونذر تضحیه لازم است که اگر در نذر تضحیه نذر تصدق لحم را نكرده باشد پس چگونه واجب التصدق ميگردد ؟ وجوب تضحيه مستلزم وجوب تصدق نباشد ودر نذر ذبح فعل ذبح عبادت نيست ازينجا نذر ذبح مستلزم است تصدق لحم را در غیر آن ابطال فعل فاعل لازم گردد که عقلاً وشرعاً درست نمیباشد در نذر ذبح عرف نذر

تصدق است اگر این عرف نباشد بازهم بنا بر تصحیح فعل عاقل عقلاً وشرعاً آن نذر تصدق قرار داده شود. خلاصه اینکه اگر مستلزم بودن نذر ذبح نذر تصدق را تسلیم نکنیم پس این نذر

درست نميباشد واگراستلزام تسليم شود پس صحت نذر ووجوب تصدق هردو مطابق اصول شرع است باوجود عبادت نبودن فعل ذبح درصحت نذر آن جواب اشكال در

امداد الفتاوي چنين آمد : در عصر حاضر بنا بر ورود نص صحت آن خلاف قیاس است .

والنصرواة ابوداود ويلك عن تأبع بن ضاك كالنزر جل على عهدرسول فله ان يعمر ابلا بيوانة فاتل الدي 🦚 فقال الى نلدت ان الحر ابلا بيوانة فقال الذي 🥮 هل كان فيها وثن من اوثأن الماهلية يعبدقالوالا قال هل كأن فيها عيدمن اعيادهم قالوالا قال برسول الله 4 اوف بعدر لحقاله لا وفاءلدند في معصية فلمولا فهالا يملك ابن ادم (سان ان داو د ص ٢٠٠٠)

در تحرير بنده تحت نقريق بيان شده صحت نذر وذبح خلاف قياس نيست .

(٨) در اضحیه واجبه ابتداءً لحم واجب التصدق نمیباشد پس در منذوره بنا بر قول

وجوب ترجيح وارد كند ايجاب العبد را بر ايجاب الله تعالى :

(٩) شراء فقير بحكم نذر بودن باز هم على الراجع در آن تصدق واجب نباشد ازين نيز تانيد واجب التصدق نبودن منذوره ميباشد.

در بعض شروح تصدق اضحیه منذوره مذكورست پس ناگزیر است محمول آن بر اینكه که با نذر تضحیه نذر تصدق را نیز نموده باشد. كباقدمناعن الامام الجصاص رحه الله تعالى من قوله نلومسبى للبساكين.

در صورت محمول نکردن تعارض لازم آید پس ترجیح شود بالصور اتمه مذهب که درایة

نیز مؤید میباشد تفصیل آن در شماره ۷ گذشت. اقوال حضرت ابن عبر رضى الله تعالى عنهما حضرت عطاء وحضرت امام محمدرجمهم

اللهتمالي را چنين تحرير فرموده اند پس ناقلين اين اقوال وفتوي دهند گان بر آن امام جصاص امام کاسانی رحمه الله اند که تقدیم زمان وجلالت شان انها مسلّم است.

دیگران شراح ومحشین نیز تحریر نموده اند وانتساب آن را بعضی به زیلمی نموده وبعضی نه

قول وجوب تصدق مقدم در قرن هشت امام زیلعی متوفی ۷۶۳ ه فرموده بعد از او

نىوده ظاهراً ماخذ آنها همان است ممكن اينها از ذبح مذكوره اشتباه نموده باشند. والتوفيق اولى من التخط .ة. در حاشیه زیر بهشتی دلیل وجوب تصدق را از جزیه شرح التنویر نقل نموده. ولایاگل!لفافرمهها(رهالبحتارص-۳۰جه)

اما استدلال بر آن ازین جهت درست نیست که این بعد ایام قربانی تعلق دارد مانندیک از سیاق وسیاق دانسته شره وعلامه این عابدین رحمه الله تعالی نیز بر آن تنبیه نبود.وراله سیمانه وتعالی اعلم. همری الاولسنده ۲۰۰۰ اهبری

شراء الفقير قبل ايام النحر نيز موجب ميباشد

سوال: در شامیه آمده: و وقع التتارغانیة التعییر یقوله فراها ایأم النحر و ظاهره انه او هراهالها الیام الاتم بولد ارتمریمافلوراجی

مراهانه وینها لا چهه و ندر اعض ما دور اجه قید ایام نحر دراکتر عبارات نبامده آیا این قید معتبر است؟ مقتضی آن اینست حیوانیکه

آنرا فقير قبل از ايام نحر خريداري كند قرباني آن واجب نسيباشد حق استبدال آنرا دارد. نيز در حق غنى حيوان خريده شده قبل ايام النحر مكروه نسيباشد در صورت بيع قيست كم را تصدق نمودن وقيمت اضافه بدوش او نسيباشد . بينوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : در تاتارخانیه قبل ایام النحر معنی ایام النحر مراد باشد این قید واقعی است نه احترازی از پنجا در قبل لو ترکت التضحیه ومضت ایامها ذکر (ایام

ین میدو را میاق آن این نیز آید احتراز مقصود نباشد بنا بر قرائن ذیل :

(۱) در کتب دیگری آن مذّکور نیست. (۲) این جزیه ، ترک التضحیه بیان ایام النحر باشد اگر این قید احترازی می بود پس در

بعث مستقل شراء الفقير ذكر ميشد كه اصل موقع آنست در حاليكه آنجا مذكور نيست. (٣) صحت نذر حقيقة در ايام نحر مقيد نيست پس نذر دلالة يعني در شراء الفقير در اين

تقیید کدام توجیه معقول نباشد . تقیید کدام توجیه معقول نباشد .

(4) در خانیه در جزیه ذیل قبل ایام النحر این الفاظ نیز ثابت است که شراء الفقیر قبل ایام النحر نیز بمنزله، نذر باشد.

والمنا المترى شائلا لموضية لدرياعيا والمترى المرى أبايكر العمر (الى توله) وعن صديكي تأثير أن المنتظى المنا المترى شائا ليطنس بها واحور نية التضمية عندا العراء تصور احمية كها نوى فان سأفر قبل ايأم العمر باعياً و سقطت عنه الإحمية بالمسافرة او اما الاسترى بنور نية الإحمية لمد نوى الإحمية بعد كتاب الاضحية والعقيقة

الفراءلديل كرهلا فيطأهر الرواية وروى الحسن عن ابي حنيفة رحهبا فأه تعالىانه لا تصير الشمية لو ماعها يهوز بيعها ويعدا عز اغانية بهامش الهددية صسح

نه: إز أن ظاهر ميشود كه مراد از قبل قبل ايام النحر در اينجا قبل مضى ايام النحر است. وكذا في قوله: اذا اشترى الفني اخمية قطلت فأشترى اعرى ثمر وجد الاولى في ايأمر النحر كأن له ان رسس)دلدلبورار مس

ازينجا ثابت شد كه اين همه جزيات قبل مضى الايام متعلق باشد با قبل المحجى احتراز مقصود نساشد.

قنبيه : در موجب تضحيه بودن شراء الفقير بنية الاضحية اختلاف است بر وجوب وعدم وجوب بر هر دو قول شده است وهر دو ظاهرالرواية اند . والأول احوط واشهر و اوقى لقاعدة (الاحتياط فياب العبادات واجب)والفائى اوسع و ايسر و اوفق لقاعدة (ان العلر لا يعتقد حتى يتلفظ √ربيعالاول‰يدهجرى يصيغة الالتزام والإيجاب)والله بمانه وتعالى اعلم.

ابطال یک حیله در مصرف چرم قربانی در مد عطیه سوال: متعلق چرم قربانی در صورت های ذیل چه حکم است:

(۱) متولیان مسجد از اهل محله با قیمت کم پوست قربانی را خریداری میکنند وبه

قیمت اضافه بفروش میرسانند مصارف آنرا بر مسجد صرف میکنند وبه قیمت کم پوست را از اهل مسجد کم خریداری میکنند.

(٢) احیاناً متولی اهل محله مسجد را مفت چرم رابدهند بدین فکر که پول را بر مسجد

مصرف میکنند بلکه احیاناً بر آن تصریح نیز میکند. (٣) احیاناً مهتمم را مجاناً میدهند بدین قصد که پول در مدرسه مصرف میشود.

(٤) بعض مردم محصلین مدرسه را بنام چانده پوست میدهند آیا مصرف این پول بر

مساجد ومدارس جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا الجواب باسم علهم الصواب : دادن پوست در تصرف فقیر یا غنی ضروری است اگر

بصورت بیع هبه یا صدقه باشد بعد از فروختن آن شخص ملزم بر تصدق آن نباشد در صورت سوال این حیله مدرسه یا مسجد در آن چنین تملیک پیدا نشود لذا به کدام مقدار که مهتمم مدرسه یا متولی مسجد پوست را به فروش رساند از آن بقدر ثمن شراء بعد از

كرده بقدر ثمن شراء تابع اصل است . این حیله نیز صحیح نیست که مهتمم مدرسه یا متولی مسجد برای خویش خریداری کند بعد از فروخت آن ثمن را در مدعطیه صرف کند زیرا بیع اول فاسد وواجب الرد است در آن شرط مصرف در مسجد یا مدرسه شرط خرج منصوص است . یا معروف والبعروف

كألبخر وطفيه نفع المألع فيكون مفسدا للعقد متعاقدين شديد مجرم اند بر آنها توبه واجب است. والله سبحانه وتعالى اعلم-

در تصدق پوست قربانی تملیک لازمی است

۲۳ / ربیمالفانی ۲۰۸ ۱ هجری

سوال: یک مفتی صاحب نظر داده که مصرف پوست قربانی در مسجد یا مدرسه جواز دارد زیر آن نیز صدقه باشد بنا بر آن امام مسجد مایان پوست قربانی مردم را فراهم نموده قیمت آنرا در تعمیر مسجد ومدرسه صرف نمود آیا این فتوی درست است ؟ اگر درست نباشد پس کسانیکه میدانند که قیمت پوست مایان در تعمیر مسجد یا مدرسه به مصرف ميرسد آيا انها برئ الذمه ميباشند ياخير نيز آيادرقرباني انها اثرمي افتد ياخير؟ بينوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب : ا**گر پوست قربانی در مصارف خویش بکار برده نشود بلکه آنرا صدقه کند پس مالک نمودن شخص دیگر در آن ضروری است اگر کسی آنرا فروخت صدقه نمودن قیمت آن بر او واجب است در آن نیز تملیک فقیر ضروری باشد ودر تعمیر مسجد ومدرسه چونکه تملیک نباشد پس جواز ندارد کسانیکه علم دارند بر مصرف پوست در غير مخرج آن بذمه آن تصدق قيمت واجب باشد تا آنكه قرباني او درست گردد. قالالعلامة المصكفي والله ويتصدق بملدها اويعبل منه نمو غربال وجراب و قرية وسفر قودلو او

يبنله يما ينتفع به بأقيأ كبأ مرلا عسعبلك كغل ولحمر ونحوة كنداهم فأن بيع اللحم او الجلابه اى عسعهلك اوينو اهم تصرق يفيده.

قال العلامة ابن عابدتن والطراء ويتصدق بجلدها وكذا بجلالها وقلاثرها فأن يستعب اذا وجب

يقرقان يجللها ويقلدها واظافيها تصدق بللك كما في التدار عائية (ردالبحدار ص، جه) وقال ايضاً: في القنية اشترى يلحبها ماكولا فأكله لع يحب عليه التصدق بقيمته استعساناً

(روالبعدار ص ٢٠٠). وقال العلامة المصكفي كوليل : الصدقة كالهية بمامع الدبرع وحيا غذالا تصح غير مقبوضة (دخالبعدار ص ٣٠٠)

وقال العلامة اين عابد عان كوليا و المناطقة العلى العلامة العلى العالى عاد المعتار ص من ج) وقال في باب المعرف تحت (قوله اي معرف الزكوة والعض) و هومعرف ايضاً لعنوقة القطر

والكفار قوالمذور غير ظلت من الصدقات الواجهة كبا في القهستة في (دخالبحثار ص منح) وقال الإمام المرغيمة في مُؤتينيًّ: ولا يشترى به (ي باتهذن ما لا ينتقع به لا بعد استجلاكه كأقفل و الإباؤير اعتبار المهميع بالدواهم والمعنى فيه انه تصرف عن قصدالتبول

وقال العلامة ابوعميد العيني يُوليك : (والمعنى فيه انعصر ف على قصد التمول) اى المعنى في اشتراء ما لا ينطقه به الإمداسته لا كه المتصرف على قصد التمول وهو قد مع حن جهة التمول فاذا تمولتم لمبع وجب

التصدقة لان صفا الفين حصل يفعل مكرو تطبيكون غييفا فيجب التصدق (البناية ص- ج) وقال في حاشية الهذاية معويا الى الكافي: (وله تصدق بفينه) لان معنى التبول سقط عن الاختية

قاذا الموله بالمهيح انتقلت القرية الى بداخوجب التصرق (هذا ية ص--- ج-) وقال فى الهندية : و يتصرق المهلده او يعبل منه المو غربال و خبراب و لا بأس بأن يهترى به ما ينتقع بعيده مع بقائه استحسانا و ذلك مقل ماذكر داولا يفترى به ما لا ينتقع بهلا بعدالاسه بلاك نمو اللبحر و اللعام مراكز نسعه بكن اهم لسفة ، الذواهم عز رئيسه مصاله ماللتم عنالة أمال مراكز ، المدرب صحرة ، لا

والطعام ولا پیهیمه بالدو اهد لیدندی الدو اهد طی نفسه و عیاله واللحد عبازلهٔ انجلدان الصبحیح حتی لا پیهمه عالا پیشتاه بهلا بعد الاستهلالت هلو با تعها بالدو اهد لیتصدی بها جاز لانه قرید کاکتصدی کما ای التبیتان (عالمیگوریة ص» من او فله سجانه و تعالی اعلم

اگر در ایام اضحیه قربانی نکرد بعدا قیمت یوم الاداء را صدقه کند

سوال : کسی در ایام اضحیه قربانی نکرد بعد از آن در صورت تصدق قیمت کدام وقت معبر است ؟ آیا قیمت یوم الوجوب ویا قیمت یوم الاداء ؟

چونکه ضمان اضحیه در مضمون بودن مثل مفصوب قیمی میباشد پس مانندیکه در ضمان غضب بوم الغصب را اعتبار میباشد در اینجا نیز باید یوم الوجوب را اعتیار میباشد.

قال العلامة المصكفي كالمراء وتجب القيمة فالقبي يوم عصبه اجماعا (ردالمعدارس، جه)

حان معرفه مصنعی و هود او جب معهدی عصوصی این است. در زکوه سوایم فیمت بوم الاداء را اعتبار باشد نضاقای فیاس بر آن اینست که پاید در اضحیه نیز فیمت یوم الاداء معتبر باشد.

قال في التنوير: وجاز فقع القيهة في زكو قوعض وغراج وفطر قونلد و كفار قفير الاعتاق وقال العلامة المصكفي بُولِيَّالُةٍ : و تعتبر القيمة ويوم الوجوب و قالا يوم الاتاء وفي السوائم يوم (ردالمحتارص۲۲ج۲) الإناءاجمأعاوهوالإصح

در هر دو بر کدام قیاس نموده شود ؟ آیا بر ضمان غصب یا زکوهٔ سوائم ویا حکم اضعیه جداست از هر دو ؟ بینوا توجروا **الجواب باسم ملهم الصواب**: مانند زكوة سوائم قيمت يوم الاداء واجب ميباشد.

اشکال : در زکوهٔ سوایم حکم بسوی قیمت منتقل نمیشود وقتیکه مالک زکوهٔ آنرا اداء کند اختیار دارد که حیوان را بدهد و یا قیمت آن را لذا در وقت اداء بین هر دو مساوات لازم است بخلاف ایام اضحیه که بعد از گذشت نحر حکم بسوی نفس قیمت حیوان منتقل ميكردد. فصاركهلاك المفصوب بلكالاستهلاك.

جواب : وقتیکه قیاس بر مغصوب درست شود که حیوان اضحیه معین باشد پس در صورت هلاک یا استهلاک بسوی قیمت انتقال میشود در حالیکه در این مسئله این صورت نیست کدام حیوان معین نشده در تصدق اختیار است که کدام حیوان را صدقه کند با قیمت آنرا بدهد لذا در وقت اداء لزوم مساوات ظاهر است.

البته اگر توسط نذر معین یا بقول معروف باشراء فقیر حیوان متعین گردد پس قیاس آن بر مغصوب درست میباشد از آن زنده تصدق حیوان لازم گردد وبصورت استهلاک تصدق قيمت آثروز. والله سبحانه وتعالى اعلم. ١ / ١ / ١ ا / ١ ا هجوى

تحقيق رجعلت هذه الشاة اضحية،

سوال : در شامیه با گفتن (جعلت های الشاً اهمیه) نذر اضحیه منعقد میکرد در زبان فارسي چنين مضمون چگونه تعبير شود آيا بعينه با ترجمه همين الفاظ نذر منعقد ميگردد يا با الفاظ دیگر نیز نذر لازم گردد . بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: تكلم به الفاظ انعقاد نذر ضروري است در آن وقت چنبن الفاظ برائي التزام معروف بود واستعمال ميشد در عرف ما چنين الفاظ براي التزام گفته نميشود لذا بر آن نذر لازم تميكردد . والله تعالى اعلم . ٢٠١٠رجبسده ٣١ اهجرى

كتاب الاضحية والعقيقة

یک حیوان را برای عقیقه وقربانی جمع نمودن سوال: در یک گاؤ یک حصه برانی قربانی وشش حصه برانی عقیقه گرفته شد آیا چئین نمودن درست است ؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: كسيكه حصه، قرباني را گرفته باشد حق ندارد كه در حسين گاؤ برائي عقيقه نيز سهم بگرد واگر چنين نمود تنها قرباني اودرست است عقيقه أداء نمیگردد. اگر کسی دیگر در آن برائی عقیقه سهم بگیرد در آنجا هم در یک گاؤ تنها عقیقه یک شخص درست میشود.

قال العلامة ابن عابدين يُحِيِّزُو تحت (قوله وان كأن غريك السنة نصرانياً الح)وكنا لواراد بعضهم العقيقة عن ولد قد ولد له من قبل لان ذلك جهة التقرب بألشكر على نعبة الولد ذكرة محمد كالظر

(روالبحتارص، ج)والله جائه وتعالى اعلم. ٢٠ دى قعده ١٣٨٧ هجرى تفصیل این مسئله در رساله، دو حصه گرفتن یک شخص در گاؤ قربانی گذشته است.

در عقیقهء بچه یک گوسفند نیز کافی است

سوال : بعض افراد در عقیقه ، دختر یک گوسفند ودر عقیقه بچه دو گوسفند را ضروری میپندارند آیا چنین نمودن ضروری است ؟ بینوا توجروا الجواب باسم ملهم الصواب : در عقيقه بجه ودختر يك گوسفند كافي است البته در

عقیقه، بچه دو گوسفند بهتر است. قال العلامة ابن عابدين مجالك : وهي شاة تصلح للاحمية تن يح للل كروالا نفي سواء فرق لحمها نيا او طبغه بميوضة أوينوعها مع كسر عظما أولا واتحاذ دعوة أولا وبه قال مألك بركيل وسنعا الشافع رواحل رحمها لله تعالى سنة مؤكدة شاتان عن الغلام وشاة عن الجارية غرر الإفكار ملخصا ولله تعالى اعلم ۲۰ ڈی قعدہ۱۳۸۷ھجری (ردالهمتارص ۲۰۰۳ ج)واتله سمانه وتعالى اعلم.

عقيقه نمودن بعد از بلوغ وبعد از وفات

سوال: آیا بعد از بلوغ ویا بعد از وفات عقیقه یک پسردرست است یاخیر ؟بینوا توجروا الجواب باسم ملهم الصواب: بعد از بلرغ درست است اما بعد از انتقال درست نباشد ۵/محرمسته ۹ هجری زیرا عقیقه رد بلاء ست.واله تعالی اعلم ·

جمع نمودن اضحیه، عقیقه و ولیمه در یک گاؤ

سوال : حکم صورتهائی سه گانه ذیل چه گونه است :

(۱) اول در یک گاژ یک شخص بزائی قربانی ودوهم برائی ولیمه سهم گرفت.

(۲) یک شخص برالی ولیمه وشخص دوهم برائی عقیقه.

(۳) یک شخص برائی قربانی دوهم برائی ولیمه وسوم برائی عقیقه مینوا توجروا
 الجواب باسم ملهم العواب: هر سه صورت جواز دارد:

قال العلامة ابن عابدين يحتيظ محص (هوله و ان كان عربات السنة نصر انها الخجاء كذا لو ارديعضهم العقيقة عن ولالله ولالداله من قبل لان طلك جهة القرب بالقسكر على نعبة الولدة كرة عمدار حمه لأد تعالى ولديل كر الوليمة وينهي ان تجوز لامها تقامد شكر لأنه تعالى على معبة الدكاح و و دعت بها السنة عالما قصديها الصكر او القامة السنة فقدارا والقورة (روالبعثار صع عرب) و ولأمسجنا نهوتعالى اعلم

ميده نمودن استخوان حيوان عقيقه جواز دارد

سوال : در اعلاء السنن در صفحه ۱۱۵ ج ۱۷ میده نمودن استخوان حیوان عقیقه را خلاف اولی فرموده واز این حدیث استدلال نموده. واهری*کسر لهاعظم <mark>لیاکل ویطعم وی</mark>تصد*ی. -

در حالیکه در صفحه ۳۶۳ ج ۸ کفایهٔ المفتی آمده که بعض افراد از میده نمودن استخوان منع میفرمایند مگر این معانمت کدام سندی ندارد نیز مفتی محمد شفیع رحمه الله میده نمودن استخوان حیوان را جواز داده برای کرم با رفع این تعارض مایاترا مطمئن سازید. بینوا توجروا.

همين ساريد. بيتوا توجروا . الجواب باسم ملهم الصواب : بين جواز وخلاف اولي تعارض نيست :

ودر کفایة المفتى نفى سند ممانعت آمده یعنی کسر عظام را ممنوع وناجائز گفتن کدام سندی ندارد نفی خلاف اولی را نه فرموده :

ت . خلاصه اینکه حکم عدم کسر وجوبی نی بلکه استحبایی است در صورتیکه عوام آنرا رد نموده اند. نزد حنفیه ومالکیه در عدم کسر فضیلتی نباشد پس نزد آنها این حدیث غيد ثابت و بامؤل است.

قال ابن عابد فن يُعالِم معزيا الى غرر الافكار: وهي شاة تصلح للاضيحة تذبح للذكر والانهي سواء فرق لحمها يدا او طبخه محموضة او بدومها مع كسر عظمها اولا و اتفاذ دعوة اولا و به قال مالك مدالة (ردالمحتار صسيح) والله سجانه و تعالى اعلم ٣شعبان ١٤٧٤هـ ي



تنسه

تحقیق نزد امام اعظم رحمه الله این است که عقیقه در ابتدائی اسلام بود اما بعداً منسوخ گردید بعض علماء بعید از قیاس در قول امام رحمه الله تعالی تاویلات میکنند اما بلا مشبه مذهب امام رحمه الله اين است كه عقيقه منسوخ شده لذا احكام مذكوره تفصيلات وتقييدات در این مورد در کتب فقه همه بی معنی است بعداً بنده طبق این تحقیق رساله مدلل ومفصل را در اعلاء السنن بدست آورد تغصیل انشاء الله در تشه به نظر آید.

^{******} ****** *****

بنسسيلغة التَعَزَالِعَكَ

﴿ وَلَنَائِوْهُمْ عَنَىٰ لَاتَكُونَ لِمِنْنَةٌ وَيَصَوّْنَ النِّينُ حَمَّاتُ لِمَّهِ ﴾ وبجنكيد باكفار تا آنكه فساد باقى نماند وهمه حكم مر خدا را باشد.

﴿ وَمَا نَمَ فِيفِي إِلَّا إِلَّهُ عَلَيْهِ تَرَكَّلْتُ وَإِلَّهِ أَلِيثٍ ﴾

تنمية الخَيرِ في التَّضْحية عَن الْغَيْرِ «نفسل مورتهاي جائز ونجائز فربائي موض هيّ»

حکم قربانی نمودن از طرف غیر

سوال : در صورتیکه در یک گاؤ در قربانی برای یک شخص غائب پدون امر او سهم گرفته شود آیا در این صورت قربانی او وقربانی شرکاء دیگر درست میگردد و یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: (١) فالهندية اذا هي يشالانفسه عن غيره بأمر ذلك الغير او بغير امر الانجرز لانه لا يمكن تجويز التضمية عن الغير الابائيات الملاطنة للك الغير في المالة ولن يقيت البلك له في المالة الا بالقيض و لن يوجد قبض الامر ههذا لا ينقسه و لا يدائهه كذا في اللميرة (عالبكرية ص، ج)

(۲) و دیجا ایشا و لوخی بدنة عن نفسه و عرسه و اولاده لیس هذا فی ظاهر الروایة و قال اکسان این زیاد ل کتاب الاخمیة ان کان اولاده صغار اجاز عنه و عجیج عیجها فی قرل ایا صدیقه و ای پیسف، رحمها ناله تعالی و ان کانوا کیار ان فعل بامر هم جاز عن الکل فی قول ایا میدهد و این پیسف، رحمها فاله تعالی و ان فعل بغیز امر هم او بغیز امر بعضهم لا کهوز عنه و لا عبد فی قولهم جیما کنظ لان تصیب، من امد

(ردالبحتارص٣جه)

يأمر صاركها فصار الكل كها وفي قول المسابن إن إياد كُولِيَّة إذا طهى بندة عن نفسه وعن حسة من اولاد الصفار وعن امر ولدية بأمرها او بغير امرها لا تجوز عنه و لا عنهم قال ابو القاسم تجوز عن نفسه كذا في قناوي قاضي غان (عالميكورية ص-ح)

(٣) وقال العلامة ابن عابدنت كالمنظ ولو هم ع اولادة الكبار وزوجته لا يموز لا بالمعهد وعن الفائل كيلية بالديموز استمسانا بالا المعهد برازية قال في اللغيز قو لعله فصب الى إن العادقا فاجر مع من الاب في كل سنة صار كالافدن معهد فان كان على هذا الوجه استعسنه ابويوسف يُولِينَّ فهو مستعسن اه (ردالهمتار صسح)

(٤) وقال إيضا (ووله وعن مهينه) أي لو هم عن مهينه إن له بأمر والأرمه بأتحصد في بها وعدم الاكل معها وان تبرح بها عندله الاكل لانه يقع على ملك الذاخ والثو إب للبيندو لذا لو كان على الذاخ واصدة سقطيت عندا هيئه كما في الاجتأس قال الغر نهلال الكن في سقوط الاضعية عندتامل إها قول مرح في لتح القديم في المجرع بن الغور بلا امر انه يقع عن الغامل فيسقط به الفرض عند وللاعر القواب قراجعه

از عبارات فوق امور ذیل ثابت میگردد :

(۱) اول قربانی نفلی بدون امر نیز از طرف غیر جائز است . للروایة الرابعة.

البته اگر کسی در یک گاؤ باسهم خویش برانی غیر در قربانی نفلی یا عقیقه سهم بگیر د چونکه این شخص شخصا مالک آن سهام است بناء بر قول راجح همه سهمها یکجا نمود، یک اضحیه محسوب میگردد.

قال في العلائية ولو همي بالكل فالكل فرض كأركان الصلؤ 8 (ر دالمعتار ج مص٢٢٠)

بناء بر آن این قربانی اگر نفلی باشد یا واجبی پس حق دارد که ثواب آنرا به کسی ببخشد. لم**بال:**الروایةالرابعة

ببخشد. لماق/الروایهٔالرابعهٔ (۲) اگر در قربانی واجبی گوسفندش را با اجازه یا بدون اجازه غیر عوض او ذیح کند

قربانی غیر درست نیست . للروایة الاولی . البته اگر به امر غیر بره را خریداری کند قربانی درست است زیرا که مامور شراء وقبض وکیل آمر باشد لذا در آن ملک آمر ثابت گردید.

(٣) به امر غير در گاؤ برايش حصه گرفت فرباني همه درست باشد للرواية الثانيه.

در این صورت در گاؤ ملک غیر ثابت شد اگر از غیر قیمت را وصول کند بیع درست باشد در غیر آن هیه باشد ودر هیهٔ العشاع قبض شرط نیست .

(1) بلا امر درگاؤ برای کسانی حصه گرفت که از طرف انها معمول قربانی را داشت

قربانی همه درست اس للروایه الثالثه . (۵) پلا امر برای کسی حصه گرفت که از طرف او معمول قربانی نبود پس قربانی این شخص درست نیست للروایه الثانیه والثالثه .

وآیا قربانی دیگر شرکاء درست است یا خیر ؟

و آیا فربانی دیخر شر داء درست است یا خیر ؟ در روایت ثانیه تصریح عدم جواز آمده وروایت رابعه مقتضی جواز است.

در ایة نیز جواز معلوم شود زیرا که ذایع مالک حصه مسمی حیوان نیزاست پس هیچ دلیل عدم جواز فریانی او وجود ندارد.

در امداد الفتاری مولانا ظفر احمد رحمه الله پر جواز فتوی داده ومسئله روایت ثانی را اختلافی قرا اختلافی و اختلافی و اختلافی قرا در این مسئله تسامح اختلافی قرار داده فرا و این مسئله تسامح اضوء اند زیرا که در روایت ثانیه دوسائل مذکور است قول ایرالفاسم باسسئله ثانیه تعلق دارد. و زیر بحث مسئله اولی سبت که در آن اختلاف نیست بلکه فی قولهم جمیعاً تصریح آمده می طلت فرق بین هر در روایات اینست که در روایت رابعه بیان نقل قربانی غیر آمده که

وریز بعث مسته اولی ست به در آن احداد بیست بیده فی دولهم جیمها تصریح امده علت فرق بین هر دو روایات اینست که در روایت رابعه بینان نقل قربانی غیر آمده که حقیقتاً از طرف ذایح باشد تنها ثواب آن به غیر داده شود پس نیت از جانب غیر مستلزم نفی حصه طرف خویش نباشد.

ودر روایت ثانیه نیت قربانی واجب از طرف غیر را نموده از طرف خویش نفی آن حصه را نموده پس این محض لحم باشد وذیح گاز برای لحم معروف ویک امر مقصود و مستقل باشد بخلاف ارکان حج که بدون آن در ادای حج کدام امر مقصودی مفید نیست پس در صورت حج عن الغیر بلا امر بهر صورت حج فاعل درست است اگر که نیت ادای فرض را از جانب غیر داشته باشد. فقط واف سبحانه وتعالی اعلم.

بنسسية لمقاتض التعكد ﴿ رَمَا نَوْفِيقِيٓ إِلَّا إِنَّهُ عَلَيْهِ تَوْكُلْتُ رَالِتِهِ أَلِيثٍ ﴾

دو سهم یک تن در قربانی گاؤ

- بار اول توضيح زاويه خفى .
- تحقیق انیق و تدقیق عمیق .
- بحث منفرد در پرتو حدیث وفقه .
- فیصله نقل وعقل، روایت ودرایت

دو حصه یک شخص در قربانی کاؤ

«در ابن حدیث این سخن ثابت کردیده است که در یک کاؤ یا یک شتر برای یک شخص اضافه از یک سهم دیگر جیزی نمیباشدن

 لفاً: پس اگر کسی گاؤ یا شتر کامل را قربانی نمود در مجموع یک قربانی محسوب میشود، هفت قربانی محسوب نمیشود

گرفتن حصه ایصال ثواب یا عقیقه ازطرف یک شخص همرای قربانی دریک گاؤ

سوال : کسی در یک گاؤ علاوه سهم واجبی خویش برای ایصال ثواب حصه نفلی را نیز گرفت یا برای عقیقه حصه گرفت پس تحقیق چیست؟ اگر کسی گاو کامل را ذبح نمود پس آیا حقدار یک قربانی باشد و یا حقدار هفت قربانی ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر کسی به تنهاکی یک گاؤ را ذبح کند پس نزد بعض یک حصه آن واجبی وشش آن نفل میاشد اما قول عامة المشائخ اینست که در تمام گاویک قربانی اداء شود برهمین فتوی است.

قال الامام الحصكفي ويوطئ ولوحم بالكل فالكل فرض كأركان الصلواة وقال العلامة ابن عابدين ركيته الظاهر ان الهرادلوخي بهندة يكون الواجب كلها لاسبعها بدليل قوله فى الخانية ولو ان رجلا موسر اضى بمنة عن نفسه عاصة كأن الكل اطعية واجبة عدى عامة العلماء وعليه الفتوى اهمع انهذكر قبله بأسطر لوضم الفتى بشاتين فالزيأدة تطوع عندعامة العلماء فلاينفى قوله كأن الكل اهمية واجبة و لا يحصل تكرار يئن المسالتين فأفهم و لعل وجه الفرق ان الضعية بشاتتن تحصل بفعلين منفصلين و اراقة دمين فيقع الواجب احدهما فقط والزائدة تطوع بغلاف

البدنة فأنها بفعل واحدوار اقة واحدة فيقع كلها واجبا هذاما ظهرلى (ر دالمحتار ص، ٣٠٠) اما اینکه یک شخص دریک گاؤ نیت قربات مختلفه راکند آیا معتبر باشد یا غیر معتبر؟

یعنی طبق نیت اوهفت قربانی اداء میشود ویا یک قربانی؟ دراین موردجزیه صریح فقه بنظرنرسید بنا بردلائل ذیل عدم اعتبار نیت تعدد بنظر رسد.

 (١) عبارت مذكوره علانيه وشاميه: عموم ولوضى بالكل فالكل فوض كأركان الصلو قالح. (٢) درحديث وفقه اجزاء عن السبعة مذكورست ثبوت تعدد جهات شخص واحد موجود

(٣) ذكر صحت جهات مختلفه در كتب فقه تحت اجزاء عن السبعة موجود است .

(4) در شامیه وغیره آمده: وکلا الواراد بعظهم العقیقة: اگرمقصود بیان نیت شخص واحد اضحيه وعقيقه باشديس لازم بود اضافه نمودن لفظ ايضاً :

(٥) در چندين كتب تصريح جهات مختلفه از طرف اشخاص مختلفه آمده:

اراد بعضهم الاضمية و بعضهم جزاء الصيل الخ (عالمكيرية ص ٥٠٠ ج ٥٠.(عالية جامش

العاله گيوية ص ٢٠٠ ج ميدانع ص ١٠ ج مشلبي على تهييين المقائق ص ٥ ج ١٠ كموهر 8 الديوة بهامش مختصر القدوري ص٠٠٠) ازينجا معلوم شد كه تعدد نيت را اعتبار نباشد اين نيز تحت كليه ولوضحي بالكل - الخ

داخل است.

(۶) باوجود موقع بیان در تمام کتب فقه کاملاً از آن سکوت ورزیده شده است .

(٧) قال الإمام قاضيفان رُحينيُّة: سبعة اشتروا بقرة للإخبية فنوى احدهم الإخبية عن نفسه

لهذه اسنة ونوى اصابه الرحمية عن السنة الماطية قالوا تجوز الرحمية عن هذا الواحدولية اصابه للملة الماهية بأطلة وصاروا معطوعين ووجبت الصنقة عليهم بلحبها وطى الواحد ايطبأ لان تصيبه خالعولو اغترى بقرقا للإخيية ونوى السبع معها لعامه هذا وستة اسهاعه عن السلنان المأخية لأيجوز عن الماهية ويهوز عن العام (عالية بهامش الهدية صسح)

در این جزیه بصورت تعدد اشخاص بنیت اضحیه ماضیه. وقرع تطوع مذکورست اما بصورت توحد شخص ذكر وقوع تطوع نيامده إزينجا ثابت شد كه در صورت توحد مالك تعدد نیت غیر معتبر باشد وهمه گاؤ اضحیه واجبه محسوب میشود.

ودر صورت تعدد اشخاص من لحم واجب التصدق ميباشد يعنى در اراقه نيت سنين ماضیه (سالهای گذشته) غیر معتبر باشد ودر لحم معتبر باشد اما در صورت شخص واحد وجوب تصدق مذكور نيست.

با این فرق واضع گردید که تعدد نیت را اعتباری نیست واگرنه در صورت توحد شخص لحم نيز واجب التصدق ميباشد.

یکی از طلاب را از جزئیه خانیه درباره، معتبر بودن تعدد نیت اشتباه شده است لذا توضيح آن در اينجا ميكنيم.

حمى عنى بدنة عن نفسه وعن ستة من اولادة ليس هذا في ظاهر الرواية و قال الحسن بن زياد مراقعة في كعاب الاحمية له ان كأن اولادة صفارا جازعته وعندم جيعا في تول اني حديقة واني يوسف رجهما الله تعالىوان كانوا كباراان فعل بامرهم جازعن الكل فقول انى حديقة وكالي وان فعل بغير امر يعضهم لا عوز لاعتهولاعهم في قولهم جيعاً لان تصيب من لم يأمر صار لحباً فكان الكل لحبا، (خانية بهامش المستقصس

در این جزئیه از جانب اولاد صغار تضحیه بصورت تملیک مراد باشد لد بنا بر تعدد املاک قربانی همه درست است، بر تملیک شواهد ذیل است :

(١) مفهوم متبادل تضحيه عن الحي وطريقه عام ومعروف بصورت تمليك باشد ني ايصال ثواب تملیک ذابع .

(۲) این جزیه از جانب صغیر مبنی است بر قول وجوب تضحیه و اضحیه واجبه بدون ملک اداء نمیگردد . قال الامام قاطيعان رحدالله تعالى: قال الامام قاطيعان مُوالله: وفي الولد الصغير عدرا في جديدة مراين ويتأن في ظاهر الرواية يستحبو لا يمب بغلاف صدقة الفطر و روى عن الحسن عن ابي حديقة ميلية اله يجب ان يضمى عن ولدة الصفير و ولدولدة الذي لا اب له والفتوى علي ظأهر الرواية فأن كأن للصفير مال قال بعض مشاعدما المتين عب على الابوالوصى في قول الى حديقة مراسة الديس من مال الصغير قياساً على صدقة القطر و لا يتصدق بلحبه بل يأكل الصغير فأن فضل شيء لا يمكن ادعاره يهترى بللك مايلتفع بعيده (عائية بهامش الهدرية صسح،)

(٣) اگر این جزیه تعلق داشته باشد با ایصال ثواب تملک ذایح پس در تضحیه عن الکبار

اذن شرط نگردیده اشتراط اذن تنها بصورت تملیک مراد است. اگر علی سبیل النزول این شواهد را برای اثبات تملیک ناکافی تسلیم کنیم باز هم

احتمال تملیک باقی باشد که کافی است ایصال استدلال را . علاوه ازین در این جزیه عدم تملیک تسلیم نموده شود باز هم تنها واجبات متعدده در آن ثابت شود واجبات باهم تزاهم دارد اما در نفل تزاهم صلاحیت واجب را نداشته است. فافترقا مغنی عبدالستار صاحب رحمه الله از خیرالمدارس ملتان ازین جزیه برای ترک استدلال همین توجیه را بیان نموده این بحث را بغرض تحقیق در خدمت چندین مفتی های دین اسلام عرض نمودم که در آن جوابات از مفتی محمود حسن صاحب گنگوهی دارالعلوم ديوبند مفتى نظام الدين صاحب دارالعلوم ديوبند مفتى جميل احمد تهانوى صاحب جامعه اشرفيه لاهور ومفتى عبدالستار صاحب از خيرالمدارس ملتان وصول گرديد وآنرا مزيد توثيق داد كه در حديث وفقه ثبوت اعتبار تعدد نيت نيامده معهذ اينها تعدد نيت را با تعدد املاک الحاق نموده اند ونیات مختلفه را افراد اعتباری قرار داده اند جواز تحریر فرموده اند این امر ملحوظ گردانیده شده که این الحاق وافراد اعتباری در حدیث وفقه هیچ ثبوت ندارد پس این نظریات شخصی اینهاست. خاتمة الكلام

با معیت قربانی واجبی حصه عقیقه یا اپصال ثواب نفلی بر ای بحث اثر انداز نیست زبرا که عقیقه واجب نباشد اگر باشد یا نباشد وایصال ثواب در قربانی واجبی نیز نموده شود لذا مقصد ایصال ثواب بهر صورت حاصل میشود البته با تضحیه در مورد یکجا نمودن دم شکر

ودم جنابت بحث مؤثرنموده شود.

چونکه بدون تعدد نیت نیز یک قول مرجوح تعدد نیز آمده وقتاری معاصرین نیز در تعدد نیت اعتبار داده شده علاوه ازین در آن ابتداء عام باشد ودر قول عدم جواز جرح عظیم باشد لذا در یک گاو از طرف شخص واحد قول جواز را در مورد یکجا نمودن نیت اضحیه دم شکر ودم جنایت انسب و او سع است.

بعد ازين تحرير دوم مفتى محمود حسن از دارالعلوم ديوبند موصول گرديد در أن اين عبارت ملتقى الابحر را نقل نموده: ما را را در در ۱۵ مردان ما رک مرده کادا انجاز در و افد در در افد در در

وان ما مدا مدیسه محقوقال ور قصه اذعم و ما عدکم و عده حو کدالو فته بدنج می احمیه قر معمقوقران به در نظر بنده از بن عبارت نیز استدلال تام نباشد زیرا که در آن صیفه ذیح مجهول است نذکیر عامل مؤنث لفظی جواز دارد برای ایصال استدلال انشاء احتمال کافی است و در اینجا متبادر همین است زیرا که در مسئله متقدم بر تعدد اشخاص تصریح آمد، که بر آن قرینه باشد که در این مسئله نیز تعدد اشخاص مراد است .

قرینه دوم اینست که در کتاب دیگری نبوت شخص واحد بنظر نرسید لذا مقتضی مطابقت باعبارت عامه اینست که این صبغه مجهول است مانندیکه تحت قول مذکور در مجمع الانهر فرمود،: مع|غتلاف-چهاتقربههم(ملطق|لامحرمعض=همهم|لامهرص،«جم)

از ضمیر جمع (فریتهم) ثابت میشود که نزد شارح این مسئله نیز برای تعدد اشخاص کافی باشد.

علاوه از آن بنده سابق تحریر نموده بود که واجبات متعدد باهم صلاحیت تزاحم را دارند بخلاف تزام النفل بالواجب. لذا در آن با اضحیه واجبه صحت حصه نافله ثابت نمیشود طبقیکه حضرت مفنی صاحب جزیه مذکوره رانفل نموده بعد از آن متعلق مسئله زیر بحث شخصاً فرمود» (حکم آن صراحة) در کتب فقه بنظر نرسید :

این چنین نظر مفتی عبدالستار صاحب در فوق گذشت :

بعد از تحریر مذکوره بنده در خدمت مفتی عبدالستار صاحب مینویسد که در جزیه

ملتقى الأبحر:

صيغه (ذبح) مجهول است از آن استدلال تام نيست در جواب مفتى صاحب نويسيد : اگر (جزیه ملتقی الابحر) به صیفه مجهول است از آن صراحة از طرف شخص واحد بر

تعدد جهات استدلال قوى نباشد . علاوه ازین در نظرم چیزی دیگری متعلق این جزیه می رسد که شخص واحد بیک وقت

نميتواند تا متعه وقران كند.

ازينجا جزئيه هر آننه با تعدد اشخاص متعلق است، مجهول نمودن آن بر شخص واحد هيج امكان ندارد يس هر آننه اين جزيه متعلق تعدد اشخاص است. امكان حمل آن برشخص واحد نميناشد.

خلاصه اینکه تا اینجا در مورد صحت واجبات متعدد کدام جزیه صریح بنظر نرسید وتزاحم النفل بالواجب نيز از آن ابعد است . پس جواز آن چگونه ثابت شود. والله سبحانه وتعالى اعلم . اربيعالاخرايدهجرى

> تمت بالخبر «حلد هفتم به بابان ، سید»

وصلى الله تعالى على خيرخلقه محمد وعلى آله واصحابه وسلم اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين

فهرست مضامين

4	•	موصوح
٣		باب الربا والقعار
٣	صه بيع بالجنس مكيلات وموزونات	تفصیل نساء در ح
£	وموزونات جواز داردې	استقراض مكيلات
ŧ	ر بانک باز نمودن اکاونت	به قصد حفاظت در
٥	در بانک جواز ندارد	گذاشتن پول سود
٧	ربانک غیر مسلم	ترک نمودن سود ه
٨	, , ,	تنبيه
٨	بانک وحکم سود آن	نهادن مال يتيم در
٨	نع مساكين	گرفتن سود برای ن
	ر در دارالحرب	سود گرفتن از کفا
	س از سود بانکی	اداء نمودن انکم تک
ί.	ر در دارالحرب س از سود بانکی د دار بانک حرام است	معاش حارس ويهر
	اندک	دادن نوت بر قیمت
		مثل سوال بالا
	ف معين	معامله قرض در ظ
١.	// * . + . *	حکہ سنہ (اگریان
1,	دن نفس خویش))	عجم بيت زر ترونتو المعشال بالدين قال
11	است	سنحوان باری فعار
١,		يمه جهت علاج
١		یعه کاری موتر
١	ي احمر	خریداری تکت حلاا

بامين	ست مض	فهر،	64.	احسن الفتاوى: فارسى ، جلدهفتم
				خريداري تكت انعامي
۱٤				اداء نمودن پول سود در بیمه جواز نداره
١٤				حکم ایل سی
۱۵				مثل سوال بالا
16				زيادَة البَّدَلُ لاجُل الاَجْلُ
				حكم زياد نمودن قيمت جهت قرض
18				زیاد نمودن ثمن بتا بر قرض
19				سوال مثل بالا
۲۱				حکم سود وزکوة بر پراویدنت فند
**				حکم زکوة وسود بر پراویدنت فند
76				تحقيق
75				مسئله زكوة
71				مسئلهء ربا
70				حکم نوت کاغذی وحکم کرنسی
m	<i>,</i>			انقلابات وتبدیلی ها در نظام کرنسی جهان
41				نظر ما در حصه مسئله زیر بحث
1	6			نوت کرنسی و زکوهٔ
ŧ	۶			تبادله نوت با نوت
1	۶			تبادله کرنسی نوت یک کشور دربین خود
٥	•			در این مسئله قول مفتی به وراجح
٥	۲			تبادله کرنسی ممالک مختلف در بین خود
۵	£			تبادله نمودن کدام کرنسی بدون قبضه
٥	ده			تبصره
,	٠			يك جزئيه، تنويرالابصار
,				طريقه، درست مبادله ويابيع

امين	فهرست مض	471	احسن الفتاوي،فاوسي، جلدهفتم
99			مبادله ، نو تها ((حواله))مبادله ،
99		ختلفه	مجموعه تحقيقات متفرقه در ادوار م
99			سادله نوت های حکومت های مختلف
			مثل سوال بالا
۶۸			نوت پاکستانی با دالر
			مكم حواله
			موال مثل بالا
			ـوال مثل بالا
			ر با الله الله الله الله الله الله الله ا
			ئل سوال بالاشل سوال بالا
			ظام بانکی بلا سود
			ئنه ادوار
			کات متعلقه مشار که
			اعده م شرکت در نفع ونقصان
	***************************************		ابحه ء مؤجّله
٨ŧ	***************************************		ريقه كار مجوزه مرابحه مؤجله
٨۶			رایه داری
٨۶			ریداری مکان (تعمیر) وغیره
٨٧			ریداری از عمیل
٨٧			روس چارج
٨٧			ِت ضروری
٨٨		د صاحب	كالات حضرت مولانا مفتي عبدالواحا
۸۹		ىى	سیمه : طرق متبادل پروژه های سود:
			سارة اللظى لاّ كل الربوا
9.1			لمام معشیت اسلام

ساميين	بف	فهرست ،	473	احسن الفتاوى، فارسى، جلدهفتم
10				تفسير ربا
1.1				درس عبرتدرس عبرت
۱۰۸				نقصانات معاشی
١١.				مصانات معاصی من را با دیده عبرت نگاه کنید
111				من را با دیده عبرت تعاد صید انتهای بهیمیت
115				انتهای بهیمیت تلبیس های ملحدین سود خوران
118				تلبیس های متحدین سود حوران
17.			•••••••••	وعیدات دیگر بر حرام خوری
	•			بابُ القرض والدين
				استقراض مكيلات وموزونات جواز ه
				حبله جواز صلح عن الدين در تخارج
				زيور طلا را به قرض دادن وقيمت آن
				تدبير وصول نمودن قرض
				بعد از قرض دادن سکه (پول) تبدی
111	•		به قصاب	بشرط کمیشن در حیوان قرض دادن
175	٠.	يدن	ون به فروش رسانه	دین رابه قیمت کم به دست غیر مدی
176				در قرض تاجیل باطل است
148	٠.		ن	الحَطُّ مِنَّ المؤجَّلُ بشُرطِ ادَّاءِه المعجَّا
175				اسقاط حصه دین به شرط تعجیل
۱۳۰				ادًاء القرض من الحرام
۱۳.	. ,			اداء قرض از مال حرام درست نیست
١٣٥	١.			بَابُ الكفالة والحوالة والوكالة
145	,			حكم حواله
188			ــه	حکم اجو مروج کفیل در ممالک عرب
175			. د	وکیل نابالغ حق فروختن زمین را ندا کنار گاری ا
***				كتابُ الفضاء ، ١٢ م. ١٣٠ م. ١٠٠٠

كتابُ القضاء والدعوى والشهادات

فهرست مضامين	£ 77°	احسن الفتارى، فارسى، جلدهفتم
\YA		قضاء على الفائب بضرورت جائز باش
174		حكم قضاء بشهادة الزور
174		٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠
\٣٩		مثل سوال بالا
		باوجود موجوديت شاهدان مدعى فيص
		قضاء بعلم القاضى معتبر نيست
		فیصله بر حلف مدعی خطا است
		دعوای خریداری از مورث
		طفل نابالغ را با شهادت بالغ تثبيت نم
		در وقت تحمل شهادت بلوغ شرط نیس
		بعد از موت بانع مشتری بر ورثه جهت
		اختلاف مدیون ودائن در ادای قرض
		دعوه هبه در مال مورث
		در طلاق یک شهادت کافی نیست
168		شهادت طامع قبول نیست
111		
111		نهادت ریش تراش قبول نیست
111		ئىھادت فاسق
188	انبدد	بعد از طلاق خانم بر شوهر دعوة متاع ر
110	ا	در وقت شهادت در حضور قاضی ارشا
عی علیه ضروری است ۱۴۵		ر و ده ستر ماده یک چوچه هست. صاح
ارد	ىب ھر سىر پر ان دعوہ د	ا در سار عاده پای چر پ
1 8 5		دعوا زوجین بر مناع
۱۴۷		دعوی قرض بر میت
\ t \	ملحیت از که میباشد ؟	بوقت عقد زیورات تسلیم شده به خانم بعث منه ا
\\$A	ته سماع	بعث مفصل در حصه دعوه تسب ومدت

171	حسن الفتاري،فارسي،جلدهفتم
، سال خلاف شرع	نانون عدم سماع دعوی بعد از سه
است	شهادت شاهد وعده معاف مردود
ان ومکان مضر نید	ر شهادت على القول اختلاف زما
	سم نمودن بر فعل غیر
ـه ديرينه حجت نر	نا بر کاغذات سابق حکومتی قبض
اعت نميكند مردو	بهادت کسیکه پر ده شرعی را مر
ردن از آنها فرض	ن رشته داران قریبی که پرده نم
	بهادت تصویر گران مردود است
	عيدات بر تصوير
هده میکند مردود	هادت کسی که تلویزون را مشا .
	نتابُ الصّلح

تعیین نفع در مضاربت جواز ندارد

101

فهرست مضامين	670	مسن الفتاوى، فارسى ، جلدهفتم
145	ساريت شرط است	سپردن رأس المال به مضارب در مف
1VF	ــر. است	سپردن راس الثان به عصارب دار ست پیصدی منافع در مضاربت خروری
1VF		یصدی منافع در مصاریت صروری بخالفت نمودن از شرط مضاریت
بش	. وما اصول وفروع خوب	بخالفت نمودن از شرط مستاریت بعامله نمودن مضارب بانفس خویش
1YA		نعامله نمودن مصارب بانسان خویش په کرا گرفتن مضارب دکان خویش
174	·····	به كرا كرفتن مصارب و قال عويس كتاب الوديعة والعارية والهبّة والصّد
مان لازم میگردد ۱۷۹	ت الله کا حفظ آن ض	کتاب الودیعه والعاریه والهبه والعس نهادن ودیعت نزد نابالغ درست اسه
174	ے وہار کے حصا ان حا	نهادن ودیعت نژه نابانع درست اسه مستعار گرفتن حیوان برای شیر دو
۱۸۰	سيدن	مستعار کرفتن حیوان برای شیر دو دادن چیز مستعار به شخص دیگر .
۱۸۰		دادن چیز مستعار به شعص دیحر . حکم ضیاع امانت
141		حكم ضياع امانت
141	•••••••••••••••••••••••••••••••••••••••	مثل سوال بالا غفلت مستودع موجب ضمان است
1AY		غفلت مستودع موجب ضمان است هبة الصغير جواز ندارد
\AY		هبة الصغير جواز ندارد
١٨٣		هبه بدون قبض معتبر نباشد
١٨٣		رجوع در هبه
١٨٣		مثل سوال بالا
۱۸٤		هبة المعتود
\^ £	•••••	هبه چیز مشترک
1A8		تفاضل درهبه اولاد
		دادن صدقه نفلی به هاشمی جواز
	به پدرش کافی است	در صورت هبه دادن به نابالغ قبض
1AY	ـت	بر نابالغ زکوة وقربانی واجب نیس
ΑΥ		هبه بالشرط
		مثل سوال بالا
\AA	ىجى أست	در هبه بالعوض نيز شيوع مانع ص

خامين	فهرست م	£ 4.5	احسن الفتاوي،فاوسي،جلدهفتم
144			باکلمه (گذاشتم) هبه درست نمیشود
144		لک میباشد یا خیر ؟	آيا در هبة المشاع قبضه وتصرف مثبت ما
144			حكم هبة المشاع بعد القسمة
14.			تفصيل قبض الهبة
11.			به رعایت گرفتن چیز نابالغ جواز ندارد .
147			كتابُ الاجَارة
147	يباشد	ز اتمام کار رفت حقدار اجوره نم	اجاره را بدین شرط گرفتن که اگر قبل ا
147		ز ندارد	زمینکه در آن درخت باشد اجاره آن جوا
146			حيله به مقاطعه دادن باغ
110		ا هموار کند فاسد است	مقاطعه بدین شرط که مقاطعه دار زمین ر
198		ِدن داشت خشت	بر زمین گرفته شده برای زراعت تیار نمو
144		نوف است ٍ	بیع زمینیکه داده شده باشد بر مقاطعه موة
144			اجرت دلال جواز دارد
111			سوال مثل بالا
144			تعین اجوره دلالی ضروری است
۲.,			جواب اشکال بر اجوره دلال
۲		دندن	حوض را جهت گرفتن ماهی به مقاطعه دا
۲.,			زمین گرفته شده بر مقاطعه غرق شد
4.1			فراهم نمودن چانده با کمیشن جواز ندارد
7.7			سوال مثل بالا
7.4		ن جواز ندارد	بر جمع نمودن پوست قربانی گرفتن کمیش
۲۰۳			گرفتن تنخوا عوض چند نماز
٧٠٤			معاش گرفتن بر خدمات دینی
۲.۷	<i></i>		حكم مختلف معاشات مدرسين
۲٠١	<i>!</i>	ير أن مطالبه اجوره آنرا نمودن	رخصتى چند ساله راجمع نمودن ودر آخر و

فهرست مضامين	£ 7 Y	المارية المارية المارية المارية
۲۰۸		حسن الفتاوي، فارسي، جلدهفت م
روان ماه گذشته میباشد؟ ۲۰۸		بعاش روزهای مریضی
7.9	يل أيام أجاره أياحقدار	یعاش روزهای مریضی برصورت ترک ملازمت قبل ازتکه برصورت برک ملازمت قبل ازتکه
۲۱۰	جوره ایام متباقی نیست	آیا حقدار معاس اصل عیبست وی معزول شده بنا بر نا اهلیت حقدار ا
Y11	<u>-</u>	مغزون شده بنا بر تا مناه عقد اجاره مدارس دینیه مسانهه اس
* T T		سوال مثل بالا
۲۱۵		سوان سن بـ توضیح تحریر مذکور
		موصيع تاتوير مساتور سوال متعلق بالا
*1V		عربن مستقل به مستقل المستقل ا
	_س دينی	حيثيت شرعى قوانين مختلف مدار
۲۱۸		مخالفت نمودن ملازم از معاهده
	را ب	قرآن خوانی مروج جهت ایصال ثو
	جوار دارد	بطور رقیه قرائت قرآن با اجرت
		اجرت گرفتن بر وعظ
		در وقت ملازمت کارشخصی خوی
		در طیاره سیت خویش را به کسی
		جهالت مدت وعمل مفسد اجاره ا
YYF	كارد	سرقلفی (پیشکی) گرفتن جواز
111	رار ند ارد	بدون عمل اجوره اضافه کاری جو
****	••••••	سود گرفتن بر معاش پیشکائی سوال مثل بالا
77£		کرایه و صول شده از مامد، به ش
771	ر ت <i>ت بینه ح</i> ر،م ،ست ام دادن	کرایه وصول شده از مامور به ش خانه راجهت بیمه یا بانک به کرا
	، و دادن فسخ لازمم آ،،	در مقاطعه حانسه: ما وفات مک
770	سے درم می بعد	G-1 3 1 O.2-1

وظیفه اجرت در حصه وصول تبودن مال مسروقه	فهرست مضامير	£ YA .	احسن الفتاوي، فارسي، جلدهفتم
۱۳۲۶ کارچرانی دادن نصف اجر ت ۱۳۷۰ بر نشان دادن مبیعه ۱۳۷۰ بر گارچرانی دادن نصف اجر ت ۱۳۷۷ بر گارچرانی دادن نصف اجر ت ۱۳۷۷ بر گارچرانی دادن نصف اجر ت ۱۳۷۸ بر گارچرانی دادن نصف اجر ت ۱۳۷۸ با نمودن مجران جران بدون کراء استان در مراده در مراده در مراد خاند را ترک کرد ۱۳۷۸ کرایه دار بعد از در ورز خاند را ترک کرد ۱۳۷۸ بر استان کو مراد کرد کرد این استان کرایه دادن به او ضرورت افقد ۱۳۲۲ در در بین گذیره اجوره از کندم دادن ۱۳۲۸ در در بین گذیره اجروره از کندم دادن ۱۳۲۸ در این کرایه چگرنه است آیاوجوب ترمیم برمالک است و بیار کرایه دار ۱۳۲۲ بعد از اضافه در تعمیر حکم اضافه نمودی کرایه دار ۱۳۳۲ بعد از اضافه در تعمیر حکم اضافه نمودی کرایه دار ۱۳۳۲ بعد از اضافه در تعمیر حکم اضافه نمودی کرایه ۱۳۲۰ بعد از اصافه در تعمیر حکم اضافه نمودی کرایه دار ۱۳۳۲ بعد از اداده شد بر مالک سیاشد ۱۳۲۲ بحث بیان روز دی اسادا اضافه آوردن در کرایه دکان ۱۳۲۲ بحث تا فرد در در بین امر در در سینما ماموریت در سینما ماموریت در سینما ماموریت در سینما تا تا تا تا داداده استان از داده در سینما تا تا تا تا داداده ۱۳۶۰ تا تا تا داداده ۱۳۶۰ تا تا داداده ۱۳۶۰ تا تا داداده ۱۳۶۰ تا تا داداده ۱۳۶۰ تا داداده ۱۳۶۰ تا داداده ۱۳۶۰ تا تا داداده ۱۳۶۰ تا تا داداده ۱۳۶۰ تا داداده ۱۳۶۰ تا تا داداده ۱۳۶۰ تا داداده داداده ۱۳۶۰ تا در شد ۱۳۶۰ تا داداده ۱۳۶۰ تا داداده داداده ۱۳۶۰ تا داداده ۱۳۶۰ تا داداده داداده ۱۳۶۰ تا داداده ۱۳۶۰ تا داداده ۱۳۶۰ تا داداده داده ۱۳۶۰ تا داداده ۱۳۶۰ تا داداده داده ۱۳۶۰ تا داداده ۱۳۶۰ تا داداده داده ۱۳۶۰ تا داداده داده ۱۳۶۰ تا داداده داده داده داده داده داده داده	YYF	مال مسروقه	وظیفه اجرت در حصه وصول نمودن
۱۳۲۷ بر کاوچرانی داون نصف اجرت برادر در الاور در العالم کرد در الدور الا الاور در العالم کرد در الدور کرا در در الدور کرد الا در کرد در الدور کرا در در کالت بر کالت بر کالت بر کرد در در کالت بر کرا در در کالت بر کرد در در کالت بر کرد در در کالت بر کرا به حکر ان دادن به او ضرورت افقد بر کرد در کرد در کرد در کرد در در کرد در در کرد در کرد در در کرد در کرد در در در کرد در کرد در در کرد در کرد در کرد در کرد در در در کرد در کرد در در کرد در کرد در در در کرد در در در کرد در کرد در در در در در کرد در د	TTF		حق کمیشن بر نشان دادن مبیعه
۱۳۲۸ اجوره تعدیر درمسال جواز دارد	YYY	•••••	برگاوچرانی دادن نصف اجرت
۱۳۲۸ کرایه دار بعد از دو روز خانه را ترک کرد			
۲۲۹ کرایه دار بعد از دو روز خانه را ترک کرد ۲۲۹ جکم آن مامور که رشوت دادن به او ضرورت افقد ۱۹ اجرت رکالت ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱	YYA	ون كراء	انتقال دادن سامان در عراده، ریل بد
۲۲۲ ۲۲۸ ۲۲۰ <td< td=""><td>YYA</td><td>جرت میگردد</td><td>با نمودن چیز عیب دار دلال محروم ا.</td></td<>	YYA	جرت میگردد	با نمودن چیز عیب دار دلال محروم ا.
۱۳۲۹ در ویدن و کالت در درویدن گذم اموره از گندم دادن در درویدن گذم اموره از گندم دادن در اموره نان بزری نان دادن بعد از اضافه در تعمیر حکم اضافه نمودن کراه چگونه است ویبایر کرایه دادا بعد از اضافه در تعمیر حکم اضافه نمودن کراه بعد از اضافه در تعمیر حکم اضافه نمودن کراه بعد از اضافه در تعمیر حکم اضافه نمودن کراه بعد از اضافه در تعمیر حکم اضافه نمودن کراه بعد از خودن دریا کراه دراه امراه بعد افزودی اسعار اضافه آوردن در کرایه دکان به کیک بکه دار و بیند روییه گرفت و دست بر دار شد بماموریت در سینما با ماموریت در سینما ترمیم نلویزون جواز ندارد تکابهه مامی کتابه داداد زیادت جواز ندارد بینا بر ناخیر در امرت زیادت جواز ندارد بینا بر ناخیر در امرت زیادت جواز ندارد	YY4	∟ کردب	کرایه دار بعد از دو روز خانه را ترک
۲۲۰ در ورویدن گندم اجوره از گندم دادن	YY9	ضرورت افتد	حکم آن مامور که رشوت دادن به او
۲۳۰ در اجرده نان پزی نان دادن	YY9		اجرت وكالت
عمارف ترمیم مکان کرایه چگونه است آیاوجوب ترمیم برمالک است ویابر کرایه دار؟ ۲۳۱ بعد از اضافه در تعمیر حکم اضافه نمودن کراه علف حیوان کراه داده شده بر مالک میباشد ۲۳۷ تعین وقت و یا کار در اجاره لازمی است بهت اوفردی باکار در اجاره لازمی است بهت افزدی اسمار اضافه آوردن در کرایه دکان ۲۳۲ کبت کیه دار چند رویه گرفت ودمت بر دار شد ۲۳۲ تامد مرادرت ناجانز تامد ملازمت ناجانز تامد ملازمت ناجانز ترمیم تلویزون جواز ندارد ۲۳۶ کتابچه های کتابت (مسوده) را به اجرت دادن ۲۳۶ کتابچه های کتابت (مسوده) را به اجرت دادن ۲۳۶	77		در درویدن گندم اجوره از گندم دادر
۲۳۲ بعد از اضافه در تعمیر حکم اضافه نمودن کراه علف حیوان کراه داده شده بر مالک حیباشد ۲۳۲ تعین وقت ویا کار در اجاره لازمی است ۲۳۲ ۲۳۲ به حیوان حرام است جهت افزودی اسعار اضافه آوردن در کرایه دکان ۲۳۲ ۲۳۲ به کی تیکه دار چند رویه گرفت ودمت بر دار شد ۲۳۲ به کرد رسینما ۲۳۲ ۲۳۲	۲۲۰		در اجوره نان پزی نان دادن
۲۳۲ بعد از اضافه در تعمیر حکم اضافه نمودن کراه علف حیوان کراه داده شده بر مالک حیباشد ۲۳۲ تعین وقت ویا کار در اجاره لازمی است ۲۳۲ ۲۳۲ به حیوان حرام است جهت افزودی اسعار اضافه آوردن در کرایه دکان ۲۳۲ ۲۳۲ به کی تیکه دار چند رویه گرفت ودمت بر دار شد ۲۳۲ به کرد رسینما ۲۳۲ ۲۳۲	ک است و یابر کرایه دار؟ ۲۳۱	ت آیاوجوب ترمیم برماا	مصارف ترمیم مکان کرایه چگونه است
۲۳۲ عاف حیوان کراء داده شده بر مالک حیباشد ۲۳۲ تعین وقت و یا کار در اجاره لازمی است اجرت جفتی حیوان حرام است ۲۳۲ جبت افزودی اسمار اضافه آوردن در کرایه دکان ۲۳۲ ۲۳۲ بیک تیکه دار چند رویه گرفت ودست بر دار شد ۲۳۲ ۱ ماموریت در سینما ۲۳۲ ۲۳۲ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵ ۲۳۵	771	ودن كراء	بعد از اضافه در تعمیر حکم اضافه نم
۲۳۲ تمین وقت و یا کار در اجاره لازمی است اجرت جفتی حیوان حرام است ۲۳۲ جهت افزودی اسعار اضافه آوردن در کرایه دکان ۲۳۲ ۲۳۲ بیک تیکه دار چند رویه کرفت ودست پر دار شد ۱۳۲۰ ۱۳۲۰ ۱۳۲۰ ۱۳۲۰ ۱۳۲۰ ۱۳۲۰ ۱۳۲۰ ۱۳۲۰ ۱۳۲۰ ۱۳۲۰ ۱۳۵۰ ۱۳۵۰ ۱۳۵	YT1	ميباشد	علف حیوان کراء داده شده بر مالک ه
۲۳۲ اجرت جغنی حیوان حرام است جیت افزودی اسعار اضافه آورون در کرایه دکان ۲۳۲ ۲۳۲ پک تیکه دار از در درویه کرفت و دست بر دار شد ۱۳۲ اماوری تدر سینما ۱۳۲ ۱۳۲ ۱۳۲ ۱۳۲ ۱۳۲ ۱۳۲ ۱۳ درمین ترویز و در ندارد ۱۳۵ ۱۳۵ ۲۲ ۱۳۵ ۱۳۹ <t< td=""><td>YTY</td><td></td><td>تعین وقت و یا کار در اجاره لازمی اس</td></t<>	YTY		تعین وقت و یا کار در اجاره لازمی اس
۲۳۲ جیت افزودی اسعار اضافه آوردن در کرایه دکان ۲۳۳ پک تیکه دار چند رویه گرفت ودست بر دار شد سامروریت در سینما ۱۹۳ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳ منام تلویز دن جواز ندارد ۱۳۶ ۲۲ کتابچه دلی کتابچه دلی کتابچه دلی کتابچه دادن ۱۳۶ ۲۲ پنا بر ناخیر در اجرت زیادت جواز ندارد ۱۳۶ ۲۲ پنا بر ناخیر در اجرت زیادت جواز ندارد ۱۳۶	YTY		اجرت جفتي حيوان حرام است
یک تبکه دار چند روپیه گرفت ودست بر دار شد	7777	کرایه دکان	جهت افزودی اسعار اضافه آوردن در
۱۳۲۲	TTT	ت بر دار شد	یک تیکه دار چند روپیه گرفت ودسہ
نقاعد ملازمت ناجائز	TTT		ماموریت در سینما
ترمیم تلویزون جواز نداره	YFF		تقاعد ملازمت ناجائز
کتابچه های کتابت (مسوده) را به اجرت دادن	7778		ترميم تلويزون جواز ندارد
بنا بر تاخیر در اجرت زیادت جواز ندارد	YF1	رت دادن	کتابچه های کتابت (مسوده) را به اجر
جرمانه مالي بر ترک وظیفه قبل المیعاد	Y7 £	اردا	بنا بر تاخیر در اجرت زیادت جواز ندا
	770	دد	جرمانه مالی بر ترک وظیفه قبل المیعا

۱۰۰ طی نمودن اجاره منعقد نمیگردد

امين	٤٧٩ فهرست مخ	احسن الفتاوى فلوسى، جلدهفتم
745		1
775		برکشت کاری کو کنار (افیون) اجوره جواز
175		بر نست دری در در ۱۳۰۰ موم دوم. در زمین پول از یکی ومحنت از شخص دوم.
777		یک صورت مروج تپکه تعمیر
747		شریک را ملازم گرفتن
Y££		تاردوانی برق در اداره های سودی
711		فسخ اجاره به ضرورت
		كتاب نامكمل وناقص راجلد سازى نمودن
710		جلد ساز جلد ناقص را در کتاب استعمال نمو
70£		دراجاره چاه کنی اجاره مقدار عمق آن
715		با موت و کیل اجاره، اجاره فسخ نمیگردد
719		ماموریت در کار شراب با کغار
719		اجرت بر لیسنس در یوری
TEV		اجاره برق
YEV		شرط نمودن پطرول تکسی بر مستاجر
741		کورت فیس ((یعنی فیس محکمه، قضاء))
101		گرفتن اجرت بر تعلیم دادن مسائل
707	وديگر معاملات جواز ندارد	با شیعه قادیانی وغیره زنادقه اجاره. استجاره
707		طلب نمودن اجرت اضافه از تعین برای قلی
707		كرايه تكسى اضافه از ميتر
701		ارشاد أولى الانصار الى شرانط حقّ القرار
YOS		بحث مفصل در باره حق استقرار مستاجر
75.	•••••	كتابُ الغصّب
		طلباً وصول نمودن تكس ((باج))
		ننم المحدد خالد مست دلاک خد
46.		تفصيل وجوب ضمان بصورت هلاك مغصوب
151		تعمير نمودن زمين بلا اذن

فهرست مضامين	£ 7 °-	احسن الفتاوى،فارسى، جلدهفتم
757		اشتامًا در زمين غير تصرف نودون
171		زمین حاصل شده در اصلاحات زراعتی
17 1		كتاب الشفعة
757	نمی باشد	بعد از یک ماه دعوی شفعه قابل قبول
YFT		تفصيل بطلان حق با سكوت شفيع
YF1		بوقت بیع اختلاف در موت شفیع
160		با اقاله بار دوم حق شفعه ثابت گردد .
		در احیاء موات حق شفعه نباشد
799	ردد	جهت تاخير فيصله حق شفعه باطل نگ
YFF		تفصیل ترتیب در حق شفعه
عه را دارد ۲۶۷	، شریک حق شف	اگر دو راه (جوی) آب باشد در هر یکو
YFY	د	در حق شفعه راه جدید را اعتبار میباش
رد وبر عکس ندارد	ن حق شفعه را دا	صاحب مسیل ذیل در مسیل زمین فوز
TPA		
YFA		
759		
		وقتیکه مسیل آب بین دوزمین حائل ب
مق شفعه که را باشد	فص ثالث باشد -	وقتيكه مالك مسيل وسط دوزمين شخ
		اختلاف شفیع ومشتری در طلب مواثبه
		جهت نجات از شفعه تحریر پول زیاد ه
		كتاب القسمة
		. تفصیل شرط چضور شرکاء ہوقت تقس
با بر میت دین باشد	ير موجود باشد ۽	در چنین حالت تقسیم که در ورثه صغ
		حکم تفسیم ترکه با صغیر
۲۸۰		طريقه تقسيم نمودن مكانات مشترك .

فهرست مضامين	£71	احسن الفتاوى،فلوسى، جلاحفتم
YA1		كتاب المزارعة والمسّاقاة
YA1		حکم زمین موروثی
TAY		زمین مزروعه را بر مزارعه دادن
YAT		مزارع قبل المدة كار را ترك نمود
YAT	ز ندار د	گذاشتن حصه آب در عائدات جوا
YAT		نهال نمودن باغ بشرط نصفه كارى
YAD		شرايط صحت مزارعت
YAY		كتاب الصيد والذبائح
YAY		ذبيحه حالت جنابت حلال است
وگردنش باقی ماند ذبح آن	برنده. کله او پران شود	در صورتیکه توسط فیر کردن بر پ
TAY		جانز است
71	ذبح نعود	مسلمان آهو را با تیر زدوکافر آنرا
		ذبيحهء سارق
791		حکم شکار باز
797	میهندارد حرام است	ذبیحه کسی که غیراله را متصرف
797	وبميرد حلال است	وقتیکه ماهی را در حوض بیندازد
		ماهی های کوچک کاملاً خوردن ح
T9T		
791	، حلال است	بعد از خشک شدن آب مردن ماهم
		ماهي قرش حلال است
791		جينگا حرام است
799		فيصله بداحت نظر وعقل
		تجزیه تحریر مرسل
		حكم هدهد
T·1		زيز حرام است

فهرست مط	£ 4 4 4	احسن الفتارى،فارسى،جلدهفتم
مکرون	قه حرام است	ذبیحه شیعه . قادیانی ودیگر زناد
٠, دوست، سپ محرر،		بافراموش نمودن بسم الله در وق تحریمی است
		تحریمی است چوچه تولد شده از اسپ واز خرد
		طريقه ذبح
í		سیهجریه (قنفذ) حرام است
	ضروری نیست	بوقت ذبح به عربی بسم الله گفتن ،

تحقيق ذبح فوق العقده

بحث مفصل بر شکار ً تفنگ

حکم گاشت مرغی که گاشت حرام رامی خورد زاغ ويوم را شكار نمودن حكم جوچه شكم حيوان مذبوح ىگلا ، شارك حلال است اصول معرفت حيوان حلال وحرام خوردن گوشت خامخوردن گوشت خام ذبيحه اهل كتاب الجَوهرةُ الفَرْدَة في حكم الذَّبح فوق العُقْدة

رفعُ الْحِجَابُ عن حكم الغرَابُ

لال است ۳۰۲ گوشت اسب مکه ۵۰ ــ. است

ضامين	فهرست مذ	\$77	احسن الفتاوي،فارسي، جلدهفتم
771			معذرت
**1			تحقیق متعلق غراب اهلی
727			خلاصه کلام
Tit			تكمله از بنده رشيد احمد
719		پربّآء	احسن القضآء في الذُّبْحِ با عَانَةٍ الكا
848			حکم ذبیحه ماشینی
707			خلاصه کلام
709			كتاب الاضحية والعقيقة
404	ز ندارد	ر را بزرگ ثابت نمودن جواه	با شهادت وگواهی. گوسفند کم عم
709			قربانی حیوان موهوب جواز دارد
404			حكم شير وسرقين حيوان قرباني
461			حکم پشم حیوان قربانی
351		واجب است	بعد از گذشت ایام نحر قیمت شاة
461			جواز اشتراء اضحيه قبل ايام النحر
460			روز اول بنا بر عذر نماز عید اداء ن
266			قربانی نمودن مرغ جواز ندارد
٣۶۶			بر هر یکی از شرکاء قربانی واجب
354			فروختن گوشت وپوست قربانی ج
464			قربانی حیوانیکه پستان او خراب
			فروع
***			خورانیدن گوشت قربانی بر خادم .
777			استعمال پوست قربانی در تعمیر ما
47 £			دادن گوشت و پوست قربانی به کاه
TV £			تناول گوشت قربانی وصیت جواز حکم گرفتن ناخن وغیره در عشره
449		دى العجه	عظم فرفض ناحق وغيره در عسره

171	احسن الفتاوى، فارسى، جلدهفتم
سر قربانی نیست	اگر پدر وپسر شریک باشند بر ۽
	بر نابالغ قربانی واجب نباشد
وم شد	حصه گرفتن درگاو از طرف میه: بعد از خریداری عیب حیوان معا
	طریقه غلط تفسیم نمودن گوشت اگر طعام خوری مشترک باشد با
	قربانى حيوان خنثى درست نيست
	قربانی حیوان بی شاخ جواب حدیث عدم جواز متعلق ت
	حولان حول در وجوب اضحیه ش باشرکت مامور بانگ قربانی یکو
.ارد	فروختن استخوان اضحيه جواز نه
	حکم قربانی دوهم در صورتیکه . نربانی حیوان لنگ
دارد	نربانی حیوان سرقت شده جواز ن
	ر مال حرام قربانی واجب نیست مکم زمین در وجوب اضحیة
	غصیل وجوب قربانی بر مقروض گر در شتر تعداد شرکاء از حفت

نصاب وجوب قرباني

TVA

أمين	، به فهرست مغ	670	حسن الفتاوي،فاوسي، جلدهفتم
۳۸۶			ضعیه نمودن در شب
TAV		***************************************	قبل از ذبع عیب پیدا شد
TAY		س مسكين شد	عبل حیوان را خرید ودر ایام نحر پ
744			قربانی حیوان دیوانه جواز دارد
TAA			بر مقرض قربانی واجب است
**			بر دین مهر قربانی واجب نیست
TAS		ان است	بر دین مهر عرب می را به می با فرض خریداری حیوان قربانی جا
744		ف و در مسده ماشد	پ عرص حویداری حیوان عرب می قربانی حیوانیکه دندان هایش ضعیا
744			معیار جواز اضحیه بر دندانها
44.			عیار جوار احتمیه بر دعاته کار گرفتن از حیوان قربانی
F 4.			نار فرطن از حیوان فربانی تفصیل عیب مانع تضحیه
***			هصین عیب ماج تصاب دم گوسفند را اعتبار نیست
797			دم توسعند (۱۰ منبر نیست قربانی گاو مرض ((گرگ)) گرفته
797			فرہائی گاو مرکل (رائز ک)) ہوگ۔ اجرت گرفتن ذہح اضحیہ شریک ·
T9T			، برگ کرفتن دیج ، نصف کتریات مسافر بعد از قربانی مقیم شد
79 5			مصافر بعد از فربانی سیم سد در ایام اضحیه مقیم مسافر شد ویا
791			در ایام احتیاب شیم مصادر سے ویا بودن دو دندان در عسر قربانی ضرو
791			بودن دو دندان در عمر مربانی صرو خورد ونوش قبل از گوشت قربانی
790			حورد وتوس قبل از موست فرباتی ابتداء طعام با اضحیه با روز دهم م
7.0		_	
			قربانی حیوان شند ((عقیم)) جواز ا
445			خوردن پوست اضعیه جواز دارد .
T45			حصه مقطوعه در هر دو گوش محد
794			ضأن غير ذات الية را شامل است .
798		ند برای همه قربانی جواز دار 	وفتیکه در یک جا نماز عید اداء ش
444		ند و یا نماز عیدگاه را ۲	نیز آیا نماز در مسجد را اعتبار باث

444	تحقیق جواز اکل در مورد اضحیه منذوره
£ • Y	شراء الفقير قبل ايام النحر نيز موجب ميباشد
٤٠٢	ابطال یک حیله در مصرف چرم قربانی در مد عطیه
t · t	در تصدق پوست قربانی تعلیک لازمی است
٤٠٥	در تصدق پوست فرایش تعلیک درخی است.
	اگر در ایام اضحیه قربانی نکرد بعداً قیمت یوم الاداء را صدقه کند
1.9	تحقيق (جعلت هذه الشاة أضحية)
ŧ٠٧	یک حیوان را برای عقیقه وقربانی جمع نمودن
٤٠٧	در عقیقه، بچه یک گوسفند نیز کافی است
t • Y	عقيقه نبودن بعد از بلوغ وبعد از وفات
	جمع نمودن اضحیه . عقیقه و ولیمه در یک گاؤ ۴۰۸ میده نمودن استخوان حیوان
ŧ٠٨	عنیقه جواز دارد
£ • 9	تنيه
٤١.	تنِمية الخَيرُ في التَّصْعِية عَنِ الْغَيْرِ
٤١.	حکم قربانی نمودن از طرف غیر
£ 18	دو سهم یک تن در قربانی گاؤ
£ \٣	دو حصه یک شخص در قربانی گاؤ
t \T	گرفتن حصه ایصال ثواب یا عقیقه ازطرف یک شخص همرای قربانی در یک گاؤ
110	41:3 II XV

تم فهرس الكتاب بعون الملك الوهاب

وصلى الله تعالى على خير خلقه محمد وعلى آله واصحابه وسلم اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين

